



انتشارات دانشگاه تهران

۱۷۴۱

عربی در فارسی

تألیف
دکتر خسرو فرشیدورد
استاد دانشگاه تهران



عربی در فارسی

تاریخچه و اهمیت

عربی در فارسی یکی از مهم‌ترین زبان‌های خارجی است که در طول تاریخ با فارسی آمیخته شده است. این آمیختگی در دوره‌های مختلف تاریخی، از جمله در دوره ساسانیان و در دوره اسلامی، به وقوع پیوسته است. در دوره اسلامی، با ورود اسلام به ایران، عربی به زبان رسمی تبدیل شد و بسیاری از واژه‌های عربی در فارسی گنجانده شدند. این واژه‌ها در زمینه‌های مختلف، از جمله دین، فلسفه، علم، ادب و هنر، به کار رفتند. در دوره صفویه، با تلاش برای بازسازی زبان فارسی، برخی از واژه‌های عربی حذف شدند، اما بسیاری از آن‌ها همچنان در فارسی معاصر به کار می‌روند. امروزه، عربی در فارسی به گونه‌ای گنجانده شده است که به درک و استفاده از متون کلاسیک و علمی کمک کند.



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۷۴۱

شماره مسلسل ۲۲۱۹

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار: دی ماه ۱۳۵۸

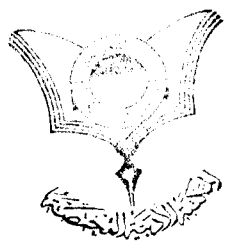
تیراژ چاپ: یکهزار نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها: ۳۲۰ ریال



عربی در فارسی

تألیف

دکتر خسرو فرشیدورد

استاد دانشگاه تهران



12/12/12

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	مقدمه چاپ سوم
	پیشگفتار
۱	علم صرف
۱	کلمه و حرف
۲	حرکت و سکون و تنوین
۳	ضوابط
۴	اقسام کلمه
۵	مبحث فعل
۵	معنی و زمان فعل
۶	شمارهٔ حروف فعل
۷	با بهای مجرد و مزید
۷	سنجش کلمات در عربی
۹	فعل سالم و غیر سالم
۱۱	تغییر شکل کلمات در عربی .
۱۲	ادغام
۱۴	اعلال
۲۰	ابدال
۲۲	مبحث اسم
۲۲	اسم مذکر و مؤنث
۲۲	مؤنث صفت
۲۴	متصرف و غیر متصرف
۲۵	اسم جامد و مشتق
۲۶	اسمهای مشتق .

صفحه	عنوان
۲۶	اسم فاعل
۳۶	اسم مفعول
۴۰	اسم زمان و مکان
۴۱	صفت مشبیه
۴۳	صیغهء مبالغه
۴۴	اسم تفضیل
۴۴	اسم آلت
۴۶	مصدر؛
۴۸	مصدر عادی
۵۴	مصدر مره و نوع
۵۵	مصدر میخی
۵۶	مصدر صناعی
۷۱	جدول مشتقات
۷۳	حروف زائد
۷۸	معنی با بهای غیر ثلاثی مجرد
۷۹	اسمهای جامد
۸۰	اسم مقصور و ممدود و منقوص و صحیح الآخر
۸۱	اسم از لحاظ شماره؛
۸۱	جمع
۸۱	جمع سالم
۸۱	جمع مذکر سالم
۸۱	جمع مؤنث سالم
۸۴	جمع مکسر
۱۰۳	جمع جمع
۱۰۶	اسم جمع و اسم جنس جمعی
۱۰۷	نسبت
۱۰۹	نوشتن همزه

صفحه	عنوان
۱۱۲	اقسام "ة" در عربی
۱۱۳	عدد
۱۱۵	وزنهای مشترک
۱۲۳	اشاره به چند مبحث دستوری و زبانشناسی
۱۲۳	نقش دستوری کلمات عربی در فارسی .
۱۲۳	اسمهای عربی در فارسی
۱۲۵	صفت های عربی در فارسی
۱۲۶	حروف عربی در فارسی
۱۳۱	فعلهای عربی در فارسی
۱۳۳	ترکیبیات عربی در فارسی
۱۴۴	جمله های عربی در فارسی
۱۴۷	قواعد عربی در فارسی
۱۴۸	نسبت
۱۵۰	جمع
۱۵۱	وزنهای عربی در فارسی
۱۵۴	تنوین در فارسی
۱۵۵	مطابقه صفت و موصوف
۱۵۶	مطابقه حال با صاحب حال
۱۵۷	مفعول مطلق
۱۵۹	مفعول له
۱۶۰	اسم تفضیل
۱۶۱	حروف اضافه در فارسی و عربی
۱۶۲	لغات و اصطلاحات ترجمه شده
۱۶۵	چند مورد خلاف معمول دیگر
۱۶۷	تغییرات واژه های عربی در فارسی

صفحه	عنوان
۱۶۷	تغییرات لفظی
۱۶۷	تغییر تلفظ
۱۶۸	تغییر حرکت
۱۷۴	تغییر حرف
۱۸۰	تغییر حرکت و حرف
۱۸۱	تغییر معنی
۱۸۳	تغییر لفظ و معنی
۱۸۳	تغییر املاء
۱۸۵	تغییر نقش دستوری
۱۸۷	ضمیمه (کلمات تنوین دار در زبان فارسی)
۱۸۹	کلمات تنوین دار در زبان فارسی
۱۸۹	نقش دستوری کلمات تنوین دار
۱۹۴	کلمات تنوین دار در زبان فارسی معادل چیست؟
۱۹۹	شیوه استعمال کلمات تنوین دار در فارسی
۲۱۲	تنوین از لحاظ تاریخی
۲۱۴	تنوین در قرن پنجم
۲۱۷	تنوین در قرن ششم
۲۱۹	کلمات تنوین دار جفتی
۲۲۴	کلمات تنوین دار مکرر
۲۲۵	کلمات تنوین دار مفرد
۲۲۶	تنوین در قرن هفتم
۲۲۷	کلمات تنوین دار مفرد
۲۳۱	کلمات تنوین دار جفتی و مکرر
۲۳۳	تنوین از قرن هشتم به بعد
۲۳۸	تنوین در عصر حاضر

صفحه	عنوان
۲۴۰	خلاصه
۲۴۶	افزوده ها و تعلیقات
۲۵۹	فهرستها
۲۶۱	فهرست مأخذ
۲۶۷	فهرست نام جایها
۲۶۸	فهرست نام کسان و جز آن
۲۷۱	فهرست نام فرنگیان
۲۷۲	فهرست نام کتابها و مقالاتی که نامشان در این کتاب آمده است
۲۷۲	فهرست کتابها و مقالات فارسی و عربی
۲۷۶	فهرست نام کتابها به زبان فرنگی
۲۷۷	فهرست اصطلاحات فارسی و عربی دستوری و زبانشناسی
۲۹۲	فهرست اصطلاحات ادبی و غیر ادبی
۲۹۳	فهرست اصطلاحات به زبانهای فرنگی
۲۹۴	اصلاحنامه

بنام خدا

مقدمه چاپ سوم

چند سالی کتاب «عربی در فارسی» نایاب شده بود از این رو برای مطالعه دانشجویان تصمیم به چاپ دوباره آن گرفته شد و با تجدید نظر چاپ گردید. در این طبع به این مسائل و موارد باید توجه داشت:

۱- چون چاپ کنونی به صورت افست است افزودن تمام مطالب جدید به جاهای مناسب کتاب ممکن نگردید و ناچار به صورت تعلیقات در آخر کتاب آمد.
۲ بسیاری از غلطها و لغزشهای چاپ قبل یا در متن کتاب و یا در غلطنامه آخر آن تصحیح گردید.

۳- دوتن از عربی دانان ارجمند یعنی آقایان دکتر جعفر شعار و علی اصغر فقیهی به تقد این کتاب در سال ۱۳۴۹ در مجله راهنمای کتاب دست زدند و بندرت نکات درستی در یادداشتهای آنان به چشم میخورد که مورد استفاده در چاپ حاضر قرار گرفت. پاسخ بقیه مطالب نیز در همان مجله به آنان داده شد. به هر حال توجه و عنایت آن دانش پژوهان فاضل به کتاب عربی در فارسی مورد سپاسگزاری نگارنده است که بدین وسیله ابراز میشود.

۴- یادداشتهائی که درباره عربی در فارسی در اختیار منست بسیار زیاد است و چاپ همه آنها مستلزم نوشن کتابیست هزار صفحه‌ای که شامل تکرار و بس آمد واژه‌های عربی در کتابهای مهم فارسی نیز هست مثلاً در بوستان، گلستان، دیوان حافظ و تاریخ بیهقی معین شده است که کدام کلمات عربی پر استعمال‌ترند و کدام کم استعمال‌تر و همچنین معلوم گردیده است که کدامیک از این کلمات در ادبیات مابیشتر ریشه دوانده و کدام فقط در نثرهای بیمار مصنوع و فنی آمده است. امید که عمری باشد و همه یادداشتهای پیش گفته چاپ بشود، اگر چه کثرت نوشته‌های من در دستور فارسی و نقد ادبی ممکنست مانع طبع مطالب عربی در فارسی گردد یعنی عمر بیایان رسد و آرزو جامه عمل نباشد.

۵- مقاله مسوطی نوشته بودم تحت عنوان «کلمات تنوین دار در زبان فارسی» در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (شماره ۳ و ۲ سال پانزدهم) که پس از

مختصری جرح و تعدیل و اصلاح به آخر کتاب ضمیمه شد. مقاله یاد شده گوشه ایست از تاریخ زبان فارسی که شامل قواعد عربی در فارسی نیز هست.

۶- برای حفظ تمامیت و جامعیت مطالب و برای ارتباط بین موضوعات ناچار شده ام مباحثی را نیز به میان بکشم که به عربی در فارسی مربوط نیست بلکه صرفاً خاص صرف عربیست. از آن جمله است فعلهای ثلاثی مجرد و مزید و رباعی مجرد و مزید. ولی در این کار رعایت حداکثر اختصار بعمل آمد.

۷- همانطور که در چاپ نخست اشاره شد این کتاب در حقیقت بخشی است از دستور فارسی ولی اکنون میگویم که اهمیت این مجموعه در تقویت سواد فارسی دانش آموزان و دانشجویان بیش از دستورهای متداول و رایجست زیرا مهمترین مسأله املاء ما کلمات و حروف عربیست و بزرگترین مشکل لغوی و املائی ما واژه های عربی تبار است نه کلمات پارسی نژاد. مثلاً یادگیری املاء و معنی درست کلماتی مانند انضباط، ضبط، اصطلاح، مصطلح، التقاط و شمش جز به کمک قواعد عربی ممکن نیست. البته آموزش عربی نباید ما را از آموزش فارسی روی گردان کند. این امر بهیچوجه نباید سبب عربی زدگی شود زیرا ما قبل از هر چیز ایرانی هستیم و فارسی زبان و این کتاب را هم برای نیرومند کردن فارسی نوشته ایم.

۸- جای بسی سپاس است که این تألیف مورد توجه بسیاری از معلمان فاضل عربی و فارسی قرار گرفت تا جائی که برخی از همکاران بعضی از مندرجات آن را وارد کتابهای درسی کردند بی آنکه ذکر آن از این نوشته و نوشته های مشابه آن (از قبیل «عربی برای فارسی» دکتر خیامپور و دکتر شعار) بماند. و این بی توجهی به اصول اولیه تألیف و تحقیق و اخلاق یوسيله معلم و مؤلف کتابهای درسی که باید بزرگترین سر مشق امانت و تقوای علمی باشد دردآور و تأسف بار است. امید که انقلاب ایران فضائل و معنویات ما را تقویت کند بطوری که پس از این دیگر همکاری اندیشه و سخن همکار دیگرش را بخود نبندد و دیگر کسی زحمات دیگری را نادیده نگیرد.

برخود لازم میدانم از یاریهائی که دوست عزیز آقای مرتضی راست روان فهیم در تصحیح این کتاب به من کرده اند صمیمانه سپاسگزاری کنم. امید که خوانندگان عزیز و ارجمند خطاها و لغزشهای نویسنده را بدیده اغماض درنگرند و به این مختصر به عین عنایت نظر کنند.

خسرو فرشهدورد

تیرماه ۱۳۵۸

بنام خدا

پیشگفتار

زبانهای جهان از واژه‌ها و اصطلاحات زبانهای دیگر استفاده می‌کنند به طوری که در عالم زبان پاک و خالی از لغات بیگانه وجود ندارد و همین امر در زبانشناسی مسأله مهمی به نام وام یا عاریه (۱) را بوجود آورده است و زبانشناسان در این زمینه مطالب بسیاری نوشته‌اند (۲). تأثیر زبانها بر روی یکدیگر تنها از جنبه لغوی نیست بلکه از لحاظ دستوری هم هست. از این رو بعضی از قواعد صرفی و نحوی زبان عاریه دهنده برای زبان عاریه‌کننده مفید است (۳) و در حقیقت به عنوان بخشی از دستور همان زبان به شمار می‌رود. زبان عربی تحت تأثیر عوامل مذهبی، سیاسی و اجتماعی بیش از هر زبان دیگری در فارسی تأثیر کرده است و به آن لغت و ترکیب و جمله وام داده است به این جهت نیاز ما به قسمتی از دستور این زبان بسیار است. از این رو موضوع کتاب حاضر نیز مجموعه قواعدی است از صرف عربی که برای توجیه دستوری کلمات مستعمل در فارسی آن زبان لازم است. چون از عربی بیشتر مفردات و واژه‌های آن وارد فارسی شده‌اند قسمت عمده این کتاب نیز مربوط به قواعد مفردات یعنی قواعد صرفی است ولی در عین حال به جملات و ترکیباتی هم از عربی که در فارسی به کار می‌روند اشاره ای شده اما قواعد آنها که همان قواعد نحو عربی است شرح نگردیده است زیرا دامنه استعمال ترکیبات و جملات عربی در فارسی امروز آنقدر وسیع نیست که به خاطر آنها يك دوره کامل صرف و نحو عربی را به مردم تحمیل کنیم. علاوه بر این تغییرات و تحولات کلمات عربی در زبان فارسی نیز تا سر حد امکان و بیش از آنچه در هر کتاب و رساله و مقاله دیگری شرح شده است شرح گردیده. مطالب این کتاب در حقیقت جزئی است از دستور فارسی و بهتر بود که در ضمن مباحث مختلف این فن می‌آمد زیرا همانطور که برای توجیه واژه‌های فارسی و پی بردن به قواعد آنها دستور فارسی می‌آموزیم برای تفسیر کلمات عربی و تحول آنها در فارسی

۱ - وام یا عاریه را در فرانسه *Emprunt* و در انگلیسی *Borrowing* میگویند

۲ - به کتاب *Languages in Contact* (رابطه زبانها با هم) تألیف *Uriel Weinreich* و همچنین بکتاب *Vie et Mort des Mots* (زندگی و مرگ کلمات) تألیف *Maurice Schone* رجوع کنید.

۳ - به فصل *Grammatical Interference* از کتاب *Languages in Contact* رجوع کنید.

نیز باید قاعده‌های عربی آموخت. ضمناً باید یاد آور شد که دستور در قدیم فن‌درست گفتن و درست نوشتن نامیده می‌شد و به اصطلاح علمی دستوری (۱) بود. قواعد آن نیز از کلام فصحا و بلنغا و خواص استخراج می‌گردید و به مردم دیگر تحمیل می‌شد اما امروز تحت تأثیر زبان‌شناسی کار آن گزارش بیطرفانه فعل و انفعالات زبان شده است. بنابراین تنها زبان خواص را مورد مطالعه قرار نمی‌دهد بلکه به زبان عوام نیز می‌پردازد حتی برای کلمات و عبارات خلاف قیاس و عامیانه نیز توجیهاتی می‌کند. ما هم در نوشتن کتاب از این اصل پیروی نموده‌ایم بنابراین اگر گروهی بر ما خرده بگیرند و بگویند چرا در باوه کلمات غیر فصیح عربی هم بحث کرده‌ایم یا دسته‌ای دیگر بگویند ما نباید قواعد لغات عربی را به فارسی زبانان بیاموزیم بلکه باید بکوشیم تا این گونه واژه‌ها را از زبان خویش دور بریزیم پاسخ می‌دهیم کار ما گزارش بیطرفانه قواعد زبان است نه نمایاندن زشتی و زیبایی آن و ستیزه با واژه‌های خاص. البته هر کس با ساختن و بکار بردن هر چه بیشتر لغات زیبای فارسی موافق است ولی تا وقتی که کلمات عربی در زبان ما هست ناچار به بعضی از قواعد عربی هم نیازمندیم اما اگر روزی همه لغات و قواعد عربی بیکباره از زبان ما زدوده شود آن وقت ما هم این کتاب را می‌سوزانیم و یا دست کم از آن تنها برای دستور تاریخی و تاریخ زبان استفاده می‌کنیم و گر نه تا چنان روزی نرسیده است باید لغات عربی و قواعد مربوط به آنها را به صورت واقعی در زبان پذیرفت.

مطالب این کتاب که حاصل هجده سال تدریس در دبیرستان و دانشگاه است میتواند در دوره‌های مختلف آموخته شود خواه در ضمن دستور فارسی و خواه مستقلاً باین معنی که اندکی از قواعد پر استعمال آن را میتوان در دوره ابتدائی و سپس کمی مفصل‌تر از آن را در دوره اول متوسطه و آنگاه همه کتاب را در دوره دوم متوسطه یا دانشگاه تدریس نمود. تجربه شخصی نگارنده نشان می‌دهد که دانشجوی دانشکده ادبیات در شرایط کنونی، با گرفتاریهای فراوانی که دارد با هفته‌ای دو ساعت تنها نصف مطالب کتاب را می‌آموزد البته اگر تدریس مباحث کتاب از دوره‌های ابتدائی و متوسطه آغاز شود آموختن آن در دوره‌های بالاتر آسانتر خواهد بود.

این نکته نیز در خور یادآوری است که هر تألیفی باید متضمن نکات و تحقیقات تازه باشد و گر نه تألیف نیست. مطالب این کتاب را از این لحاظ میتوان به دو قسمت تقسیم کرد یکی قسمت آخر کتاب (ازوزنهای مشترک به بعد) که کاملاً جنبه تحقیقی دارد و شامل مباحثی است که پیش از آن

چندان مورد بررسی قرار نگرفته بود اینها عبارتند از: ۱- وزنه‌های مشترک ۲- نقش دسنوری کلمات عربی در فارسی . ۴- جمله‌های عربی در فارسی . ۵- قواعد عربی در فارسی . ۶- تغییرات واژه‌های عربی در فارسی .

اما قسمت اول کتاب که جنبه تعلیمی آن از جنبه تحقیقی بیشتر است اکثر تازگی ندارد و بیشتر از کتابهای صرف عربی و آثار دیگر اقتباس شده است چه مثلاً همه میدانند که من نخستین کسی نیستم که وزنه‌های مصدر و اسم فاعل و اسم مفعول یا قواعد اعلال و ابدال را بدست داده‌ام (۱) اما در تدوین همین قسمتها نیز تازگیهایی بچشم میخورد :

نخست نحوه انتخابی است از قواعد عربی که به تناسب نیاز زبان فارسی به عربی به عمل آمده است و تا کنون انتخابی بدین تفصیل و توضیح صورت نگرفته است. البته پیش از این محققان ارجمندی چون آقایان دکتر خیامپور و دکتر محمد جواد مشکور در این زمینه تحقیقاتی (۲) کرده‌اند و فضل تقدم آنان غیر قابل انکار است (۳) ولی در آثار آن استادان گرانقدر تمام قواعد عربی برای فارسی از جمله قواعد اعلال و ادغام نیامده است . مقایسه رسالات آن دانشمندان با کتاب حاضر تفاوت کمی و کیفی کار ما را با ایشان بخوبی نشان می‌دهد .

دیگر از قوتها بی که در این کتاب تازگی دارد و ممکن است با مذاق کسانی که بشیوه قدیم عربی آموخته‌اند سازگار نباشد وزنه‌های تازه‌ای است که در کتاب آمده است . توضیح آنکه در کتابهای صرف قدیم برای کلمات اعلال یا ادغام شده با آنکه دارای وزنی غیر از وزن صورت تغییر نیافته کلمه هستند وزن جداگانه ای نیآورده‌اند مثلاً برای مستقیم و اجازه و طاعة که بر وزنه‌های مستفیل و افاله و فاله هستند وزن خاصی قائل نشده‌اند و گویا معتقد بوده‌اند که اینها بر وزن اعلال نشده کلمه (مُسْتَفِیل ، اِفْعَال و قَمَلَه) هستند در حالی که چنین نیست زیرا صورت تغییر یافته اینگونه واژه‌ها بی هیچ شک و زنی غیر از وزن صورت تغییر

۱- در همین قسمت است که قواعدی نقل شده که ممکن است با موازین زبان‌شناسی و علمی سازگار نباشد مثلاً در باره تقسیم بندی حروف و حرکات عربی و همچنین در باره بعضی از قواعد اعلال و ابدال باید تعمق و تأمل بیشتری کرد . ۲- در ساله عربی برای فارسی و در غلطهای مشهوره آقای دکتر خیامپور و قسمت «عربی در پارسی» کتاب دستور نامه آقای دکتر مشکور از کوششهای ارزنده‌ای است که در این زمینه صورت گرفته است . ۳- همزمان با چاپ نخستین قسمت این کتاب دوست عزیز و دانشمند آقای دکتر جعفر شعار نیز کتابی زیر عنوان «عربی برای فارسی» چاپ کردند که کوشش ایشان نیز در این باره درخور ستایش است .

نیافته کلمه دارد فی المثل مقیم بامحسن واستخراج با استفاده و خاص باءالم هموزن نیستند اگر چه اصل آنها هموزن باشند مگر آنکه که تعصب مانع پذیرفتن این امر بدیهی گردد. (۱) چون بعضی از کلمات را با دو وزن می توان سنجد مایکی از آنها را انتخاب کردیم مثلاً باقی را میتوان هم بروزن فاعی گرفت زیرا لام کلمه یاء است و هم ممکن است آنرا بروزن فاعل دانست زیرا عین کلمه مکسور است (البته بنظر صرف نویسان عربی). جدولهایی هم که در کتاب آمده هم خلاصه ای از کتاب است و هم در تعلیم به خواننده یاری میکند و هم در حد خود تازگی دارد. مناسبانه چون حروف و علائم در چاپخانه های اصفهان چنان که باید کامل نیست و با آنکه چاپخانه ربانی از بهترین آنهاست و با وجود زحمات و دقت های مدیر محترم آن نقائصی در چاپ راه یافت مثلاً اکسان از حروف لاتین و بعضی از علائم از حروف ۱۲ سیاه و نازک حذف شده. با این حال زحمات و بردباری های کارکنان چاپخانه در چاپ کتاب موجب نهایت تشکر نگارنده است زیرا اگر همت و دقت ایشان نمی بود این کتاب به زیور طبع آراسته نمی گردید. ضمناً ممکن است اشتباهات و سهوهای هم بر اثر شتاب زدگی در کتاب دیده شود که امید است خوانندگان فاضل آنها را بدیده اغماض نگرند و بانهادن منت بر نگارنده این سطور اشتباهات او را بوی تذکر دهند.

نکته دیگری که درخور یادآوری است این است که قسمت اول کتاب (تا صفحه صد و چهاردهم) در بهار ۱۳۴۴ چاپ شد و صحافی گردیده به عنوان کتاب درسی در دسترس دانشجویان دانشکده ادبیات اصفهان قرار گرفت ولی تعدادی از نسخه های کتاب در چاپخانه باقی ماند تا اینکه پس از سه سال مجال چاپ بقیه مطالب دست داد و کتاب بصورتی که دیده می شود از طبع خارج گردید از اینرو تاریخ چاپ کتاب بیک اعتبار بهار سال ۱۳۴۴ و به اعتبار دیگر تابستان ۱۳۴۷ است.

اصفهان تابستان ۱۳۴۷

خسرو فرشبورد

صرف

صرف علمی است که از دگرگون شدن کلمات عربی برای دلالت بر معانی گوناگون سخن می‌گوید فی‌المثل قواعد تبدیل «وظیفه» به «وظائف» و «امیر» به «أمراء» و «حسن» به «احسان» را قواعد صرف گویند.

کلمه و حرف

گفتیم علم صرف از قواعد دگرگونی کلمات عربی بحث می‌کند بنا بر این موضوع علم صرف کلمه است حال باید به تعریف کلمه پرداخت.

کلمه - اهل صرف کلمه را «لفظ موضوع برای معنی مفرد» (۱) تعریف کرده‌اند. یعنی لفظی که معنی مفرد داشته باشد بعبارت دیگر لفظی که معنی جمله (۲) و شبه جمله (۳) نداشته باشد مانند من (از) و احسان (نیکی کردن) که هر یک از آنها هم لفظی است معنی دار و هم جمله و شبه جمله نیست.

حرف و ساختمان کلمه - هر کلمه شامل يك یا چند حرف است مانند.

حَسَنٌ که سه حرف دارد و مُشْكِلٌ که دارای چهار حرف است. بنابراین حرف واحدی است از صوت که برای ایجاد کلمه بکار می‌رود.

برای زبان عربی بیست و هشت حرف شمرده‌اند که عبارتند از: ا (الف)،

ب (باء)، ت (تاء)، ث (ثاء)، ج (جیم)، ح (حاء)، خ (خاء)، د (دال)،

۱ - شرح ابن عقیل ص ۱۵ جزء اول چاپ نهم قاهره سال ۱۳۷۵ هجری قمری

۲ - جمله یا مرکب نام آنست که شنونده پس از شنیدن آن منتظر سخن نماید مانند «علی کاتب».

۳ - شبه جمله یا مرکب ناقص آنست که مخاطب پس از شنیدنش منتظر استماع بقیه مطالب باشد مانند «کتاب احمد»

ذ (ذال)، ر (راء)، ز (زاء)، س (سین)، ش (شین)، ص (صاد)، ض (ضاد)، ط (طاء) ،
ظ (ظاء)، ع (عین)، غ (غین) ، ف (فاء)، ق (قاف)، ك (کاف)، ل (لام)، م (میم)،
ن (نون)، و (واو) ، ه (هاء)، ی (یاء) .

حروف عله و حروف صحه - «الف» و «دو» و «یاء» را حروف عله و
بیست و پنج حرف دیگر را حروف صحه گویند .

الف وهمزه - این نشانه (ا) در عربی نماینده دو حرفست یکی الف و دیگری
همزه که تفاوت آنها را باید بدانیم .

همزه حرکت می پذیرد مانند اخبار ولی الف قبول حرکت نمی کند مانند ناقص .
همزه میتواند در آغاز کلمه بیاید مانند کتشاف ولی الف نمیتواند زیرا الف
ساکن است و کلمات عربی هم با ساکن آغاز نمیشوند .

همزه در برخی از کلمات با نشانه خاص (ء) نوشته میشود مانند «جزء» .
الف هم در برخی از کلمات بصورت یاء نوشته میشود مانند موسی، مصطفی
و جز آنها .

صدای همزه نزدیک به عین است ولی صدای الف چنین نیست .
حروف مدّ (۱) - الف را حرف مدّ نیز میگویند . علاوه بر الف ، واو و یاء
نیز اگر کشیده تلفظ شوند حرف مدّ نامیده میشوند مثلاً یاء در شریف و مسکین و
واو در مفتون و نور حرف مدّند ولی در خیر و حسین و موقع و موضع حرف مدّ نیستند .

حرکت و سکون و تنوین

حرکت - حرکت بنظر اهل صرف عربی وسیله تلفظ حرف است بنا بر این

۱ - حروف مد و حرکات (— — —) همانهایی هستند که در بسیاری از زبانها
حروف مصوت (vowel یا voyelle) خوانده میشوند

برای تلفظ کلمه علاوه بر حرف حرکت نیز لازمست .

حرکت در عربی سه است: ضمه (ـُ) و فتحه (ـَ) و کسره (ـِ) حرفی که حرکت داشته باشد متحرک نامیده میشود .

حرف ضمه‌دار را مضموم و حرف کسره‌دار را مکسور و حرف فتحه‌دار را مفتوح نامند .

پیش از الف مفتوح و پیش از یاء مد مکسور و پیش از واو مد مضموم است . سکون حرکت نداشتن حرف است . نشانه سکون این (ـْ) است که در بالای حرف قرار میگیرد . حرفی را که سکون داشته باشد ساکن خوانند مانند حاء در «تَحْصِيل» و لام در «عِلْم» .

تنوین نون ساکنی است که در آخر برخی از کلمات عربی خوانده میشود ولی نوشته نمیشود مانند ظاهرًا که ظاهرًا تلفظ میگردد . تنوین بر سه قسم است:

- ۱ - تنوین نصب که نشانه آن دو فتحه (ـَـ) است مانند مَـتَلاً (مَثَلَن) .
 - ۲ - تنوین رفع که نشانه اش دو ضمه (ـُـ) است مانند کِتابٌ (کِتَابِنُ) .
 - ۳ - تنوین جر که نشانه آن دو کسره (ـِـ) است مانند کِتابِ (کِتَابِنِ) .
- از سه قسم تنوین تنها تنوین نصب با کلمات عربی دخیل در فارسی بکار میرود . تنوین نصب با الف همراه است مانند فوراً و مستقیماً مگر در کلماتی که آخرشان «ة» زائد یا همزه باشد مانند جزء و طبیعة . بنابراین کلماتی که «تاء» آخرشان اصلی باشد با تنوین نصب الف هم میگیرند مانند موقتاً و ذاتاً و جز آنها .

ضوابط

در زبان عربی غیر از حروف و حرکات نشانه‌های دیگری هم بنام ضوابط هست

که در زیریا روی حروف قرار میگیرند و بتلفظ آنها کمک می کنند .

ضوابط چهار است : شد^۱ یا تشدید (^۲) ، مد^۳ (^۴) ، وصل (^۵) قطع (^۶) .

شد^۱ یا تشدید بر روی حرف قرار میگیرد و میرساند که آن حرف دوبار تلفظ

میگردد بی آنکه دوبار نوشته شود مانند راء در مُشَرَّف که چنین خوانده میشود
مُشَرَّف .

مد^۲ - اگر همزه ای پیش از الف بیاید از نوشتن آن خودداری می کنند و

بر روی الف علامتی به نام مد^۲ (^۳) میگذارند . فی المثل بجای « ا » یا « ا ا »

مینویسند آ مانند آثار و منشآت .

وصل - بر روی همزه ای که نوشته ولی خوانده نمیشود علامت (^۴) میگذارند

مانند وَاكْتُبُ (بنویس) که خوانده میشود وَاكْتُبُ .

قطع - قطع نشانه ای است که بر روی همزه قطع یعنی همزه ای که هم

نوشته و هم خوانده میشود قرار میگیرد مانند وَاكْرِمُ (گرامی دار) .

اقسام کلمه

گفتیم کلمه از حرف و حرکت بوجود میآید حال میخواهیم بدانیم کلمه در

عربی بر چند قسم است ؟

کلمه را سه قسم شمرده اند : ۱- اسم . ۲- فعل . ۳- حرف .

۱- اسم کلمه ایست که بخودی خود و بی قید زمان بر معنی دلالت کند مانند

احمد ، عِلْمٌ ، قَلَمٌ . این دلالت ممکن است با اشاره باشد مانند هذا (این) یا

بشماره باشد مانند عَشْرَةٌ (ده) و تَاسِعٌ (نهم) ، یا بکنایه باشد مانند هُوَ (او) ،

یا به ابهام باشد مانند کِمٌ (چند) و یابه وصف باشد مانند أَبِیضٌ (سفید) (۱)

۱ - اسم در عربی معادل است با اسم ، ضمیر ، صفت (از جمله صفت عددی) و بسیاری

از قیود و اصوات فارسی . تطبیق اقسام کلمه فارسی و عربی نیازمند به صرف وقت و

۲ - فعل کلمه‌ای است که بخودی خود و باقیدزمان بر معنی دلالت مینماید بدینسان که بر رخ دادن کاری یا حالتی در گذشته یا اکنون یا آینده دلالت می‌کند مانند ذَهَبَ (رفت در گذشته) و يَكْتُبُ (مینویسد در حال یا آینده).

۳ - حرف کلمه‌ای است که بخودی خود معنی ندهد و بیاری اسم یا فعل معنی آن آشکار گردد مانند مِنْ (از) وِانْ (اگر) (۱).



در این رساله اندکی از مباحث فعل و قسمتی از قواعد اسم و حرف که مناسب مقصود است بررسی میشود .



مبحث فعل

معنی و زمان فعل

افعال عربی همه از نخستین صیغه ماضی ساخته میشوند و از نظر معنی و زمان وقوع فعل بدین اقسام تقسیم می‌شوند . ۱ - ماضی ۲ - مضارع ۳ - امر حاضر ۴ - امر غایب ۵ - نهی ۶ - جحد ۷ - نفی ۸ - استفهام .
ماضی فعلی است که در زمان گذشته رخ داده باشد مانند ذَهَبَ (رفت) و أَحْسَنَ (نیکی کرد).

مضارع فعلی است که در حال یا آینده رخ دهد مانند يَكْتُبُ (میرود) و يُحَسِّنُ (نیکی می‌کند).

(چون بقیه افعال در این رساله مورد نیاز ما نبود تنها به ماضی و مضارع که منشأ بسیاری از کلمات عربی وارد در فارسی است اشارت رفت) .

پژوهش فراوانست . نگارنده توانسته است قید فارسی را با واژه‌ها و عبارات معادل آن در عربی مقایسه کند .

۱ - در این تعریفها جای بحث فراوان است که مجال طرح آن در این مختصر نیست از اینرو بقاریف متداول در کتب صرف و نحو بسنده شد .

شماره حروف فعل

ثلاثی و رباعی

فعل از نظر شماره حروف اصلی آن بر دو قسم است : ۱ - ثلاثی ۲ - رباعی .
ثلاثی به فعلی گفته میشود که سه حرف اصلی داشته باشد مانند کَتَبَ (نوشت)
و کَاتَبَ (نامه نگاری کرد) که حروف اصلی در هر دو فعل ک ت ب است و «ا» در
کَاتَبَ زائد است .

بنابراین ثلاثی خود بر دو قسم است یکی با حرف زائد که آنرا ثلاثی مزید فیه
نامند مانند کَاتَبَ و دیگر بی حرف زائد که ثلاثی مجرد گفته میشود مانند کَتَبَ .
رباعی فعلی است که چهار حرف اصلی داشته باشد مانند زَلَّزَلَ (لرزانید)
و تَزَلَّزَلَ (ارزید) که حروف اصلی هر دو ز ا ز ل است و «ت» در کلمه دوم
زائد است .

پس رباعی نیز بر دو قسم است : یکی رباعی مجرد یعنی آنکه حرف زائد
ندارد مانند زَلَّزَلَ دیگر رباعی مزید فیه یعنی آنکه حرف زائد هم دارد مانند تَزَلَّزَلَ .
بدینسان در عربی از نظر شماره حروف بر روی هم چهار نوع فعل هست :
۱ - ثلاثی مجرد ۲ - ثلاثی مزید فیه ۳ - رباعی مجرد ۴ - رباعی مزید فیه .

۱- ثلاثی } ۱ مجرد : کَتَبَ ۲ مزید فیه : کَاتَبَ	} فعل از نظر شماره حروف
۲- رباعی } ۱ مجرد : زَلَّزَلَ ۲ مزید فیه : تَزَلَّزَلَ	

یادآوری : ثلاثی و رباعی مجرد و مزید فیه بودن فعلها و مشتقاتشان
از نخستین صیغه ماضی آنها (مفرد غایب مذکر) شناخته می شود فی المثل «معروف»

ثلاثی مجرد است زیرا صیغهٔ اول ماضی آن عَرَفَ است که هر سه حرف آن اصلی است و «مُقْتَدِر» ثلاثی مزید است زیرا نخستین صیغهٔ ماضی آن اِقْتَدَرَ است که دو حرف زائد (الف و تاء) دارد .

بابهای مجرد و مزید

افعال عربی و مشتقات آنها قالبها و اوزانی دارند که آنها را «باب» گویند. فعل‌های ثلاثی مجرد شش دسته وزن بنام شش باب دارد که با شماره های اول و دوم و سوم ... مشخص میشوند. فی المثل می‌گویند: **باب اول** و **باب دوم** ... افعال ثلاثی مزید فیه بر حسب شمارهٔ حروف زائد و حرکت حرفها چندین دسته وزن دارد که نه دسته از آنها بنام نه باب ثلاثی مزید فیه مورد بحث مآقر خواهد گرفت. این بابها را بنام ماضی یا مصدر آنها می‌نامند فی المثل می‌گویند: **باب افعال** ، **باب تفعیل** . **باب مفاعله** ، **باب افتعال** ، **باب انفعال** ، **باب تفاعل** ، **باب تفعّل** ، **باب افعلال** ، **باب استفعال** (بر حسب وزن مصدر) .

رباعی مجرد يك باب بنام باب فَعْلَلَه دارد .

از رباعی مزید فیه سه باب بنامهای تَفَعَّلَل ، اِفْعِلَلَل و اِفْعِلَلَل مشهور است .

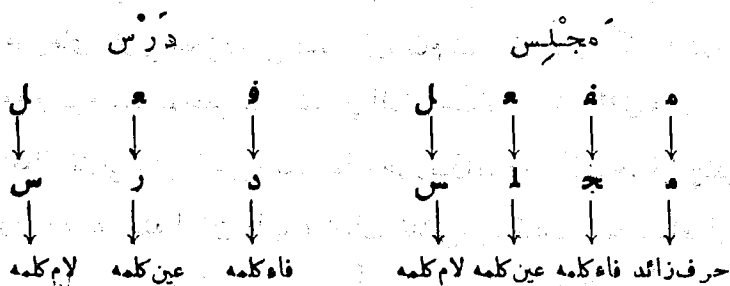
(برای شناختن صیغه‌های اسمی و فعلی این بابها به جدولهای مشتقات که در صفحات بعدی کتاب است رجوع شود) .

سنجش کلمات در عربی

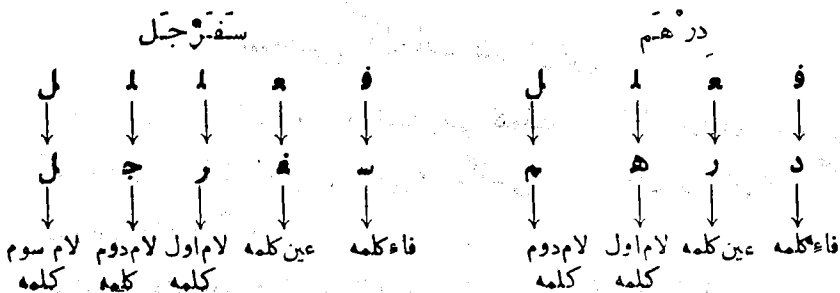
زبان عربی زبان قالب و وزن است یعنی کلمات آن دارای اوزان بخصوصی است که این زبان را از زبانهای فارسی و انگلیسی و فرانسوی و زبانهای دیگر هندو اروپائی ممتاز میگرداند .

برای شناختن وزن کلمات متصرف عربی از سه حرف ف و ع و ل استفاده میشود

مثلاً می گویند مَجْلِس بر وزن مَفْعِل و دَرَس بر وزن فَعَل .
 هنگام سنجش حرفی که در برابر فاء است فاء کلمه و آنکه در مقابل عین
 است عین کلمه و آنکه در برابر لام است لام کلمه خوانده میشود فی المثل در مجلس
 «ج» را فاء کلمه و «ل» را عین کلمه و «س» را لام کلمه و «ه» را حرف زائد گویند
 و در کلمه درس «د» را فاء و «ر» را عین و «س» را لام کلمه خوانند:



اگر کلمه رباعی (دارای چهار حرف اصلی) یا خماسی (دارای پنج حرف اصلی) باشد به شماره حروف زائد بر سه حرف «ل» می افزایند و لامها را لام اول و لام دوم و لام سوم نامگذاری میکنند فی المثل میگویند در هم بروزن فعل و سَفَر جَل بروزن فعل جَل . در درهم «د» را فاء کلمه و «ر» را عین کلمه و «ه» را لام اول کلمه و «م» را لام دوم کلمه نامند و در سَفَر جَل «س» را فاء کلمه و «ق» را عین کلمه و «ر» را لام کلمه و «ج» را لام دوم کلمه و «ل» را لام سوم کلمه گویند :



فعل سالم و غیر سالم

فعل بنا بر نوع حروف اصلی آن بر دو قسم است : ۱ - سالم ۲ - غیر سالم.
سالم فعلی است که در حروف اصلی آن همزه یا حرف عله (و، ا، ی) نباشد
 و دو حرف اصلیش نیز از يك جنس نباشد مانند **خَرَجَ** (بیرون آمد و دَخَلَ
 (داخل شد) .

غیر سالم - آنست که در حروف اصلی آن همزه یا حرف عله باشد و یا دو
 حرف اصلیش همجنس باشد .

غیر سالم خود بر سه قسم است : ۱ - مہموز ۲ - مضاعف ۳ - معتل .
مہموز فعلی است که یکی از حرفهای اصلی آن همزه باشد و خود بر سه
 قسم است :

۱ - **مہموز الفاء** یعنی فعلی که نخستین حرف اصلی آن همزه باشد مانند
أَخَذَ (گرفت) .

۲ - **مہموز العین** یا فعلی که دومین حرف اصلی آن همزه باشد مانند **سَأَلَ** (پرسید) .

۳ - **مہموز اللام** یعنی فعلی که سومین حرف آن همزه باشد مانند **قَرَأَ** (خواند)
مضاعف فعلی است که دو حرف اصلی آن از يك جنس باشد مانند **مَرَرٌ**
 (گذشت) که در اصل **مَرَرٌ** بوده است .

معتل فعلی است که در حروف اصلی آن حرف عله باشد مانند . **وَضَعَ**
 (نهاد) ، **دَعَا** (خواند) ، **رَوَى** (روایت کرد) .

معتل بر پنج قسم است :

۱ - **معتل الفاء** یا **مثال** که نخستین حرف اصلی آن عله است و خود بر دو
 قسم است : یکی **مثال واوی** مانند **وَصَفَّ** (وصف کرد) . دیگر **مثال یائی** مانند
يَسَّرَ (آسان شد) .

صحیح

- ۱ - سالم : خَرَجَ
 ۲ - مضاعف : مَرَّ (در اصل مَرَّرَ)

- مهموز
 مهموز الفاء : أَمَرَ
 مهموز العين : سَأَلَ
 مهموز اللام : قَرَأَ

معتل

- ۱ - معتل الفاء یا مثال
 ۱- واوی : وَصَفَ
 ۲- یائی : يَسَّرَ
- ۲ - معتل العين یا اجوف
 ۱- واوی : صَانَ (در اصل صَوَّنَ)
 ۲- یائی : بَاعَ (در اصل بَيَّعَ)
- ۳ - معتل اللام یا ناقص
 ۱- واوی : رَجَا (در اصل رَجَوَ)
 ۲- یائی : هَدَى (در اصل هَدَى)
- ۴ - معتل الفاعواللام یا الیف مفروق : وَفَى (در اصل وَفَى)
- ۵ - معتل العين واللام یا الیف مقرون : رَوَى (در اصل رَوَى)

۲- معتل العین یا اجوف که دومین حرف اصلی آن عله است و آن نیز بر دو قسم است : یکی اجوف واوی مانند صان (حفظ کرد) که در اصل ده است صَوْن . دیگر اجوف یائی مانند زاد (افزود) که در اصل بوده است زَيْدَ .

۳- معتل اللام یا ناقص که سومین حرف اصلی آن عله است که آن هم بر دو قسم است : یکی ناقص واوی مانند دعا (خواند) که در اصل دَعَوَ بوده است . دیگر ناقص یائی مانند هدی (راهنمایی کرد) که در اصل هَدَى بوده است .
۴- معتل الفاء واللام یا لفیف مفروق که نخستین و آخرین حرف اصلی آن عله است مانند وقی (حفظ کرد) که در اصل وَقَى بوده است .

۵- معتل العین واللام یا لفیف مقرون که دومین و سومین حرف اصلی آن عله است مانند روی (روایت کرد) که در اصل رَوَى بوده است .

یاد آوری - ممکن است فعلی هم معتل وهم مهموز باشد مانند شاء (خواست) که هم اجوف است وهم مهموز اللام است و رأی (دید) که هم مهموز العین است وهم ناقص . ویتیس (نومید شد) که هم مثال است وهم مهموز العین .

تغییر شکل در کلمات عربی

چنانکه در افعال غیر سالم دیدیم بعضی از کلمات عربی تغییر شکل می یابند فی المثل دَعَوَ میشود دَعَا و مَرَرَّ میشود مَرَّ . تغییر شکل کلمه بواسطه حذف و تبدیل و درهم آمیختن حروف و یا تغییر حرکت بوجود میآید و اقسامی دارد که مهمترین آنها عبارتند از : ۱- ادغام ۲- اعلال ۳- ابدال و ما در این رساله بقدر نیاز به هر یک از این اقسام اشاره می کنیم .

ادغام

ادغام درهم کردن حرفی در حرف همجنس آن و تبدیل آنها به يك حرف مشدّد است مانند خاص که میشود خاصّ و ملّیة که میشود ملّیة (ملّت ۱) در ادغام اصل اینست که نخستین حرف متجانس ساکن باشد مانند علّیة که میشود علّیة (علّت ۱) اگر حرف نخست متحرّک باشد، در صورت جمع بودن سایر شرایط ادغام، آن را بدو صورت ساکن می کنند یکی بوسیله حذف حرکت دیگر از راه انتقال حرکت به حرف پیش از آن.

الف - ادغام با حذف حرکت - اگر حرف پیش از نخستین حرف متجانس متحرّک یا حرف مدّ باشد حرکت حرفی که میخواهد ادغام شود حذف میشود مانند مُمْتَدِد که میشود مُمْتَدِد و سَمَم که می شود تامّم و سپس میشود تامّم :

مُمْتَدِد ← مُمْتَدِد ← مُمْتَدِد
 خاص ← خاصّ ← خاصّ
 عامِم ← عامّم ← عامّم

ب - ادغام با انتقال حرکت - اگر حرفی که پیش از دو حرف همجنس است ساکن باشد حرکت حرف متجانس اول به آن منتقل میشود مانند مَحَلَّل که میشود مَحَلَّل و پس از آن میشود مَحَلّ و همچنین است اعمّ و اخصّ و مضرّ و مقرّ.

مَحَلَّل ← مَحَلَّل ← مَحَلّ
 اعمّم ← اعمّم ← اعمّم
 مضرّر ← مضرّر ← مضرّر

۱ - تاء زائد در عربی بصورت ة یا ة و در فارسی بصورت «ت» و یا هاء نوشته میشود مانند مناسبة (عربی) و مناسبت (فارسی) و معاينة عربی و معاينه (فارسی).

منع ادغام - ادغام را شرایطی است که نبودن آنها موجب صورت نگرفتن آن است. از این شرایط یکی آنست که بین دو حرف همجنس نباید فاصله‌ای افتد بنابراین در کلماتی مانند **مخصوص و محدود و سرور** ادغام صورت نمیگیرد. دیگر از موارد منع ادغام در اسمهای ثلاثی است که عین آنها متحرك باشد مانند **خلیل** مثل **علیل** و جز آنها. دیگر آنکه در کلمه‌ای که یکبار ادغام صورت گرفته باشد، ادغام مجدد ممکن نیست فی المثل در **مکرر** و **محرر** و تردد که اصل آنها **مکررر** و **محررر** و **ترددد** بوده است.

یاد آوری - در زبان فارسی گاه تشدید کلمه ادغام شده می افتد و کلمه به تخفیف تلفظ می شود مانند مستحق، عام، محک، خاصه، خاص و غش در این ابیات:
 دو کس چه کنند از پی **خاص و عام** یکی نیک محضر دگر زشت نام
 (سعدی)

لاف عشق و گله از یار ز هی لاف دروغ عشق بازان چنین **مستحق** هجرانند
 خوش بود گر **محک** تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
 رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد **خاصه** رقصی که در آن دست‌نگاری گیرند
 من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب **مستحق** بودم و اینها بز کاتم دادند
 (حافظ)

تمرین ۱ - حروف این الفاظ را ادغام کنید و نوع ادغام آنها را بنویسید:
مقرّر، **مستعدّد**، **مستحبّ**، **مصرّر**، **عامم**، **مادّه**، **زکّله**، **قلّله**
منفککک، **مضطّرر**، **مهنمم**، **هماسس**، **مجاجججه**، **أخصصص**، **أصممم**،
تضادد، **دالّل**، **متضادد**، **حقق**، **ضدّد**، **حاررر**، **مواودد**، **دوایب** **حلّل**.
 تمرین ۲ - صوت اصلی و نوع ادغام این کلمات را بگوئید: **ردّ**، **ظن**.

مُقَيَّرٌ، حَظٌّ، لَذْتُ، ذَلْتُ، صِحَّتْ، حَدٌّ، مُشْتَقٌّ، مُخِيلٌ، خَاصَةٌ،
 مُعْجِبٌ، يَهْمَتُ، قَدَّ، مُعْتَلٌ، مَفْتَرٌ، عِزَّتْ، صَفٌّ، مُخْتَلٌ، حُجَّتْ،
 ذَمٌّ، مُسْتَقِيلٌ، مُسْتَحِيثٌ، مُنْضَمٌّ.

تمرین ۳ - نوع ادغام کلمات مضاعفی که در جدولهای واژه‌های مشتق این کتاب آمده است بگوئید.

اعلال

اعلال تغییر حرف عله است بوسیله حذف و قلب و ساکن کردن بنا بر این
 اعلال بر سه قسم است : ۱- اعلال حذف ۲- اعلال بوسیله اسکان ۳- اعلال قلب.
 اعلال حذف - اعلال حذف با انداختن حرف عله صورت میگیرد و ممکنست
 با انتقال حرکت توام باشد مانند مَصُوون که ضمه او را به حرف پیش از آن
 (ص) میدهند و از دو واو ساکن که پیش هم افتاده اند یکی حذف میگردد و میشود
 مصون و همچنین است مشوب و مقوله :

مَصُوون ← مَصُوون ← مَصُون
 مَشُووب ← مَشُووب ← مَشُوب
 مَقُووله ← مَقُووله ← مَقُوله

همچنین است وصف که در نتیجه حذف واو و الحاق «ة» بجای آن به آخر
 کلمه میشود صفة.

اعلال بوسیله اسکان - این اعلال با ساکن کردن حرف عله که گاه با انتقال
 حرکت آن به ما قبل همراه است صورت میگیرد مانند مَسِير که با انتقال کسره
 به سین میشود (مَسِير) و همچنین است مسیل :

مَسِير ← مَسِير

مَسْئِل ← مَسْئِل

اعلال قلب - اعلال قلب تبدیل حرف عله ای است به حرف دیگر فی المثل

تبدیل یاء به الف و واو به یاء و مانند آنها، اینک برخی از قواعد اعلال قلب :

۱ - حرف عله ساکنی که همجنس حرکت حرف پیش از خود نباشد در

شرایطی به حرف همجنس آن حرکت قلب میشود (حرکت همجنس الف فتنحه

و حرکت همجنس واو ضمه و حرکت همجنس یاء کسره است) بنابراین :

الف - الف و واو ساکن ماقبل مکسور تبدیل به یاء می شود مانند مَوْعَاد

که میشود مِيعَاد و مَصَابِح (جمع مصباح بمعنی چراغ) که میشود مَصَابِح :

مَوْزَان ← مِيزَان

مَوْعَاد ← مِيعَاد

مَصَابِح ← مِصَابِح

ب - واو و یاء ساکن ماقبل مفتوح قلب به الف میشود مانند مَقْوَم که

پس از انتقال (۱) حرکت واو به قاف میشود مَقْوَم و سپس واو ساکن ماقبل

مفتوح بدل به الف میگردد و میشود مَقَام و همچنین است مُضَيَّف (اسم مفعول

اجوف یائی از باب افعال) که بعد از انتقال فتنحه یاء به ضاد میشود مُضَيَّف و یاء

ساکن ماقبل مفتوح قلب به الف می گردد و میشود مُضَاف :

مَقْوَم ← مَقْوَم ← مَقَام

مُضَيَّف ← مُضَيَّف ← مُضَاف

ج - الف و یاء ساکن ماقبل مضموم تبدیل به واو میشود مانند مُيَقِّن که میشود

مَوْقِن و مُخَاطِب که میشود مُخَوِّطِب (مورد خطاب قرار گرفت) .

۱ - بنا بر این اعلال قلب نیز گاه ممکنست با انتقال حرکت توأم باشد .

۲ - واو و یاء متحرك ماقبل مفتوح تبدیل به الف میگردد مانند قول که میشود قال و قضیه که میشود قضاة .

۳ - علاوه بر موارد یاد شده در این مواقع نیز واو بدل به یاء میشود :

الف - در صورتی که واو و یاء در کلمه‌ای پهلوی هم افتند و نخستین آنها ساکن باشد در این حال خواه واو پیش از یاء و خواه پس از آن باشد قلب به یاء میشود و یاء در یاء ادغام (۱) میگردد مانند علیو (واو پس از یاء ساکن است) که واو بدل به یاء میشود و یاء در یاء ادغام میگردد و میشود علی و منقوی (واو ساکن پیش از یاء است) که واو قلب به یاء میشود و یاء ادغام میگردد و میشود منقی سپس ضمه بدل به کسره (۲) میگردد و میشود منقی :

علیو ← علیی ← علی

منقوی ← منقیی ← منقی ← منقی

ب - هنگامی که واو لام صفتی برون فعلی باشد مانند دَنوی و علوی که میشوند دنیا و علیا . کلماتی مانند قُصوی (دور تر) و حُلوی (شیرین تر) نادر است .

ج - وقتی که واو ماقبل مضموم در آخر اسم معربی قرار گیرد علاوه بر قلب واو به یاء ضمه نیز بدل به کسره میگردد مانند تَداعُو (مصدر باب تفاعل) که میشود تداعی و تَرَجُو (مصدر باب تفاعل) که میشود ترجی (امیدوار بودن) و - هنگامی که واو در مصدر اجوف ثلاثی بین کسره و الف قرار گیرد مانند سواست که میشود سیاست و صوام که میشود صیام و خوانت که میشود خیانت

۱ - بنا بر این ممکنست اعلال قلب با ادغام همراه باشد

۲ - چنانکه دیده میشود اعلال میتواند با تبدیل حرکت توأم باشد

ه - همچنین است وقتی که واو در جمع مکسر اسمی که عین مفردشان ساکن است بین کسره و الف قرار گیرد مانند دوار که میشود دیوار (جمع دار) و مواض که میشود ریاض (جمع روضه بمعنی باغ) و ثواب که میشود ثیاب (جمع ثوب بمعنی جامه) .

۴ - قلب یاء به واو ؛ یاء در این موارد تبدیل به واو میگردد :
الف - وقتی که ساکن باشد و پس از ضمّه قرار گیرد مانند مؤقن که شرح آن گذشت .

ب - وقتی که لام اسمی بر وزن فَعْلَمَیْ باشد مانند تَقْیَا که میشود تَقْوَى و فِتْیَا که میشود فَتْوَى و کلماتی مانند طَغْیَا و سَعْیَا نادر است .

ه - قاب واو و یاء بهمزه ؛ واو و یاء در سه مورد قلب به همزه میشوند :
الف - اگر پس از الف فاعل قرار گیرد مانند قائل که میشود قائل و بایع که میشود بائع .

ب - در صورتی که در آخر کلمه و پس از الف زائد بیایند مانند اعضا که میشود اعضا و بقای که میشود بقاء .

ج - در صورتی که حرف مد زائد باشند و در مرتبه سوم کلمه ثلاثی مؤنث قرار گرفته باشند که از آن جمع مکسر (۱) بسازند مانند وظیفه که میشود وظائف و عروس که میشود عرائس .

۶ - قلب الف به همزه ؛ الف زائد اگر در مرتبه سوم کلمه مؤنث باشد در

۱ - چنانکه دیده میشود جمع مکسر اینگونه کلمات بر وزن فاعل است در اینصورت کلمه مفرد ممکنست تاء زائد داشته باشد مانند وظیفه و ممکنست خالی از تاء زائد باشد مانند عروس .

جمع مکسر بدل به همزه میگردد مانند علامه که میشود علام و رساله که میشود رسائل
 نتیجه - در جمع مکسر اسم مؤنثی که حرف سوم آن مد (ی، و، ا) زائد باشد
 حرف مد تبدیل به همزه میشود .

۶ - قلب واو و یاء به تاء : واو و یاء اگر فاء باب افعال باشند قلب به تاء
 میشوند و تاء در تاء باب افعال (۱) ادغام میگردد مانند اوتصال که میشود
 اتّصال و پس از ادغام میشود اتّصال و ایتسار که میشود اتّسار و سپس میشود اتّسار :

اوتّصال ← اتّصال ← اتّصال

ایتسار ← اتّسار ← اتّسار

تخفیف همزه - چون در همزه نیز تغییراتی نظیر تغییرات حروف علّیه حاصل
 میشود آنرا از ملحقات حروف علّیه شمرده اند و تبدلات آنرا در مبحث اعلال آورده اند.
 اینها برخی از تغییرات همزه را در اینجا باز مینماییم :

۱ - همزه ساکنی که پس از همزه متحرک باشد قلب به حروف مد مناسب
 با آن حرکت میشود مانند ائمان که می شود ایمان و آتی که می شود آتی
 (داد) و اوّتی که می شود اوّتی (داده شد) . قلب همزه در این موارد واجب است.
 ۲ - همزه ساکن اگر پس از حرف متحرکی غیر از همزه باشد قلب آن به
 حرف مد جایز است مانند مؤنّس که می شود مونس .

۳ - همزه ای که در آخر کلمه و پس از یاء و واو ساکن قرار گرفته باشد جایز
 است تبدیل به واو یا یاء شود مانند جریء که می شود جری و سپس یاء در یاء ادغام
 میگردد و می شود جریّ و مملوء که می شود مملوو و سپس واو در واو ادغام میگردد و
 می شود مملوؤ .

منع اعلال

اعلال در این موارد ممنوع است :

۱ - در اسمهایی که فعل آنها اعلال نشده است مانند تحویل، مجاور، تعول، تجاوز که فعل آنها (حَوَّلَ ، جَاوَرَ ، تَحَوَّلَ وَ تَجَاوَزَ) اعلال نگردیده است زیرا اسم در اعلال پیرو فعل است

۲ - در کلمه‌ای که یکبار اعلال صورت گرفته باشد مانند مروی که چون يك واو آن اعلال شده (در اصل مرووی بوده است) واو نخست آن از اعلال دور مانده است .

۳ - در این اجوف ها :

الف - در اسم آلت مانند مقود (افسار). ب - در فعل تفضیل مانند اطول و أَلْيَق . ج - در فعل مشابه مانند أسود و أبيض. د - در مصدر ثلاثی مجرد بروزن فعلان مانند هیجان ، نوسان و سیلان .

تمرین : این الفاظ را اعلال کنید و نوع اعلال آنرا بگوئید :

استیولای ، اوفای ، مجری ، ناوب ، مستوفی ، مصطفو ، قاری ، مدعیو ، اولی ، میوناق . انزوی ، صافیو ، اوجاب ، ائثار ، استیقوام ، آفاق ، خالیو ، موافق ، داور ، مؤذی ، مقتدو ، مبتلی ، منوره ، آدنو ، میولاد ، مبادی ، رایضو ، مطوع ، مشور ، صوانت ، مکافیة ، مشتوق ، مختیر ، مشور ، نویت ، تجلثو ، ترقی ؛ مبترا ، تعالو ، تسلو ، ناشی ، سیود ، مستقوم ، مجوز ، مخوفه ، مجوز ، مرود ، ممتیز ، آئثار ، جری ، شارق ، قاوم ، استیناس ، مهنا ، مهنا

اِثْدَاي ، اِطْمِئِنَان ، مُلَاَقِيَّة ، مُنَافِيَّة ، حَيِّى ، طَوْنى ، مَلْتَوْن ، طَيْرَان ،
سَيْلَان و قَوَام .

تمرین ۲ صورت اصلی این کلمات اعلال شده را بنویسید :

مَرِيد ، مُسْتَطِيل ، مَحَال ، مَذَاق ، مُطَاع ، مُشَاع ، مُحْتِاج ، مَكَان ،
مُحِيط ، اِشَارَه ، اسْتِفَادَه ، مُسْتَفِيز ، زَائِر ، اِجَازَه ، مُجَاز ، مُسَاوَات ، اِقَامَه ،
مُسْتَجَاب ، مَقَالَه ، زَائِل ، حَائِل ، مَهِيَا ، اَثَار ، اِجْرَاء ، اَعْدَاء ، فِضَائِل ، اَحَاد
اَفَاق ، مَدَام ، دَائِم ، هِدَايْت ، قِيَام ، جَائِز .

تمرین ۳- نوع اعلال کلمات اعلال شده ای که در جدولهای این کتاب آمده اند بازنمائید.

ابدال

ابدال تبدیل حرفی است به حرف دیگر مانند تبدیل تاء زائد به طاء مثل

اصلاح که میشود اصطلاح . ابدال اگر در مورد حروف عله و همزه باشد ،

چنانکه دیدیم ، اعلال قلب نامیده میشود . پس ابدال دو گونه است یکی در حروف

عله و همزه که وابسته به حروف عله است در این صورت از اقسام اعلال است دیگر نسبت

به حروف دیگر اینک قواعدی از ابدال نوع دوم که به کار عربی برای فارسی میخورد:

۱- اگر فاء باب افتعال صاد یا ضاد یا طاء یا ظاء باشد تاء زائد بدل به طاء

میشود مانند استفاء که میشود اصطفاء و اضتراب که میشود اضطراب و اطلاق

که میشود اطلاق و سپس طاء در طاء ادغام میگردد و میشود اطلاق و اطلاق که

می شود اطلاق و سپس طاء به طاء بدل میشود و طاء در طاء ادغام میگردد و میشود اطلاق:

اصْتِلَاح ← اصْطِلَاح

اضْطِرَاب ← اضْطِرَاب

اطْطِیْلَاع ← اِطْطِیْلَاع

اظتِلام ← اظطِلام ← اظظِلام ← اظلام

۲ - هرگاه فاء باب افتعال زاء یا دال یا ذال باشد تاء زائد این باب بدل به دال میشود فی المثل از تیاد میشود از دیداد و اد تعاو می شود اد دعاء و دال در دال ادغام میگردد و میشود اد دعاء و از تخار میشود از دخار و سپس ممکنست یا دال را بدل به ذال کرد و ذال را در ذال ادغام نمود و گفت اد دخار و یا ذال را بدل به دال کرد و دال را در دال ادغام نمود و گفت اد دخار.

از تیاد ← از دیداد

اد تعاء ← اد دعاء ← اد دعاء

اد دخار ← اد دخار }
اد دخار ← اد دخار }
اد دخار ← اد دخار }

مبحث اسم

اسم مذکر و اسم مؤنث

اسم از نظر دلالت بر جنسیت بردو گونه است: یکی مذکر (نر) دیگر مؤنث (ماده) و هر کدام یا حقیقی است یا مجازی:

مذکر حقیقی اسمی است که نام یا وصف انسان یا حیوان نر باشد مانند رجُل (نام) و محترم (وصف) .

مؤنث حقیقی اسمی است که نام یا وصف انسان یا حیوان ماده باشد مانند اُمْرَأَة (نام) و محترمة (وصف) .

مذکر یا مؤنث مجازی اسمی است که نام یا وصف امور بی روح باشد ولی در زبان عربی به منزله مذکر یا مؤنث بکار رود مانند قَمَر (ماه) و بیت (خانه) که مذکر مجازی است و شمس (خورشید) و نفس (جان) که مؤنث مجازی است .
مؤنث بردو گونه است یکی بی نشانه مانند مریم و دار (خانه) که آنرا مؤنث معنوی خوانند دیگر با نشانه مانند مؤمنه و صغری .

نشانه تأنیت سه است :

۱ - تاء مانند : ناطقة ، فاطمة ، عاطفة .

۲ - الف ممدود (اء) مانند صحراء و زهراء .

۳ - الف مقصور مانند لیلی و کبری .

اگر اسم مذکری علامت تأنیت داشته باشد مؤنث لفظی ناهیده میشود مانند معاویة و طائفة و حمزة و زکریاء .

مؤنث صفت : صفت مؤنث با افزودن تاء تأنیت به صفت مذکر بوجود می آید مانند: مؤمن: مؤمنه ، عاقل: عاقله و لطیف: لطیفه . اما این موارد از این قاعده

مستثنی است :

۱ - مؤنث افعال تفضیل بروزن فعلی^۱ است مانند عظمی^۱ از اعظم و کبری از اکبر .

۲ - مؤنث افعال مشبهه بروزن فعلاء است مانند خضراء از اخضر و سوداء از آسود .

۳ - مؤنث فعلان بروزن فعلی میآید مانند سکر^۱ از سکران (مست).
یادآوری ۱ - برای اسمهای غیر عاقل فارسی گاه صفات مذکر عربی بکار رفته است مانند چرخ اخضر و گاه صفات مؤنث مانند گنبد خضراء و درآمد حاصله .
در عربی صفت از لحاظ تذکیر و تانیث با موصوف خود مطابقت میکند مانند رجل عالم و امرأة عالمه .

یادآوری ۲ - این قاعده گاه در کلمات عربی دخیل در فارسی هم بکار بسته شده است مانند مرقومه شریفه^۱ ، نفس ناطقه ، عالم صغری (۱). در فارسی گاه برای اسمهای مؤنث غیر عربی نیز صفت مؤنث عربی بکار رفته است مانند خانم محترمه^۱ ، سرکار عالیته .

در عربی برای موصوف جمع غیر عاقل میتوان صفت مفرد مؤنث آورد مانند کتب کثیره حواس خمسة و جز آنها .

یادآوری ۳ - این قاعده نیز در کلمات عربی داخل در فارسی بکار رفته است مانند صفات حمیده ، نتایج حاصله ، اخلاق رذیله و جز آنها .

۱ - استاد فقید بهار بر آنست که آوردن صفات مؤنث برای موصوف های مؤنث یا جمع از قرن ششم باین طرف در فارسی متداول شده است و در این باره آنجا که از سبک چهار مقاله بحث می کند چنین مینویسد : «مطابقه صفت و موصوف از خصایص

اسم متصرف و غیر متصرف

اسم بردو قسم است : ۱ - متصرف ۲ - غیر متصرف .

عرب است و در فارسی هیچوقت چنین قاعده ای معمول نبوده است جز که در میان متقدمین از قرن ششم که نثر فارسی سخت از نثر عرب متأثر گردید جسته جسته این معنی دیده میشود و بار اول در چهار مقاله این مطابقت بیشتر دیده شد. و یقین نیست که کار مؤلف است یا از تصرف نسخه نویسان مانند: **ملوک ماضیه**، **قرون خالیه**، **اجسام صقلیه**، مانند اینها از ترکیبات معروف ولی غلبه با عدم تطبیق است مانند رطوبت جلیدی ، اشباح و اجسام ملون ، محسوسات جزئی ، حواس ظاهر ، حواس باطن و نقطه موهوم و نظایر اینها . و چنین بنظر میرسد که ترکیبات بسیار معروف مانند **قوه عاقله** و **قوه لامسه** و نظایر آن را مطابق آورده و در موارد دیگر به قاعده فارسی زبانان رفتار کرده .

(سبک شناسی جلد ۲ ص ۳۰۷)

باری اگر این مورد استعمال در قرن ششم فراوان نبوده و عمومیت نداشته است از آن زمان به بعد رو به فزونی نهاده تا جائی که در قرن اخیر حتی بسیاری اصطلاحات فرنگی هم با صفات مؤنث عربی ترجمه شده و رایج گردیده اند از این قبیلند :

اعلامیه منتشره	در ترجمه	le communiqué publié فرانسه
قوه مقننه	در ترجمه	le pouvoir législatif فرانسه
قوه مجریه	در ترجمه	le pouvoir exécutif فرانسه
قوه قضائیه	در ترجمه	le pouvoir judiciaire فرانسه
مواد اولیه	در ترجمه	les matières premières فرانسه
امور خارجه در ترجمه	les affaires étrangères فرانسه یا	foreign affairs انگلیسی

اما این شیوه همیشه بکار بسته نشده و بسیاری از کلمات فرنگی هم بدون مراعات مطابقت صفت و موصوف ترجمه گردیده اند از این قبیلند .

اطلاعات عمومی	در ترجمه	la culture générale
منابع طبیعی	در ترجمه	les sources naturelles
امور اجتماعی	در ترجمه	les affaires sociales

اسم متصرف آنست که مثنی و جمع و مصغر و منسوب شود مانند حسن که تنبیه اش حسان یا حسنین و جمعش حسنون و حسنین و منسوبش حسنی و مصغرش حسین است .

اسم غیر متصرف آنست که به همه یا برخی از صور یاد شده در نیاید مانند اَلَّتِي (که) ، ما (چه) و هِيَ (او) .

اسم جامد و مشتق

اسم متصرف یا جامد است یا مشتق .

اسم جامد آنست که از ریشه فعل گرفته نشده باشد مانند رَجُل و ذَرَهَم .

اسم مشتق آنست که از ریشه فعل (۱) گرفته شده باشد مانند مکتوب و مکتب

که از «کتب» و معروف و معرفة که از «عرف» گرفته شده اند .

اسمهای مشتق

اسمهای مشتق عبارتند از : ۱ - اسم فاعل ۲ - اسم مفعول ۳ - اسم زمان

۱ - ریشه لغوی فعل حروف صیغه اول ماضی است، در این زمینه هنگام بحث درباره مصدر بیشتر سخن خواهیم گفت .

بقیه از حاشیه صفحه پیش :

امور داخلی در ترجمه **les affaires interieures** فرانسه و **internal affairs** انگلیسی

گاه اینگونه اصطلاحات هم با تاء وهم بی تاء ترجمه شده اند مانند :

امور جاری و امور جاریه در ترجمه **les affaires courantes** فرانسه . ولی خوشبختانه در عصر حاضر نحت تاثیر جنبشی که به منظور نیرومند کردن زبان فارسی و پرهیز از استعمال قواعد عربی در فارسی پدید آمده است بسیاری از نویسندگان از آوردن تاء تأنیث و مطابقت دادن صفت و موصوف به قاعده عربی خودداری می کنند .

۴- اسم مکان ۵- اسم تفضیل ۶- صفت مشبیه ۷- اسم آلت ۸- صیغه مبالغه ۹- مصدر
 ۱۰- اسم مصدر (۱) ۱- اسم فاعل

اسم فاعل صفتی است که بطریق حدوث و تجدد برکننده کار دلالت کند مانند ناظر (نگرنده) و متبسم (لبخند زنان) . مراد از حدوث و تجدد دائمی نبودن وصف و مقید بودن آن به زمان است .

اسم فاعل ثلاثی مجرد - اصل اسم فاعل از ثلاثی مجرد بروزن فاعل است که الفی برریشه فعل اضافه دارد مانند خالق، آمر و تام (که در اصل تامم بوده است) . اسم فاعل از مضاعف بروزن فال میآید مانند عام و خاص که در اصل عامیم و خاصص بوده اند . و از سالم و افعال غیر سالم دیگر بروزن فاعل است مانند ثابت (سالم) ، آکیل (مهموزا الفاء) ، سائل (مهموزا العین) ، ناشی (مهموزا اللام) ، واضع (مثال واوی) ، قائل (اجوف واوی) ، زائد (اجوف یائی) ، عالی (ناقص واوی) بانی (ناقص یائی) ، والی (لغیف مفروق) ، راوی (لغیف مقرون) .

از این کلمات در اجوف واوی و یائی و ناقص واوی و مهموزا اللام اعلال صورت گرفته و در بقیه اعلالی بعمل نیامده است . در اجوف واو و یاء بدل بهمزه شده اند یعنی قائل در اصل قاول و زائد در اصل زاید بوده است و در ناقص واوی و مهموزا اللام واو و همزه قلب به یاء شده اند فی المثل عالی در اصل عالی و ناشی در اصل ناشی بوده است . بنابراین وزن فاعل در اجوف بدل به فائل و در ناقص واوی و مهموزا اللام بدل به فاعی میشود که هر دو بروزن فاعل هستند .

یادآوری - یاء آخر اسم فاعل ، خواه از ثلاثی مجرد و خواه از غیر ثلاثی مجرد

۱- مشتقات در عربی بردو دسته اند . یکی فعلها که عبارتند از ماضی ، مضارع ، امر حاضر ، امر غایب ، نهی ، جحد ، نفی ، استفهام و دیگر اسمهای مشتق که به آنها اشاره شد .

بر دو قسم است : ۱ - اصلی ۲ - قلب از همزه یا واو :

یاء در ناقص، یائی و لقیف اصلی است یعنی اعلالی در آن نشده است مانند : بانی ، والی ، راوی ، مجری ، مساوی ، موازی ، مبتنی ، متساوی ، مستغنی ، مستوفی و جز آنها . ولی یاء در مهموز اللام (۱) و ناقص واوی بدل از همزه یا واو است مانند راضی (در اصل راضو) ، قاری (در اصل قاری) ، منشی (در اصل منشی) ، مربی (در اصل مربو) ، مبتدی (در اصل مبتدی) ، مستغنی (در اصل مستغنیو) و جز آنها .

اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد بر وزن مضارع معلوم آنست بدینسان که میم مضموم جایگزین حرف مضارع (ی، ت، ا، ن) میشود و حرف پیش از آخر آن مکسور میگردد:

اسم فاعل	مضارع معلوم
مُكْتَشِفٌ	يَكْتَشِفُ ←
مُؤَلِّفٌ	يُؤَلِّفُ ←
مُتَصَرِّفٌ	يَتَصَرِّفُ ←

بر روی هم اسم فاعل غیر ثلاثی مجرد از افعال سالم و غیر سالم بر این میزانهاست :
از باب افعال - اسم فاعل این باب از سالم و ناقص و مثال و مهموز و لقیف بر وزن «مُفْعِل» است مانند مُشْكِل (سالم) ، مُوجِب (مثال واوی) ، مُوقِن (مثال یائی) ، مونس (مهموز الفاء) ، مُرَضِي (ناقص واوی) ، مُجْرِي (ناقص یائی) ، مُنْشِي (مهموز اللام) و جز آنها . با این تفاوت که در سالم و مهموز العین و ناقص یائی و لقیف اعلال صورت نمیگیرد ولی در مثال یائی و مهموز الفاء و مهموز اللام

۱ - اعلال همزه ساکن پس از حرفی غیر از همزه چنانکه در مبحث اعلال دیدیم جایز است نه واجب و در این رساله هر جا سخن از اعلال چنین همزه هائی است با در نظر گرفتن جایز بودن اعلال است .

و ناقص واوی اعلال هم بعمل میآید یعنی فی المثل واو در مونس و یاء در منشی بدل از همزه و واو ، در موقن بدل از یاء و یاء در مُرَضی بدل از واو است بنابراین مُفَعِل در مهموز الفاء و مثال یائی به موفیل (مثل مونس و موقن) و در ناقص واوی و مهموز اللام به مُفَعِی (مثل منشی و مُرَضی) بدل میگردد (۱) .
اسم فاعل باب افعال از مضاعف بروزن مُفِیل است مانند مُضِرّ (۲) و از اجوف بروزن مُفِیل است مانند مُقیم و مُبین با این تفاوت که یاء در مُقیم (۳) بدل از واو و در مُبین (۴) اصلی است .

از باب تفعیل - اسم فاعل این باب از افعال سالم و غیر سالم در هر حال بروزن ، مُفَعِیل است مانند مُعَلِّم (سالم) ، مُؤَثِّر (مهموز الفاء) ، مَوْلِد (مثال واوی) ، مُیَسِّر (مثال یائی) . مُصَحِّح (مضاعف) ، مُشَوِّق (اجوف واوی) ، مُلِّین (اجوف یائی) ، مُرَبِّی (ناقص واوی) ، مُقَوِّم (لغیف مقرون) و جز آنها .
از اینها فقط در ناقص واوی و مهموز اللام اعلال صورت میگیرد زیرا همزه و واو ماقبل مکسور قلب به یاء میشود فی المثل ربئی در اصل مُرَبِّو بوده است .

۱ - مونس در اصل مُؤَنِس و منشی در اصل مُنَشِیء و موقن در اصل مُیقِن و مُرَضی در اصل مُرَضِو بوده است .

۲ - مُضِرّ در اصل مُضِرِر بوده است : مُضِرِر ← مُضِر ← مُضِر ← مُضِرّ .

۳ - مُقیم در اصل مُقَوِّم بوده که بر اثر انتقال کسره و واو به ماقبل و قلب واو به یاء بدل به مُقیم شده است : مُقَوِّم ← مُقَوِّم ← مُقیم .

۴ - مُبین (آشکارا) در اصل مُبِین بوده و کسره یاء به ماقبل داده شده و مُبین گردیده است : مُبِین ← مُبین

بنا بر این وزن مُفَعَّلِیل در مهموزاتلام و ناقص واوی بدل به مُفَعَّلِی می‌شود .
 از باب مفاعله - اسم فاعل این باب جز از مضاعف بر وزن مُفَاعِل است
 مانند مُنَاسِب (سالم) ، مُوَاطِب (مثال واوی) ، مُجَاوِر (اجوف واوی) ، مُعَافِی (ناقص
 واوی) (۱) ، مُمَاقِی (ناقص یائی) ، مُوَازِی (لغیف مفروق) و مُسَاوِی (لغیف مقرون)
 و از مضاعف بر وزن مُفَال است مانند مُسَاس (۲)

از باب افعال - اسم فاعل این باب جز از اجوف و مضاعف بر وزن مُفَعَّلِیل است
 مانند مُخْتَرِع (سالم) ، مُتَخِذ (مهموز الفاء) (۳) ، مُتَحِد (مثال واوی) (۴) ، مُتَسِّر
 (مثال یائی) (۵) ، مُدَّعِی (ناقص واوی) (۶) ، مُبْتَدِی (مهموز التلام) (۷) ، مُبْتَنِی
 (ناقص یائی) ، مُجْتَوِی (لغیف مقرون).

از اینها در مثال و مهموز الفاء و ناقص واوی و لغیف مفروق و
 مهموز التلام اعلال صورت می‌گیرد ولی در ناقص یائی و لغیف مقرون اعلالی بعمل
 نمی‌آید (۸).

اسم فاعل باب افعال در اجوف واوی و یائی بر وزن مُفَال است مانند مُشْتَق و مُخْتَار (۹).

۱ - در اصل مُعَافِی بوده است . ۲ - در اصل مُسَاس بوده است که پس از حذف
 کسره سین عمل ادغام صورت گرفته است . ۳ - در اصل مُؤْتَخِذ بوده است .

۴ - در اصل مُؤْتَحِد بوده است . ۵ - در اصل مُبْتَسِّر بوده است .

۶ - در اصل مُدْتَعِیو بوده است که هم در تاء ابدال صورت گرفته و هم در واو اعلال:
 مُدْتَعِیو ← مُدْتَعِی ← مُدَّعِی

۷ - در اصل مُبْتَدِیء بوده است ۸ - به مبحث اعلال نگاه کنید .

۹ - مُشْتَق در اصل مُشْتَوِی و مُخْتَار در اصل مُخْتَسِّر بوده که واو و یاء متحرک
 ماقبل مفتوح قلب به الف شده است :

مُشْتَوِی ← مُشْتَق

مُخْتَسِّر ← مُخْتَار

اسم فاعل این باب از مضاعف بروزن مُفْتَلِّمِ میآید مانند مُخْتَلِّمٌ (۱).
یادآوری - چنانکه درمبحث ابدال دیدیم اگر فاء باب افتعال طاء، ظاء،
 صاد، ضاد باشد تاء آن باب بدل به طاء میگردد و گاه نیز عمل ادغام صورت میگیرد
 مانند مُضْطَرِبٌ (۲) و مُطَّلِعٌ (۳) و همچنین در کلماتی که فاء آنها زاء یا دال یا ذال
 باشد تاء باب افتعال بدل به دال میگردد مانند مُدْعَى (۴) و مُزْدَوِجٌ (۵).
از باب انفعال - اسم فاعل این باب جز از مضاعف واجوف بروزن مُنْفَعِلٌ
 است مانند مُنْصَرِفٌ (سالم)، مُنْحَنِي (ناقص واوی) (۶)، مُنْزَوِي (لقیف مقرون)،
 و از مضاعف بروزن مُنْفَلِّمِ میآید مانند مُنْحَلٌ (۷) و از اجوف واوی و یائی
 بروزن مُنْفَالٌ است مانند مُنْقَادٌ (۸).

- ۱ - مُخْتَلِّمٌ در اصل، مُخْتَلِّلٌ بوده است که پس از حذف کسره لام ادغام صورت
 گرفته و مُخْتَلِّمٌ شده است: مُخْتَلِّلٌ ← مُخْتَلِّمٌ ← مُخْتَلِّمٌ
- ۲ - در اصل مُضْطَرِبٌ بوده است.
- ۳ - اصلش مُطْطَلِعٌ بوده است که پس از قلب تاء به طاء ادغام صورت گرفته است:
 مُطْطَلِعٌ ← مُطْطَلِعٌ ← مُطَّلِعٌ
- ۴ - در اصل مُدْتَعِيٌ بوده است. نگاه کنید به ناقص واوی اسم فاعل همین باب.
- ۵ - در اصل مُزْدَوِجٌ بوده است.
- ۶ - مُنْحَنِي در اصل مُنْحَنِيُوٌ بوده است. و او حرف عله آخر ماقبل مکسور قلب
 به یاء شده است: مُنْحَنِيُوٌ ← مُنْحَنِيٌ
- ۷ - مُنْحَلٌ در اصل مُنْحَلِلٌ بوده است کسره لام حذف شده و لام دوم لام ادغام
 گردیده است: مُنْحَلِلٌ ← مُنْحَلِلٌ ← مُنْحَلٌ
- ۸ - مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوِدٌ بوده است و او حرف عله متحرك ماقبل مفتوح قلب به
 الف گردیده و منقاد شده است: مُنْقَوِدٌ ← مُنْقَادٌ

از باب تَفَعَّل - اسم فاعل این باب همیشه و در هر نوع فعلی بروزن مُتَفَعِّل است مانند. متأثر (مهموز الفاء) ، متصرف (سالم) ، متوسط (مثال واوی) ، متیقین (مثال یائی) ، متحول (اجوف واوی) ، متغیر (اجوف یائی) ، متعدد (مضاعف) متعدی (ناقص واوی) ، متمنی (ناقص یائی) ، متوالی (لفیف مفروق) .

چنانکه میدانیم یاء ناقص واوی و مهموز اللام بدل از واوی همزه است از اینرو اسم فاعل ناقص واوی و مهموز اللام این باب بروزن مُتَفَعِّل است .

از باب تَفَاعَلَ - اسم فاعل این باب جز از مضاعف بروزن مُتَفَاعِل میآید مانند متناسب (سالم) ، متواضع (مثال واوی) ، متجاوز (اجوف واوی) ، متمایل (اجوف یائی) ، متعالی (۱) (ناقص واوی) ، متماهی (ناقص یائی) ، متوالی (لفیف مفروق) ، متساوی (لفیف مقرون) . و از مضاعف بر وزن مُتَفَال میآید مانند متضاد (۲) .

از باب اسْتَفْعَلَ - اسم فاعل این باب جز از مضاعف و اجوف بروزن مُسْتَفْعِل است مانند مُسْتَحْدِم (سالم) ، مُسْتَأْصِل (مهموز الفاء) ، مُسْتَوْجِب (مثال واوی) ، مُسْتَعْفَى (۳) (ناقص واوی) ، مستغنی (ناقص یائی) ، مستولی (لفیف

۱ - متعالی در اصل متعالو بووه است و او آخر ماقبل مکسور قلب به یاء شده و در متعالی ، پدید آمده است
 مُتَعَالُو ← مُتَعَالَى

۳ - متضاد در اصل متضاد بوده است . کسره دال اول بمناسبت وجود حرف مد پیش از آن حذف شده و دال در دال ادغام گردیده و متضاد شده است :
 مُتَضَادِد ← مُتَضَاد ← مُتَضَادَّ

۳ - مستغنی در اصل مستغفو بوده است و او آخر ماقبل مکسور بدل به یاء میگردد و مستغنی میشود

مُسْتَعْفَو ← مُسْتَعْفَى

مفروق (وجز آنها

در این باب هم یاء ناقص واوی و مهمور الالام بدل از واویا همزه است بنا بر این اسم فاعل از آنها بروزن مُسْتَفْعِي است .

اسم فاعل این باب از اجوف بروزن مُسْتَفِيل است مانند مستقیم و مستفیض با این تفاوت که یاءِ مستقیم (۱) بدل از واو و یاءِ مستفیض (۲) اصلی است و از مضاعف بروزن مُسْتَفِيل است مانند مُسْتَعِيد (۳) .

از باب افعال - اسم فاعل این باب از سالم بر وزن مُفْعَل است مانند مُعَوِّج که هموزن مضاعف باب افتعال و انفعال میشود با این تفاوت که اولاً جای حروف اصلی هر يك با دیگری تفاوت دارد بعبارت دیگری یکی بروزن مُفْعَل و دیگری بروزن مُنْقَل و سومی بروزن مُفْعَل است ثانياً مُفْعَل مضاعف نیست چون یکی از دو حرف همجنس آن اصلی نیست بلکه تکرار لام کلمه است در حالی که آن دوتای دیگر مضاعف اند زیرا دو حرف اصلی آنها از يك جنس است .

۱ - مستقیم در اصل مُسْتَقِيم بوده کسره واو بر اثر اعلال باسکان به پیش از آن منتقل شده و واواکن ماقبل مکسور قلب به یاء گردیده و مستقیم شده است بنا بر این اعلال باسکان و قلب هر دو صورت گرفته است:

مُسْتَقِيمٌ ← مُسْتَقِيمٌ ← مُسْتَقِيمٌ

۴ - مستفیض در اصل مُسْتَفِيض بوده حرکت یاء در نتیجه اعلال باسکان به پیش از آن منتقل شده و مستفیض پدید آمده است:

مُسْتَفِيضٌ ← مُسْتَفِيضٌ

۳ - مستعد در اصل مستعد بوده کسره دال بر طبق قاعده ادغام به پیش از آن داده شده و دال در دال ادغام گردیده است :

مُسْتَعِدٌ ← مُسْتَعِدٌ ← مُسْتَعِيدٌ

(چون اسم فاعل باب افعیال از غیر سالم در فارسی کم بکار میرفت مورد بحث قرار نگرفت).

از باب **فَعَلَّه** (رباعی مجرد) - اسم فاعل این باب از سالم برون **مُفَعَّلِل** است مانند مترجم، اسم فاعل - غیر سالم این باب چون در فارسی بکار نرفته است بحث درباره آن چندان سودمند نیست.

اسم فاعل بابهای رباعی مزید (۱) در فارسی فراوان نیست. در افعال سالم از باب **تَفَعَّلِل** برون **مُتَفَعَّلِل** است مانند متزلزل و از باب افعلال برون **مُفَعَّنَلِل** است مانند محرّج و چون افعال غیر سالم این بابها در فارسی کم بکار رفته است از بحث در باره آنها خودداری کردیم.

نتیجه - بنابراین اسم فاعل در ثلاثی مجرد دو وزن دارد یکی **فَال** از مضاعف و دیگری **فَاعِل** از غیر مضاعف و در غیر ثلاثی مجرد کلمه ایست که اول آن میم مضموم (م) است و ماقبل آخرش مکسور است (جز اراجوف و مضاعف بعضی از بابها که بر اثر اعلال یا ادغام بصورت دیگر در آمده اند) مانند معلم، موازی، مستغنی مبتدی و

یاد آوری - اصل همه اسم فاعل هائی که گفتیم و همچنین کلمات تغییر شکل یافته دیگر که پس از این مورد بحث ما قرار میگیرند بر وزن سالم آنهاست فی المثل اگر میگوئیم اسم فاعل از ثلاثی مجرد مضاعف برون **فَال** است مراد صورت متداول آنست. پس کلمات تغییر شکل یافته يك صورت و وزن اصلی دارند

۱ - برای اطلاع بیشتر از بابهای مجرد و مزید عربی و کیفیت ارتباط مشتقات آنها با یکدیگر به جدولهای مخصوص و مباحث مربوط به آنها که پس از این خواهد آمد رجوع شود.

ویک صورت ووزن متداول مثال :

صورت اصلی	صورت متداول
وزنِ مثال	وزنِ مثال
فاعل : خاص	فال : خاص
مُفْتَعِل : مُشْتَوِق	مُفْتال : مشتاق
مُسْتَفْعِل : مُسْتَقْوِم	مُسْتَفْیل : مستقیم

یادآوری - اسم فاعل مذکر با افزودن تاء تأنیث مؤنث میشود مانند مؤمن : مؤمنة . بسیاری از اسمهای فاعل مؤنث در فارسی بصورت اسم بکار میروند مانند معجزه ، حادثه ، واقعه ، حاشیه ، طائفه و جز آنها .

تمرین - مجرد و مزید و سالم و غیر سالم و نام باب این اسم فاعلها را بگوئید و چگونگی اعلال و ادغام آنها را که اعلال یا ادغام شده اند بویسید .

فائق ، معین ، عارف ، خالی ، مرید ، مستحق ، حافظ ، مفلس ، مطیع ، موجب ، مؤمن ، محب ، منجم ، مُصَدِّق ، واعظ ، حائل ، سائل ، زائل ، صافی ، داعی ، باقی ، ناطق ، مبین ، مُتَّصِر ، مُقْتَضی ، مُصَوِّر ، مُسْتَوْفِی ، مُرید ، مُتَّحَوِّل ، موافق ، ساعی ، مُتَرَصِّد ، مُتَمایز ، مُتَّقِی ، مُسْتَوْحِش ، واجب ، مُتَرَقِّی ، مُتَّقاضی ، مُقَصِّر ، مُعَاوَن ، مُدَّعی ، وارث ، شاکی ، مهم ، کافی ، مُقَرِّر ، خائن ، اصل ، مُفَسِّر ، مؤسس ، مُوَدِّی ، مقابل ، مشاور ، مُنْتَصِدِی ، مُشْتَرِی ، مُتَوَسِّل ، محیط ، مُتَحْیِر ، مُحتوی ، مُتَفِیق ، عادل ، واجد ، هائل ، عاصی ، متصل ، مُسْتَقِل ، ماضی ، آجل ، مُشیر ، مُتَمَادِی . آخر ، محتال ، حادثه ، مرتاض ، مُتَّسِع ، حاشیه ، مُمْتَاز ، مُتَوَازِی ، مُتَدَاعِی ، وافی ، قاری ، پادی ، مُتَنَاهِی ، مُرْتَد ، مُنْفَك ، مُعْتَل ، مُسْتَشْرِق ،

اسم فاعل های ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید

ناقص و لقیف و مهموز اللام

اجوف

مضائف

سالم

مثال	وزن	مثال	وزن	مثال	وزن
بانی	فاعی : راضی ، بانی	فائل : قائل ، زائد	فائل : خاص	کاتب	ثلاثی مجرد فاعل : کاتب
مجری	مُفَعِّی : مرضی ، مجری	مُفید ، مفید	مُفیل : مُضِرُّ	مُحسِن	باب افعال مُفَعِّل : محسن
مغنی	مُفَعِّی : مری ، مغنی	مُحَوِّل ، مَهیِّج	مُفَعِّل : مُجَرِّر	مُعَلِّم	باب تفعیل مُفَعِّل : معلم
مساوی	مُفَاعِی . موازی ، مساوی	مُجَاوِز ، مُبَايِر	مُفَاعِل : مُهَامِس	مُسَاعِد	باب مفاعله مُفَاعِل : مساعده
منتهی	مُفَعِّی : مُشْتَكِی ، منتهی	مُخْتَار ، مُشْتَاق	مُفَعِّل : مُمْتَدِّ	مُخْتَرِع	باب الأفعال مُفَعِّل : مخترع
منزوی	مُفَعِّی : مُعْنِی ، منزوی	مُنَاد	مُنْعَل : مُنْجِر	مُنْصَرَف	باب افعال مُنْفَعِّل : منصرف
متصدی	مُتَعَوِّی : مُتَعَدِّی ، متصدی	مُتَغَيِّر ، مُتَحَوِّل	مُتَغَيِّل : مُتَعَدِّ	مُتَفَكِّر	باب تفعل مُتَفَعِّل : متفکر
متداعی	مُتَدَاعِی : متداعی	مُتَجَاوِز ، مُتَبَايِن	مُتَدَاعِل : مُتَنَاد	مُنَاسِب	باب تفاعل مُتَدَاعِل : مناسب
مستغنی	مُسْتَعَوِّی : مُسْتَعَدِّی ، مستغنی	مُسْتَفِیض ، مُسْتَفِیض	مُسْتَفِیل : مُسْتَقِل	مُسْتَخْرَج	باب استفعال مُسْتَفَعِّل : مستخرج

مُخْتَصَّ ، مُرْتَجِع ، عالی ، مَنْضَم ، مُسْتَمِر ، مُهْمَل ، مُشْتَق ،
مُعْتَد ، مُقْتَضَى ، مُقَوَّى ، مُتَجَلَّى ، مُفِيد .

اسم مفعول

اسم مفعول صفتی است که بر واقع شدن کاری یا حالتی بر شخص یا چیزی دلالت می کند مانند مقصود (قصد شده) و محترم (مورد احترام) .

اصل اسم مفعول از ثلاثی مجرد بر وزن مفعول است که میم و واوی بیش از ریشه فعل دارد ولی در برخی از موارد بر اثر اعلال از صورت اصلی خارج میشود .

اسم مفعول ثلاثی مجرد در سالم و مهموز الفاء و مهموز العین و مضاعف و مثال بهمان صورت اصلی است مانند : مکتوب (سالم) ، مأمور (مهموز الفاء) ، مسؤول (مهموز العین) ، مخصوص (مضاعف) ، موضوع (مثال واوی) ، میسور (مثال یائی) .
ولی اسم مفعول در این موارد تغییر شکل مییابد : از اجوف واوی بر وزن مفعول است مانند مصون که در اصل مَصُوون بوده است و از اجوف یائی بر وزن مفعیل است مانند مزید که در اصل مَزْیود بوده است . از ناقص واوی و مهموز التلام گاه بر وزن مَفْعُو مییابد مانند مدعو و مملو که در اصل مدعو و مملو بوده است . از ناقص واوی گاه نیز بر وزن مَفْعِی میآید مانند مَرْضِی که در اصل مَرْضُوی بوده است . از ناقص یائی و لقیف نیز بر وزن مَفْعِی میآید مانند منقی که در اصل مَنقُوی و مروی که در اصل مَرَّوی (۱) بوده است .

۱ - از لحاظ معنی اسم فاعل با مضارع معلوم و اسم مفعول با مضارع مجهول نزدیکست از اینرودر کتابهای صرف مینویسند اسم فاعل خواه در ثلاثی مجرد و خواه در غیر ثلاثی مجرد ، از مضارع معلوم و اسم مفعول از مضارع مجهول ساخته میشود .
بقیه در حاشیه صفحه بعد

یادآوری - گاه برخی از وزنهای ثلاثی مجرد به معنی مفعول بکار میروند
 از این قبیلند: فَعِيل و فَعُول مانند قَتِيل بمعنی مقتول و ذَبِیح به معنی هذبح و
 عَرُوض بمعنی معروض .

اصل اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد بروزن اسم فاعل (۲) است با این
 تفاوت که حرف پیش از آخر آن مفتوح است :

اسم فاعل	اسم مفعول
مُنْتَظِم	مُنْتَظَم
مُتداوِل	مُتداوِل

ولی گاه بر اثر ادغام یا اعلال تغییر شکل می یابد. بر روی هم اسم مفعول از
 افعال سالم و غیر سالم غیر ثلاثی مجرد بر این میزانشان است :

از باب افعال - اسم مفعول این باب جز از مضاعف واجوف بروزن مُفَعَّل
 است مانند مُحَكَّم (سالم) مُوَجَّب (مثال و اوی) ، مُلغی (ناقص و اوی) ، مُجری
 (ناقص یائی) . و از اجوف و اوی و یائی بروزن مُفَال است مانند مُضَاف که در اصل
 مُضَیْف بوده است .

یادآوری ۱ - بیشتر افعال اسم فاعل دارند ولی بسیاری از آنها اسم
 مفعول ندارند بنابراین در فارسی و عربی صیغه اسم فاعل بیشتر از اسم مفعول استعمال
 میشود . بطور کلی از فعل لازم اسم مفعول نمی آید ولی از بابها و افعالی که
 بر تعدیه دلالت می کنند اسم مفعول نیز ساخته میشود. از آن جمله اند بابهای افعال،

بفیه از حاشیه صفحه پیش

این نظر از لحاظ صرفی و معنوی در مورد اسم فاعل و مفعولهای غیر ثلاثی مجرد منطقی
 به نظر میرسد اما در ثلاثی مجرد مشکل است. پذیریم که فی المثل مَضْرُوب از یَضْرَب
 و ضارب از یَضْرِب ساخته میشود .

تفعیل و استفعال ولی از باب انفعال و افعال بر اثر لازم بودنشان اسم مفعول بکار نمی‌رود.

یادآوری ۲ - الف آخر اسم مفعولهای غیر ثلاثی مجرد یا قلب از یاء است مانند مُنْتَهَى و یابدل از واو است مانند مُصْطَفَى و یاجانشین همزه است مانند مبتدا. از باب تفعیل - اسم مفعول این باب در هر حال و از هر نوع فعلی بر وزن مُفْعَل است مانند مُشْرِف (سالم) ، مُوَشِّح (مثال واوی) ، مُیَسَّر (مثال یائی) ، مُحَوَّل (اجوف واوی) ، مُعَیِّن (اجوف یائی) ، مُصْفَى (ناقص واوی) ، مُبْرَأ (مهموزاللام) .

در اسم مفعولهای ناقص و لفیف و مهموز این باب بسبب واقع شدن حرف عله و همزه آخر پس از فتحه اءلال صورت می‌گیرد و واو و یاء و همزه بدل به الف میشود مانند مثالهایی که گذشت .

از باب مفاعله - اسم مفعول این باب جز از مضاعف بر وزن مُفَاعَل است مانند مُخَاطَب (سالم) ، مُنَادَى (ناقص) .

از مضاعف - عین اسم فاعل است یعنی بروزن مُفَال می‌آید مانند مَمَّاس با این تفاوت که اسم فاعل در اصل مَمَّاس و اسم مفعول اصلاً مَمَّاس بوده است. از باب افتعال - اسم مفعول این باب جز از اجوف و مضاعف بروزن مُفْتَعَل است مانند مُجْتَرَم (سالم) ، مُقْتَدَى (ناقص واوی) ، مُنْتَهَى (ناقص یائی) ، مُبْتَدَأ (مهموزاللام) ، مُجْتَوَى (لفیف مقرون) .

از اجوف و مضاعف عین اسم فاعل است با این تفاوت که ما قبل آخر اصل آنها فتحه است در حالیکه در اسم فاعل کسره است.

از باب تفاعل - اسم مفعول این باب بروزن مُتَفَاعَل است مانند مُتَضَارَب .

از باب استفعال - اسم مفعول این باب جز از مضاعف واجوف برون
 مُسْتَفْعَلٌ است مانند مُسْتَعْمَلٌ (سالم) مُسْتَأْصَلٌ (مهموزالفاء) مُسْتَنْبِئٌ
 (ناقص)، مُسْتَوْفِيٌ (لغیف) و از مضاعف برون مُسْتَفْلٌ میآید مانند مُسْتَحَبٌ
 (۱) و از اجوف برون مُسْتَفَالٌ است مانند مُسْتَجَابٌ (۲) و مُسْتَزَادٌ (۲).

از باب فعلله - اسم مفعول این باب برون مُفَعَّلٌ است مانند مُبْرَهَنٌ
 و مُسَلَّسٌ و جز آنها.

از باب های رباعی مزید فیه چون بیشتر لازمند اسم مفعول کم آمده است.
 نتیجه - اسم مفعول در ثلاثی مجرد چندوزن دارد یکی مفعول مانند مغلوب
 دیگر مفعول مانند مصون که برای اجوف واوی است سوم مفیل برای اجوف یائی
 مانند مزید. چهارم مَفْعُولٌ مانند مَدْعُوٌّ و مَمْلُوءٌ برای ناقص واوی و مهموزاللام.
 پنجم مَفْعِيٌّ برای ناقص واوی و یائی و لغیف مانند مرضی (ناقص واوی) . منقی
 (ناقص یائی) . مروی (لغیف) .

اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد در بیشتر موارد برون اسم فاعل است
 ولی ما قبل آخرش مفتوح است یعنی کلمه ایست که اول آن «م» و ما قبل

۱ - مستحب در اصل مُسْتَحَبَّبٌ بوده است که پس از انتقال حرکت باء به
 حاء ادغام صورت گرفته است.

۲ - مستجاب اجوف واوی است و در اصل مُسْتَجَبَّوٌّ بوده است و مستزاد
 اجوف یائی است و در اصل مُسْتَزَّيْدٌ بوده است پس از انتقال فتحه واو و یاء به ما
 قبل آنها را قلب به الف کرده اند:

مُسْتَجَبَّوٌّ ← مُسْتَجَبَّوٌّ ← مُسْتَجَابٌ
 مُسْتَزَّيْدٌ ← مُسْتَزَّيْدٌ ← مُسْتَزَادٌ

آخرش فتنه دارد مانند مرتب و گاه حرف آخر آن بر اثر اعلال بدل به الف می شود مانند مصطفی، مجری، مبتدا، مستثنی و جز اینها.

صورت متداول صیغه اسم مفعول از مضاعف واجوف باب افتعال و مضاعف باب مفاعله و تفاعل بر وزن صیغه اسم فاعل است مانند مشتاق، ممتد، مماس و متضاد.

یاد آوری ۱- اسم مفعول با افزودن تا عمونث میشود مانند محترمه و با افزودن «ات» بدل به جمع مؤنث میگردد مانند مقدمات، مصنوعات، مسلمات، مکونات. بسیاری از اسم مفعولها در فارسی بصورت اسم بکار میروند مانند: مرقومه، مکتوب، مقدمه، مقدمات و جز آنها.

یاد آوری ۲- برای دیدن جدول وزن های اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی به مبحث مصدر میمی غیر ثلاثی مجرد نگاه کنید.

تمرین - مجرد و مزید و سالم و غیر سالم و نام باب و نوع غیر سالم این اسم مفعولها را بگوئید و چگونگی اعلال و ادغام کلمات اعلال و ادغام شده را بنویسید: مقتدی، مقتضی، مستقی، مرتضی، مبنی، ملبی، مجری، مصطفی، منتهی، منویات، مهیا، مرضیه، مهنا، مستدام، مختار، مبرا، مستطاب، ممتاز، مجتبی، مستدل، مرتاض، مسمی، مستخدم، مبتلی، مستخرب، معتنی، مربی.

اسم مکان و زمان

اسم مکان اسمی است که بر جای واقع شدن فعل دلالت می کند مانند معبّر (گذرگاه).

اسم زمان اسمی است که بر زمان واقع شدن فعل دلالت می کند مانند

مَطَّلَع (هنگام طلوع).

اسم زمان و مکان هر دو هم وزن هستند و اصل آن از ثلاثی مجرد بروزن مَفْعَل یا مَفْعِل است مانند مَكْتَب و مَجْلِس و از غیر ثلاثی مجرد بروزن اسم مفعول است مانند مَهْدَب (پیرایشگاه یا زمان پیرایش) و مَجْتَمَع (جا یا زمان جمع شدن).

اسم زمان و مکان ثلاثی مجرد از مثال همیشه بروزن مَفْعِل میآید مانند مورد (آبخور) و از ناقص و لقیف همیشه بروزن مَفْعَل است که او و یاء آنها بدل به الف میشود مانند مَجْرَى (۱) و مَبْنَى (۲)

اسم زمان و مکان ثلاثی مجرد از مضاعف بروزن مَفْعَل میآید مانند محل (۳) و مقرّ (۳) و از اجوف بیشتر بروزن مَفَال است مانند: مقام، مکان و مدار (۴) و گاه بروزن مَفْعِل میآید مانند مسیر (۵).

اسم زمان و مکان گاه با تاء تأنیث بکار میرود مانند محله، مدرسه، مقبره و جز آنها

صفت مشبّه

صفت مشبّه آنست که بروصف ثابت دلالت می کند و از فعلهای لازم میآید مانند ابيض (سفید)، خيشن (درشت) و بدیع (تازه).

۱ - دراصل مَجْرَى بوده است .

۲ - دراصل مَبْنَى بوده است .

۳ - دراصل مَحَلَّل و مَقْرَر بروزن مَفْعَل بوده است .

۴ - دراصل مَقْوَم و مَكُون و مَدَوْر بروزن مَفْعَل بوده است .

۵ - دراصل مَسِير بروزن مَفْعِل بوده است .

مراد از وصف ثابت آنست که در تمام زمانها بر موصوف دلالت کند برخلاف اسم فاعل که زمانش دائم نیست و بردگر گونی و تجدد دلالت دارد فی المثل شریف همیشه شریف است اما ضاحك همیشه ضاحك نیست .

صفت مشبیه ثلاثی مجرد از افعالی که بر عیب و رنگ دلالت کنند برای مذکر بطور قیاسی بروزن اَفْعَل و برای مؤنث بروزن فَعْلَاء میآید مانند اَخْضَرَوْا خَضْرَاء (هر دو بمعنی سبز) و در غیر این صورت سماعی است و بر این وزنها است :

- | | |
|------------------------------------|--|
| ۱ - فَعْلٌ : سَهْلٌ (آسان) | ۱۱ - فَعُولٌ : غَيُورٌ (غیر تمند) |
| ۲ - فِعْلٌ : صَفْرٌ (خالی) | ۱۲ - فَعِيلٌ : خَفِيفٌ (سبک) |
| ۳ - فَعْلٌ : مُرٌّ (تلخ) | ۱۳ - فُعُولٌ : قُدُوسٌ (پاک) |
| ۴ - فَعَلٌ : حَسَنٌ (نیکو) | ۱۴ - فَعْلَانٌ : شَبْعَانٌ (سیر) |
| ۵ - فَعِيلٌ : خَشِينٌ (درشت) | ۱۵ - فَعْلَانٌ : عُرْيَانٌ (برهنه) |
| ۶ - فَعْلٌ : نَدَسٌ (زیرک) | ۱۶ - فَيْعَلٌ : فَيْصَلٌ (برنده و ساطع) |
| ۷ - فَعْلٌ : جُنُبٌ (بیگانه) | ۱۷ - فَيْعِيلٌ : (فَيْلٌ) سَيِّدٌ (سرور) |
| ۸ - فَعَالٌ : جَبَانٌ (ترسو) | ۱۸ - فَاعِلٌ : طَاهِرٌ (پاک) |
| ۹ - فِعَالٌ : هِجَانٌ (بر گزیده) | ۱۹ - مَفْعُولٌ : مَحْمُودٌ (ستوده) (۱) |
| ۱۰ - فُعَالٌ : شُجَاعٌ (دلیر) | |

(۱) اکثر وزنهایی که گفتیم قیاسی نیست اما این موارد کلی را در باره آنها میتوان یاد آوری کرد: صفت مشبیه از فَعِيل بر این وزنها میآید : ۱- فَعْلٌ مانند فَدَح ۲- اَفْعَل مانند اَحْوَل ۳- فَعْلَانٌ مانند شَبْعَان.

از فَعْلٌ بر این وزنها میآید : ۱- فَعْلٌ مانند ضَحْمٌ ۲- فَعِيلٌ مانند شَرِيفٌ . ۳- فَعْلٌ مانند بَطْلٌ ۴- فَعَالٌ مانند جَبَان ۵- فَاعِلٌ مانند حَامِضٌ .

صفت مشبیه از غیر ثلاثی مجرد همان صیغه اسم فاعل یا اسم مفعول است بشرطی که بر ثبوت دلالت کند مانند مطمئن ، مقتدر ، مثلث ، مسطح .
 بنا بر این هر صیغه اسم مفعول یا اسم فاعلی که بر ثبوت دلالت کند صفت مشبیه بشمار می رود نه اسم فاعل و مفعول : مانند مشهور (نامی) طاهر (پاک) ، مجرب (آزموده) ، مستقیم (راست) .

صیغه مبالغه

صیغه مبالغه بر بسیار کننده کار یا بسیار دارنده صفتی دلالت می کند مانند رزاق (بسیار روزی دهنده) ، علامه (بسیار دانا) ، (۱)
 صیغه مبالغه بیشتر از ثلاثی مجرد می آید و وزنهای آن که همه سماعی هستند عبارتند از :

- | | |
|--|--|
| ۱ - فَعَالٌ : غَمَّاز (بسیار سخن چین) | ۶ - فُعَلَاءٌ : ضَحَكَةٌ (پر خنده) |
| ۲ - فَعَالَةٌ : عَلَامَةٌ (بسیار دانا) | ۷ - فَعِيلٌ : حَذِرٌ (بسیار بیمناک) |
| ۳ - مِيفَعَالٌ : مَهْدَارٌ (بسیار یاره گو) | ۸ - فَعِيلٌ : رَحِيمٌ (بسیار مهربان) |
| ۴ - مِيفَعِيلٌ : مَسْكِينٌ (بینوا) | ۹ - فَعُولٌ : صَبُورٌ (بسیار شکیبا) |
| ۵ - فَعِيلٌ : صَدِيقٌ (بسیار راستگو) | |

این وزنهای نیز صیغه مبالغه اند ولی کمتر بکار میروند :

- | | |
|---------------------------------------|---|
| فَعَالٌ : كُبَّارٌ (بسیار بزرگ) | فَاعِلَةٌ : رَاوِيَةٌ (بسیار روایت کننده) |
| فَاعُولٌ : فَارُوقٌ (بسیار ترسان) | مِيفَعِيلٌ : مِيجْرِبٌ (بسیار جنگاور) |
| فَعُولَةٌ : فَرُوقَةٌ (بسیار ترسان) | مِيفَعَالَةٌ : مِيجْدَامَةٌ (بسیار برنده) |

۱ - از صرف و نحو عربی تألیف دکتر محمد خوانساری ص ۱۰۳ چاپ ۱۳۳۸ خورشیدی .

یاد آوری - «د» در صیغه مبالغه نشانه مبالغه است نه تأنیث مانند علامه که برای مذکّر و مؤنث هر دو بکار میرود .

اسم تفضیل

اسم تفضیل صفتی است که بر افزونی امری بر امر دیگر دلالت می کند مانند اکثر (بیشتر) و اعظم (بزرگتر) .

اسم تفضیل مذکّر ثلاثی مجرّد جز از مضاعف بروزن اَفْعَل (۱) می آید مانند اکبر (سالم) ، آوُفَر (مثال) ، آخِر (مهموز الفاء) ، انور (اجوف واوی) ، الیق (اجوف یائی) ، اعلیٰ (ناقص واوی) ، آوَلیٰ (لفیف مفروق) و از مضاعف بروزن اَفَل می آید مانند اَقَل که در اصل (اَقْلَل) و اَخَص که در اصل اَخْصَص بوده اند .
اسم تفضیل مؤنث از ثلاثی مجرّد جز از مضاعف بر وزن فَعْلَمی است مانند عَظْمی (سالم) و دُنیا (ناقص واوی) .

چنانکه قبلاً دیدیم واو ناقص واوی در اسم تفضیل مؤنث بدل به یاء میشود مانند عُلوی که میشود عَلیا و دُنوی که میشود دنیا .

یاد آوری - خیر بمعنی بهتر و شر بمعنی بدتر اسم تفضیلند که در اصل اَخیر و اَشْر بوده اند و همزه آنها بر اثر کثرت استعمال افتاده است .

اسم آلت

اسم آلت بوسیله انجام فعل دلالت می کند مانند مقراض (قیچی) .

۱ - بشرطی که از فعل تام و منصرف و قابل بیش و کمی بیاید و برعیب و رنگ و زینت هم دلالت نکند .

چنانکه دیدیم افعال اگر برعیب و رنگ دلالت کند اسم تفضیل نیست و صفت مشبّه است مانند ابله و ایض .

اسم آلت سه وزن مشهور دارد : ۱- مَفْعَل ۲- مَفْعَلَه ۳- مِفْعَال
مانند مَنفَع (دم)، مَطْرَقَه (چکش) و مِفْتاح (کلید).

اسم آلت از ناقص بروزن مَفْعَلَه میآید که پس از اعلال میشود مِفْعَاة مانند
مِرآة (آینه) مَصفاة (چای صاف کن)، و مِکواة (اُتو). و از مضاعف گاه بروزن
مِفْعَل میآید که پس از ادغام میشود مِفَل مانند مِحْك.

اسم آلت از ثلاثی مجرد متعدی میآید و کلماتی مانند مِصفاة و مِرقاة و هزمار
که از فعل لازم آمده اند کمیابند.

گاه اسم جامد بر آلت دلالت می کند که در این صورت قاعده ای ندارد و سماعی
است مانند جَرَس (درای) و فأس (تبر) و سِکِّین (کارد).

تمرین - نوع این کلمات را بنویسید :

مِقْط (قط زن)، مِقْلَاع (فلاخن)، مَمَر (گذرگاه)، مَوْقِد
(جای افروختن)، مَوْقِع (جای افتادن)، مَرْجِع (جای بازگشت)، اَدْنِی
(زردبکتر)، اطوَل (درازتر)، اسرَع (سریعتر)، اَتَم (کاملتر)، مِحْرَاب (جنگاور)،
نِصوح (بسیار خیر خواه)، مَطوِاع (بسیار فرمانبر)، سِکِّیت (خاموشی
گزین)، مِطْرابه (بسیار سرخوش)، حَقوود (کینه ورز)، شَرِیر (بسیار بد)، نَشِیط
(چست و چالاک)، قَدِیس (بسیار پاک)، مِغْرَاح (بسیار خوشحال)، مِفْضَال
(بافضل)، کَفوور (ناسپاس)، فُضْلی، مَقْرَر، سَعْدِی، اَسْعَد، فُصْحِی، اَعْدَب (گوارا)
طَیِّب، اَجْذَم (بی دست)، حَار (گرم مزاج)، صَلْب (سخت)، دَقِیق
(باریک)، سَخِی (بخشنده)، مِجْدَامَة (بسیار برنده)، مَنفَعْد، مَنَدَف (کمان حلاج)،
مِغْرَس (کشتگاه)، اَهْیَف (لاغر میان)، مِغْرَس (نا مبارک)، بَطْل (دلیر)،
اَحْوَال (لوچ)، لَیِّن (نرم)، لَدوود (پرستیز)، مَطْرَقَه (چکش) مَعْدِن

موسم ، مسد (محل سد) ، همام (سرور) ، مشهور (نامی) ، قبیح ، ستار (پرده پوش) ،
 احسن ، اعم ، منعرج (خمیدن گاه) ، مورد (آبشخور) ، رعی (چرانیدن گاه)
 مدفع (توپ) ، مقود (افسار) ، مجمع ، مبنی ، معلی (جای بلند) ،
 مفر (جای فرار) .

مصدر

مصدر کلمه ایست که بدون قید زمان بر واقع شدن کاری یا حالتی دلالت می
 کند مانند ، نصر یاری کردن و احسان نیکی کردن .

مصدر را بسیاری از صرف شناسان جامد و ریشه فعل دانسته اند ولی ما به
 پیروی از دسته ای دیگر از اهل صرف آن را در شمار مشتقات آورديم زیرا مشتق بودن
 مصدر میمی و مره و نوع و صادر مزید مورد تأیید همه است میماند مصدر عادی
 ثلاثی مجرد که به نظر صاحب مبادیء العربیة «ریشه منطقی و فلسفی مشتقات است
 نه ریشه لغوی و تصریفی آن (۱)» بنابراین ریشه لغوی و تصریفی چنانکه منطقی
 هم حکم می کند نخستین صیغه ماضی است نه مصدر زیرا بسیاری از مصدرها چند
 حرف از ریشه فعل بیشتر دارند مانند حرمان ، غفران ، خیانت و سیوررت از اینرو
 نمیتوانند خود ریشه فعل باشند بخصوص که بر طبق تحقیق زبان شناسان صیغه مصدر
 در بسیاری از زبانها دیرتر از صیغه های دیگر فعل به وجود می آید .

مصدر بر پنج قسم است : ۱ - عادی ۲ - میمی ۳ - مره ۴ - نوع ۵ - صنایعی .
 مصدر صنایعی از مشتقات نیست ولی چهار نوع دیگر از مشتقاتند و هر يك به
 ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد تقسیم میشوند . غیر ثلاثی مجرد خود شامل سه قسم
 است : ۱ - ثلاثی مزید ۲ - رباعی مجرد ۳ - رباعی مزید که چون همه قیاسی

هستند ما آنها را تحت يك گروه آوردیم پس در حقیقت هر يك از مصدرهای عادی و میمی و مرّه و نوع بر چهار قسمند : ۱- ثلاثی مجرد ۲- ثلاثی مزید ۳- رباعی - حرد ۴- رباعی مزید که بر رویهم شانزده قسم میشوند و بنا بر این با مصدر صناعی ما هفده گونه مصدر داریم .

ثلاثی مجرد : أَحْسَن غیر ثلاثی مجرد : احسان	}	مصدر عادی	مصدر
ثلاثی مجرد : مَذْهَب غیر ثلاثی مجرد : مُنْتَرَض	}	مصدر میمی	
ثلاثی مجرد : ضَرْبَة غیر ثلاثی مجرد : انْطِلاقَة	}	مصدر مرّه	
ثلاثی مجرد : جِلْسَة غیر ثلاثی مجرد : انْطِلاقَة	}	مصدر نوع	
انسانیه	}	مصدر صناعی	

یاد آوری - تا جایی که ممکن بوده در این کتاب مثالها را از کلمات متداول برگزیده ایم اما آنجا که کلمه متداول نیافته ایم برای نشان دادن وزن و قالب ناگزیر کلمه غیر متداول یا کلمه ای که اصلاً استعمال نشده است به کار بردیم .

مصدر عادی

مصدر عادی بر چهار قسم است : ۱ - ثلاثی مجرد ۲ - ثلاثی مزید ۳ - رباعی مجرد ۴ - رباعی مزید که میتوان همه آنها را بدو دسته کلی ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد برگرداند. وجه امتیاز این دو اینست که مصادر دسته اول سماعی است و قاعده معینی ندارد و مصدر نوع دوم قیاسی است یعنی دارای وزنهای معین است .

مصدر عادی ثلاثی مجرد - مصدر های عادی ثلاثی مجرد دارای وزنهای

بسیاری است که مهمترینشان از اینقرارند : فَعَلَ (ضرب) ، فَعِلَ (علم) ، فَعَّلَ (شغل) ، فَعَّلَ (عطش) ، فَعَّلَ (کذب) ، فَعَّلَ (صغیر) ، فَعَّلَ (هدی) ، فَعَّلَ (رحمة) ، فَعَّلَ (حکمة) ، فَعَّلَ (قدرة) ، فَعَّلَ (غلبه) ، فَعَّلَ (سرقه) ، فَعَّلَ (دعوی) ، فَعَّلَ (ذکر) ، فَعَّلَ (بشری) ، فَعَّلَ (ذهاب) ، فَعَّلَ (اباء) ، فَعَّلَ (بکاء) ، فَعَّلَ (قبول) ، فَعَّلَ (خروج) ، فَعَّلَ (وجیف) ، فَعَّلَ (ضرورة) ، فَعَّلَ (سهولة) ، فَعَّلَ (کرامة) ، فَعَّلَ (تجارة) ، فَعَّلَ (بغایه) ، فَعَّلَ (حریمه) ، فَعَّلَ (ذوبان) ، فَعَّلَ (حرمان) ، فَعَّلَ (غفران) ، فَعَّلَ (هیجان) ، فَعَّلَ (کراهیه) ، فَعَّلَ (صیوروة) ، فَعَّلَ (سودد) ، فَعَّلَ (جبروت) .

این مصدرها سماعی هستند ولی برای برخی از آنها میتوان این قواعد کاتبی را بیان کرد .

۱ - مصدری که بر حرفه و شغل دلالت کند بر وزن فَعَالَة میآید مانند
تجارة ، صناعة و زراعة .

۲ - آنکه بر اضطراب و احساس و حرکت دلالت کند بر وزن فَعْلَان میآید
مانند هیجان ، جریان و نوسان .

۳ - آنکه بر صوت یا حرکت دلالت کند بر وزن فَعِيل میآید مانند رحیل
و نعیق (بانگ زاغ) .

۴ - آنکه بر درد یا فریاد دلالت کند بر وزن فَعَال میآید مانند صُراخ
(فریاد کردن) و صداع (سر درد) .

۵ - آنکه بر خودداری دلالت کند بر وزن فَعَال میآید مانند اِباء .

۶ - مصدر از ماضی فَعَلَ لازم بر وزن فَعَالَة یا مُفَعَلَة میآید مانند بَلَاغَة و
صُعوبَة .

۷ - مصدر از فَعِيل (ماضی) لازم بر وزن فَعَلَ میآید مانند عَطَش .

۸ - از فَعِيل و فَعَلَ متعدی بر وزن فَعَلَ میآید مانند ضَرْب و فَهْم .

۹ - از فَعَلَ لازم بر وزن فَعُول میآید مانند : خروج و جلوس .

یاد آوری - بسیاری از فعلهای ثلاثی مجرد ممکنست چند مصدر داشته

باشند مانند :

شَكْوَى ، شَكَاء ، شَاوَاة ، شِكَايَة ، شَكِيَة برای فعل شَكَا .

حَرَمٌ ، حَرِيمٌ ، حَرَمَانٌ ، حَرِيمٌ ، حَرَمَةٌ و حَرِيمَةٌ برای فعل حَرَمَ .

سَخَاءٌ ، سَخَا ، سَخَاوَةٌ ، سَخُوٌّ و سَخُوَّةٌ برای فعل سَخَا .

بَغَى ، بَغْيِيَّةٌ ، بَغْيِيَّةٌ برای فعل بَغَى و ذَهَبٌ و ذَهَابٌ برای فعل ذَهَبَ .

اعلال و ادغام در مصدرهای عادی ثلاثی مجرد - برخی از مصدرهای

عادی غیر سالم ثلاثی مجرد که دارای شرایط اعلال یا ادغام نباشند به صورت اصلی خود باقی می مانند مانند: بیان، زوال، صید، محو، أُلْفَت، صَيْرُورَت، هَيْجَان، حُلُول، حَرَارَت، غَلِيَان، هِدَايَت. ولی در آنهایی که شرایط اعلال و ادغام جمع باشد تغییر شکل می یابند مانند ذَم (از ذَمَم)، عَز (از عَزَز)، حُب (از حُبُب) ریاست (از رِئَاست)، قِيَام (از قِيَام)، بَقَاء (از بَقَاي)، سَخَاء (از سَخَاو) و جز آنها.

مصدرهای عادی غیر ثلاثی مجرد

مصدر عادی از غیر ثلاثی مجرد بر این میزانشنا است.

از باب افعال - مصدر این باب از اجوف واوی و یائی بر وزن اِفَالَة است مانند اِقَامَه و اضافه (۱) و از سالم و غیر سالم های دیگر بر وزن اِفْعَال است مانند اِحْسَان (سالم)، اِيْمَان (مهموزالفاء) (۲)، اِيْجَاب (مثال واوی)، اِيْقَان (مثال یائی)، اِيْقَاء (لُفِيْف مَفْرُوق)، اِرْضَاء (ناقص واوی) امضاء (ناقص یائی)، اِنْشَاء (مهموزاللام) و اِصْرَار (مضاعف).

از باب تَفْعِيل - مصدر این باب از معتل الآخر (لُفِيْف و ناقص) و مهموزاللام

۱ - اقامه در اصل اِقْوَام و اضافه در اصل اَضْيَاف بوده فتنحه واو و یاء به حرف ما قبل داده شده و واو و یاء ما قبل مفتوح قلب به الف گردیده و یکی از الفها بر اثر جمع شدن دو ساکن (التقاء ساکنین) حذف شده است و بجای آن در آخر کلمه تاء افزوده اند:

اِقْوَام ← اِقْوَام ← اِقَام ← اِقَامَة

اَضْيَاف ← اَضْيَاف ← اِضَاف ← اِضَافَة

۲ - یاء در ایمان بدل از همزه و در ایجاب و ایفاء بدل از واو است، زیرا واو و همزه ساکن ما قبل مکسور قلب به یاء میشود.

بروزن تَفْعِيلَه است مانند: تصفیه (ناقص واوی) (۱)، تقویة (لغیف مقرون)،
توصیه (لغیف مفروق)، تجزیه (مهموز اللام) و از سالم و غیر سالمهای دیگر
بیشتر بروزن تفعیل است مانند تحصیل (سالم)، تأثیر (مهموزالفاء)، توضیح
(مثال واوی)، تیسیر (مثال یائی)، تشویق (اجوف واوی)، تعیین (اجوف
یائی) و گاه نیز بروزن تَفْعِيلَه است مانند تبصیرَه، تفریقَه، تذکرَه
و جز آنها.

از باب مفاعله - این باب سه مصدر دارد یکی بروزن مُفَاعَلَه مانند
مُجَادَلَه و دیگر بروزن فِعال مانند جِدال و سِدِیگر بروزن فِیعال مانند قِیَتل
(کارزار کردن). وزن مُفَاعَلَه از مضاعف بدل به مُفَالَه میشود مانند مُحَاجَه و
از معتل الآخر بدل به مُفَاعَلَات می‌گردد مانند مناجات (ناقص واوی)،
مُلاقَات (ناقص یائی)، مُوازَات (لغیف مفروق)، مُساوَات (لغیف مقرون)،
مکافات (مهموز اللام یا ناقص یائی) (۲).

یاد آوری - مصدرهای باب مُفَاعَلَه در فارسی بروزن مُفَاعِلَه تلفظ میشوند
مانند مناظرَه، مشاعرَه، مناسبت، مساعِدَت و جز آنها.
از باب افعال - مصدر این باب از مثال و مهموز الفاء بروزن افعال است
مانند اتخاذ و اتنفاق و اتسار و از سالم و بقیة افعال غیر سالم بروزن افعال است
مانند اجتماع (سالم)، اشتیاق (اجوف واوی)، اختیار (اجوف یائی)،

۱ - تصفیه در اصل تَصْفِیَوَه و تَجْزِیَه در اصل تَجْزِئَه بوده است.

۲ - مناجات در اصل مَنَاجِوَه و ملاقات اصلاً مَلَاقِیَه و موازات در اصل
مُوازِیَه و مساوات در اصل مُساوِیَه و مکافات در اصل مُکافَأَه یا مُکافیَه
بوده است زیرا مکافات از مهموز اللام و ناقص یائی هر دو آمده است.

اشتهاء (ناقص واوی) ، انتهاء (ناقص یائی) ، استواء (لفیف مقرون) ، امتداد (مضاعف) . (۱)

از باب انفعال - مصدر این باب در هر حال بر وزن انفعال است مانند ، انصراف (سالم) ، انفكك (مضاعف) ، انقياد (اجوف) ، انزواء (لفیف) ، انقضاء (ناقص یائی) (۲) .

از باب تفعل - مصدر این باب جز از ناقص و لفیف و مهموز اللام بر وزن تفعل است مانند تصرف (سالم) ، توقع (مثال واوی) ، تیقظ (مثال یائی) ، تحوّل (اجوف واوی) ، تغییر (اجوف یائی) ، تعدّد (مضاعف) ، واو ناقص و لفیف و مهموز اللام بر وزن تفعی است یعنی ضمه عین کلمه بدل به کسره شده است مانند تعدّی (ناقص واوی) ، ترقّی (ناقص یائی) ، تبرّی (مهموز اللام) ، توتّی (لفیف مقرون) (۳) . در فارسی تفعی گاه بدل تفعا میشود مانند تولا و تبرّا و تمنا .

از باب تفاعل - مصدر این باب جز از مضاعف و لفیف و ناقص بر وزن تفاعل است مانند تناسب (سالم) ، تواضع (مثال واوی) ، تناوب (اجوف)

۱- اِتِّخَاذُ در اصل اِئْتِخَاذُ و اِتِّفَاقُ در اصل اِوْتِفَاقُ و اِتِّسَارُ در اصل اِیْتِسَارُ و اِشْتِیاقُ در اصل اِشْتِیاقُ و اِشْتِیاءُ در اصل اِشْتِیاءُ و اِنْتِیاءُ در اصل اِنْتِیاءُ و اِسْتِیواءُ در اصل اِسْتِیواءُ بوده است .

۲ - اِنْقِیادُ در اصل اِنْقِیوادُ و اِنزِواءُ در اصل اِنزِواءُ و اِنْقِیضاءُ در اصل اِنْقِیضاءُ بوده است .

۳- تَعَدّی در اصل تَعَدُّ و تَرَقّی در اصل تَرَقّی و تَبَرّی و تَبَرّادُ در اصل تَبَرّوُ و تَمَنّی و تَمَنّا در اصل تَمَنّی بوده است .

واوی)، تَمَائِل (اجوف یائی) .

مصدر باب تفاعُل از مضاعف بروزن تَقَال است مانند تَمَاس (۱) و از ناقص و لفیف بروزن تَفَاعِی است مانند تداعی (ناقص واوی) ، تَبَانِی (ناقص یائی) ، تَوَالِی (لفیف مفروق) ، تساوی (لفیف مقرون). تفاعی در فارسی گاه به تفاعا بدل میشود مانند تقاضی و تماشای که میشود تقاضا و تماشا .

از باب استفعال - مصدر این باب جزا از اجوف بروزن اِسْتِفْعَال است مانند استخراج (سالم) ، استیصال (مهموزالفاء) ، استیضاح (مثال واوی) ، استعداد (مضاعف) ، استعلاء (ناقص واوی) ، استثناء (ناقص یائی) ، استیلاء (لفیف مفروق) (۳).

مصدر باب استفعال از اجوف ، بروزن استفاله است مانند استقامه (اجوف واوی) ، استفاضه (اجوف یائی) (۴) .

۱ - تَمَاس در تَمَاسُوس بوده است و حرکت سین بواسطه واقع شدن بعد از حرف مد حذف شده و سین در سین ادغام گردیده است .

تَمَاسُوس ← تَمَاسُوس ← تَمَاس

۲ - برای پی بردن به چگونگی اعلال مصدر باب تفاعل به صفحه ۱۶ بند ج مراجعه شود .

۳ - استیصال در اصل اِسْتِیْصَال و استیضاح در اصل اِسْتِیْضَاح و استعلاء در اصل اِسْتِعْلَاو و استثناء در اصل اِسْتِثْنَاو و استیلاء در اصل اِسْتِیْلَاو بوده است .

۴ - استقامه و استفاضه در اصل اِسْتِقْوَام و اِسْتِفِیْاض بوده است فتحه واو و یاء به حرف پیش از آنها داده شده و یاء و واو قبل به الف گردیده و یکی از الفهارا حذف کرده اند و بجای آن در آخر تاء افزوده اند :

اِسْتِقْوَام ← اِسْتِقْوَام ← اِسْتِقَام ← اِسْتِقَام ← اِسْتِقَامَة

اِسْتِفِیْاض ← اِسْتِفِیْاض ← اِسْتِفِیْاض ← اِسْتِفِیْاض ← اِسْتِفِیْاضَة

یادآوری - همزه‌ای که در آخر کلمه پس از الف زائد می‌آید بر سه نوع است یا اصلی است مانند ابتداء یا بدل از واو و یاء است مانند اِنْجَاء و اِنْتِهاء که در اصل اِنْجَاو و اِنْتِهای بوده است. این گونه همزه ها در فارسی گاه حذف میشوند و فی المثل بجای اِنْجَاء و اِشْتِءَاء و ابتداء گفته می شود اِنْجَا و اِشْتِءَا و ابتدا .

مصدر های رباعی :

الف - مصدر های رباعی مجرّد -- رباعی مجرّد يك باب با دو مصدر دارد که آنرا بنام یکی از مصدر های آن باب فَعْلَلَه گویند بنا بر این مصدر های رباعی مجرّد یکی بروزن فَعْلَلَه است مانند زَلَزَلَه و دیگری بروزن فَعْلَل است مانند زَلزال .
ب - مصدر های رباعی مزید - رباعی مزید سه باب مشهور دارد:

یکی باب تَفَعَّل که مصدرش نیز بر همان وزن است مانند : تَزَلَزَل و تَبَخَّخَر .

دو گری باب اَفْعَلَل که مصدرش نیز بر همان وزن است مانند اِشْمِئَزَز و اِطْمِئِن .

دیگر باب اَفْعِنَلَل که مصدرش نیز بر همان وزن است مانند اِحْر نِجَام .

مصدر مَرّه و نواع

مصدر مَرّه بريك بار رخ دادن فعل دلالت می کند مانند ضربت یعنی یکبار زدن
مصدر مَرّه از ثلاثی مجرّد بروزن فَعْلَلَه است مانند ضربه و لحظه (يك بار نگاه کردن) ، و از غیر ثلاثی مجرّد مانند مصادر عادی است با این تفاوت که در آخر تائی بیشتر دارد مانند التِفَاتَه و اِنطَاقَه .

مصدر مَرّه در عربی هنگامی که شماره تکرار فعل را بیان کند معادل قید

تکرار در فارسی است فی المثل ضَرُّ بِنْتِهِ ضَرَّبَةً (۱) یعنی او را يك بار زدَم ولی این مصدر در فارسی هیچوقت به صورت قید تکرار بکار نمی رود بلکه بعنوان اسم استعمال میشود بخصوص که برخی از آنها در زبان ما بمعنی غیر از مره بکار میروند مانند لحظه که در فارسی بمعنی زمانی کوتاه آمده است .

مصدر نوع از ثلاثی مجرّد بر وزنِ فَعْلَه است مانند جَلَسَه و از غیر ثلاثی مجرّد بر وزن مصدر مره است مانند لِنْفَاتَه و اِنْطَاقَه .
مصدر نوع در فارسی نادر است .

مصدر میمی

مصدر میمی آنست که علاوه بر ریشه فعل میمی هم در ابتدای آن باشد .
مصدر میمی قیاسی است و اصل آن از ثلاثی مجرّد (جز از مثال) بیشتر بر وزن مَفْعَل است مانند مذهب (رفتن روش) و مسلك (رفتن و روش) ،
گاه به آخر مصدر میمی تاء افزوده میشود مانند مَسْكَنْتَ (فقر) و مَشَقَّتْ .
مَفْعَل بر اثر اعلال یا ادغام تغییر شکل می یابد فی المثل در ناقص و لقیف تبدیل به مَفْعَى میشود مانند مَرَمَى (تیر انداختن) و در اجوف بدل به مَفَال و مَفَالَه میگردد مانند مَمَات (مرگ) و مَخَافَت و مَلَامَت و در مضاعف تبدیل به مَفَل میشود مانند مَحَبَّت و مَوَدَّت (۲) .

۱. ضربه در این جمله مفعول مطلق مره است و مفعول مطلق بر سه نوع است : یکی مفعول مطلق نوعی که معادل قید کیفیت است دیگر مفعول مطلق تأکیدی که معادل قید تأکید است و دیگر مفعول مطلق مره که برابر با قید تکرار فارسی است .

۲ - مَرَمَى در اصل مَرَمَى و مَمَات در اصل مَمَوَات و مَخَافَت در اصل مَخَوَافَة و مَلَامَت در اصل مَلَوَمَة و مَحَبَّت در اصل مَحَبَبَة و مَوَدَّت در اصل مَوَدَدَة بوده است . برای آگاهی از چگونگی تغییر شکل آنها به بحث اعلال و ادغام نگاه کنید .

مصدر میمی از اجوف یائی گاه بر وزن مَفْعِل میآید که پس از اعلال میشود
مفیل مانند مزید (افزودن) و مجی (آمدن) و گاه بر وزن مَفْعَل میآید که پس
از اعلال مفال یا مفالہ یا مفالت میشود مانند مہابت (ترسانیدن) (۱).

این مصدر های میمی ثلاثی مجرد بر خلاف قیاس بکاررفته اند: مَغْفِرَت،
مَعْرِفَت، مَعذِرَت، مَحْمِدَات، مَرَجِع، مَرَفِق.

مصدر میمی از غیر ثلاثی مجرد با اسم مفعول و اسم زمان و مکان صیغه مشترکی
دارد مانند مَكْرَم (گرامی داشتن) و مُسْتَقَرَّ (استقرار) (۲)

اسم مصدر

«اسم مصدر کلمه ایست بجز مصدر که بر معنی مصدر دلالت می کند» (۳) و معمولاً
حروف آن کمتر از حروف نخستین صیغه ماضی است مانند عطاء از اَعْطَى و
کلام از تَكَلَّمَ.

۱ - مزید در اصل مزید و مجی در اصل مجیی بوده است که بر اثر انتقال
کسره یاء به حرف پیش از آنها مزید و مجی شده است.

مزید ← مزید
مجیی ← مجیی

و مہابت در اصل مہیبہ بوده است که پس از انتقال حرکت یاء حرف علہ
به هاء آن راقلب به الف کرده اند:

مہیبہ ← مہیبہ ← مہابۃ و مہابت

۲ - به جدول اسم مفعول و اسم زمان و مکان مراجعه شود.

۳ - از رسالہ «اسم مصدر - حاصل مصدر» فراہم آورده استاد دانشمند دکتر
محمد معین صفحہ ۷ چاپ ۱۳۳۲. برای تعریف های اسم مصدر در عربی و مقایسہ آن
با اسم مصدر فارسی بہ آن رسالہ رجوع شود.

جدول اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی ثلاثی مزید

نام باب	سالم	مضاعف	مثال	اجوف	ناقص و زنیف
باب افعال	مُفَعِّلٌ : مُحَكِّمٌ	مُفَعِّلٌ : مُحَبِّبٌ	مُؤَعِّلٌ : مُوجِبٌ ، مُؤَوِّقٌ	مُفَاعِلٌ : مُسَارٌ ، مُضَاقٌ	مُفَعِّلٌ : مُلْغِيٌّ ، مُجْرِيٌّ
باب تفعیل	مُفَعَّلٌ : مُرْتَبٌ	مُفَعَّلٌ : مُقَرَّرٌ	مُفَعَّلٌ : مُؤَوِّقٌ ، مُبَسِّرٌ	مُفَعَّلٌ : مُجَوَّلٌ ، مُعَيِّنٌ	مُفَعِّلٌ : مُصْفِيٌّ ، مُسْمِيٌّ
باب مفاعله	مُفَاعَلٌ : مُخَاطَبٌ	مُفَاعَلٌ : مُمَاسٌ	مُفَاعَلٌ : مُوَافِقٌ ، مُبَاسِرٌ	مُفَاعَلٌ : مُسَاوِرٌ ، مُنَاقِرٌ	مُفَاعِلٌ : مُؤَاخِزٌ ، مُلَاقِيٌّ
باب افعال	مُفَعَّلٌ : مُحَضَّرٌ	مُفَعَّلٌ : مُعْتَدٌ	مُفَعَّلٌ : مُتَّحِدٌ ، مُتَسَرِّعٌ	مُفَعَّلٌ : مُسْتَأَقٌ ، مُمْتَازٌ	مُفَعِّلٌ : مُقْتَدِيٌّ ، مُقْتَضِيٌّ
باب افعال	مُفَعَّلٌ : مُضَرَّفٌ	مُفَعَّلٌ : مُنَجَّرٌ	مُفَعَّلٌ : مُتَّوِّعٌ ، مُتَّيِّقٌ	مُفَعَّلٌ : مُسْتَقَادٌ ، مُسْتَقَالٌ	مُفَعِّلٌ : مُنْحِيٌّ ، مُسْتَفْهِمٌ
باب تفاعل	مُفَعَّلٌ : مُنْصَرَفٌ	مُفَعَّلٌ : مُتَعَدٌ	مُفَعَّلٌ : مُبْتَوِّعٌ ، مُتَّيِّقٌ	مُفَعَّلٌ : مُنْجَوَّلٌ ، مُسْتَعَيِّنٌ	مُفَعِّلٌ : مُنْجَلِيٌّ ، مُنْصَدِيٌّ
باب تفاعل	مُفَاعَلٌ : مُتَنَاسِبٌ	مُفَاعَلٌ : مُشْتَادٌ	مُفَاعَلٌ : مُتَوَافِقٌ ، مُتَفَاعِلٌ	مُفَاعَلٌ : مُنْجَاوِرٌ ، مُنَاقِرٌ	مُفَاعِلٌ : مُتَمَالِيٌّ ، مُتَنَاقِزٌ
باب استفعال	مُسْتَفْعَلٌ : مُسْتَحْرَجٌ	مُسْتَفْعَلٌ : مُسْتَحَبٌّ	مُسْتَفْعَلٌ : مُسْتَوْضِحٌ	مُسْتَفْعَالٌ : مُسْتَجَابٌ ، مُسْتَطَابٌ	مُسْتَفْعِيٌّ : مُسْتَوْرِفِيٌّ

یاد آوری - هنره در اسم مفعولهای مهموز اللام مزید گاه بدل به الف می شود مانند: جَزَأٌ ، مَبْتَدَأٌ ، مَبْتَدَأٌ ، مَبْتَدَأٌ و مَبْتَدَأٌ بوده است .

* * * * *

تعمیرین - نوع فعل و نام اب این اسم مفعولها و اسم زمان و مکانها را بگویند و مشتقات همبسته آنها را بنویسید و در جدولها را مانند آنچه در این کتاب آمده است قرار دهید .
 مفاد ، مَحْرَمٌ ، مُسْتَدَامٌ ، مَدَامٌ ، مَمْلُوءٌ ، مَخْفِيٌّ ، مُسْتَأْصَلٌ ، مَرَادٌ ، مَرَعِيٌّ ، مُنْظَمٌ ، مُجَازٌ ، مَبِيتٌ ، مُسْتَعَارٌ ، مَخْوَفٌ ، مُحَالٌ ، مَبْرَأٌ ، مُقْفِيٌّ ، مُسْتَعْتَدٌ ، مَحْتَشِمٌ ، مَلْحَقٌ ، مَفَادٌ ، مَسْلَمٌ ، مَبْجَاوِرٌ ، مُسْتَفْرَقٌ ، مُسْتَحَبٌّ ، مُؤَدَّبٌ ، مَوْصُوفٌ ، مُهْمَلٌ ، مَطْلُومٌ .

مصدر صناعی

مصدر صناعی یا مصدر جعلی اسمی است که در آخر آن یاء نسبت (۱) و تاء تأنیث («یة» در عربی و «یت» در فارسی) باشد و بر معنی مصدر دلالت کند مانند انسانیت (انسانیت) و معذوریة (معذوریت).

«یة» مصدری به آخر صفات (۲) عربی- اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه مبالغه صفت مشبیه، اسم تفضیل و صفت نسبی- (۱) می چسبد و مصدر میسازد مانند مالکیت (از اسم فاعل)، معروفیت (از اسم مفعول)، فعالیت (از صیغه مبالغه)، حریت (از صفت مشبیه)، اهمیت (از اسم تفضیل) و عیسویت (از صفت نسبی).

صفات نسبی که بدل به مصدر صناعی میشوند ممکنست از مصدر عادی، مصدر میمی، ضمیر، اسم جامد جنس، اسم جامد علم، اسم استفهام، حروف و جز آنها به وجود آیند مانند حیوانیت (از اسم جامد جنس)، عمومیت (از مصدر عادی)، کیفیت (از اسم استفهام)، هویت (از ضمیر) و لائیت (از حرف نفی) ۲.

۱ - یاء نسبت یاء مشددی است که در آخر اسمهای عربی میآید و اسم منسوب میسازد مانند عراقی، فاعلی، مفعولی و جز آنها که قواعد شان پس از این خواهد آمد.

یاء نسبت در عربی در حکم پسوند صفت ساز است از اینرو اسمهای منسوب معمولاً کار صفت را می‌کنند و میتوان همانطور که در فارسی معمول است به آنها صفت نسبی گفت. ولی یاء نسبتی که در پایه مصدری است چنین نیست بلکه پسوندی است که بیاری تاء تأنیث مصدر صناعی می‌سازد که از اقسام اسم است.

۲ - در اکثر کتب صرف و نحو عربی بعضی از لزوم صفت بودن کلمه‌ای که یاء به آن ملحق میشود نشده است فی المثل در مبادیء العربیة تألیف معلم رشید شرتوتی

بقیه در حاشیه صفحه بعد

پسوندیت در فارسی بر طبق قاعده قرینه سازی (۱) به آخر کلمات غیر عربی هم افزوده شده است از این قبیلند: «آئیت ، بدیت ، خوبیت ، برتریت ، بهبودیت ، شایانیت ، دوئیت ، زئیت ، مردیت ، خانیت ، هنیت ، خرییت ، سگیت ، فزیت ، جاودانیت (۲) » که صورت صحیح و فصیح آنها «زنانگی ، مردانگی ، منی ، خری

بقیه حاشیه صفحه قبل

تنها گفته شده است: « یه مصدری به اسم فاعل ، اسم مفعول ، اسم تفضیل ، اسم جامد ، اسم علم ، مصدر ، مصدر میمی می چسبد ، (مبادیء العربیه جلد چهارم ص ۶۶) . بی آنکه لزوم بودن معنی صفت در آنها را متذکر شود . ولی استاد دانشمند آقای مجتبی مینوی در رساله « یت مصدری ، ممرض این نکته شده اند و نوشته اند : « یت یا به صفت ملحق میشود و یا به ضمائر واقیود و ادوات و اسماء اعلام و اجناس و انواع و مصادری که معنی وصف پیدا کرده اند می پیوندد ، (از رساله « یت ، مصدری ص ۴) . اما میتوان کلمات غیر صفتی را که معنی وصفی یافته اند از اقسام صفت نسبی شمرد و توان گفت که اینگونه کلمات ابتدا بدل به صفت نسبی شده اند آنگاه یه مصدری گرفته اند نهایت از دو یاء مشدد نسبت (یاء مشدد صفت نسبی و یاء مشدد یه) یکی بیشتر به کار نرفته است بعبارت دیگر کلماتی مانند کمیت و کیفیت و ازلیت و ماهیت در اصل کمی ، کیفی ، و ازلی و ماهوی بوده اند که یه به آنها ملحق شده است .

۱ - Analogie . Analogy

۱- مراد از قرینه سازی اصلی است کلی در زبان که بر طبق آن بسیاری از کلمات و عبارات به قرینه کلمات و عبارات دیگر ساخته و بکار برده میشود که برخی از آنها مطابق قواعد رایج دستوری و برخی دیگر مغایر آنست از آن جمله است جمعها و مصدرهای صناعی و سایر کلمات خلاف قیاسی که در زبان ما دیده میشود . بسیاری از این کلمات و عبارات نادرست متداول و مشهور هم میشوند و رفته رفته در شمار کلمات صحیح در می آیند و خود قیاس و عادت زبانی جدیدی به وجود می آورند همانطور که یکی از زبان شناسان گفته است: « صحیح های امروز غلطهای دیروزانند .»

۲ - از رساله یت مصدری صفحه ۸ . برخی از این استعمالات در آثار گذشتگان هم آمده

سکی ، جاودانگی ، دوگانگی ، بهبوده (۱) و جز آنها است .

ایرانیست و رهبریت که برخی به کار می برند نیز از اینگونه غلطهاست و صحیح آن ایرانی گری و رهبری است .

یادآوری ۱. «یت» در کلمات وصیت ، رعیت ، حمیت ، بقیت ، اذیت ، مشیت (۲) ، مزیت ، بلیت ، طویت ، و مانند آنها مصدری نیست زیرا اینها اسمهای معتل آخری هستند بر وزن فعلیه که یا اصلی آنها در یاء زائید فعلیه ادغام شده است . برخی از اینها هم به صورت یه و هم به صورت یت آمده اند مانند بقیه : بقیت - بلیه : بلیت - هدیه : هدیت - سحیه : سحیت (۱) .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

است : « بار خدایا ... منی از میان بردار تا هزیت من بتو باشد و من هیچ نباشم » ، تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۱۷۶ به نقل از رساله یت مصدری ص ۱۹) . و آن از دو سبب تواند بود یکی آن که طبیعت در او اثر کند و آن را شایانیت آن دهد که مناسبتر شود مرغذای آن عضوراء (تنکسوق نامۀ ایلخان در طب بانشای رشید الدین فضل الله به نقل از همان رساله ص ۲۵) .

« چون سریر خانیست به مکانت ابا قاسم زین شد ... » (تاریخ و صاف به نقل از همان رساله ص ۲۵) . و گفت از صورت بشریت به صورت سگیت در آئیده (از عبداللطیف طسوجی به نقل از همان رساله صفحه ۱۳) .

۱ - از یت مصدری صفحه ۸

۲ - مشیت را هم میتوان صورت اعلال شده مشیئة که مصدر میمی از ریشه « شاء » است دانست و هم میتوان آن را اسم بر وزن فعلیه از ریشه مشی و بهمان معنی مشیئة گرفت . در کتابهای لغت مشیئة بدون اعلال همزه در ذیل شاء یشاء آمده است و مشیت بصورت اسم از ریشه مشی در ذیل آن کلامه نوشته شده است . به المنجد و اقرب الموارد نگاه کنید .

تجیّت (۱) بمعنی درود گفتن مصدر باب تفعیل از ریشه حی است نه مصدر صناعی. نیت نیز مصدر عادی ثلاثی مجرد است که در اصل نیوۃ برونن فعله بوده است (۲).

یاد آوری ۲ - صلاحیت و کراهیت و رفاهیت مانند اعلانیه (۳) مصدر عادی ثلاثی مجردند نه مصدر صناعی بنابراین نباید آنها را به تشدید تلفظ کرد. یاد آوری ۳ -- بسیاری از مصدرهای صناعی که امروز در زبان فارسی به کار میروند تازگی دارند و ترجمه اسم مصدرهای فرانسوی یا انگلیسی هستند. از این قبیل اند:

ملیت	در ترجمه	Nationalité	فرانسوی و	Nationality	انگلیسی
« « اقلیت	«	Minorité	«	Minority	«
« « اکثریت	«	Majorité	«	Majority	«
« « مسؤولیت	«	Responsabilité	«	Responsability	«
« « وضعیت	«	Position	«	Position	«
« « موقعیت	«	Situation	«	Situation	«
« « موفقیت	«	Succès	«	Success	«
« « امنیت	«	Sécurité	«	Security	«

بسیاری از این کلمات در ترکیه ساخته شده و از آنجا وارد زبان ما

۱ - تجیّت در اصل تجییۃ بوده است کسرۃ یاء به حاء منتقل شده و یاء در یاء ادغام گردیده است:

تجییۃ ← تجییۃ ← تجیۃ و تجیّت

۲ - واو ساکن ماقبل مکسور قلب به یاء شده و یاء در یاء ادغام گردیده است.

نیوۃ ← نییۃ ← نیۃ و نیت

۳ - از رساله بیت مصدری صفحه ۸۱

گردیده است .

وچنانکه دیده میشود واژه‌های معادل بسیاری از این کلمات در زبان فرانسوی با پسوند *te* و در انگلیسی با پسوند *ity* ختم میشود .

بنظر آقای مینوی ملیت ، اقلیت ، اکثریت ، شخصیت (بمعنی مبرز بودن) وضعیت ، موقعیت ، جمعیت (بمعنی سکنه) و ظرفیت (بمعنی گنجایش) برخلاف قاعده است و موفقیت برخلاف قیاس نیست اما با بودن توفیق که مصدری به همان معنی است به آن نیازی نداریم . (ازیت مصدری صفحه ۶ و ۷)

معانی مصدر صناعی - در کتابهای صرف و نحو عربی این کلمات را مصدر شمرده‌اند ، جرجی شاهین در کتاب *سَلَمُ اللسان* آن را کلمه هائی که برای بیان صفت بکار میروند گفته است (۱) .

رایت در کتابی بنام «دستور زبان عربی» (۴) که به زبان انگلیسی نوشته است این گونه کلمات را اسم کیفیت (۲) مینامد و معتقد است که بر معانی مجرد (۳) دلالت می‌کنند و آنها را نظیر کلماتی که در انگلیسی با *ity* و *dom* و *head* و مانند آنها ساخته میشوند میداند (۴) آقای مجتبی مینوی با توجه به تحقیقات رایت بر آنند که این نوع واژه‌ها بر مصدر ، اسم مصدر ، اسم معنی ، اسم کیفیت و مذهب و علقه دلالت می‌کنند و آنها را با کلماتی که در انگلیسی با پسوندهای *ity* و *ness* و *ism*

۱ - رساله‌یت مصدری صفحه ۵

۲ - *The Abstract Nouns of Quality*. ۱۱۰ و ۱۶۵

۳ - *The abstract idea*

۴ - *A Grammar of the Arabic Language* تألیف W. Wright چاپ دوم.

صفحه ۱۶۵ جلد ۱

ساخته میشوند قابل مقایسه می‌دانند و مینویسند «ساختن این گونه اسماء معنی غالباً (چه در عربی و چه در فارسی) در مواردی معمول بوده است که اولاً از همان ریشه هیچ مصدری که عین آن معنی را برساند مستعمل نباشد و ثانیاً «یت» در آن لفظ معنای بودن و شدن را برساند» (۱)

از این تحقیقات میتوان چنین نتیجه گرفت که این کلمات بر مصدر، اسم مصدر (بمعنی فارسی آن) و اسم معنی دلالت می‌کنند زیرا اسم مصدر و مصدر خود نوعی اسم معنی است بخصوص که این کلمات مانند مصدرهای دیگر عربی در فارسی به عنوان اسم مصدر و اسم معنی هم به کار می‌روند. ضمناً کلماتی مانند نصرانیت و عیسویت که برای بیان مذهب و علقه می‌آیند خارج از مقوله اسم معنی و اسم مصدر نیستند.

اما اطلاق «اسم کیفیت» به این گونه کلمات که نه معنی آن روشن است و نه نظیر آن در دستورهای معتبر فرانسوی و انگلیسی و عربی به کار رفته است و نه چیزی بر معنی اسم معنی و اسم مصدر می‌افزاید، بنظر نگارنده لزومی ندارد (۲).

تمرین ۱ - نوع صفات و کلماتی که این مصدرهای صناعی از آن به وجود آمده‌اند بگوئید:

تابعیت، تبعیت، مغلوبیت، موفقیت، ارجحیت، کسرویت، خلاقیت، اهلیت، ملیت، خصوصیت، اینیّت (کجائی)، ماهیت (چیستی)، معیت، حیثیت، آدمیت، عبودیت، خیریت، ابدیت، جدائیت، اولویت، مأثوریت،

۱ - از رساله «یت مصدری» صفحه ۴.

۲ - برای اطلاع بیشتر از مصدر صناعی به رساله «یت مصدری» تألیف آقای مجتبی مینوی از انتشارات مجله یغما رجوع شود.

جامعیت ، شخصیت ، امنیت ، تمامیت ، محرمیت ، علیت ، جدیت ، جزئیت ، طفولیت ، معنویت ، مقهوریت ، حساسیت ، خاصیت ، کمیت ، عبدیت .

تمرین ۲ - نوع و وزن این مصدرها را بگوئید : وَرَع ، كَرَّتْ ، مَذْمَتْ ، مَذَلَّتْ ، تَوَجَّهْ ، مُنْصَرَفْ ، تَأَمَّلْ ، تَهْدِيدْ ، متواضع ، تقلیل ، توطئه ، تمدید ، استراحت ، تعدیه ، نداء ، مراجعت ، ولاء ، موافقت ، استعانت ، موالات ، استغناء ، اراده ، استحقاق ، اشاعه ، استقلال ، کراهیت ، اتکاء ، سندیت ، علانیه ، اتصال ، رفاهیت ، حریم ، هواخات ، کتمان ، امتیاز ، شباب ، اضطراب ، حلال ، اکتفاء ، رجاء ، انتفاع وصول ، علو ، زلت ، منّت ، سُخُوْ ، قِلْتْ ، صیام ، خست ، صیانت ، حُبْ ، اعتلاء ، بغض ، بُکاء (گریستن) ، عون ، شکوی ، شدت ، نیابت ، اقتفاء ، دقت ، حمایت ، لذت ، زیارت ، عَظَمَتْ ، عَجَلَه ، سیاست ، حیرت ، ریاضت ، شهوت ، غفلت ، توبه ، وحدت ، امتلاء ، تخلیه ، مذلت ، تعزیه ، مذاق ، استمرار ، مشیئة ، ابرام ، مصلحت ، مفسده ، تأمین ، مَنْفَعَتْ ، مُنْعَزَلْ ، امر ، خیانت ، وصل ، حفظ ، مَغْفِرَاتْ ، اتساع ، معرفت ، وعظ ، تشویق ، ارتقاء ، استحاله ، افاده ، استفاده ، ادامه ، مُسْتَقَرَّ .

جدول مشتقات

برای برخورداری بیشتر از بحثهای این کتاب مشتقات مجرد و مزید را در جدولهایی قرار دادیم که در صفحات آینده از نظر خواهد گذشت . در این جدولها آنجا که تغییری در حروف و حرکات کلمات صورت گرفته این تغییر در لفظ هموزن آنها نیز منعکس گردیده است مثلاً نوشته ایم مَوْقِنٌ و مَوْجِبٌ بر وزن مَوْعِلٌ (دراصل مُمْفَعِلٌ) یعنی فاء کلامه واو اصلی (در موجب) یا بدلی است (در موقن) و یا مراد بر وزن مُمْفَعِلٌ که دراصل مُمْفَعِلٌ و مستجاب بر وزن مُمْسْتَفَالٌ که دراصل مُمْسْتَفَعِلٌ بوده است :

جدول مشتقات ثلاثی مجرد

اسم تفضیل	اسم زمان و مکان	اسم مفعول	اسم فاعل	ماضی	نوع فعل
مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	
أَفْعَلُم	مَفْعَلٌ : مَسْكَنٌ مَفْعِيلٌ : مَجْلِسٌ	مَفْعُولٌ : مَعْلُومٌ	فَاعِلٌ : عَالِمٌ	فَعِيلٌ : عَالِمٌ	سالم
أَفْعَلٌ : أَخْصٌ	مَفْعَلٌ : مَحَلٌّ	مَفْعُولٌ : مَخْضُوصٌ	فَاعِلٌ : خَاصٌ	فَعْلٌ : خَصٌّ	مضاعف
آَعَلٌ : آَخَرٌ	مَفْعَلٌ : مَأْمَنٌ	مَفْعُولٌ : مَأْمُورٌ	فَاعِلٌ : آَمِرٌ	فَعْلٌ : آَمْرٌ	مهموزانفاه
أَفْعَلٌ : آَخُوفٌ	مَفْعَلٌ : مَقَامٌ	مَفْعُولٌ : مَخُوفٌ	فَاعِلٌ : خَائِفٌ	فَاعِلٌ : خَافٌ	اجزوف واوی
أَفْعَلٌ : آَلِيقٌ	مَفْعِيلٌ : مَزِيدٌ	مَفْعِيلٌ : مَزِيدٌ	فَاعِلٌ : زَائِدٌ	فَاعِلٌ : زَادٌ	اجزوف یائی
أَفْعَى : أَعْلَى	مَفْعَى : مَدْعَى	مَفْعُوٌّ : مَدْعُوٌّ مَفْعَى : مَرْضَى مَفْعُوٌّ : مَمْلُوءٌ	فَاعِلٌ : دَاعِيٌ	فَعَا : دَعَا	ناقص واوی
أَفْعَلٌ : آَنَسًا	مَفْعَلٌ : مَنَسَا	مَفْعُوٌّ : مَمْلُوءٌ	فَاعِلٌ : نَاشِيٌ	فَعْلٌ : نَسَا	مهموزاللام
أَفْعَى : آَوَّلَى	مَفْعَى : مَبْسُوبَى	مَفْعَى : مَبْسُوبَى	فَاعِلٌ : بَاسِيٌ	فَعْلٌ : بَسَا	ناقص یائی ولفیض فعی

یاد آوری - مهموزالین ومثال مشتقاتی که در جدول مثل صیغه های سالم آنهاست و تغییر شکلی نمی یابند از این روز و از نوشتن آنها صرف نظر کردیم و اصولاً در همه این جدولها از نوشتن کلماتی که تغییر شکل نمی یابند خودداری می کنیم

باب افه

مصدر عادی	اسم مفعول و اسم زمان	اسم فاعل	مضارع	حرف زائد	ماضی	اصل مجرد	نوع فعل
مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن
اقفال : احسان	مُفَعَّلٌ : مُحَسِّنٌ	مُفَعِّلٌ : مُحَسِّنٌ	يُفَعِّلُ : يُحَسِّنُ		أَفَعَّلَ : أَحَسَّنَ	حَسَنٌ	سالم
اقفال : اقرار	مُفَعَّلٌ : مُؤَمِّنٌ	مُفَعِّلٌ : مُؤَمِّنٌ	يُفَعِّلُ : يُؤَمِّنُ		أَفَعَّلَ : أَمَّنَ	قَر	مضاعف
ایمان : ایمان	مُوعَلٌ : مَوْجِبٌ	مُوعِلٌ : مَوْجِبٌ	يُوعِلُ : يُوجِبُ		أَعَلَ : أَوْجَبَ	أَمَنٌ	مهرموز الفاء
ایجاب : ایجاب	مُوعَلٌ : مَوْجِبٌ	مُوعِلٌ : مَوْجِبٌ	يُوعِلُ : يُوجِبُ		أَفَعَّلَ : أَوْجَبَ	وَجِبٌ	مثال واوی
ایقان : ایقان	مُوقِنٌ : مَوْعَلٌ	مُوقِنٌ : مَوْعِلٌ	يُوقِنُ : يُوعِلُ		أَيَقِنُ : أَيَقِنُ	يَقِنُ	مثال یائی
اقامه : اقامه	مُقَامٌ : مُقَامٌ	مُقِيمٌ : مُقِيمٌ	يُقِيمُ : يُقِيمُ		أَقَامَ : أَقَامَ	قَوْمٌ	اجوز واوی
افاده : افاده	مُقَادٌ : مُقَادٌ	مُقِيدٌ : مُقِيدٌ	يُقِيدُ : يُقِيدُ		أَفَادَ : أَفَادَ	فِدٌ	اجوز یائی
ارضاء : ارضاء	مُرَضِيٌّ : مُرَضِيٌّ	مُرَضِيٌّ : مُرَضِيٌّ	يُرَضِيُّ : يُرَضِيُّ		أَرْضَى : أَرْضَى	رَضُو	زاقص واوی
اجراء : اجراء	مُهْجِرِيٌّ : مَوْعِيٌّ	مُهْجِرِيٌّ : مَوْعِيٌّ	يُهْجِرِيُّ : يُوعِيُّ		أَجْرَى : أَجْرَى	جَرِيٌّ	زاقص یائی و لثیف مقرون
ایفاء : ایفاء	مَوْعِيٌّ : مَوْعِيٌّ	مَوْعِيٌّ : مَوْعِيٌّ	يُوعِيُّ : يُوعِيُّ		أَوْعَى : أَوْعَى	وَفِيٌّ	لثیف مهر و وق
انشاء : انشاء	مُنْشَأٌ : مُنْشَأٌ	مُنْشِئٌ : مُنْشِئٌ	يُنْشِئُ : يُنْشِئُ		أَنْشَأَ : أَنْشَأَ	نَشَأٌ	مهرموز اللام

بـ: باب تـ فاعيل

اسم مفعول واسم زمان ومكان ومصدر مبهين	اسم فاعل	مضارع	حرف زائد	ماضي	نوع فعل
مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن
تَفَعَّلَ : تَفْعِيلٌ تَفَعَّلَ : تَفْعِيلٌ تَفَعَّلَ : تَفْعِيلٌ	مُتَفَعَّلٌ : مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعَّلٌ : مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعَّلٌ : مُتَفَعِّلٌ	يُتَفَعِّلُ : يُتَفَعَّلُ يُتَفَعِّلُ : يُتَفَعَّلُ يُتَفَعِّلُ : يُتَفَعَّلُ	عين كلمه	فَعَّلَ : فَعَّلٌ فَعَّلَ : فَعَّلٌ فَعَّلَ : فَعَّلٌ	فرق ناقص واوى ناقص واوى ولفيف قوى
تَفَعَّلَ : تَفْعِيلٌ تَفَعَّلَ : تَفْعِيلٌ تَفَعَّلَ : تَفْعِيلٌ	مُتَفَعَّلٌ : مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعَّلٌ : مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعَّلٌ : مُتَفَعِّلٌ	يُتَفَعِّلُ : يُتَفَعَّلُ يُتَفَعِّلُ : يُتَفَعَّلُ يُتَفَعِّلُ : يُتَفَعَّلُ	جزء	فَعَّلَ : فَعَّلٌ فَعَّلَ : فَعَّلٌ فَعَّلَ : فَعَّلٌ	مربعو اللام جزء

بـ: باب مـ فاعله

اسم مفعول واسم زمان ومكان ومصدر مبهين	اسم فاعل	مضارع	حرف زائد	ماضي	نوع فعل
مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن	مثال وزن
مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ	مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ	يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ	ا	فَاعَلَ : فَاعِلٌ فَاعَلَ : فَاعِلٌ فَاعَلَ : فَاعِلٌ	جذل ساله
مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ	مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ	يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ	هـ	فَاعَلَ : فَاعِلٌ فَاعَلَ : فَاعِلٌ فَاعَلَ : فَاعِلٌ	مسس مضاعف
مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ	مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ مُتَفَاعَلٌ : مُتَفَاعِلٌ	يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ يُتَفَاعِلُ : يُتَفَاعَلُ	هـ	فَاعَلَ : فَاعِلٌ فَاعَلَ : فَاعِلٌ فَاعَلَ : فَاعِلٌ	ناقص ولفيف سوى

تعال : اب او

مصدر عادی		اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی		اسم فاعل		مضارع		حرف زائد		ماضی		اصل مجرّد		نوع فعل	
مثال	وزن	مثال	وزن	مثال	وزن	مثال	وزن	مثال	وزن	مثال	وزن	مثال	وزن	مثال	وزن
اجتماع	افْتِماع	مُجْتَمِع	مُجْتَمِع	مُجْتَمِع	مُجْتَمِع	يَجْتَمِع	يَجْتَمِع	ات	اجْتَمَع	اجْتَمَع	اجْتَمَع	اجْتَمَع	اجْتَمَع	اجْتَمَع	اجْتَمَع
امتداد	اِفْتِعال	مُفْتَد	مُفْتَد	مُفْتَد	مُفْتَد	يَفْتَد	يَفْتَد	ه	اِفْتَد	اِفْتَد	اِفْتَد	اِفْتَد	اِفْتَد	اِفْتَد	اِفْتَد
ارتخاذ	اِرْتِعال	مُتَخِذ	مُتَخِذ	مُتَخِذ	مُتَخِذ	يَتَخِذ	يَتَخِذ	ه	اِرْتَخَذ	اِرْتَخَذ	اِرْتَخَذ	اِرْتَخَذ	اِرْتَخَذ	اِرْتَخَذ	اِرْتَخَذ
اتحاد	اِتِّعال	مُتَّحِد	مُتَّحِد	مُتَّحِد	مُتَّحِد	يَتَّحِد	يَتَّحِد	ه	اِتِّحَد	اِتِّحَد	اِتِّحَد	اِتِّحَد	اِتِّحَد	اِتِّحَد	اِتِّحَد
اتسار	اِتِّعال	مُتَّسِر	مُتَّسِر	مُتَّسِر	مُتَّسِر	يَتَّسِر	يَتَّسِر	ه	اِتِّسَر	اِتِّسَر	اِتِّسَر	اِتِّسَر	اِتِّسَر	اِتِّسَر	اِتِّسَر
اشتیاق	اِشْتِاق	مُشْتاق	مُشْتاق	مُشْتاق	مُشْتاق	يَشْتاق	يَشْتاق	ه	اِشْتاق	اِشْتاق	اِشْتاق	اِشْتاق	اِشْتاق	اِشْتاق	اِشْتاق
اختیار	اِخْتِيار	مُخْتار	مُخْتار	مُخْتار	مُخْتار	يَخْتار	يَخْتار	ه	اِخْتار	اِخْتار	اِخْتار	اِخْتار	اِخْتار	اِخْتار	اِخْتار
اشتباه	اِشْتِباء	مُشْتَبِئ	مُشْتَبِئ	مُشْتَبِئ	مُشْتَبِئ	يَشْتَبِئ	يَشْتَبِئ	ه	اِشْتَبِئ	اِشْتَبِئ	اِشْتَبِئ	اِشْتَبِئ	اِشْتَبِئ	اِشْتَبِئ	اِشْتَبِئ
ابتلاء	اِبْتِلاء	مُبتَلِئ	مُبتَلِئ	مُبتَلِئ	مُبتَلِئ	يَبْتَلِئ	يَبْتَلِئ	ه	اِبْتَلِئ	اِبْتَلِئ	اِبْتَلِئ	اِبْتَلِئ	اِبْتَلِئ	اِبْتَلِئ	اِبْتَلِئ
افتیاء	اِفْتِماء	مُفْتِما	مُفْتِما	مُفْتِما	مُفْتِما	يَفْتِما	يَفْتِما	ه	اِفْتِماء	اِفْتِماء	اِفْتِماء	اِفْتِماء	اِفْتِماء	اِفْتِماء	اِفْتِماء

باب انفعال

مصدر عادی	اسم زمان و مکان و مصدر میمی	اسم فاعل	مضارع	حرف زائد	ماضی	اصل مجرد	نوع فعل
مثال وزن انفعال : انصراف انفعال : انجیلا انفعال : انقیاد انفعال : انجیاء انفعال : انقیاء	مثال وزن منفعل : منصرف منقل : منحل منقل : منقاد منقل : منحنی منقل : منقنی	مثال وزن منفعل : منصرف منقل : منحل منقل : منقاد منقل : منحنی منقل : منقنی	مثال وزن ینفعل : ینصرف ینقل : ینحل ینقل : ینقاد ینقل : ینحنی ینقل : ینقنی	این	انفعال : انصراف انقل : انحل انقل : انقاد انقل : انحنی انقل : انقنی	صرف	سالم مضاعف اجوف ناقص واری ناقص یا ای و له یف

اعل اب تف

مصدر عادی	اسم فاعل	مضارع	حرف زائد	ماضی	اصل مجرد	نوع فعل
اسم فاعل اول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی	اسم فاعل	مضارع	حرف زائد	ماضی	اصل مجرد	نوع فعل
مثال وزن تفاعل : تناسب تعالی : تعالی تعالی : تساوی تعالی : تخاطی	مثال وزن متفاعل : متناسب متعالی : متعالی متعالی : متساوی متعالی : متخاطی	مثال وزن متفاعل : متناسب متعالی : متعالی متعالی : متساوی متعالی : متخاطی	ت - ا	تفاعل : تناسب تعالی : تعالی تعالی : تساوی تفاعل : تخاطی	نسب علو سوی خطأ	سالم ناقص واری ناقص یا ای و له یف مهموزا لام

: باب تفعیل

نوع فعل	اصل مجرّد	ماضی	حرف زائد	وزن	مضارع	اسم فاعل	وزن	مثال	وزن	مثال	مصدرعادی
سالم	صرف	تَفَعَّلَ	تاء وعین کلمه	يَتَفَعَّلُ	يَتَفَعَّلُ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعِّلٌ	مُتَفَعِّلٌ	تَفَعَّلَ
ناقص واوی	عدو	تَعَدَّى	تعدی	يَتَعَدَّى	يَتَعَدَّى	مُتَعَدِّى	مُتَعَدِّى	مُتَعَدِّى	مُتَعَدِّى	مُتَعَدِّى	تَعَدَّى
ناقص یا ای و لفیف مقرون	صدی	تَصَدَّى	تصدی	يَتَصَدَّى	يَتَصَدَّى	مُتَصَدِّى	مُتَصَدِّى	مُتَصَدِّى	مُتَصَدِّى	مُتَصَدِّى	تَصَدَّى
مهموز الالام	خطأ	تَخَطَّأَ	تخطأ	يَتَخَطَّأُ	يَتَخَطَّأُ	مُتَخَطِّئٌ	مُتَخَطِّئٌ	مُتَخَطِّئٌ	مُتَخَطِّئٌ	مُتَخَطِّئٌ	تَخَطَّأَ

: باب استفعل

سالم	خرج	اِسْتَفْعَلَ	استخرج	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ
مضاعف	عدد	اِسْتَفْعَلَّ	استعد	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَّ
مهموز الفاء	اصل	اِسْتَفْعَلَ	استأصل	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ
مثال واوی	وضح	اِسْتَفْعَلَ	استوضح	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ
اجوف واوی	قوم	اِسْتَفْعَلَ	استقام	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ
اجوف یا ای	فید	اِسْتَفْعَلَ	استفاد	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ
ناقص واوی	دعو	اِسْتَفْعَلَ	استدعی	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ
ناقص یا ای و لفیف مقرون	غنی	اِسْتَفْعَلَ	استغنی	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ
لفیف مقرون	ولی	اِسْتَفْعَلَ	استولى	يَسْتَفْعِلُ	يَسْتَفْعِلُ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	مُسْتَفْعِلٌ	اِسْتَفْعَلَ

بابهای رباعی مجرد و مزید

مصدر رعی	اسم مفعول و اسم زمان و مکا و مصدر میخی	اسم فاعل	مضارع	حرف زائد	ماضی	اصل مجرد	نام باب
وزن مثال	وزن مثال	وزن مثال	وزن مثال	وزن مثال	وزن مثال	وزن مثال	وزن مثال
فَعَلَّاهُ : زَنْزَلَهُ فَعَلَّاهُ : زَنْزَلَهُ	مُتَعَمِّلٌ : مَبْرَهِنٌ مُتَعَمِّلٌ : مَبْرَهِنٌ	مُتَعَمِّلٌ : مَبْرَهِنٌ مُتَعَمِّلٌ : مَبْرَهِنٌ	يُتَعَمِّلُ : يُزَنْزِلُ يُتَعَمِّلُ : يُزَنْزِلُ	-	زَنْزَلٌ : زَنْزَلٌ زَنْزَلٌ : زَنْزَلٌ	زَنْزَلٌ : زَنْزَلٌ زَنْزَلٌ : زَنْزَلٌ	باب فَعَلَّاهُ باب فَعَلَّاهُ
تَتَعَمَّلُ : تَزَنْزِلُ أَفْعِلَالٌ : أَطْمِئِنُّنَ يَا أَطْمِئِنُّنَ	مُتَعَمِّلٌ : مُتَزَنْزِلٌ مُتَعَمِّلٌ : مُتَزَنْزِلٌ	مُتَعَمِّلٌ : مُتَزَنْزِلٌ مُتَعَمِّلٌ : مُتَزَنْزِلٌ	يَتَعَمَّلُ : يَتَزَنْزِلُ يَتَعَمَّلُ : يَتَزَنْزِلُ	ت	تَزَنْزَلٌ : تَزَنْزَلٌ أَطْمِئِنٌّ : أَطْمِئِنٌّ	تَزَنْزَلٌ : تَزَنْزَلٌ أَطْمِئِنٌّ : أَطْمِئِنٌّ	باب تَعَمَّلَ باب أَطْمِئِنَّ
أَفْعِلَالٌ : أَحْرَجَ نَجْمًا	مُفَعِّمٌ : مُحَرِّجُ نَجْمٍ مُفَعِّمٌ : مُحَرِّجُ نَجْمٍ	مُفَعِّمٌ : مُحَرِّجُ نَجْمٍ مُفَعِّمٌ : مُحَرِّجُ نَجْمٍ	يَفَعِّمُ : يَحْرَجُ نَجْمًا يَفَعِّمُ : يَحْرَجُ نَجْمًا	ا	أَحْرَجَ نَجْمًا : أَحْرَجَ نَجْمًا أَحْرَجَ نَجْمًا : أَحْرَجَ نَجْمًا	أَحْرَجَ نَجْمًا : أَحْرَجَ نَجْمًا أَحْرَجَ نَجْمًا : أَحْرَجَ نَجْمًا	باب أَفْعِلَالٌ باب أَفْعِلَالٌ

یادآوری - بابهای رباعی مجرد و مزید بویژه باب افعلال در فارسی کم بکار میروند و چون صیغه های غیر سالم و سالم آنها با یکدیگر تفاوت چندانی ندارند و از سوی دیگر در فارسی بندرت استعمال میشوند به نوشتن صیغه های سالم بسنده شد .

تعمیرین - نوع این کلمات و نام باب و همچنین مشتقات همیشه آنها را بنویسید و آن مشتقات را در جدولی مانند آنچه در این کتاب آمده است قرار دهید : مترجم ، منشی ، ناشی ، متعمیل ، مستقیم ، انشاء ، ازدیاد ، اتحاد ، مبتدا ، انحراف ، تبانی ، تخلیه ، مخفی ، تحاطی ، تنبیه ، تماشا ، افاده ، مناجات ، تزکیه ، تبصره ، مناسبت ، معنی ، معنی ، انشاء ، تمنا ، محاط ، تولی ، ارادت ، استمات ، مستطاب ، مستولی ، استیحا ، تألیف ، زائر ، مقصود ، مقول ، اقامه ، مستزاد ، مشق ، ملجأ ، مزار ، مقتر ، مدار ، مستحق ، علی ، مقام ، مدام .

حروف زائد

چنانکه دیدیم فعلهای مزید فیه با افزودن حرف زائد به افعال مجرد به وجود می آیند و هر باب مزیدی دارای يك یا دو یاسه حرف زائداست . برای شناختن حرفهای زائد افعال مزید یا باید آنها را از بر کرد مثلاً دانست که در باب استعقال «ا-س-ت» و در باب افتعال «ا-ت» زائداست و یانخستین صیغه ماضی این بابها را با نخستین صیغه ماضی مجرد آنها مقایسه کرد در آن صورت آنچه فعل مزید بیش از فعل مجرد داشته باشد حرف زائداست مثال :

نخستین صیغه ماضی مزید فیه:	اُحْسَنَ	اِسْتَخْرَجَ	تَزَلَّزَلَ
نخستین صیغه ماضی مجرد :	حَسُنَ	خَرَجَ	زَلَّزَلَ
حرف زائد :	ا	ا-س-ت	ت

یادآوری- حروف زائد در عربی منحصر به آنهایی که فعل مجرد را مزید فیه می کنند نیست بلکه اقسام دیگری هم دارد . یکی حرفهایی است که به اول یا وسط کلمه یاریشه فعل افزوده میشود و مشتقات یا کلمات دیگر را به وجود می آورد مانند الف در فاعل و میم و واو در مفعول و همزه و الف در افعال دیگر آنهایی که به آخر کلمه می چسبند و در حکم پسوند در زبانهای هندواروپایی هستند . از این قبیلند حروفی که «یت» مصدری و «ات» و «ون» و «ین» جمع از آنها به وجود می آید .

حروفی که در عربی بصورت زائد بکار می روند عددند از اینقرار : الف ، همزه ، میم ، نون ، واو ، تاء ، سین ، هاء ، یاء و لام که اهل صرف آنها را در عباراتی مانند «الْیَوْمَ تَنْسَاهُ» و «هَمْ يَسْأَلُونَ» و «امان و تسهیل» گرد آورده اند تا آسانتر آموخته شوند .

البته این حروف همیشه زائد نیستند بلکه میتوانند جزء حروف اصلی کلمه هم باشند
 فی المثل همزه در آخذ و سین و همزه و لام در سؤال اصلی اند برای تشخیص
 اصلی و غیر اصلی بودن این حروف باید آنها را در برابر کلمه هموزنشان قرارداد
 اگر حروف یاد شده در برابر فاء و عین و لام اصلی کلمه قرار گرفتند اصلیند و
 اگر در مقابل حروف زائد بر فاء و عین و لام افتادند زائدند مثلاً در سؤال که بر
 وزن فعال است سین و همزه و لام در برابر فاء و عین و لام قرار میگیرد بنا بر این
 اصلی است و در استخراج که هموزن آن استفعال است چون «س-ت-ا» در برابر
 حروفی که زائد بر فاء و عین و لام است می افتد زائد است.
 معمولاً همه حروف کلمات سه حرفی اصلی است مانند حروف ملل ، اصل ،
 خبر . و جز آنها .

تمرین ۱- هموزن و حروف زائد این کلمات را بنویسید و نوع آنها را بگوئید:
 سائل ، مسؤول ، آمر ، اعلم ، راضی ، خائن ، مستأصل ، متزلزل ،
 استیصال ، تزلزل ، معلم ، وظیفه ، قافله ، عناصر ، عصفور ، سفر جیل ، جعفر ،
 اکتشاف ، اصرار ، مستطیل ، مبنی ، أمراء ، اطباء ، فضائل ، نقائص ، ازلی ،
 نقیصه ، مزیت ، اذیت ، مخترع ، مستطیق ، انقضاء ، استیلاء ، مسائل ، تزلزل ،
 مبرهن ، ملت ، مدت مرور ، غیور ، اقامه ، ایجاب ، مؤمن ، منشی ، انشاء ،
 ایمان ، منحنی ، تخطئه ، تفریق ، تبصره ، محاجه ، مساوی ، مساوات ، مقررات ، طرفین ،
 اعضاء ، قضیه ، رویه ، منتهی ، انتقاد ، مادیون ، ملیون ، انتحار ، منظم ، تحول ،
 مکرر ، حرارت ، محصلین ، وسطین ، ابدی .

تمرین ۲- وزن و مشخصات کامل این کلمات و مشتقات همبسته آنها را بنویسید
 و آنها را در جدولهایی نظیر آنچه در کتابست قرار دهید . فی المثل اگر کلمه ای
 اسم فاعل است اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر و بقیه همبسته های آن را

در جدول بنویسید :

مُحْتَاط ، مُشَار ، مُحِيط ، مُشْتَرِي ، مُطِيع ، مُونِس ، مُحِيب ، مُبْدَأ ،
مُطَاع ، مُجَاز ، مُنْشَأ ، مَجَال ، مَنَارَه ، اَعْلَى ، سَائِل ، مَشُوب ، دَانِي ، مُسْتَشَار ،
مُصْطَفَى ، مُسْتَزَاد ، مَعْنَى ، مَرَعَى ، اِشْتِهَاء ، اِيْمَاء ، اِدَامَه ، تَمَاس ، تَوَطُّنَه ،
مِرَاء ، تَهِيَه ، تَحِيَّتْ ، مَنْضَم ، اِسْتِحْقَاق ، اِسْتِيْفَاء ، اِشْتِقَاق ، مُحَاجَه ، مُنَافَات ،
تَسْلِيَت ، تَقْرَفَه ، تَمَارِض ، تَوَجُّه ، تَمَوِّج ، تَبَلُّوْر ، مُهَنْدِس ، مُسْتَمَر ، مُقْتَدِر ،
مُقْتَدَى ، تَدَاعَى ، اِسْتِحَالَه ، اِسْتِغْنَاء ، اِعْطَاء ، مُحْتَج ، اِحْتِيَاط ، مُشْكَى .

معنی بابهای غیر ثلاثی مجرد

مراد از بردن افعال به بابهای مزید فیه تغییر معنی آنها است فی المثل فعلی را بباب استفعال می بریم تا معنی طلب از آن اراده کنیم مانند فهم یعنی دانستن که وقتی باین باب می رود میشود استفهام یعنی طلب فهم کردن و پرسیدن .

بردن افعال بابهای مزید فیه قیاسی نیست یعنی هر فعلی را نمیتوان بهربابی برد فی المثل علم را بباب انفعال نمی توان برد یعنی مثلاً نمیتوان گفت انعلام .

ما اینک معانی برخی از بابهای مزید فیه را در اینجا میآوریم :

معانی باب افعال - باب افعال برای این معانی بکار میرود :

۱ - برای متعدی کردن فعل لازم مانند « حَسَنَ » یعنی نیکو شدن (لازم)

که وقتی باین باب میرود میشود احسان یعنی نیکی کردن (متعدی) .

۲ - برای صیروت و تغییر مانند « اَطْمَلَّ فَرِيْدَ » یعنی فرید صاحب فرزند

گردد .

۳ - برای ساختن فعل از اسم مانند اثمار بمعنی میوه دادن که از « ثمر »

که اسم است ساخته شده است .

۴ - برای دلالت بر قصدجائی کردن مانند احببنا یعنی قصد حجاز نمودن و اعراق بمعنی قصد عراق کردن .

۵ - برای سلب مانند اشفاء یعنی زائل شدن تندرستی .

۶ - برای مبالغه مانند اشغال بمعنی زیاده روی در کار .

۷ - برای یافتن صفتی در چیزی مانند احماد یعنی ستوده یافتن و اعظام یعنی عظیم دیدن چیزی .

۸ - برای داخل شدن در وقت مانند امسى یعنی داخل در عصر شد .

۹ - برای عرضه کردن مانند اباعه بمعنی عرضه کردن کالا برای فروش .

۱۰ - برای بیان وقت کاری مانند احصاد یعنی رسیدن وقت درو .

۱۱ - برای معنی مجرد مانند اقلت البیع یعنی قلتّه یعنی فروش را

فسخ کردم .

معانی باب تفعیل -- باب تفعیل برای این معانی به کار میرود :

۱ - برای متعدی کردن فعل لازم مانند فرّح یعنی شاد شدن (لازم) که

وقتی به این باب میرود میشود تفریح یعنی شاد کردن (متعدی) .

۲ - برای تکثیر و بسیار کردن مانند تقطیع یعنی قطعه قطعه نمودن .

۳ - برای نسبت دادن مفعول به فعل مانند تکفیر بمعنی نسبت دادن کفر به کسی .

۴ - برای ساختن فعل از اسم مانند تخیم یعنی خیمه زدن که از اسم «خیمه»

ساخته شده است .

۵ - برای سلب مانند تقشیر بمعنی کندن پوست .

معانی باب مفاعله -- باب مفاعله برای این معانی می آید .

۱ - برای مشارکت مانند مجادله یعنی با هم جدال کردن .

۲ - برای تکثیر مانند مُضاعفه بمعنی چند برابر کردن .

۳ - برای متعدی کردن فعل لازم مانند مباحثت یعنی تبعید و دور کردن.

۴- برای معنی فعل مجرد مانند مسافرت بمعنی سفر و مشاهده بمعنی شهود (دیدن).

معانی باب افتعال - این باب برای این معانی به کار می‌رود :

۱- برای پذیرفتن اثر فعل مجرد (مطاوعت) مانند جمع یعنی گرد آوردن که

وقتی به این باب می‌رود می‌شود اجتماع یعنی گرد آمدن یعنی پذیرفتن اثر گرد آوردن.

۲ - برای مبالغه مانند اجتهاد یعنی بسیار کوشیدن.

۳ - برای طلب مانند اکتداد یعنی طلب کد کردن.

۴ - برای گرفتن فعل از اسم مانند اختیار یعنی گرفتن خبر .

۵ - برای مشارکت مانند اختصاص یعنی با هم دشمنی کردن .

۶ - برای معنی مجرد مانند اجتذاب یعنی جذب .

معنی باب انفعال - این باب برای پیروی از افعال علاجی است مانند قطع

بمعنی بریدن که در این باب می‌شود انقطاع بمعنی بریده شدن یعنی پیروی از بریدن

و پذیرفتن اثر آن . مراد از فعل علاجی آنست که اثر آن مشهود و محسوس باشد

مانند صرف بمعنی برگردانیدن و قطع بمعنی بریدن و جرح بمعنی زخمی کردن

بنابراین این باب از افعالی که بر معانی مجرد و نامحسوس دلالت می نماید پیروی

نمی کند مثلاً علم و فهم را نمیتوان به این باب برد و گفت انفعال و انعلام .

معانی باب تفعّل - این باب برای این معانی به کار می‌رود :

۱ -- برای پیروی از باب تفعیل مانند تعلیم یعنی یاد دادن (باب تفعیل) و

تعلّم یعنی یاد گرفتن که پذیرفتن اثر تعلیم و پیروی از آنست .

۲ - برای به خود بستن امری مانند تشجّع یعنی خود را شجاع قلمداد

کردن و تزهّد بمعنی خود را زاهد جلوه دادن .

- ۳ - برای گرفتن و پذیرفتن مانند تبّنی یعنی به پسری پذیرفتن .
- ۴ - برای خودداری و احتراز مانند تاّتم یعنی خودداری از گناه .
- ۵ - برای سیوروت و تغییر مانند تحجّر یعنی سنگ شدن .
- ۶ - برای دلالت بر تکرار و توالی مانند تجرّع یعنی جرعه جرعه نوشیدن .
- ۷ - برای طلب مانند تبّین یعنی طلب بیان کردن و تعجّل طلب شتاب کردن .
- ۸ - برای گرفتن فعل از اسم مانند توسّد یعنی گرفتن ساده یعنی گذاشتن متکا در زیر سر خود ،

۹ - برای انتساب مانند تبّتیّ یعنی منسوب به بادیه بود .

معانی باب تفاعل - باب تفاعل برای این معانی به کار می رود:

- ۱ - برای مشارکت مانند تضارب یعنی یکدیگر را زدن (۱) .
- ۲ - برای وانمود کردن امری که برخلاف واقع باشد مانند تمارض یعنی خود را به بیماری زدن .

۱ - تفاوت باب مفاعله و تفاعل از لحاظ دلالت بر مشارکت در اینست که در باب مفاعله یکی از دو طرف مشارکت فاعل است و دیگری مفعول مانند «ضارب حمید مسعود» که در اینجا حمید فاعل و مسعود مفعول است ولی در باب تفاعل هر دو طرف مشارکت فاعلند مانند «تضارب حمید مسعود» و از این رو هر دو مرفوعند . در فارسی این دو باب بر مشارکت دلالت می کنند و از لحاظ معنی تفاوتی با یکدیگر ندارند . در زبان ماد و طرف مشارکت خواه در باب مفاعله و خواه در باب تفاعل ، گاه با واو عطف بهم می پیوندند و حکم فاعل را دارند مانند مشاعر «فرهاد و منوچهر» و «جدال سعدی و مدعی» و گاه دو طرف مشارکت بصورت يك لفظ جمع و یا لفظی معدود به کار میروند مانند توازن قوا ، تداعی معانی تبادل دو کفه ترازو و گاه با لفظ «با» بهم می پیوندند مانند «عدم تناسب احمد با محمود» .

- ۳ - برای رخ دادن تدریجی امری مانند توارد یعنی بتدریج وارد شدن .
- ۴ - برای دلالت بر معنی مجرّد مانند تعالی بمعنی علوّ .
- ۵ - برای پیروی از باب مفاعله مثلاً مبادعت از باب مفاعله یعنی دور کردن که وقتی بیاب تفاعل می‌رود میشود تباعد یعنی دور شدن که پیروی از دور کردن است .
- معانی باب استفعال** - باب استفعال برای این معانی به کار می‌رود :
- ۱ - برای طلب مانند استغفار یعنی طلب آمرزش و استغمام یعنی طلب فهم کردن .
- ۲ - برای یافتن صفتی در مفعول فعل مانند استحسان بمعنی نیکو یافتن (او را نیکو یافتم) ،
- ۳ - برای پیروی از باب افعال مانند استراحت بمعنی آسوده شدن که پیروی از اراحه بمعنی آسوده کردن است .
- ۴ - برای دلالت بر معنی فعل مجرّد مانند استقرار بمعنی قرار .
- ۵ - برای تبدیل مانند استحجار یعنی به سنگ تبدیل شدن .
- ۶ - برای تکلف مانند استجراء یعنی خود را با جرأت نشان دادن .
- معنی باب تفعّل** - این باب برای پیروی از باب فَعْلَلَه است مانند زلزَال یعنی لرزاندن که وقتی به باب تفعّل برود میشود تزلزل بمعنی لرزیدن .
- معنی باب افعال و افعال** - این دو باب برای مبالغه در معنی رباعی مجرّد است مانند اطمینان یعنی کاملاً ایمن شدن و احرنجام یعنی متراکم گردیدن .
- تمرین - معانی این مصدر های ثلاثی و رباعی مزید را بنویسید :
- اعلام ، اعجاب ، اطّاب ، تکلف ، تجزیه ، تمایل ، مقاومت ، تفکّر ، استشهاد ، تغافل ، مبادله ، مشاهده ، تکامل ، احتراق ، مکالمه ، تبادل ، انزواء ، تأمل ، انتقال ، تشابه ، احقاد ، انضباط ، اعزاز ، انتظار ، ایمان ، انتباه ، توجه ،

اهتزاز ، تکلف ، تبانی ، اکتشاف ، توالی ، تکبر ، استکبار ، استعفاء ، استعداد ، استعمال ، تعبد ، استقامت ، استلزام ، تعلق ، تبختر ، ترحم ، تأکید ، تفرعن ، توفیق ، اضمحلال ، تفرج ، تصویر ، تصور ، استدلال ، توحید و تسکین .

اسمهای جامد

اسم جامد آنست که از ریشه فعل گرفته نشده باشد این گونه اسمها بر سه قسم

است : ۱ - ثلاثی ۲ - رباعی ۳ - خماسی .

اسمهای جامد ثلاثی مجرد اسم ثلاثی مجرد آنست که از سه حرف

تشکیل شده باشد و وزن مشهور دارد که عبارتند از : **فَعْل (شَمْس)** ، **فَعْل (حَمَل)** ، **فَعْل (قُنْفَل)** ، **فَعْل (عَضُد)** ، **فَعْل (قَمَر)** ، **فَعْل (رَطَب)** ، **فَعْل (رَجُل)** ، **فَعْل (كَتِيف)** ، **فَعْل (عِنَب)** ، **فَعْل (اِیْل)** .

اسمهای جامد رباعی مجرد - این اسمها از چهار حرف اصلی تشکیل

شده است و پنج وزن مشهور دارد که عبارتند از : **فَعْلَل (جَعْفَر)** ، **فَعْلَل (عُنْصُر)** ، **فَعْلَل (دِرْهَم)** ، **فَعْلِل (قِرْمَز)** ، **فَعْلَل (دِمَشْق)** .

اسمهای جامد خماسی مجرد - این اسمها از پنج حرف اصلی ساخته شده اند

و چند وزن مشهور دارند که عبارتند از **فَعْلَلَل (سَفَرَجَل)** ، **فَعْلَلِل (قَدْ عَمِل)** ، **فَعْلَلِل (حَجْمَرِش)** .

اسمهای جامد مزید - اسمهای جامد مزید آنهایی هستند که حروف

زائد نیز داشته باشند مانند **عُصْفُور (رباعی مزید)** و **خُنْدَرِیس (خماسی مزید)**

یادآوری - در این که همه اسمهایی که جامد شمرده شده اند واقعاً جامد

باشند محل بحث است زیرا بسیاری از اینها همریشه فعلند مانند **شَمْس** که

همریشه «شَمَسٌ» «يَشْمِسُ» «شَمْسًا» است (شمس در اینجا بمعنی طلوع آفتاب است). از این ریشه شامس و تشمیس (از باب تفعیل بمعنی پرستیدن خورشید) هم آمده است . قَمَرٌ نیز همریشه اَقْمَارٌ بمعنی روشن کردن است و مَقْمَرٌ از آن مصدر بمعنی ماهتابی است . البته گروهی می گویند این گونه فعلها از اسم ساخته شده اند ولی اثبات این امر نیازمند به تحقیق بیشتر است.

اسم مقصور و ممدود و منقوص و صحیح الاخر

اسم از نظر حرف آخر آن بر چهار گونه است : ۱ - مقصور ۲ - ممدود ۳ - منقوص ۴ - صحیح الآخر .

اسم مقصور - اسم مقصور آنست که آخر آن الف لازم باشد مانند کبری^۱ لیلی^۱ . اسم مقصور بردو قسم است : ۱ - قیاسی - ۲ - سماعی .
اسم مقصور قیاسی آنست که بر طبق قاعده معینی ساخته شده باشد و از این کلمات می آید :

۱ - از اسم تفضیل مؤنث صحیح التلام مانند کبری و صغری .

۲ - از این معتل^۱ الآخرها (ناقص و لقیف) :

الف - از اَفْعَلٌ مشبهه و تفضیل مانند اَعْمی^۱ (کور) و اَعْلی^۱ .

ب - از مصدر میمی و اسم زمان و مکان ثلاثی مجرد مانند مَبْنی^۱ و مَعْنی^۱ .

ج - از جمع مکسری که بر وزن فَعَلٌ باشد مانند قوی^۱ (جمع قُوّه) و حلی^۱

(جمع حلیه)

د - از اسم مفعول و اسم زمان و مکان و مصدر میمی غیر ثلاثی مجرد مانند

مَصْطَفی^۱ ، مَبْتَلی^۱ ، مَنْتَهی^۱ .

ه - از مصدر عادی ثلاثی مجرد لازم مانند رضی^۱ و غنی^۱ .

اسم مقصور سماعی مانند فتی^۱ و عصا .

اسم ممدود - اسم ممدود آنست که در پایان آن الف زائد و همزه باشد مانند

سماء اسم ممدود بر دو قسم است : ۱ - قیاسی ۲ - سماعی

اسم ممدود قیاسی از این کلمات می آید :

۱ - از مؤنث افعال مشبه مانند اخضر : حضراء و احمر : حمراء .

۲ - از اسمهای معتل الآخری که لام آنها پس از الف زائد باشد مانند اعداء

(از اعداؤ) ، ارضاء (از ارضاءو) ، استغناء (از استغنائی) . سخاء (از سخاؤ) .

۳ - از اسمهای مهموز التامی که پیش از همزه آنها الف زائد است مانند

ابتداء و انشاء .

اسم ممدود سماعی مانند صحراء و سماء .

بنا بر این همزه در اسم ممدود گاه بدل از واواست و گاه بدل از یاء و گاه

اصلی است .

یاد آوری - اسمهای ممدود در فارسی ممکنست بدون همزه به کار رود مانند

صحرا و انتها بجای صحراء و انتها .

اسم منقوص : اسم منقوص آنست که در آخر آن یاء لازمه ماقبل مکسور باشد.

اسم منقوص از اسم فاعل و وزن مفاعیل معتل الآخر قیاسی است مانند قاضی ،

داعی ، مساوی ، منقضى ، معانی ، مجاری .

اسم صحیح الآخر - اسم صحیح الآخر آنست که هیچیک از اقسام یاد شده

نباشد مانند درس ، دَلُو ، نقی .

تمرین : اقسام اسمهای مقصور و منقوص و ممدود و صحیح الآخری که

در تمرینها و جدولهای این کتاب آمده است بنویسید .

اسم از لحاظ شماره

مفرد ، مثنی ، جمع

اسم در عربی از نظر دلالت بر شماره بر سه گونه است : ۱ - مفرد ۲ - مثنی

۳ - جمع .

مفرد اسمی است که بر یکی دلالت کند مانند عاقل ، قمر ، هو ، الذی .
مثنی اسمی است که بر دو تا دلالت کند مانند رجالن (دو مرد) اخوین
(دو برادر) ، مجلسین (دو مجلس) .

نشانهٔ تثنیه در عربی « ین » ماقبل مفتوح و « ان » است مانند مثالهایی که
گذشت . تثنیه‌های عربی در فارسی امروز به ندرت به کار میرود .

جمع

جمع آنست که بر سه کس یا سه چیز یا بیشتر از آنها دلالت کند مانند
رجال ، نحویون ، معلمین .

جمع اسم بردو قسم است : ۱ سالم ۲ مکسر .

جمع سالم - آنست که صورت مفرد آن تغییر نیابد و با افزودن پسوند به آخر
مفرد به وجود آید : جمع سالم خود بردو قسم است : ۱ - جمع مذکر سالم ۲ - جمع
مؤنث سالم .

جمع مذکر سالم چنانکه از نامش برمی آید جمع کلمات مذکر است
وعلامت آن پسوند « ین » ماقبل مکسور و « ون » است مانند مادیون ، محصلین ، متقدمین (۱) .
جمع مؤنث سالم - جمع مؤنث سالم آنست که در آخر آن پسوند « ات »
باشد . اسمهایی که با « ات » جمع بسته میشوند بردو دسته اند . یکی اسمهای مؤنث
و دیگر اسمهای مذکر : اسمهای مؤنث مانند دفعه : دفعات - مقدمه : مقدمات -

(۱) در قدیم کلمات عربی بیشتر با پسوندهای فارسی جمع بسته می شده اند مثلا حافظ
بجای « ساکنین » که امروز متداول است ساکنان آورده است .

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند
ولی از چند قرن به اینطرف جمعهای مذکر سالم عربی در فارسی رواج یافته
اما امروز تمایلی پدید آمده است که به شیوه پیشینیان از استعمال جمعها به قاعدهٔ عربی
خودداری شود

صحراء، صحراوات. چنانکه دیده میشود تاء تانیث هنگام پیوستن «ات» به کلمه حذف میشود مانند صفت: صفات، لغت: لغات.

اسم فاعل و مفعول و صفت نسبی پایان یافته با تاء تانیث و همچنین مصدرهای صناعی از این قاعده پیروی می کنند مانند محموله: محمولات - مقدمه: مقدمات - کلیه: کلیات - کیفیت: کیفیات

یادآوری ۱ - «کلمات ادبیات، غزلیات، رباعیات، عملیات، تجربیات، ریاضیات، هرچند بر طبق قاعده باید جمع ادبیه، عربیه، رباعیه، عملیه... (با حذف موصوف) بشمار روند در فارسی امروز آنها را در جمع ادب، غزل، رباعی، عمل، تجربه، به کار برند» (۱).

یادآوری ۲ - اسم ثلاثی مؤنث صحیح العینی که بر وزن فَعْلَةٌ باشد هنگام جمع با «ات» عینش مفتوح میگردد مانند دَفْعَه: دَفَعَات، رَحْمَت رَحِمَات، حَمَلَه: حَمَلَات. و اگر عین آن واو یا یاء باشد در جمع نیز ساکن میماند مانند زَوْجَه: زَوَاجَات، بَيْعَه: بَيْعَات اگر بر وزن فَعْلَه باشد حرکت عین جایز است مانند جُمْلَه که هم جُمَلَات و هم جُمَلَات میتوان گفت. حرکت عین در این صورت هم میتواند فتحه باشد مانند جُمَلَات و هم ممکنست ضمه باشد مانند جُمَلَات:

دَفْعَه ← دَفَعَات.

حُجْرَه ← حُجْرَات یا حُجَرَات یا حُجُرَات.

جُمْلَه ← جُمَلَات یا جُمَلَات یا جُمَلَات. (۲)

اسمهای غیر مؤنثی که با «ات» جمع بسته میشوند عبارتند از:

(۱) از مفرد و جمع تألیف دکتر محمد معین ص ۹۷ چاپ ۱۳۳۷.

(۲) از مقدمه المنجد و مبادئ العربیه ج ۴ و مهرد و جمع ص ۹۲.

۱- مصدرهایی که بیش از سه حرف دارند مانند بیانات، تعریفات و اختراعات.

۲- اسمهای مصغر یا صفات مذکر غیر عاقل مانند درّ، یبمات، کائنات و

معدودات . (۱)

یاد آوری ۳- تشخیص مذکر و مؤنث بودن مفرد اینگونه جمعها گاه خالی

از اشکال نیست فی المثل محسوسات را هم میتوان جمع محسوس (صفت مذکر

غیر عاقل) دانست و هم آنها را جمع محسوسه (مؤنث) گرفت و همچنین است مصنوعات،

منسوجات، مشهودات، مقبولات، مطنونات، اقتصادیات، مشکلات، موجودات و

مانند آنها.

یاد آوری ۴- « برخی از اسمها بی هم که مشمول قواعد یاد شده نیستند با

«ات» جمع بسته شده اند مانند امات، مقامات، سجالات، سرادقات، قماشات

نونات هاءات» (۲) و از همین قبیل است تلفات و زفارات که در فارسی متداول شده

است. (۳)

۱- از این قبیل است «مایمات، معقولات مجهولات، مسموعات، مخلوقات، کائنات،

(از مفرد و جمع تألیف دکتر محمد معین ص ۹۲).

۲- از ۲- از مفرد و جمع ص ۱۰۲.

۳- در فارسی این کلمات غیر عربی با «ات» جمع بسته شده اند: پیشنهادات

گمرکات، شیلات، فرمایشات، کوهستانات، دهات، بلوکات، بیلاقات، قشلاقات، ایلات

کرورات، تزوکیات، مازندرانات، خراسانات، گیلانات، شروانات، جنگلات،

آغروجات، تنسوقات، بیلاکات، یرلیفات، کنکاجات، تومانات، سفارشات،

گرمسیرات، گزارشات، لواسانات، پندیات، پوچیات، پرتیات، چرتیات، جفنگیات،

تنکجات، تفوزات، الوسات، لوندات، تیولات، گسکرات، هرزنات، نمایشات،

بهاریات و تلگرافات که بهتر است بجای آنها پیشنهادها، گزارشها و... گفت (از

مفرد و جمع تألیف دکتر معین از صفحه های ۹۸ تا ۱۱۰ و از رساله هیت مصدری، تألیف

آقای مجتبی مهنوی ص ۲ و ۳). بسیاری از این استعمالات در آثار قدیم هم

بوده است.

بقیه در حاشیه صفحه بعد

تمرین - قاعده مفرد این جمعهای مؤنث سالم را بنویسید: خسارات، طبیعیات، دخانیات، مالیات، قشلاقات، انتخابات، فکاهییات، خصوصیات، فرضیات، غزلیات، قطرات، کمیات، ریاضیات، اقتصادیات، مقدورات، پندیات، گدراکات، سرادقات، سفارشات، تلفات، ایلات، ادبیات، بهاریات، صدقات.

جمع مکسر

جمع مکسر آنست که با تغییر صورت مفرد ساخته میشود یا به عبارت دیگر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بهار آمد، بهار آمد، بهاریات باید گفت بگو تو جمع تا گویم شکوفه از کجا بشکفت (مولوی بنقل از رساله بیت مصدری، صفحه ۳ تألیف آقای مجتبی میثوی)

و برای باقی اینگونه خواهد در قدیم رجوع شود به کتاب مفرد و جمع. و در عربی و فارسی گاه جمعهای مکسر دوباره با «ات» جمع بسته شده اند مانند و جواهرات، احوالات، بیوتات، امورات، رسومات، حیوانات و شؤنیات، (از مفرد و جمع ص ۱۰۹ و ۱۱) از این قبیل است مخارجات، لوازمات، عیوبات، عوالمات، قبوضات، عوارضات و فیوضات. و برای دیدن مثالهای بیشتر رجوع کنید به:

A Grammar of the Arabic Language تألیف W. Wright جلد ۱ صفحه ۲۲۲

گاه جمعهای مؤنث در فارسی باها جمع بسته شده اند مانند معجزات و محرقاتها

(رجوع کنید به مفرد و جمع صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰)

پسوند جات: «تازیان برخی از کلمات فارسی پایان یافته با «ه» غیر ملفظ را تعریب کرده و به «ات» جمع بسته اند و ایرانیان این گونه جمع معرب را از آمان اقتباس کرده و کلمات دیگر (اعم از فارسی و عربی و غیره) را نیز بهمان سبب استعمال کرده اند از این قبیلند: انبجات، سکجات، نسخجات، تعلیقات، رقیجات، رسالجات، کارخانجات، روزنامجات، دستجات، رقبجات، علاقجات، حوایجات، یوجات، خالصجات، نوشتجات، ادارجات همه سالجات و جز آنها، اما بهتر آنست که بگوئیم نسخهها نوشتهها، روزنامهها، دستها، کارخانهها، میوهها.

عوام به قرینه کلمات فوق کلماتی را هم که مخنوم به «ه» غیر ملفوظ نیستند ولی با مصوت، «وه» یا «ه» یا «اه» ختم میشوند با جات جمع بسته اند مانند مرابجات، دواجات، لولاجات، داروجات، ترشیجات، سبزیجات، فاستونجیات، که بجای آنها باید ترشیا، مرباها و... گفت (از مفرد و جمع صفحه های ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱)

صورت مفرد درهم می‌شکند و از همین زو آنرا جمع مکسر (۱) گویند .
 تغییر صورت مفرد یا با تغییر حرکت آن است مانند آسَد که میشود اُسُد
 یا با کاهش حروف آن مانند کتاب که میشود کُتُب یا با افزودن به حروف
 آنست مانند رَجُل که میشود رِجال .
 کاهش و افزایش حروف مفرد معمولاً توأم با تغییر حرکت آن هم هست
 مانند مثالهایی که گذشت .

جمع مکسر بر دو گونه است . ۱ - جمع قله ۲ جمع کثره .

الف - جمع قله آنست که بر سه تا ده دلالت کند و چهار وزن دارد :

- ۱- اَفْعَالٌ مَانِدًا خَبَارًا وَعَمَالَ جَمْعِ خَيْرٍ وَعَمَلٌ ۲ - اَفْعُلٌ مَانِدٌ : اَنجُمٌ
- جمع نَجْمٌ وَاَنْفُسٌ جَمْعُ بَقَسٍ ۳ - اَفْعِيلُهُ مَانِدٌ مَتَاعٌ : اَمْتِعَةٌ ، دُعَاءٌ : اَدْعِيهِ
- ۴ - فِعْلُهُ مَانِدٌ فِتْيَةٌ جَمْعُ فَتًى بِمَعْنَى جَوَانٍ .

ب - جمع کثره آنست که بر سه تا بی نهایت دلالت کند و دارای ۱۹ وزن مشهور است که عبارتند از : ۱ - فُعْلٌ (حُمُرٌ) ، ۲ - (فُعْلٌ) (كُتُبٌ) ، ۳ - فَعْلٌ (صَوْرٌ) ، ۴ - (فُعْلٌ) (سُجَّدٌ) ، ۵ - فِعْلُهُ (اِخْوَةٌ) ، ۶ - فَعْلُهُ (كَسْبَةٌ) ، ۷ - فِعَاةٌ (قِضَاةٌ) ، ۸ - فِعْلُهُ (فَيْلَةٌ) ، ۹ - فُعَالٌ (عُمَالٌ) ، ۱۰ - فَعْلِيٌّ (مَرْضِيٌّ) ، ۱۱ - فِعَالٌ (رِجَالٌ) ، ۱۲ - فُعُولٌ (عُلُومٌ) ، ۱۳ - فُعَلَاءٌ (اِمْرَاءٌ) ، ۱۴ - فُعْلَانٌ (غَيْلِمَانٌ) ، ۱۵ - فُعْلَانٌ (بُلْدَانٌ) ، ۱۶ - اَفْعِيْلَاءٌ (اَصْدِقَاءٌ) ، ۱۷ - اَفْعِيلُهُ (اَزْمِيْنَةٌ) ، ۱۸ - اَفَاعِيْلٌ (اَكَابِرٌ) و هموزنهای آن : فَعَالِيْلٌ (عَنَايِرٌ) ، مَفَاعِيْلٌ (مَكَاتِبٌ) ، فَعَائِلٌ (وِظَائِفٌ) فَوَاعِيْلٌ (نَوَابِغٌ) وَ تَفَاعِيْلٌ (تِجَارِبٌ) ، ۱۹ - اَفَاعِيْلٌ (اِسَاطِيْرٌ) و هموزنهای آن : فَعَالِيْلٌ (عِصَافِيْرٌ) ، مَفَاعِيْلٌ (مِشَاهِيْرٌ) وَ فَوَاعِيْلٌ (قَوَانِيْنٌ) .

دو صیغه آخر را صیغه منتهی الجموع نامند و آن صیغه ایست که پس از الف جمع آن دو حرف متحرک باشد مانند دراهم و مساجد و یا سه حرف که

۱ - مکسر یعنی شکسته

وسط آنها یا مدّ فاصله افتد مانند، معاریف، ریاحین .

أَفَاعِلٌ وَّ أَفَاعِلٍ گاه جمع مفرد است مانند اکابر (جمع اکبر) و اساطیر (جمع اسطوره) و گاه جمع جمع . دو این صورت أَفَاعِلٍ جمع أَفْعُلٌ و أَفَاعِلٍ جمع أَفْعَالٌ است که از صیغه های جمع قلّه بشمار میروند مانند أَكَلِبٌ که جمع أَكَلِبٌ است و أَكَلِبٌ خود جمع كَلْبٌ بمعنی سگ است و اظافیر که جمع اظفار است و اظفار خود جمع ظْفَرٌ بمعنی ناخن است .

یاد آوری - در عربی جمع قلّه و کثره با شرایطی بجای یکدیگر بکار میروند و در فارسی بدون هیچ شرطی این دو بجای هم استعمال میشوند مانند اوراق امتحانی اشکال هندسی که همه جمع قلّه بمعنی کثره هستند و همچنین انجم در این بیت مولوی جمع قلّه بجای کثره است . زیرا مراد شاعر بیش از ده ستاره است نه بین سه تاده ستاره :

شاه حسام‌الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است
جمعهای مکسر بیشتر سماعی هستند یعنی قاعده کلتی برای بنای آنها وجود ندارد ولی در بسیاری از موارد میتوان آنها را تحت قواعدی کلتی در آورد. در عربی اینگونه جمعها را جمع مُطَّرَّده گویند یعنی جمعی که تابع يك اصل و قاعده باشد. و زنیانی که بر شمردیم گاه برای جمع صفت و گاه برای جمع اسم بکار میروند. و ما اینک به شرح موارد استعمال هر يك از این وزنها می پردازیم :

أَفْعَالٌ :

۱- جمع اسمهای ثلاثی مجرد مانند : جسم : أجسام ، لفظ : الفاظ ، خبر : اخبار ، عنب (۱) : أعناب ، کتیف : أكتاف ، عضد (۲) : أعضاد ، أفق : آفاق ، و ایل (۳) آبال .

۲ - جمع صفت : الف - جمع صفت‌های سه حرفی که بر وزن فَعَل، فَعِيل، فَعَل، فَعُل باشند مانند بَطَل (۱) : أَبْطال، يَقِيظ (۲) : ايقاظ، جُنُب (۳) : اجناب، حَرَّ (۴) : احرار ب. جمع صفت‌هایی که بر وزن فاعل، فَعول، فَعِيل، فَعِيل (فَيْيل) باشند مانند صاحب : اصحاب، شریف : اشراف، عَدُوٌّ : اعداء، مَيِّتٌ : اموات .

یاد آوری ۹ - افعال در مهموز الفاء بدل به آعال و در معتل الآخر بدل به افعاء میگردد مانند : اثر : آثار، اُفُق : آفاق، عُضو : اعضاء .

یاد آوری ۳ - آراء مقلوب آراء و جمع رأی است و آیام جمع یوم و در اصل اینوام بوده است که بر اثر جمع شدن یاء ساکن و واو در پیش هم واو بدل به یاء شده و ادغام صورت گرفته است .

فعال:

۱ جمع اسم - الف - جمع اسم‌های ثلاثی مجرد بر وزن فَعَل، فَعُل، فَعِيل، فَعِيل مانند : بحر : بحار، ریح (۵) : ریح، ثوب (۶) : ثياب، رُمح (۷) : رِماح، جَبَل : جبال . ب - جمع اسم‌های ثلاثی که تاء زائدی به ویشه آنها افزوده شده باشد (فَعَلَةٌ، فَعْلَةٌ و فَعْلَةٌ) مانند : قِتْلَعه : قِيلاع، نُكْتَه : نِكات، رَقَبَه (۸) رِقاب ج - جمع اسم‌هایی که بر وزن فَعْلی باشند مانند اُنْثَى : اِناث .

۲ - جمع صفت : الف - از فَعِيل و فَعِيله مانند کبیر : کبیار، کریمه : کرام . ب - از فَعَال . مانند جواد (۹) : جیاد . ج - از فاعل مانند صاحب (۱۰) : صحاب . یاد آوری - فعال در اجوف واوی اگر عین مفردش ساکن باشد بدل به فیال میگردد مانند روضه (۱۱) : ریاض .

فَعْلَه:

جمع اسم : الف - برای اسم‌های ثلاثی مجرد مانند فَتَى : فِتْيَه، آخو : آخوَة،

-
- ۱ - دلیر ۲ - بیدار ۳ - بیگانه ۴ - آزاده ۵ - هاد ۶ - جامه ۷ - نیزه
۸ - گردن ۹ - نیکو ۱۰ - یار ۱۱ - باغ .

جار : حیره. ب - برای اسمهای ثلاثی که الفی به ماقبل آخرشان افزوده شده باشد مانند غلام: غِلْمَه، غزال: غِزْلَه .

فِعْلَه:

جمع اسم مانند قَرْد : قِرْدَه . فِعْلَه در اجوف بدل به فِیْلَه می شود مانند ثور : ثِیْرَه و فیل : فِیْلَه.

فُعُول:

۱ - جمع اسمهای ثلاثی مجرد از وزنهای فَعَلَ ، فَعِلَ ، فَعِلَ ، فَعَلَ ، فَعَلَ و فَعِلَ مانند دَرَس : دُرُوس ، عِلْم : عُلُوم ، آسَه : أُسُود و کَبِید : کَبُود .
۲ - جمع صفت : الف - از وزن فاعل مانند : شاهد : شهود و واقف : وقوف .
ب - برای صفات سه حرفی مانند سَبَّع : سُبُوع .

یادآوری - فُعُول از معتل الاخر بدل به فُعُی میشود مانند ظَبی (۱) که میشود ظَبی و دَلُو که میشود دُلُو .

فُعُولَه:

۱ - جمع اسمهای ثلاثی مجرد مانند عَلَف : عَلُوف و فَحَل : فُحُولَه
۲ - جمع صفت مانند سَبَّع : سُبُوعَه .

فِعْلَان:

۱ - جمع اسم : الف - از اسمهای ثلاثی مجرد مانند حوت (۲) : حِیْتَان ، جار (۳) : جِیرَان ، جِعَل (۴) : جِعْلَان ، آخو (۵) : اِخْوَان و فُتِی (۶) : فِتِیَان . ب - از وزنهای فَعَال ، فَعَال ، فَعَال ، فَعِلَ و فَعُول یعنی از اسمهای ثلاثی که حرف مدّی به ماقبل آخر آنها افزوده شده است مانند غلام : غِلْمَان ، غزال : غِزْلَان ،

۱ - آهو ۲ - ماهی ۳ - همسایه (جار در اصل جور بوده است) ۴ - حشره ای است
۵ - برادر ۶ - جوان .

شهاب (۱)، شهبان، قضیب (۲)، قضبان، خروف (۳): خرفان

۲ - جمع صفت: الف - از فاعل مانند حائط: حيطان ب - از فعل مانند صبى: صببان. ج - از اَفْعَلْ مشبهه و مؤنث آن فَعْلَاءَ مانند عيران از اَعْوَر و عَوْرَاء و بیضان از اَبَيْض و بَيْضَاء.

یاد آوری - فِعْلَان در مضاعف بدل به فَعَّان و در اجوف بدل به فِیلان میشود مانند ذِبَّان (جمع ذباب (۴)) و حِیتان.

فَعْلَان:

۱ - جمع اسم: الف - برای اسمهای ثلاثی مجرد از وزنهای فَعْل و فَعَل و فَعَلَ مانند سَقْف، سَقْفَان، ذَبَّ، ذَبَّان، بَلَد، بُلْدَان. ب - از فِعال و فَعیل (اسمهای ثلاثی که ماقبل آخرشان مد زائد است) مانند شهاب، شهبان، قضیب: قضبان.

۲ - جمع صفت: الف - از فِعال مشبهه مانند شجاع: شَجَعَان. ب - از اَفْعَلْ مشبهه مانند احمر: حَمْرَان، اعمى، عُمیان. د - از فاعل مانند راهب (۵): رُهَبان. یاد آوری - فَعْلَان در اجوف بدل به فِولان و در مضاعف بدل به فَعَّان میشود مانند عَوْران جمع اَعْوَر و شَبَّان جمع شَبَّاب.

أَفْعَل:

۱ - جمع اسم: الف - برای کلمات ثلاثی مجرد مانند نَفْس: اَنفُس. ضلع: اَضْلُع، نمیر (۶): اَنمُر ب - از وزنهای فِعال، فِعال، فِعال و فِعال و فِعال (اسمهای ثلاثی که ماقبل آخرشان مد زائد باشد) مانند لسان: اَلسُن، نهار:

-
- ۱ - هر چیز آتشین و نورانی. ستاره دنباله دار ۲ - شاخه ۳ - بره نر ۴ - مگس ۵ - گوشه گیر و بسیار عابد - رُهَبان مصدر هم هست ۶ - پلنگ.

انْهَرُ، غُرَاب (۱) : اَغْرُبُ، يَمِين (۲) : اَيْمُنُ . ج - برای اسمهای ثلاثی که در آخر آنها تاء زائد باشد مانند رَقَبَة : اَوْقَبُ .

۲ - جمع صفت مانند سَبْعُ : اَسْبَعُ .

یاد آوری - اَفْعُلُ در معتل الآخر بدل به اَفْعِي میشود مانند اَيْدِي جمع ید که در اصل اَيْدِي بوده است.

اَفْعِلْتَه :

۱ - جمع اسم : ا ل ف - برای اسمهای ثلاثی مجرد مانند فَرَح (۳) : اَفْرَحْه ، بُرَج :

اَبْرَجَه . ب - برای اسمهای ثلاثی که ماقبل آخرشان مد زائد باشد مانند مَتَاع : اَمْتِيعَه ، لِسَان : اَلْسِينَه ، رَغِيف (۴) : اَرغِفَه ، دُعَاء : اَدْعِيه و عمود : اَعْمِيده .

۲ - جمع صفت : ا ل ف - از فعل بخصوص وقتی مضاعف باشد مانند جَلِيل : اَجْلِلَه ،

صَبِي (۵) ، اَصْبِيه ب - بندرت از فاعل مانند وادی (۶) . اَوْدِيه .

یاد آوری - اَفْعِلَه از مضاعف بدل به اَفِلَه و در معتل الآخر بدل به اَفْعِيه

می شود مانند : اَأَيْمَه ، اَدْلَه ، اَدْوِيه و اَغْذِيه .

مُفْعَل :

۱ - جمع اسم : ا ل ف - از مُفْعَلَه مانند مُشْعَبَه : مُشْعَب و مُتَحَفَه : مُتَحَف .

ب - گاه از مُفْعَلَه مانند حَلِيَه (۷) : حُلِي . ج - بندرت از مُفْعَلَه مانند نَوْبَه :

نَوْب ، قَرِيَه : قُرِي . د - از مُفْعَل مانند ظَلَم : ظَلَم

۲ - جمع صفت : برای اسم تفضیل مؤنث مانند کُبْرِي : كُبْرُو عَلِيَا : عَلِي .

۱ - زاغ - ۲ - سوگند - ۳ - جوجه - ۴ - قرص نان - ۵ - کودک .

۶ - بیابان ، سیلگردان ، دره ، رود - وادی باین معانی اسم است ولی در اصل صفت بوده است . ۷ - زیور .

یاد آوری - مُفَعِّل در معتل الآخر بدل به مُفَعِّل می شود مانند قَرَى وَحَلَى .

فَعَّلَ :

جمع اسمیایی است که بر وزن فَعَّلَه باشند مانند حِکْمَت : حِکْم و مِلَّت : مِلَل .

فَعَّلَ :

جمع اسمیایی است که بر وزن فَعَّلَه باشند مانند مَعِدَه : مَعِید .

فَعَّلَ :

۱ - جمع اسم : الف - برای ثلاثی هائمی که به ماقبل آخرشان حرف مدی

افزوده شده باشد مانند کتاب : کَتَب ، مدینه : مَدُن و طریق : طَرُق . ب - برای اسمهای ثلاثی مجرد مانند آسَد : أُسَد .

۲ - جمع صفت : الف - از فَعول بمعنی فاعل مانند رسول : رُسُل . ب - از

کلمات سه حرفی مانند عَبَد : عَبُد ، خَشِن : خُشِن .

فَعَّلَى :

۱ - جمع اسم : الف - از فَعْلَاء مانند صحراء : صحاری . ب - از فَعْلَى مانند

دَعْوَى : دَعَاوی ، فِتْوَى : فِتَاوی . ج - از فَعْلَاء و فَعْلَوَه مانند سَعْلَاء (۱) : سَعَالی ، تَرَقُّوَة : تَرَاقی . د - از فَعْل مانند اَرْض : اراضی ، لیل : لیالی ، اهل : اهالی .

۲ - جمع صفت از فَعْلَاء مانند عُنْدَاء : عَذاری .

فَعَّلَى :

۱ - جمع اسم : الف - از فَعْلَاء مانند صحراء : صحاری . ب - از فَعْلَى مانند

شکوی : شِکَاوی . ج - از فَعِیلَه معتل الآخر و مهموز التلام مانند هدیه : هدایا ، بلیه : بلایا ، رعیت : رعایا ، خطیئه : خطایا . د - از فاعله معتل الآخر مانند زاویه : زوایا .

۲ - جمع صفت: الف - از فَعْلَى مانند حَبَلَى: حَبَالَى ب - از فَعْلَان مانند سکران: سَکَارَى، حیران: حَیَارَى. ج - از فَعِل مانند حَذِر: حَذَارَى. د - از فَعِیل مانند یتیم: یتامَى. ه - از فَعْلَانِی مانند نصرانی: نَصَارَى فَعَالَى:

جمع صفت: الف - از فَعْلَان و مؤنث آن فَعْلَى مانند سکران: سَکَارَى و غَضَبَى: غَضَابَى. ب - از فَعِیل مانند اسیر: اُسَارَى. ج - از فَعِل مانند وَجِع و جَاعَى. اَفَاعِیل:

۱ - جمع اسم از اَفْعَل و اَفْعَلَه (حرکت همزه و عین هر چه باشد) مانند آدم (در اصل اَآدم): اَوَادِم، اِصْبَع: اَصَابِع، اَجْدَل: اَجَادِل، اُنْمَلَه یا اَنْمَلَه یا اُنْمِلَه یا اَنْمِلَه که همه میشوند اَنَامِل.

۲ - جمع صفت: از اَفْعَل تفضیل مانند اکبر: اَکَابِر، افضل: اِفْضَل. بنا بر این افاعل جمع ثلاثی هائى است که همزه زائدى در ابتدای آنها باشد. یاد آوری - افاعل در مضاعف بدل به اَفَال و در معتل الآخر بدل به افاعى میشود مانند ایادى جمع آیدى.

فَعَالِل:

جمع اسم: الف - از فَعْلَل و فَعْلَلَه یعنی از اسمهای رباعى مجرد خواه با تاع و خواه بی تاع و حرکت فاعولام هم هر چه باشد تفاوتى ندارد مانند دِرْهَم: دَرَاهِم، جَدَّوْل: جَدَاوِل، عُنْصُر: عُنَاصِر، سِلْسِلَه: سَالَسِل، زِعْنِفَه: (۱) زَعَانِف، جُنْدُب (۲): جِنَادِب و ضِفْدِ ع (۳): ضَقَادِع ب - جمع خماسى مجرد و مزید مانند سَفَر: سَفَرَجَل (۴): سَفَارِج و خَنْدَرِيس (۵): خُدَارِس.

یاد آوری - چنانکه دیده میشود در جمع خماسى حرف یا حرفهائى از اصل کلمه حذف میشود.

۱ - بال ماهى ۲ - نوعى ملخ ۳ - قورباغه ۴ - به ۵ - شراب کهن.

فَعَالِلَه :

۱ - جمع اسمها یا صفاتی که پنج حرف یا بیشتر داشته باشند و حرف ما قبل آخرشان مدّ باشد مانند تَلْمِیذ : تَلَامِذَه ، اسْتَاد : اسْتَاتِذَه ، فِیلسُوف : فِیلسُوفَه ، و بطریق : بَطَارِقَه .

یادآوری - بسیاری از این اسمها را میتوان بر وزن فَعَالِلَه هم جمع بست مانند تَلْمِیذ : تَلَامِیذ و اسْتَاد : اسَاتِیذ .

۲ - جمع اسمها و صفاتی که چهار حرف یا بیشتر دارند ولی ما قبل آخرشان حرف مدّ نیست مانند قِیَصِر : قِیَاصرَه ، کَسْرِی : کَسَاصرَه یا اِکَاصرَه ، فِرْعَوْن : فِرَاعِنُو مَلَأْكَ : مَلَأْکَه . برخی از اسمهای منسوب به اسامی خاص و سلسله سلاطین بر این وزن جمع بسته میشوند مانند اشعری و اشعریّه : اشاعره ، مهلبی : مهلبه ، بغدادی : بغادده ، مغربی : مغاربه ، تغلبی : تغالبه ، بطلمیوس : بَطَالِسه و مُلْجِد : مَلِاحِدَه .

فَعَائِل :

۱ جمع اسمهای مؤنثی که حرف سوم آنها مدّ زائد باشد مانند عروس : عرائس ، جزیره : جزائر و علامت : علائم .

یادآوری - اگر حرف مدّ مفرد اصلی باشد در جمع بدل به همزه نمی شود مانند معیشت : معایش ، مضیقه : مضایق ، مغاره : مغاور و معاویه : معايب . کلماتی مانند مصائب (۱) کمیابند .

۲ - جمع اسمهای مذکری که حرف سوم آنها مدّ باشد مانند ضمیر : ضمائر دلیل : دلائل .

۱ - بر طبق قاعده باید مصایب شود زیرا جمع مصیبت است که یاء آن زائد نیست .

۳- جمع اسمهایی که بروزن فَعَلَّه باشند مانند حاجة (دراصل حَوَّجَه) :
حوائج و ضَرَّه : ضرائر .

۴- جمع صفت های مؤنثی که بروزن فعلیه باشند مانند صَبِيحَه : صبايح و
کريمه : کرائم .

يادآوری ۱- فَعَائِل در فارسی گاه بدل به فعایل میشود مانند نصايح بجای
نصايح .

يادآوری ۲- فَعَائِل در معتل^۱ الآخر بدل به فعایا می شود مانند قضيه : قضايا،
مزيت : مزایا و هديه : هدایا .

فَوَاعِل :

۱- جمع اسمهایی که بروزن فاعل ، فاعيل ، فاعيله ، فَوَاعِل و مانند آن
ها باشند یعنی اسمهایی که پس از فاء آنها الف یا او باشد مانند کوکب : کواکب ،
خاتم : خواتم ، قافله : قوافل و ساحل : سواحل ، صومعه : صوامع .

۲- جمع صفتهایی که بروزن فاعيل یا فاعيله باشند مانند : تابع : توابع
و نايفه : نوايفه .

يادآوری - فواعل در مضاعف بدل به فَوَاعِل و در معتل^۱ الآخر بدل به فواعی و
در مثال واوی بدل به فَوَاعِل می گردد مانند خواص^۲ که در اصل خواصص (جمع
خاص^۳) و دواعی که در اصل دَوَاعِيو (جمع داعيه) و اواصل که دراصل وواصل
(جمع واصله) و اواقی که دراصل وواقی (جمع واقيه) بوده است .

مَفَاعِل :

جمع اسم از وزنهای مَفْعَل و مَفْعَلَه ، مِیموعین هر حر کنتی که داشته باشد ،
مانند مکتب : مکاتب ، مجلس : مجالس ، مینبر : منابر ، میکنسه : مکانس .

بنابراین مفاعیل جمع ثلاثی مجردهایی است که در آغاز آنها میم زائد باشد از اینرو اسم زمان و مکان و مصدر میمی ثلاثی مجرد دو اسم آلتی که بر وزن مِفْعَل و مِفْعَلَه باشد باین صیغه جمع بسته میشود .

یادآوری - مفاعیل دزمضاعف بدل به مفاعل و در معتل الآخر و مهموز التلام بدل به مفاعلی میشود مانند مضار (در اصل مضاریر) جمع مُضَرَّت (مصدر میمی) و مجاری جمع مُجَرِّی و مبادی جمع مَبْتَدَأ،

تَفَاعِيل :

جمع اسم از تَفَعَلَه (تاء و عین هر حرکتی داشته باشد) مانند تجربه : تجارب .

فَعَالِيل :

جمع اسم - الف - از اسمهای رباعی که به ماقبل آخرشان حرف مدّی افزوده شده باشد مانند شَیْطَان : شیطین ، عُصْفُور : عصفور ، عَصَافِر و قِنْدیل - قنادیل . بسیاری از اسمهای فارسی که به عربی رفته اند نیز بر این وزن جمع بسته شده اند مانند استاد : اساتید ، میدان : میادین ، بستان : بساتین و فرمان : فرامین .

ب - از اسمهای ثلاثی که ماقبل آخرشان حرف مدّی باشد مانند سلطان : سلاطین .

فَوَاعِيل :

جمع اسمهای ثلاثی که حرف دوم و ماقبل آخر آنها مدّی باشد مانند قانون : قوانین و جاسوس : جواسیس .

تَفَاعِيل :

جمع اسم های ثلاثی که اول آنها تاء و ماقبل آخرشان حرف مدّی زائد باشد مانند تَمَثَال : تمثایل ، تاریخ : تواریخ و تصویر : تصاویر .

یَفَاعِل :

جمع اسم ثلاثی که اول آن یاء و ما قبل آخرش مدّ زائد باشد مانند یَنْبُوع :

یَنْبُوع (۱) .

مَفَاعِل :

جمع صفات و اسمهای ثلاثی مجردی که اول آنها میم و ما قبل آخرشان مدّ زائد

باشد مانند معروف : معاریف ، مسکین : مساکین و مقدار : مقادیر .

أَفَاعِل :

جمع اسمهای ثلاثی که اول آنها همزه و ما قبل آخرشان مدّ زائد باشد

مانند اظفار : اظفیر (جمع جمع) ، اسلوب : اسالیب ، اسطوره : اساطیر .

یادآوری - فعائل و هموزنهای آن در معتل الآخر بدل به فعّالی ، افاعّی ،

مفّاعی و مانند آنها میشود مانند کتراسی (جمع کترسی) و اسامی (جمع

اسماء که خود جمع است) .

فُعَلَاء :

جمع صفت : الف - از فُعَال ، فَعَال ، فَعِیل و فَعِیلَه یعنی کلمات

ثلاثی که مدّ زائدی ما قبل آخر آنها باشد مانند حکیم : حُکَمَاء ، شجاع : شُجَعَاء

جَبَان : جُبْنَاء (۲) ب - از فاعل مانند شاعر : شُعَرَاء و فاضل : فُضَلَاء .

أَفْعِلَاء :

جمع صفت از فعیل بخصوص اگر معتل الآخر یا مضاعف یا مهموز اللام

باشد مانند قریب : اقرباء ، طبیب : اطباء ، ولی : اولیاء و نبی : انبیاء (مهموز اللام) .

۱ - ینبوع یعنی چشمه .

۲ - جبان یعنی ترسو و کلمه جَبان چون که برخی در فارسی به کار می برند درست نیست .

یادآوری - چنانکه دیده میشود اَفْعِلَاء در مضاعف بدل به اَفِیْلَاء و در معتل الآخر بدل به اَفْعِیَاء میشود .

فَعَّلَ

جمع صفت از فاعِل و فاعِلَه مانند ساجِد : سَجَدَه ، عاِذَلَه : عَازِل .
فَعَّلَ گاه در اجوف واوی بدل به فُعِل و در معتل الآخر بدل به فُعِی می شود مانند نائم : نُؤْم و نیّم ، غازی : غَزِی .

فُعِلَ

جمع صفت از اَفْعَلَ مشبه و مؤنث آن فَعْلَاء مانند حُمُر که جمع اَحْمَر و حَمَرَاء است .

فَعَّلَ

۱ - جمع اسم از وزنهای فَعْلَه و فَعْلَه مانند حَلَقَه : حَلَق و بَكَرَه : بَكَر (۱) .

۲ - جمع صفت از وزن فاعل مانند تابع : تَبَعَ و خادم : خَدَم .

فَعَّلَ

جمع صفت از فاعل مانند کاسب : کَسَبَه و طالب : طَلَبَه .
فَعَّلَه در اجوف بدل به فَاه میشود مانند باعَه جمع باع بمعنی فروشنده .
فُعِل :

جمع صفت از فاعل مانند حاکم : حُكَم ، عامل : عُمَمال ، نایب : نُؤاب .
یادآوری - فُعِل در معتل الآخر بدل به فُعِیَاء میشود مانند جانی : جُنُتاء (۲) و غازی : غَزِیاء (۳) .

۱ - بکره . چرخ جراثقال ، چرخ چاه . ۲ - جانی : گناهکار ۳ - غازی : جنگجو .

فَعْلَى :

جمع صفت از فعل و فاعل و وزنهای دیگر که بر آفت یا پراکنندگی دلالت کنند مانند قَتِيل : قَتَلِي (۱) مَرِيض : مَرَضِي ، هَالِك : هَلَكِي ، زَمِن : زَمِنِي .

فِعَالَةٌ :

۱ - جمع اسم از وزنهای فَعَلَ و فَعِلَ مانند ثور : ثِيَارُهُ ، حَجَرٌ : حِجَارَةٌ .

۲ - جمع صفت از وزن فاعل مانند صَاحِبٌ : صِحَابُهُ .

فَعَالَةٌ :

جمع صفت از وزن فاعِل مانند صَاحِبٌ : صِحَابُهُ

فَعِيلٌ :

جمع کلمات سه حرفی مانند عَبْدٌ : عِبِيدٌ ، كَلْبٌ : كَلِيبٌ .

نتایج - از بررسی وزنهای جمع مکسر این نتایج و قواعد کلی بدست میآید:

۱ - اسمهای ثلاثی مجرد در بسیاری از موارد بر وزنهای افعال ، فِعُولٌ ،

فِعْلَانٌ ، فِعْلَانٌ و فِعَالٌ جمع بسته میشوند . (۲)

۲ - اسمهای ثلاثی که تاء زائدی به آخر ریشه آنها افزوده شده باشد در بسیاری

از موارد جمع مکسرشان کلمات سه حرفی است مانند شُعْبَةٌ : شُعَبٌ ، مِلَّةٌ :

مِلَالٌ و مَعِيدَةٌ : مَعِيدٌ و گاه نیز بر وزن فِعَالٌ جمع بسته میشوند مانند قَلْعَةٌ :

قِلَاعٌ و مَقْبَهُ رِقَابٌ (۳) .

۳ - اسمهای ثلاثی که حرف مدّی به ماقبل آخرشان افزوده شده باشد بر وزن

۱ - قَتِيلٌ : قَتُولٌ - به هر يك از این وزنها رجوع شود

۳ - وزنهای فَعَلٌ ، فَعِلٌ ، فَعِلٌ و فِعَالٌ را بدینید .

أَفْعِلَهٗ يَافْعُلُ جمع بسته میشوند مانند زمان : آزمینَه ، عمود : أَعْمِدَهٗ و
عُمْد و طَرِيق : طُرُق (۱) .

۴ - اسمهای رباعی مجرد و خماسی بر وزن فَعَالِل جمع بسته میشوند
مانند عُنْصُرُ عُنَاِصِرٍ ، دِرْهَمٌ : دِرْهَمٌ ، سَفَرٌ جَلٌّ : سَفَارِجٌ و خَنْدَرِيسٌ : خَنْدَارِيسٌ .

۵ - اسمهای ثلاثی که در اول آنها حرف زائد و حرف دومشان ساکن باشد
چه آخرشان تاء زائد باشد و چه نباشد بر وزنهای أَفَاعِلٌ ، مَفَاعِلٌ ، تَفَاعِلٌ جمع
بسته میشوند مانند أَنْمَلَهٗ : أَنْامِلٌ ، مَدْرَسَهٗ : مَدَارِيسٌ و تَجَارِبَهٗ : تَجَارِبٌ .

بنابر این اسم زمان و مکان و مصدر میمی ثلاثی مجرد و اسم آلتی که بر
وزن مِفْعَعَلٌ و مِفْعَعَلَهٗ باشد بر وزن مَفَاعِلٌ جمع بسته میشود مانند مَجْلِسٌ :
مَجَالِسٌ ، مَذْهَبٌ : مَذَاهِبٌ ، مَنْبِرٌ : مَنَابِرٌ و مَكْنَسَهٗ : مَكَائِيسٌ .

۶ - اسمها و صفت‌های ثلاثی که در اولشان حرف زائد و ما قبل آخرشان مدّ
زائدی باشد چه در آخرشان تاء زائد باشد و چه نباشد بر وزنهای أَفَاعِلٌ ، مَفَاعِلٌ ،
تَفَاعِلٌ و مانند آنها جمع بسته میشوند مانند اِقْرَارٌ : اِقَارِيرٌ ، مَسْكِينٌ : مَسَاكِينٌ ،
مَعْرُوفٌ : مَعَارِيفٌ ، تَصْنِيفٌ : تَصَانِيفٌ و اسطوره : اساطير .

۷ - اسمهای رباعی که مدّ زائدی ما قبل آخرشان باشد بر وزن فَعَالِل جمع
بسته میشوند مانند عَصْفُورٌ : عَصَافِيرٌ و قِرطاسٌ : قِرَاطِيسٌ .

برخی از اسمهای ثلاثی که شبیه به اینگونه رباعی ها باشند نیز بر این وزن
جمع بسته میشوند مانند سُلْطَانٌ : سُلَاطِينٌ و قَانُونٌ : قَوَانِينٌ .

۸ - صفت‌هایی که بردرد یا آفت یا پرا کندگی دلالت کنند بر وزن فَعْلَى جمع

۱ - به وزن های أَفْعِلَهٗ و فَعْلٌ نگاه کنید .



شیت (۲) : شتی .
(۱) : جرحی ، مریض : مرضی ، هالك : هلكی ،

۹- صفات سه حرفی بروزن افعال جمع بسته میشوند مانند بطل : ابطال ،
یقظ : ايقاظ و جنب : اجنب .

۱۰- صفات یا اسمهایی که بروزن فعلاء باشند بروزن فعالی یا فعالی جمع بسته
می شوند مانند صحراء : صحاری یا صحاری و عذراء : عذاری یا عذاری .

۱۱- صفات یا اسمهایی که بروزن فاعله باشند بروزن فواعیل جمع بسته میشوند
مانند قافله : قوافل و نابغه : نوابغ .

۱۲- فاعل (صفت مشابه یا اسم فاعل) بروزن فعلاء ، فَعْل ، فَعَال ، فَعْلَه ،
أَفْعَال و فاعل جمع بسته میشود مانند عالم : علماء ، ساجد : سُجَّد ، عامل : عُمَال ،
کاسب : كَسْبَه ، صاحب : اصحاب و نائم : نیام و اگر معتل الآخر باشد بر وزن
فَعَاة جمع بسته میشود مانند قاضی : قضاة (۳) .

۱۳- فاعیل بمعنی فاعل بروزن افعال ، فَعْلَاء ، فَعَال ، فَعْل ، اَفْعِیَاء و اَفْعِیْلَه
جمع بسته میشود مانند شریف : اشراف ، امیر : امراء ، کبیر : کبار ، نذیر : نذُر
قریب : اقرباء و جلیل : اجلیل .

فاعیل اگر مضاعف باشد بروزن اَفْعِیَاء یا اَفْعِیْلَه جمع بسته میشود مانند
طیب ، اطباء و جلیل : اجلیل و اگر هموزا لایم معتل الآخر باشد بروزن اَفْعِیَاء
جمع بسته میشود مانند نبی : انبیاء و غنی : اغنیاء .

۱۴- جمع اَفْعَل مشابه و مؤنث آن فَعْلَاء فَعْل است و اَفْعَل بروزن فَعْلَان هم جمع
بسته میشود مانند امر و همراء که میشود حَمْر و اَعْمی که میشود عُمی و عُمیان .

و شهّد که جمع شاهد است .

یادآوری ۴ - کلمات تغییر شکل یافته در جمع مکسر به صورت اصلی خود در می آیند مانند حال (دراصل حَوَال) که میشود احوال و ناب (در اصل نیب) که میشود انیب و نایب (دراصل نَوَاب) که میشود نواب و زائر (دراصل زَاوِر) که میشود زوار . اسم (در اصل سمو) که میشود آسماء ، آخ (در اصل اخو) که میشود اخوه و اخوان و فم (در اصل فوه) که میشود افواه و مانند آنها .

این قاعده بندرت مراعات نمیشود مانند عید (در اصل عیود) که جمعش میشود اعیاد (بجای آعواد) .

یادآوری ۵ - بعضی از این صیغه‌ها در فارسی کم بکار میروند مانند فِعْلَه فِعْلَان ، فِعْلَان ، فِعْل ، فَعِيل ، فَعِيل و فَعَالی و برخی مورد استعمالشان بسیار است مانند مَفَاعِل ، فُعُول ، اَفْعَال ، فُعْلَاء ، فُعَال و فُعَائِل .

یادآوری ۶ (جمع های بی قاعده) : برخی از جمعهای مکسر برخلاف قواعدی است که گفتیم مانند حَسَن : مَحَاسِن ، سُوء : مَسَاوِي ، امر : اوامر . اهالی (جمع اهل) ، و اراضی (جمع ارض) و لیلی (جمع لیل) را نیز میتوان از جمع های بی قاعده شمرد . اصولاً فراموش نکنیم که برای جمع های مکسر قواعد دقیقی وجود ندارد . (جمع مؤنثین و مؤمنین نیز امنا است) .

یادآوری ۷ - مشایخ جمع مشیخه است نه شیخ و مخارج جمع مخرج است و در قدیم هم به معنی جمع همین کلمه بکار میرفته است ولی در امروز به معنی جمع خرج هم استعمال میشود شرایط جمع شریطه است نه شرط و جمع شرط شروط است اما شریطه خود بمعنی شرط است . معايب جمع معاب و معابته است نه جوع

عیب ، جمع عیب عیوب است . مساعی هم جمع مسعاة است نه سعی . مسعاة مصدر میمی و بمعنی سعی است .

یاد آوری ۸- جمعهای مکسر صفات مانند شعراء ، تجار و کسبه در فارسی بیشتر به عنوان اسم به کار میروند مانند « فردوسی از بزرگترین شعرای ایران است » ، « تجار در ماه گذشته در آمد کمتری داشتند » . « فصحاء عرب و بلغاه عجم انصاف بدادند که بعد از صحابه نبی . . . که تلامذه نبوت بودند . . . هیچکس فصلی بدین جزالت و فصاحت نظم نداده بود (۱) » .

یاد آوری ۹- گاه با افزودن «ة» به آخر صفات بویژه آنهایی که بر مذهب ، عقیده ، خانواده و سلسله شاهان دلالت می کنند معنی جمع از آنها اراده میشود مانند صوفیه ، متصوفه ، شافعیه ، معتزله ، اشعریه ، مروانیه ، زبیریه و جز آنها . این «ة» علاوه بر معنی جمع بر نسبت هم دلالت می کند .

جمع جمع

جمع های مکسر را ممکن است دوباره جمع بست در این صورت آنها را جمع جمع گویند . جمع جمع قیاسی نیست و بیشتر وابسته به سماع از عرب است ولی این کلیات را میتوان درباره آن ذکر کرد :

جمعهای که بروزن آفعل و آفعلیه باشند بروزن آفاعیل جمع بسته میشوند مانند أکلب : أکالیب و أمکینه : أماکن (۲) .

آنهايي که بروزن أفعال باشند بروزن أفاعیل جمع بسته میشوند مانند

۱ - چهارم مقاله صفحه ۳۷ سطر ۶ تصحیح دکتر محمد معین .

۲ - امکانه جمع مکان است .

اقوال : اقاویل و اسماء : اسامی (۱) .

جمع‌های که بروزن فعال باشند جمع دوپاوه آنها بروزن فَعَائِل است مانند جمال : جمائل . این وزن را با «ات» نیز میتوان جمع بست مانند جمال : جمائل و جمالات و رجال و رجالات .

سایر وزنهای جمع مکسر را با «ات» جمع می‌بندند مانند اَشْرِبَه : اَشْرِبَات (۲) ، بیوت : بیوتات (۳) ، صواحب : صواحبات (۴) ، دور : دورات (۵) و نیاق : نیاقات (۶) .

یاد آوری - این گونه جمعها در فارسی هم بکار رفته است مانند اقاویل ، بیوتات ، امورات ، احوالات و جز آنها (۷) .

- ۱ - اسماء در اصل اسما و (جمع سمو) و اسامی در اصل اسامیو بوده است که بر اثر جمع شدن یاء ساکن و واو در پیش هم واو بدلی به یاء و یاء در یاء ادغام گردیده است.
- ۲ - اشربه جمع شراب . ۳ - بیوت جمع بیت . ۴ - صواحب جمع صاحبه . ۵ - دور جمع دار . ۶ - نیاق جمع ناقه .

۷ - اصولاً جمع جمع کلمات عربی در فارسی بدین صورتهای دیده میشود :

- ۱ - جمعهای مکسری که با «ات» جمع شده‌اند مانند احوالات ، وجوهات و رسومات رسوبات ، دیارات ، زحافات (رجوع کنید به حاشیه صفحه ۸۴ همین کتاب) .
- ۲ - جمعهای مکسری که با نشانه‌های جمع فارسی جمع بسته شده‌اند مانند عجایبها ، منازلها و اطرافها .

بیابان در نورد و کوه بگذار
منازلها بکوب و راه بکسل
(منوچهری)

در همه اقطارهاش امن و امان است
اطرافش عصمت و عدل است
(جمال الدین اصفهانی)

- ۳ - جمعهای سالمی که نشانه‌های جمع فارسی گرفته‌اند مانند معجزاتها و محرقاتها . (به صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰ مفرد و جمع تألیف دکتر محمد معین نگاه کنید) .

تمرین ۱ - وزن و مفرد و قاعده جمع بستن این جمعهای مکسر را بنویسید:

صَوْر ، سُود ، بُكْم ، صُغْر ، عُرْج ، قُرَى ، كُتْب ، حِكْم ، جُنُود ، سُفْن ،
 أَفْوَاج ، خانَه ، مُدُن ، عِیون ، صُبْر ، بَحُور ، نُوم ، أُسْد ، كُفَّار ، سِیر ،
 كُفْرَه ، كُفَاة ، ظِلَال ، ظَلَمَه ، رُؤَاة ، اِقْفَال ، نِقَاط ، دُعَاة ، اصوات ،
 بِقَاع ، آمواج ، ثَمَار ، اَبْرار ، اَشْرَاف ، سِبَاع ، اَشْرار ، نَوَاحِی ، اِنَاك ،
 عِظَام ، اَطْهَار ، ضَمَائِر ، كِرَام ، نِیران ، تَجَّار ، اَنْصَار ، عِیون ، زُؤَار ، اِخْوَان ،
 مَحْجَارِی ، عِلَل ، اَیْدِی ، اَصْحَاب ، مَهَالِك ، اسامی ، جِعْلَان ، اَمَال ، اَموات ،
 اَحْكَام ، بُلْدان ، عِبَاد ، سَكْرِی ، عَبِيد ، رَعَايَا ، صَحَابَه ، حَرَّاس ، رُكْبَان ،
 شُبَّان ، خَدَم ، اَحْشَاء ، اَغْذِیَه ، اَسْمَاء ، مَعَانِی ، مَنَابِر ، خَوَاتِین ، اَقْوَاه ،
 مَبَانِی ، مَفَاهِیم ، مَضَار ، دَوَاعِی ، اَبْوَاب ، مَصَابِیح ، عَوَام ، اَزْمِیْنَه ،
 مَوَالِی ، مَوَاد ، اَدْوِیَه ، اِیَادِی ، اَدْلَه ، مَزَايَا ، طَرُقَات ، مَشَام ، جُمَّل ،
 اَشِعَه ، اِیَام ، بِلَاد ، زَوَايَا ، اِهَالِی ، اِفَاضِیل ، اِمَائِل ، عَشَاق ، جَبَابِرَه ،
 سَفَرَاء ، تَوَابِع ، مَشَاغِل ، حُدُود ، مَلُوك ، اَسْرار ، مَشَايِخ ، اَشِدَّاء ، فَنون ،
 حُور ، اَسباب ، مَبَادِی ، سَجَايَا ، نَوَامِیس ، بَقَايَا ، اَحَاد ، مَعاصِی ، اَصْفِیَاء ،
 اَبْنَاء ، فَرَامِین ، دَسَاتِیر ، اَعینَه ، اَكْسِیَه ، اَشْجَار ، اَوْلَاد ، اَصْدِیَاء ، بُلْدَه ،
 اَرْبَاب ، اَطْرَاف ، مَفَاصِل ، حَقَائِق ، فِضْلَاء ، دُهَاة ، مَرَاتِب ، حَوَادِث ، جَرَائِم ،
 مَوَارِد ، اَصْحَاب ، اَقْران ، مَنَابِع ، جَوَامِع ، فُقَهَاء ، اَرَامِیْنَه ، مَصَالِح ، مِیادِین ،
 سَوَانِح ، نَسَاج ، نَجَبَاء ، عِلْمَاء ، اَصُول ، خَلَائِق ، مَصَادِر ، اَفَاغِیْنَه ، فِیلسَفَه ،
 مَوْتِی ، بِنَادِر ، بَسَاتِین ، دَرَاوِش ، مَعایِب ، زَنَادِقَه .

تمرین ۲ - این کلمات را تبدیل به جمع مکسر کنید و دلیل آن را بنویسید:

صِیغَه ، عَاقِل ، قِیْمَت ، مُلْك ، ثُوب ، عَالَم ، جَاهِل ، حَبِیب ، طَالِب ،

شقی^۱، قِطْعَه، فَتْوَى، نَسَب، شُعَاع، طَعَام، دَعْوَى، شَرَاب، شَكْوَى، قَالِب، بَلِيَّة، جَانِب، هَدِيَّة، جَدُول، بَهِيمَه، سَاحِل، صَالِح، شُجَاع، سَجِيَّة، اَعْمَى، اَعْلَم، اَصَم^۲، عُنْوَان، قِنْدِيل، اَبْلِس، جَاسُوس، تَصْنِيف، خِيْمَه، اِمَام، اِمْلَاء، خَاص، صَاحِب، اَب، قَلَم، دَابَّة، اَعْجُوبَه، حَاسِد، مُصِيبَت، فَاضِل، نَجْوَى، مِخْنَت، سَخِي، رِسَالَه، لَثِيم، دَسِيسَه، فَتْنَه، حُجْرَه، اَسْوَد، صُغْرَى، هِمَّت، رَاضِي، غُرْفَه، قَتِيل، يَنْبُوع، حَافِظ، زِمَام، شَرِيك، جَنَّة، قَرِينَه، مَكْتُوب، حَجَر، طَائِفَه، مَنَبِع، ثَابِتَه، خَزِينَه، طِفْل، مَكِيدَت، مَسْجِد، وَقْت، نَفْس، عَصَب، قَوْم، صَيْف، قُوَّة، رِزْق، عَامَه، غُلَام، لَطِيفَه، اَدَب، عَيْب، بَدِيل، بَدَل، بَدَل.

اسم جمع و اسم جنس جمعی - « اسم جمع اسمی است مفرد که برای معنی جمع وضع شده و بین آن و جمع جز از لحاظ لفظ فرقی نیست چه لفظ اسم جمع مفرد است به خلاف جمع » (۳) مانند قوم، خیل، شعب، صحب و ركب .
 اسم جمع در بسیاری از موارد بر وزن فَعْل میآید مانند مثالهایی که گذشت.
 « اگر بین اسم جمع و يك فرد آن تفاوتی باشد آنرا اسم جنس جمعی یا شبه جمع گویند » (۴) مانند تمر یعنی خرما و تَمْرَة یعنی يك دانه خرما و شجر یعنی درخت و شَجَرَة یعنی يك درخت و آدم : آدمی (يك آدم). اسم جنس بر مفرد و مشنی^۱ و جمع اطلاق میشود . تاء و یائی که بر يك فرد دلالت کند . تاء و یاء وحدت نامیده میشود مانند تاء در شجرة و یاء در آدمی .
 تهرین - چند اسم جمع و اسم جنس مثال بنویسید .

۲ - بدبخت . ۲ - گنگ . ۳ - از شرح رضی الدین استرآبادی بر شافیه به نقل از مفرد و جمع دکتر محمد معین صفحه ۱۹۲ . ۴ - از مبادی العربیه ص ۹۶ .

نسبت

نسبت پیوستن یاء مشدد (۱) ما قبل مکسور است به اسم یا آنچه در حکم آن است برای تبدیل آن به صفتی که دلالت بر انتساب دارد. این انتساب ممکنست به خاندان، کشور، صنعت، پیشه، مذهب و مانند آنها باشد مثل ایرانی، سنی، صوفی، کتابتی و جز آنها.

کلمات تشبیه و جمع هنگام نسبت به صورت مفرد در می آیند مانند: عراقی منسوب به عراقین.

تاء تأنیث نیز در موقع نسبت حذف میشود مانند مکّه: مکی و نهایت نهایی. همزه آخر کلمه اگر علامت تأنیث باشد در نسبت بدل به واو میشود مانند بیضاء: بیضاوی و اگر بدل از حرف عله باشد جایز است که قلب به واو گردد یا به صورت اصلی خود بماند مانند سماء که میشود سمائی و سماوی ولی همزه اصلی هیچگاه قلب به واو نمی شود مانند ابتداء: ابتدائی.

الف آخر هنگام نسبت بدل به واو می شود مانند معنی^۱ معنوی. نهایت آنکه این قلب در کلماتی که الفشان در مرتبه سوم قرار دارد واجب است مانند فدوی و فتوی و در بقیه موارد جایز است مانند مصطفی^۱: مصطفوی و معنی^۱: معنوی که مصطفی^۲ و معنی^۲ هم میتوان گفت (۲).

۱- در فارسی هم یائی معروف به یاء نسبت داریم که بایاء نسبت عربی این تفاوت دارد:

الف- یاء فارسی برخلاف یاء نسبت عربی مشدد نیست.

ب- از ریشهء «ایک» پهلوی است.

ج- دارای معانی غیر از نسبت هم هست مانند جنگی (صفت فاعلی) به معنی

جنگنده و جنگجو، و پیشنهادی به معنی پیشنهاد شده (صفت مفعولی). بنابراین اطلاق بقیه در حاشیهء صفحهء بعد

هنگام نسبت یاء اسمی که بر وزن «فعلیه» باشد حذف می‌گردد مانند مدینه:
مَدَنِي و حَنِيفَه : حَنَّفِي و لِي اگر کلمه مضاعف یا واوی العین (اجوف و لقیف
مقرون) باشد چنین نمیشود مانند حقیقت : حَقِيقِي و طویلہ : طَوِيلِي (۱).

ياء ما قبل مکسور آخر کلمه هنگام نسبت بدل به واو می شود و قواعد
آن مانند قواعد تبدیل الف مقصور به واو است با این تفاوت که ما قبل واو در
اینجا مفتوح میشود مانند قاضی : قَاضِي و ثانی : ثَانِي .

در معتل الآخرهایی بر وزن فعیل، فعيله، فَعِيلٌ و فَعِيلَةٌ که دو یاء وجود
دارد یکی از آنها حذف میشود و دیگری بدل به واو می گردد مانند علی
وَعَلِيه که میشود عَالِي، اُمِّيَه که میشود اُمُوِي .

در اسمهای ثلاثی که لام آنها حذف شده باشد، هنگام نسبت حرف محذوف
بر می‌گردد و قواعد نسبت اجرا میشود مانند اخ : اخُوِي، اب : اَبُوِي و دم : دَمُوِي.
اگر بجای حرف مخذوف تاء گذاشته شده باشد تاء حذف میشود و محذوف
بر می‌گردد مانند لغت : لُغُوِي، سنه : سَنُوِي و صفت : و صَفِي حرف آخر کلمه دو حرفی
در نسبت جایز است مشدد شود مانند کم : کَمِي یا کمی و لیم : لِيْمِي و لمی .

بقية حاشية صفحة قبل :

یاء نسبت باین یاء چنانکه در دستور ها متداول است جایز نیست و در فارسی بهتر است
این یاء را یاء صفت ساز بنامیم .

۲ - کلماتی مانند دنیا به سه طریق منسوب میشوند : الف - با حذف الف
مانند دنی . ب - با قلب الف به واو مانند دنیوی . ج - با افزودن واو به ما قبل
یاء نسبت مانند دنیاوی .

۱ - بنا بر این «طبیعی» برخلاف قیاس است زیرا بر طبق قاعده باید طبعی شود و
این گونه کلمات کمیاب‌اند .

یاد آوری : این کلمات برخلاف قاعده منسوب شده‌اند : بادیه: بدوی، بحرین : بحرانی ، تیهامه : تیهامی ، ثقیف : ثقفی، روح : روحانی ، رب : ربّانی، رَوْحاء : رَوْحانی، ری : رازی ، مرو : مروزی ، طبیعت : طبیعی ، طی : طائی، فراهید : فرهودی ، ناصرة : نصرانی ، یمن : یمانی (۱) .

تهرین - این کلمات را منسوب کنید و قاعده نسبت آنها را بگویید :

هادی ، علیا ، جزیره ، خضراء ، منحنی ، ماء ، بدیهه ، کرّه ، حقیقه ، یحیی ، صحراء ، سفینه ، غایت ، کبیری ، عادت ، حدیقه ، رَجیم ، مرّتضی ، اجراء ، کوفه ، ناصرة ، یمن ، موسی ، کبید ، مَهْدی ، انشاء ، عیسی ، ربّ طی ، قُریش ، مرو ، بصره ، کتّیف ، سماء ، دنیا ، سلیقه ، قضاء ، عَظْمی ، شیعه ، عامّه ، شافعیّه . معتزله ، اشعریّه ، ری ، اب ، صفی ، ثانی ، صفراء .

نوشتن همزه

همزه بنا بر جایی که در کلمه دارد به صورتهای گوناگون نوشته میشود :
همزه آغاز کلمه - همزه‌ای که در آغاز کلمه باشد به صورت الف نوشته می شود مانند اختراع و اضافه (۱) .

همزه وسط کلمه - همزه‌ای که در وسط کلمه قرار گیرد به این صورتهای نوشته می شود :

الف - اگر ساکن باشد به صورت حرف متناسب با حرکت پیش از آن نوشته میشود مانند: تألیف ، مؤمن و ذئب .

۱ - از مقدمه المنجد - برای دیدن بقیه کلمات منسوب بر خلاف قیاس به آن کتاب رجوع شود .

۲ - همزه آغاز کلمه در این موارد حذف میشود: الف - در « بسم الله الرحمن الرحیم » ب - اگر بین دو اسم علم باشد مانند حسین بن علی .

ب - همزه متحرك چه حرف پیش از آن ساکن باشد و چه متحرك به صورت حرف متناسب با حرکت خود نوشته می شود مانند مسائل، مسؤل، مسأل (۱) متأسر، مطمئن، رؤوف، رئیس و اسرائیل (۲). ولی اگر همزه خود مفتوح و پیش از آن مضموم یا مکسور و یا پس از آن الف باشد به صورت حرف متناسب با حرکت پیش از آن نوشته میشود مانند مؤثّر و لئامت .

همزه آخر - اگر حرف پیش از همزه آخر ساکن باشد به صورت علامت مخصوص خود نوشته میشود مانند جزء، شیء، ضوء، بطيء (۳) .

اگر حرف پیش از آن متحرك باشد به صورت حرف متناسب با حرکت پیش از آن نوشته میشود مانند مبدأ و لؤلؤ .

اگر پس از همزه آخر تاء تأنیث افزوده شود این حالات پیش می آید :

۱ - در صورتی که پیش از آن حرف صحیح ساکن باشد به صورت الف نوشته میشود مانند جرأة و نشأة (۴) .

۱ - مسؤل و مسأل را به صورت مسؤل و مسئله هم مینویسند و همچنین است کلمه مرئوس و واژه های فرنگی وارد در فارسی مانند سوئد، نوئل، سوئز، اوکراین و جز آنها .
۲ - در فارسی شؤون، رؤوس، ورؤوف را شئون، رؤوس، رؤوف می نویسند و برخی از واژه های فرنگی را هم به همین شیوه کتابت می کنند مثل زئوس، سئول، تیفوئید، کافئین، بمبئی، آلدئید و مانند آنها . (قواعد مربوط به لغات فرنگی از مقاله آقای مصطفی مقربی زیر عنوان « پیشنهادی برای یکسان شدن رسم الخط فارسی » مندرج در شماره دهم سال سی و سوم مجله آهوش و پرورش نقل شده است) .

۳ - همزه آخر در صورتی که پس از یاء مد قرار گیرد جایز است تبدیل به یاء شود مانند جریء و برهء و نبیء که میشود جری و بری و نبی .

۴ - جرأة در فارسی به صورت جرأت و جرئت و نشأة به صورت نشأت نوشته میشود .

۲ - اگر پیش از آن متحرک باشد به صورت حرف متناسب با حرکت پیش از آن نوشته میشود مانند فئة و لؤ و لؤة .

۳ - اگر پیش از آن حرف مد باشد پس از یاء بصورت یاء نوشته میشود مانند مشیعة (۱) و پس از الف و واو به صورت علامت مخصوص خود نوشته میشود مانند قراءة (۲) و مروءة (۳) .

یادآوری ۱ - بسیاری از همزه های کلمات عربی در فارسی یاء تلفظ میشود مانند فضایل ، ذایل ، مایل ، لایق ، تجزیه و تهنیت که بر طبق قاعده فضائل ، زائل ، مائل ، لائق ، تجزئه و تهنئة بوده اند .

یادآوری ۲ - همزه های آخری که پس از الف قرار دارند در فارسی گاه تلفظ نمی شوند مانند صحرا ، ابتدا ، انتها و استغنا بجای صحراء ، ابتداء ، انتهاء و استغناء .

نوشتن الف

الف آخر اگر بدل از واو و در مرتبه سوم قرار گرفته باشد به صورت «ا» نوشته میشود مانند عصا در غیر این صورت یعنی اگر بدل از یاء و یا در مرتبه چهارم و بالاتر باشد به صورت یاء نوشته میشود مانند فتی ، مصطفی ، اعلی ، مبتلی و مقتدی .

الفی که بدل از همزه باشد به صورت «ا» نوشته میشود مانند مبرا ، مجزا ، مهیا ، مهنا و جز آنها .

۱ - همزه در مشیعة جایز است بدل به یاء گردد و یاء در یاء ادغام شود و مشیة و مشیت .

۲ - در فارسی این کلمه را به این صورت (قرائت) می نویسند .

۳ - گاه همزه در مروءة تبدیل به واو می شود و واو در واو ادغام میگردد و میشود مروءة و مروءت ، در فارسی صورت اخیر کلمه رایج است .

یادآوری ۱ - در فارسی گاه کلماتی مانند 'مقتدی'، 'مصطفی'، 'مبتلی' و مانند آنها را مقتدا، مصفا، مبتلا مینویسند زیرا میگویند کلمه را آنطور که تلفظ میشود باید نوشت و گروهی پارا از اینهم فراتر نهاده اند و معتقدند موسی و عیسی و یحیی را هم باید موسا، عیسا و یحیا نوشت (۱).

یادآوری ۲ الف در برخی از کلمات عربی تلفظ می شود ولی نوشته نمی شود مانند اسمعیل، رحمن، اسحق، ابرهیم و هرون. (۲)

اقسام «ة» در عربی

«ة» زائد آخر کلمات در این موارد به کار می رود:

۱ - برای تأنیث مانند محترمة و حاکمة ۲ - به معنی وحدت که برای

۱ - «الف مقصور در آخر کلمات عربی. که در رسم الخط این زبان آن را به صورت «ی» می نویسند در فارسی همچنانکه تلفظ می گردد باید با الف نوشته شود مانند اعلا، فتوا، قوا، تقوا، مبتلا، مصفا، منتها، مقوا، بادامنقا، مربا و . . . فقط اسامی خاص در این مورد مستثنا هستند مانند مصطفی، مرتضی، موسی، عیسی، مجتبی، یحیی، کبری، صغری. این اسامی نیز هنگام اضافه شدن به کلمه دیگر به قاعده زبان فارسی باید با الف نوشته شود مانند: موسای کلیم، عیسی مسیح، یحیای پرمکی، مگر صورت ممال آنها که در این حالت الف آن تبدیل به ی میگردد مانند «عیسی مریم بکوهی میگریخت» و «موسیاداد دانان دیگرند» (از مقاله آقای مصطفی مقربی زیر عنوان «پیشنهادی برای یکسان شدن رسم الخط فارسی» مندرج در شماره ۱۰ سال ۳۲، مجله آموزش و پرورش).

۲ - در فارسی این گونه کلمات را با الف هم می نویسند: اسماعیل، ابراهیم، رحمان، اسحاق و هارون.

تشخیص یکی از افراد جنس از سایر افراد آن بکار میرود مانند شجرة یعنی يك درخت در مقابل شجر به معنی درخت. ۳- برای مبالغه مانند علامة و فهامة. ۴- برای جمع مانند کسبه و ادویه و قضاة. ۵- برای دلالت بر نسبت و جمع مانند صوفیه، متصوفه، ملاحده و زنادقه. ۶- برای بدل از حرف محذوف مانند تاء اضافه (۱) که بدل از یاء و تاء اقامة (۱) و صفة (۱) و لغة (۱) که بدل از واو محذوف است. ۷- برای دلالت بر ممره مانند ضربة و التفاتة (۲). ۸- برای دلالت بر نوع مانند جلسه (۳).

یاد آوری ۱ - برخی از این تاء ها علامت تأنیث نیست مانند تاء مبالغه.

یاد آوری ۲ - این تاء ها در عربی بصورت «ة» و «ة» نوشته میشود ولی در فارسی

اگر تلفظ گردد کشیده نوشته میشود مانند رحمت، مراجعت و ارادت و اما اگر تلفظ نشود به صورت هاء غیر ملفوظ کتابت میشود مانند اراده، مراجعه و معاینه در این صورت گاه قواعد هاء غیر ملفوظ فارسی در باره آن اجرا میشود فی المثل این گونه هاء ها در هنگام جمع با «ان» و هنگام گرفتن یاء مصدری بدل به «ک» می شود مانند نظارگان، خاصگان، شحنگان، بی سلیقگی، بی علاقگی و جز آنها.

نعره ای زد گفت کای نظارگان اینست نعمت اینست نعمت خوارگان (از مصیبت نامه عطار)

عدد

عدد در عربی نوعی اسم است و در فارسی و زبانهای دیگر هند و اروپائی از

۱- اقامه در اصل اقوام و اضافه در اصل اضياف و صفت در اصل وصف و لغة در اصل لغو بوده است. (۲) التفاتة: یکبار نگرستن (۳) جلسه: نوع نشستن.

صفات بشمار آمده است . برخی از اعداد عربی در فارسی هم بکار می روند و عبارتند از :

۱ - بعضی از اعداد اصلی مانند ، اثنی عشر (دوازده و دوازدهه (۱)) واحد و أَحَد (يك) ، أَلْف (هزار) ، ثَلَاث و خَمْس . (۲)

فارسی زبانان گاه جمع این گونه کلمات را به کار برده اند مانند آحاد، عشرات ، مآت ، آلف و آلوف .

اعداد اصلی گاه به صورت صفت به کار رفته است مانند کار واحد ، ارکان ثلاثه ، کلیات خمس ، حواس خمسَه ، و گاه به صورت اسم مانند واحد اندازه گیری ، آحاد ملت و صاحب آلف و الوف .

۲ - اعداد ترتیبی عربی با گرفتن تنوین در فارسی به عنوان قید ترتیب به کار می رود مانند : اولاً ، ثانیاً ، ثالثاً ، رابعاً و جز آنها :

اولاً بشنو که چون ماندم زشست	اول و آخر ز پیش من بجست
ثانیاً بشنو تو ای صدر و دود	که بسی جستم ترا ثانی نبود
ثالثاً تا از تو بیرون رفته ام	گوئیا ثالث ثلاثه گفته ام
رابعاً چون سوخت ما را مزرعه	من ندانم خامسه از رابعه (۳)

و بی تنوین به صورت صفت به کار می رود مانند روز اوّل و مرحله ثانی .

۳ - اعداد کسری که برون فعل است در فارسی هم به صورت اسم (۴) به کار می رود مانند ثُلُث ، رُبْع ، خَمْس ، سُدُس ، سَبْع ، ثَمَن و عُشْر .

۱ - قسمتی از روده . ۲ - در بسیاری از کتابهای قدیم سالهای تاریخی به اعداد عربی نوشته می شده است . ۳ - مثنوی دفتر ۳ صفحه ۶۱۵ چاپ بروخیم . ۴ - اصولاً اعداد کسری فارسی نیز کار اسم را می کنند مانند ده يك سرمایه ، صد يك مال و يك سوم مساحت زمین .

وزن های مشترك

بسیاری از وزنهای عربی برای معانی مختلفی بکار میروند مثلاً «فعال» هم مصدر ثلاثی مجرد و هم مصدر باب مفاعله و هم صفت مشببه و هم جمع مکسر است و وقتی جمع باشد نیز کیفیت های مختلفی دارد. ما در این بخش این گونه وزنهارا از نظر آسانتر یاد گرفتن آنها و نیز از لحاظ در برداشتن فوائد دستوری و زبانشناسی به ترتیب الفبا می نویسیم. درخور یادآوری است که این کار در کتابهای قدیم و جدید صرف عربی سابقه ندارد امید که این هم از کوششهایی به شمار رود که ایرانیان از دیر باز در تدوین و تنظیم قواعد عربی مبذول داشته اند و فارسی زبانان را نیز به کار آید. در این جدول وزنهای داخل دو کمان صورت تغییر شکل یافته وزنهای اصلی است.

علاوه بر این وزنهای تغییر شکل یافته بطور جداگانه هم آمده اند و برای کسب فایده بیشتر باید به وزن اصلی آنها رجوع کرد مثلاً برای «أَفْعَل» که مضاعف «أَفْعَل» است (این نکته در جای خود یادآوری شده است) باید «أَفْعَل» را نیز دید.

ضمناً چون وزنهای جمع مکسر قبلاً در این کتاب به تفصیل آمده است در این مبحث فقط صفحه مربوط به آن داده میشود.



❀ آَعَل . مهموز الفاء أَفْعَل : آخِر (بمعنی دیگر) .

- ☆ فاعِل (اَفَاعِي ، اَفَالٌ) . جمع مَكْسَرٌ : اَكَابِر ، اَيَادِي ۱ .
- ☆ اَفَاعِيل (اَفَاعِيٌ) . جمع مَكْسَرٌ : اَسَاطِير ، اَسَامِيٌ ۲ .
- ☆ اَفْعِيٌ . معتل الآخر اَفْعَل تَفْضِيل و مَشْبَهه : اَعْلَى ، اَعْمَى ۱ .
- ☆ اَفْعَل (اَفَلٌ ، اَعَلٌ ، اَفْعِيٌ) . ۱- اسم تَفْضِيل مَذْكَر ثَلَاثِي مَجْرَد
- اَعْلَم ، اَعْمٌ ، اَعْلَى ۲ . - صفت مَشْبَهه مَذْكَر ثَلَاثِي مَجْرَد كه بر عيب و رنك
- دَلالت كند : اَحْمَرٌ ، اَصَمٌ . اَعْمَى ۳ .
- ☆ اَفْعِيلَه (اَفْعِيَه ، اَفِيلَه) جمع مَكْسَرٌ : اَمْتِعَه ۴ .
- ☆ اَفْعِيَه معتل الآخر اَفْعِيلَه : اَبْنِيَه ، اَدْرِيَه .
- ☆ اَفَلٌ . مضاعف اَفْعَل ، اَعَمٌ ، اَصَمٌ .
- ☆ اَفِيلَه مضاعف اَفْعِيلَه : اَدِلَه و اَجِيلَه .
- ☆ فَائِل . مهموز العين و اجوف فاعِل : سائل ، قائل ، زائد .
- ☆ فاعِل (فاعِي ، فاعٌ ، فاعِلٌ) : ۱- اسم فاعِل ثَلَاثِي مَجْرَد : كاتب ،
- زائل ، خاصٌ ، صافِي ، صاف (۵) . ۲- صفت مَشْبَهه ثَلَاثِي مَجْرَد : طاهر ، عاقل (۶) .
- ☆ فاعِيلَه (فاعِيَه ، فاعِه ، فاعِيلَه) . ۱ مؤنث فاعِل : عالمه ، شاعره .
- ۲ صيغَه مبالغه : نابغه ، راويه .
- ☆ فال . اجوف فَعْمَلٌ ، فَعِيلٌ ، فَعْلٌ : حال (در اصل حول) ، باب (در
- اصل بوب) ، ناب (در اصل نيب) .
- ☆ فاعِلَه . اجوف فَعْمَلَه و فَعِيلَه و فَعْلَه : طاعت (در اصل طوعه) ، حاجت (۷) .

۱ ص ۹۲ ۲ ص ۹۶ ۳ ص ۴۴ و ۴۲ ۴ ص ۹۰ ۵ ص ۲۶

۶ ص ۴۲ ۷ فراموش نشودده ، های عربی در فارسی گاه بدل به تاء کشیده میشود مانند

حکمة : حکمت ، طاعة : طاعت ، مبالغه : مبالغت

- ☆ فعائل . جمع مکسر: جزائر ، علائم (۱) .
- ☆ فعاء، معتل الآخر فعلته : حیاة (در اصل حیاة) .
- ☆ فعال (فعاء) . ۱ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : جبان (ترسو) . (۲)
- ۲ مصدر ثلاثی مجرد : زهاب . ۳ اسم ثلاثی مزید : غزال .
- ☆ فعال (فعاء، فیال) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد : اِباء ، صیام .
- ۲ مصدر باب مفاعله : جدال ، مرآء . ۳ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : هجان .
- ۴ اسم ثلاثی مزید : بساط . ۵ جمع مکسر : رجال، دیار ، کبار (۳) .
- ☆ فعال (فعاء) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد برای دلالت بر : الف درد مانند زکام، صداع، ب صوت مانند صراخ (فریاد) ج معانی دیگر: سؤال، دعاء (۴)
- ۲ اسم ثلاثی مزید : غلام . ۳ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : شجاع .
- ☆ فعال (فعاء) . ۱ صیغه مبالغه : کُبار : ۲ جمع مکسر : عمال ، جناء (۵) .

- ☆ فعالی . جمع مکسر : هدايا ، قضايا (۶) .
- ☆ فعالیل . جمع مکسر: عناصر، جداول (۷) .
- ☆ فعالی . جمع مکسر : صحاری (۸) .
- ☆ فعالیل . جمع مکسر : شیاطین، سلاطین (۹) .
- ☆ فعل (فل) . مصدر عادی ثلاثی مجرد : فہم ، کر و فر . ۲
- اسم ثلاثی مجرد : شمس ، بر . ۳ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : صعب .

۱ ص ۹۳ ۲ بجای این کلمه به غلط در فارسی امروز جیون به کار میرود.

۳ ص ۸۷ ۴ ص ۴۸ و ۴۹ ۵ جناء گناهکاران، جمع جانی . رجوع کنید به

ص ۹۷ ۶ ص ۹۱ ۷ ص ۹۲ ۸ ص ۹۱ ۹ ص ۹۵

☆ فَعَلَ (فال ، فَعَا ، فَعَى) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد . تَكْرَم ، عَطَش ، عَمَل . ۲ اسم ثلاثی مجرد : فَرَس ، بَاب ، عَصَا . ۳ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : حَسَن ، قَتَى .

☆ فَعَلَ (فال) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد : كَذِب . ۲ اسم ثلاثی مجرد : كَتِيف . ۳ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : خَشِين . ۴ صیغه مبالغه : حَذِر .

☆ فَعَلَ (فال) . ۱ اسم ثلاثی مجرد . عَضَد . ۲ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : نَدَس .

☆ فَعَلَ (فَلَ) . ۱ اسم ثلاثی مجرد : جِسْم . ۲ مصدر عادی ثلاثی مجرد : عَلِم ، بَرَّ .

☆ فَعَلَ . ۱ اسم ثلاثی مجرد : عَنَب . ۲ مصدر عادی ثلاثی مجرد : صَفَر . ۳ جمع مکسر : مِلَل (۱) .

☆ فَعَلَ (فُلَّ) . ۱ اسم ثلاثی مجرد : قَفَل . ۲ مصدر عادی ثلاثی مجرد : حُسْن ، ذَلَّ . ۳ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : حُرَّ . ۴ جمع مکسر : بُلَه (۲) .

☆ فَعَلَ (فَعَى) . ۱ اسم ثلاثی مجرد : رَطَب . ۲ مصدر عادی ثلاثی مجرد : هَدَى . ۳ جمع مکسر : شَعَب (۳) .

☆ فَعَلَ . ۱ اسم ثلاثی مجرد : اُفُق . ۲ جمع مکسر کُتِب (۴) .

☆ فَعَلَى . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد : دَعَوَى . ۲ اسم مصدر :

هَقَوَى (۵) ، فَتَوَى (۶) . ۳ جمع مکسر : مَرَضَى (۷)

۱ ص ۹۱ . ۲ ص ۹۷ . ۳ ص ۹۰ . ۴ ص ۹۱ . ۵ تقوی اسم مصدر اسم مصدر از باب افتعال (از اتقاء) . ۶ فتوی اسم مصدر از باب افعال (از افتاء) . ۷ ص ۹۸

☆ فَعْلَى ١. اسم تفضیل مؤنث ثلاثی مجرد: صغری ١. ٢ مصدر عادی ثلاثی مجرد: بُشْرَى ٣. اسم ثلاثی مزید: اُنْثَى ٤.
☆ فَعْلَاء. ١ اسم: صحراء. ٢ صفت مشبہ ثلاثی مجرد (مؤنث اَفْعَل): خَضْرَاء ٥.

☆ فَعْلَاء. جمع مکسر: علماء، حکماء (١).
☆ فَعْلَان. ١ صفت مشبہ ثلاثی مجرد: حیران ٥. ٢ صیغہ مبالغہ: غَضْبَان. ٣ مصدر عادی ثلاثی مجرد: ذَوْبَان ٥.
☆ فَعْلَان. ١ مصدر عادی ثلاثی مجرد: حرمان. ٢ جمع مکسر: اِخْوَان (٢).

☆ فَعْلَان. ١ مصدر عادی ثلاثی مجرد: بُنْیَان ٢ صفت مشبہ ثلاثی مجرد: عُریَان. جمع مکسر: بُلدَان (٣).
☆ فَعْلَنَه (فَلَئِه) ١ مصدر عادی ثلاثی مجرد: زحمت، زَلَّت. ٢ مصدر مره ثلاثی مجرد: ضَرْبَت. ٣ اسم ثلاثی مزید (غیر مصدر): قَلَعَنَه، سَلَنَه.
☆ فَعْلَنَه (فَالَنَه، فَعَاة). ١ مصدر عادی ثلاثی مجرد: غَلَبَنَه، حیاة ٢ اسم ثلاثی مزید رِقَبَه. ٣ اسم مصدر طاعت (٤). ٤ مؤنث فَعَل: حَسَنَه، فَنَاء: ٥ جمع مکسر: کَسَبَه (٥).

☆ فَعْلَنَه (فَالَه). ١ مصدر عادی ثلاثی مجرد: سَرِقَةٌ. ٢ اسم ثلاثی مزید: مَعِدَه.

☆ فَعْلَنَه (فَلَئِه). ١ مصدر عادی ثلاثی مجرد: حکمت، عَزَّت. ٢ مصدر نوع ثلاثی مجرد: جِائِسَه. ٣ اسم ثلاثی مزید: قِطْعَه. ٤ جمع مکسر: فِتْيَنَه (جمع فِتَى). ٥ - اسم مصدر: رِدَّه از ارتداد یا غیبت از اغتیاب

١ ص ٩٦. ٢ ص ٨٨. ٣ ص ٨٩. ٤ طاعة اسم مصدر از اطاعة است ٥ ص ٩٧

☆ **فُئِلَه** (فُئِه) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد : سَلَطَه (چیرگی)
 ۲ اسم ثلاثی مزید (غیر مصدر) : شُعبه ، فُئِه . ۳ صفت : ضُحُكَه (کسی که به او می خندند) .

☆ **فَعُول** : ۱ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : غَیور . ۲ صیغَه مبالغه : صبور .
 ۳ مصدر عادی ثلاثی مجرد : قبول . ۴ اسم ثلاثی مزید : عروس . ۵ اسم مفعول عروض (به معنی معروض) .

☆ **فُعُول** (فُعُی) . ۱ مصدر عادی ثلاثی مجرد : خروج . ۲ جمع مکسر علوم ، طَبَّی (آهوان) (۱) .

☆ **فُعُی** . معتل الآخر ومهموز اللام فعیل : عَلی ، نَبی ، جری .

☆ **فُعُی** . معتل الآخر فعول : طَبَّی (جمع طَبَّی به معنی آهو) .

فَعِيل (فَعُی) . ۱ مصدر ثلاثی مجرد برای : الف صوت مانند سهیل .

ب سیر و حرکت : رحیل . ج وجز آنها : وجیف . ۲ اسم ثلاثی مزید : رغیف

(قرص نان) . ۳ صفت مشبیه ثلاثی مجرد : شریف ، لبی . ۴ صیغَه مبالغه :

رحیم . ۵ جمع مکسر : عَبید (جمع عبد) (۲) .

☆ **فَعِيل** . ۱ صیغَه مبالغه : صدیق . ۲ اسم ثلاثی مزید : سَکین

(کارد) .

☆ **فَعِيلَه** (فَعِيَه) . ۱ مصدر ثلاثی مجرد : نصیحت ، مزیت . ۲ اسم

ثلاثی مزید : قبيله ۳ مؤنث فعیل : شریفه ۴ اسم مفعول : قصیده (مقصود) .

☆ **فَعِيَه** . معتل الآخر فعيله : قضيه ، رعيت ، وصيت .

☆ **فَل** . مضاعف فعل : بَر ، كَر ، فَر .

- ☆ فلّ ، مضاعف فعل : هزّ ، برّ .
 - ☆ فلّ . مضاعف فعل : درّ ، حرّ ، مرّ (تلخ) .
 - ☆ فله . مضاعف فعله : زلّت ، غلّه .
 - ☆ فله . مضاعف فعلته : زلّت ، علّت ، شدّت ،
 - ☆ فله . مضاعف فعله : قلّه ، مدّت ، قوّت ، اُمت .
 - ☆ فواعِل (فوالّ ، فواعى ، آواِىل) . جمع مكسّر : نوابغ ، موادّ ،
- نواحى (۱) .

- ☆ فِیال اجوفِ فِعال : دیار ، صیام ، قیام .
- ☆ مَفاعِل (مَفاعى ، مَفال) . جمع مكسّر : مجالس ، مضارّ (۲) .
- ☆ مَفاعِل (مَفاعى) . جمع مكسّر : مشاهیر (۳) .
- ☆ مَفال : اجوفِ مَفَعَل : مكان ، مقام ، مرام .
- ☆ مِفعال (میعال ، مِفعاء) . ۱ اسم آلت . مفتاح ، میزان . ۲ صیغه
- مبالغه : مِضال . ۳ اسم زمان : میعاد ، میقات . ۴ اسم مكان : میعاد ،
- میقات . ۵ مصدر میمى : مقدار ، میعاد . ۶ اسمهایى جز اینها : میثاق (عهد)
- میراث . میقات .

- ☆ مَفَعَل (مَفال ، مَفَعَل ، مَفَعى) . ۱ اسم زمان . ۲ اسم مكان . ۳
- مصدر میمى (۴) : مَحَلّ ، مَذهَب ، مكان ، مَبْنى .
- ☆ مَفَعِل (مَفیل ، مَفیل ، مَفَعى) . ۱ اسم زمان . ۲ اسم مكان . ۳
- مصدر میمى (۵) : مَسیر ، مَجلیس .
- ☆ مَفَعَلَه (مَفالَه ، مَفَعَلَه ، مَفَعاة) . اسم زمان و مكان و مصدر میمى :

مفاله، محله، ملامت (۱).

☆ مفعله (مفعله، مفعله). اسم زمان و مکان و مصدر میمی: محمیت
مضيقه (۲).

☆ مفعول (مفعول، مفعول، مفعول، مفعول). ۱ اسم مفعول ثلاثی
مجرد (۳) ۲ صفت مشبیه ثلاثی مجرد: محمود. ۳ مصدر میمی ثلاثی مجرد
موعود (وعده کردن).



علاوه بر وزنهای مشترکی که یاد شد تذکر این نکات نیز از نظر تکمیل
فایده لازم است

۱ - وزنهای اسم فاعل ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد گاه برای بیان معنی
صفت مشبیه به کار می روند مانند معتدل، عاقل، معلم (برای کسی که شغل ثابتش
معلمی است). (۴)

۲ - وزنهای اسم مفعول ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرد چنانکه می دانیم
گاه برای صفت مشبیه استعمال میشوند مانند مجرد (آزموده)، محمود (۵).
۳ - وزنهای اسم مفعول غیر ثلاثی مجرد به طوری که دیدیم با اسم زمان،
اسم مکان و مصدر میمی مشترك است. (۶)



اشاره به چند مبحث دستوری و زبانشناسی

در این قسمت این مباحث دستوری و زبانشناسی مورد بحث قرار می‌گیرد:

- ۱ - نقش دستوری کلمات عربی در فارسی
- ۲ - ترکیبات عربی در فارسی
- ۳ - جملات عربی در فارسی
- ۴ - تأثیر قواعد عربی در فارسی
- ۵ - تغییر شکل کلمات عربی در فارسی . (۱)

نقش دستوری کلمات عربی در فارسی

کلمات عربی مانند واژه‌های فارسی در جمله‌های زبان ما عهده‌دار نقش دستوری می‌گردند. فاعل، مفعول، مضاف الیه، صوت، پیوند، قید می‌شوند. از اقسام کلمات عربی بیشتر اسمها و صفات این زبان در فارسی به کار می‌روند. با این حال بعضی از افعال و حروف عربی نیز در فارسی استعمال می‌شوند و نقش‌های مختلف دستوری را به عهده می‌گیرند. اینک هر یک از اقسام کلمه عربی را از این لحاظ مورد بحث قرار می‌دهیم:

اسمهای عربی در فارسی

اسمهای عربی در فارسی بیشتر به صورت اسم به کار می‌روند ولی به ندرت

قید و صفت و پیوند و صوت هم میشوند:

الف - اسم - مانند خرقة، صوف، شطح، طامات، خرابات، خرافات در این

۱ - نگارنده در آغاز کار می‌پنداشت در باره هر یک از عنوانهای یاد شده میتوان تحقیق کافی و دقیقی در همین کتاب به عمل آورد ولی در ضمن کار متوجه شد که هر یک از این مباحث خود به تنهایی مستلزم يك رساله جداگانه است. از این رو در کتاب حاضر این موضوعات را فقط به اختصار مطرح کرده است. البته در نظر است پس از گردآوری مواد بیشتر در این زمینه‌ها مطالب مفصل‌تر و دقیق‌تری نوشته شود.

بیت حافظ :

خیز تاخرقه صوفی به خراپات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم
ب - صفت - مانند سلامت ، تکمیل ، تعطیل : « او سلامت است » یعنی
او سالم است . « ظرفیت آن تکمیل است » یعنی کامل است . « مدرسه تعطیل است »
یعنی معطل است (۱) .

ج - پیوند (حرف ربط) خصوصاً و مثلاً از اسمهای تنوین داری هستند
که در فارسی دو کلمه را بهم عطف می کنند : « من همه آنها خصوصاً حسین را
دوست دارم » که خصوصاً اینجا « حسین » را به « همه » عطف کرده است . « همه
مثلاً فریدون شما را می شناسند » که « مثلاً » در این جمله « فریدون » را به
« همه » عطف کرده است .

د - صوت . اسمهای عربی مانند اسمهای فارسی گاه کار صوت را می کنند
مثال برای اسمهای فارسی : آفرین بر تو ، تنگ بر شما ، « که نفرین بر او باد و ورو
گروی » . مثال برای اسمهای عربی : حیف از شما ، نفرت بر این گروه و همچنین
مصیبت و بلا در این بیت لاهوتی :

به چشمانت مرا دل مبتلا کرد مصیبت دل فلاکت دل بلا دل

ه - جزء کلمه مرکب - اسمهای عربی مانند اسمهای فارسی با کلمات و
پسوندها و پیشوندهای فارسی ترکیب می شوند و کلمه مرکب می سازند مانند :

-
- ۱ - به ندرت برخی از اسمهای تنوین دار عربی در فارسی به عنوان صفت بکار می روند :
من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق معاف دوست بدارند قتل عهده دار (سعدی)
مردم از قاتل عهده بگیرزند بجان پاکبازان بر شمشیر تو عهده آیند (سعدی)

رقصیدن (مصدر) ، عشوه گر (صفت مشتق) فرشته سیرت (صفت مرکب) ،
قصد کرد (فعل مرکب) .

و - تثنيه ها و جمعهای عربی در فارسی هم به صورت تثنيه و جمع بکار
میروند مانند : طرفین ، وسطین ، آخوان ، مجلسین ، مادیتون ، نحویون ،
مشکلات ، علماء ، حکماء . (۱) در حالی که ما در فارسی اصولاً تثنيه نداریم .
یادآوری - چنانکه دیدیم بعضی از جمعهای عربی در فارسی به معنی مفرد
به کار می روند و دوباره جمع هم بسته میشوند مانند هوران ، نوازمات ، وجوهات ،
حبوبات ، اطرافها ، اقطارها (۲) .

صفت های عربی در فارسی

صفتهای عربی در فارسی به این صورتها بکار می روند :
الف - صفت - این گونه کلمات در فارسی بیشتر به صورت صفت به کار می روند
مانند . کار دقیق ، اثر عمیق ، مرد لایق ، استاد محبوب .
ب - اسم - در بسیاری از زبانها صفت بجای موصوف به کار می رود . در
فارسی هم چنین است بنا بر این صفات عربی هم می توانند جانشین موصوف شوند و
کار اسم را بکنند بخصوص اگر علامت جمع هم بگیرند مانند : مقصود توئی ، کاسب
سرگذر ، مفروق ، مفروق منه ، ساکنان ، واعظان .

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند (۳)
واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر میکنند چون به خاوت می روند آن کار دیگر میکنند
بسیاری از صفات عربی در فارسی به صورت اسم خاص به کار می روند مانند

۱ رجوع کنید به صفحه های ۸۰ به بعد . ۲ رجوع کنید به حاشیه صفحه ۸۴
و ۱۰۴ . ۳ حافظ ۴ حافظ

محمود ، حمید ، محمد .

ج - قید ، در زبان فارسی همه صفات از جمله صفات عربی به صورت قید هم به کار می روند مانند « او خندان وارد شد » ، « فریدون را سالم به خانه بردم » ، « من در آنجا منتظر نشستم » .

کس دانه از اکابر گردنکشان نظم کاو را صریح خون دود بیوان بگردن است (۳) صفات تنوین دار عربی در فارسی اکثر به صورت قید مختص به کار می روند یعنی دیگر نقش صفت را بازی نمی کنند . از این قبیلند : مطلقاً ، صریحاً ، مکرراً ، عالماً ، عامداً ، ظاهراً .

د - جزء کلمه مرکب - صفات عربی در ترکیب با کلمات و پسوند ها و پیشوند های فارسی همان حکم صفات فارسی را دارند مانند : صاحب‌دل (صفت مرکب) ، عاقلانه (قید و صفت مرکب) ، خسیسی (اسم مصدر) ، خارج می کند (فعل مرکب) .

و - با آنکه در فارسی صفت مؤنث و مذکر نداریم صفات مؤنث عربی در فارسی هم بکار رفته اند مانند ، مواد اولیه ، وزارت خارجه (۲) .

حروف عربی در فارسی

معنی حروف عربی همیشه با تعریف حرف در کتابهای صرف آن زبان منطبق نیست . مثلاً بعضی از حروف عربی کار قید را می کنند مانند « ان » (به معنی همانا) و لیت (به معنی کاش) و لعل (به معنی شاید) و اذن (به معنی در آن هنگام) و ان (به معنی هرگز نه) . برخی دیگر از حروف کار قید جانشین جمله را می کنند مانند کلاً ، لا ، نعم ، بلی . علت این امر آن است که کلمات در عربی

از لحاظ لفظی و بمقتضای تأثیری که در اعراب دارند طبقه بندی شده اند :
 مثلاً آن و لن و کی و اِذَنْ را حروف ناصبه نامیده اند زیرا تمام فعل مضارع
 را نصب می دهند در حالیکه از اینها آن و کی حرف به معنی عربی آنند ولی
 لَنْ و اِذَنْ معنی ظرفی و قیدی دارند و فقط بخاطر نصب دادن مضارع است که چوب آن
 و کی را خورده و حرف شمرده شده اند و همینطور است در مورد کَانَ ، اِنْ و لیتَ
 و لعلّ که همه قیدند ولی به تبعیت از آن و لکن که حرفند و بواسطه آنکه همه ناصب
 اسمند و رافع در خبر ، در شمار حروف آمده اند . بنا بر این جای شگفتی
 نیست اگر ببینیم که بعضی از حروف عربی در فارسی کار قید ، صوت و اسم را
 می کنند . بهر حال حروف عربی در فارسی این نقشهای دستوری را بازی می کنند :

الف - صوت « آلا » (۱) (حرف تنبیه عربی) در فارسی گاه به عنوان

صوت تنبیه به کار می رود در این صورت بیشتر با « تا » می آید :

الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزده می چون بگرید یتیم (۲)

ولی گاهی نیز بدون « تا » می آید :

الا گر جفا کاری اندیشه کن وفا پیش گیر و کرم پیشه کن (۳)

آلا گاه به عنوان صوت ندا استعمال میشود و در این صورت بیشتر با « ای »

تأکید می شود :

الا ای آهوی وحشی کجایی مرا با تست چندین آشنایی (۴)

« یا » که از حروف ندای عربی است در فارسی به عنوان صوت ندا به کار

۱ - صاحب نهج الادب معتقد است الا از « هلا » فارسی گرفته شده است . نهج الادب

ص ۵۷۱ ۲ - سعدی ۳ - بیتی به نقل از لغتنامه در ذیل الا که نام گوینده

آن ذکر نشده است . ۴ - حافظ

می رود مانند یارب ، یا علی ، یا خدا (۱) .

ب - پیوند (حرف ربط) . آما ، الا ، بل ، لکن ، حتی در فارسی به عنوان پیوند به کار می روند از اینها بل ، حتی و لکن در عربی حرف عطفند و در فارسی هم برای عطف و همپایگی کلمات و جمله وارها استعمال میشوند: « فریدون آمد لکن هوشنگ نیامد » (۲) . « همه به آنجا رفتند حتی بچه ها » (۳) مرا بسود و فروریخت هرچندان بود نبودندان لا ، بل (۴) چراغ تابان بود (۵) « الا » را که در عربی حرف استثناء است می توان در فارسی از پیوند های عطف و همپایگی شمرد : « همه آمدند الا احمد » که الا در اینجا « احمد » را به « همه » عطف کرده است :

شاهی که نشد معروف الا به جوانمردی الا به نکونامی الا به نکوکاری (۶)
« اما » هم در فارسی از پیوند های همپایگی تضاد است : « دیشب همه غذا خوردند اما تو نخوردی »

ج - قید - لا ، نعم ، بلی ' در عربی حرف جواب نامیده می شوند ولی در فارسی و فرانسه و انگلیسی این گونه کلمات را قید تأکید جانشین جمله می گویند مثلاً در جواب « آیا فریدون به فرنگ رفته است » می گوئیم نه یعنی نرفته

۱ - صوت ندا به نظر نگارنده در حکم صفت است مثلاً یارب یعنی خدای مورد خطاب ای مرد یعنی « مردی که با تو سخن می گویم » . در عربی آن را معادل فعل ادعو (به معنی می خوانم) گرفته اند
۲ - « لکن ، جمله « هوشنگ نیامد » را به جمله « فریدون آمد » عطف کرده است . لکن را در عربی حرف استدراک گویند ولی ما در فارسی آن را پیوند تضاد نامیده ایم زیرا چنانکه دیده میشود دو جمله متضاد را بهم پیوسته است .
۳ - حتی و بچه ها ، را به همه ، عطف کرده است (ما عطف را همپایگی نامیده ایم) .
۴ - بل را در عربی حرف اضراب گویند و ما آن را پیوند تصحیح گفته ایم
۵ - رودکی
۶ - منوچهری

است که در اینجا « نه » جمله محذوف « رفته است » را مقید کرده است و ضمناً جانشین آن شده است :

روزم به غم فرو شد لا بلکه عمر نیز
حالم به هم برآمد لا بلکه کار هم (۱)
گاه نیز جمله این قیود مذکور است :

بلی این و آن هر دو نطق است لیکن
نماند همی سحر و پیغمبری را
(ناصر خسرو)

« کلا » حرف ردع و انکار عربی به معنی هرگز نه و نیز در فارسی به عنوان قید جانشین جمله به کار میرود : « برادر شما به هوشنگ دشنام داده است ؟ حاشا و کلا » .

« حاشا (۲) » را هم اگر حرف بکیریم گاه مثل کلا به کار میرود .

مرا اسلامیان چون داد ندهند شوم برگردم از اسلام ؟ حاشا (خاقانی)
د - اسم - حروف جواب عربی در فارسی بیشتر جانشین جمله ای میشوند که کار اسم را میکنند .

با آن که می بینم جفا میدمی دارم وفا چشمانت میگویند لا ابروت میگویند نعم (۳)

بانگ طاوسان کنی گفتا که لا پس نه ای طاوس خواجد بو العلا (مولوی)

گاه نیز حروف عربی مانند حروف فارسی به معنی لفظ آن حرف می آیند و کار اسم را میکند مانند :

چون رسیدی بر در لا صدر الا جوی از آنک کعبه راهم دید باید چون رسیدی در منا (۴)

۱ خاقانی ۲ - حاشا راهم حرف استثناء گرفته اند وهم فعل استثناء در این صورت به معنی « جز » می آید . حاشا برای تنزیه و انکار هم در عربی و فارسی به کار می رود در این صورت باید آن را از افعال شمرده ۳ - منسوب به سعدی ۴ - خاقانی .

به لا قامت لات بشکست خرد به اعزاز دین آب عزی ببرد (سعدی)
یعنی با کلمه لا و الا ، بالفظ لا و الا یا معنی لا والا . پنا بر این مضاف
این گونه کلمات در این موارد حذف می شود .

ترکیبات « لا و بلی » ، « لا و نعم » ، « لیت و لعل » که از حروف بوجود
آمده اند در فارسی به عنوان اسم و به معنی شك به کار می روند مثلا « بی لا و نعم »
و « بی لا و بلی » به معنی بی شك و بی گفتگو است .

پس تو حیران باش بی لا و بلی تاز رحمت پیش آرد محملی (مولوی)
یادآوری : بلی^۱ در فارسی چنانکه میدانیم تبدیل به بلی و بله می شود . به
بیت بالا نگاه کنید .

۵ - حرف اضافه - حروف جر عربی معادل حروف اضافه فارسی است و بنا
بر این حروف جری که با ترکیبات عربی در فارسی بکار می روند معمولا در حکم حرف
اضافه اند مانند الی آخر ، من جمله ، من بعد ، عن قریب ، من غیر مستقیم ، الی
الابد ، فی الجملة ، علی الخصوص .

۶ - جزء کلمه مرکب - « بل » که ذکر آن گذشت با « که » فارسی ترکیب
میشود و کلمه مرکب می سازد . « بلکه » اگر به معنی شاید باشد قید است مانند :
« من به آنجا میروم بلکه او را ببینم » . اما « بلکه » اگر به معنی بل و برای تصحیح
حکم باشد بیواید تصحیح است :

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد (مولوی)
« لو » نیز که از حروف شرط عربی است در عربی و فارسی با « و » ترکیب
میشود و به معنی اگر چه می آید در آن صورت در فارسی از پیوند های مرکب
تقابل است : « ولو خودت را بکشی به او نمی رسی » .

فعل‌های عربی در فارسی

افعال عربی به ندرت در فارسی به کار می‌روند و این نقش‌های دستوری را عهده دار می‌شوند :

۱- قید - « یحتمل » در فارسی امروز به معنی شاید و به عنوان قید شك به کار می‌رود : « من به خانه آنها می‌روم یحتمل‌آورا بینم » .
« عسی^۱ » نیز از افعال مقاربه است و در این بیت مولوی به معنی شاید و به منزله قید شك (۱) به کار رفته است :

هر کجا لطفی ببینی از کسی سوی اصل لطف ره یابی عسی (۲)

بعضی از افعال منفی عربی هم به عنوان قید به کار می‌روند مانند لاینقطع :
« او لاینقطع کار می‌کند » .

۲ - صفت - بعضی از افعال منفی عربی در فارسی کار صفت را می‌کنند مثلاً در این عبارات: زمین لم یزرع، آدم لا ابالی (۳) . « ای معبودم بزل و لایزال ترا حکمت و قدرت بسیار است » (دارابنده بیمنی ج ۱ ص ۱۷۳) .

۳ - پیوند - « مادام » که از « ما » مصدری و « دام » فعل ماضی ساخته میشود اگر با « که » بیاید به معنی « تا وقتی که » و در حکم پیوند است : « مادام که کارت را نکرده ای نباید به گردش بروی » .

۴ - اسم - بعضی از افعال عربی در جمله های فارسی کار اسم را می‌کنند مانند « احسنت » در این بیت فخرالدین اسعد گرگانی :

۱ - البته این مورد استعمال بسیار نادر است فقط در این بیت بخصوص به نظر نگارنده رسیده است .
۲ - دفتر سوم مثنوی ص ۴۲۹ چاپ بروخیم . چنانکه دیده میشود الف عسی در فارسی تبدیل به یاء شده است ۳ - لا ابالی غلط مشهور و صحیح آن در این مورد لایبالی است .

و گر چه شاعری باشد نه دانا بسی احسنّت وزه گوید به عمدا
۵- صوت - احسنّت وحبّذا که فعلند در فارسی به عنوان صوت تحسین
به کار می روند: مثلاً در این بیت فرخی :

دوش وقت نیمشب بوی بهار آورد باد «ببدا» باد شمال و خرما بوی بهار
یادآوری - بعضی از اسمهای فعل عربی در فارسی کار صوت را می کنند مانند
اف ، بنخ ، « اف براین روزگار » . «گفت بنخ بنخ که نیک شد مطبخ» .

۶- فعل :

بهر چ از اولیا گویند ارزقنی و وقفنی بهر چ از انبیا گویند آمنّا و سلّمنا
(سنائی)

ترکیبات عربی در فارسی

گاه دو یا چند کلمه عربی باهم به عنوان يك کلمه مرکب در فارسی به کار می روند . این گونه ترکیبات بدینسان ساخته می شوند :

۱- از ال و اسم مانند الغرض ، الحق. این ترکیبات در فارسی به این صورتها به کار می روند :

قید مانند البته ، الآن ، الحق والحال. « الآن به مدرسه می رود » .
« البته بر می گردد » .

نظر آنان که نکردند بر این مشتق خاک الحق انصاف تو ان داد که صاحب نظرند

(سعدی)

به مشک و غالیه خال و زلف از قلام نوشت مدحت محمود بن حسن الحال (سوزنی)

گاه اینگونه کلمات بوسیله اسم زواللام دیگر تأکید می شوند مانند :

الحق و الانصاف

پیوند قیدی (۱) مانند الغرض ، القصة ، الحاصل (به معنی خلاصه).

« القصة شنیدم که طرفی از خیانت نفس او معلوم کردند و زدند و برانندند »

(گلستان)

« لغرض باید ای پسر خود را مورد حاجت بشر سازی (بهار)

صوت مانند الحذر ، الحذار ، الامان ، الغیاث ، الحمد ، الصلا .

مراکتف کفن است لغیاث از این موطن مرا مقرر سقراست الامان از این منشا

(خاقانی)

ای رخ چون آینه افروخته الحذر از آه من سوخته (سعدی)

الحمد خدای آسمان را کاختر بدر آمد ازو بال (سعدی)

۱ - یعنی کلمه ای که در عین حال هم کار پیوند را میکند و هم کار قید را مانند :

پس ، بعد ، سپس .

آمدند از آسمان جان را که باز آ **الصلا** جان گفت ای نادى خوش اهلآ و سهلاً مر حبا
(مولوى)

اسم . مانند الامان گفتن ، الامان خواستن ، الامان برداشتن :

ملا مت از دل بى باك من فغان برداشت زسخت جاني من سنگ الامان برداشت
(مائىب)

۲ - از حرف جر و اسم که خود اقسامى دارد از اينقرار :

الف - از حرف جرّ و اسم و التلام مانند بالفعل ، بالفرض ، فى المثل . اين

گونه تركيبات در جملات فارسى اين نقشه‌ها را بازى مى‌کنند :

قيد - مانند بالمره ، بالغياب ، بالكتاب ، بالعود ، على التعمين در اين

عبارات : « بالمره از مصاحبت و مجاورت شما باز نمانم اگر حضوراً نشود بالغياب

اگر لساناً نشود بالكتاب مثل صلوٰة فریضه که اگر قائماً متعذراً باشد بالعود

و اگر به نطق ممکن نباشد بالاشاره » (منشآت قائم مقام) .

ورای قدر من است التفات صدر جهان که ذکر بنده، خاص کند على التعمين (۱)

(سدى)

بيونند - على الخصوص ، على التخصيص ، بالاخص به معنى خصوصاً و

خاصه در عبارات فارسى کار بيونند را مى‌کنند يعنى کلمه يا جمله واره يا عبارتى را

به نظير خود ربط مى‌دهند و عطف مى‌کنند مانند :

« حرکت بسند يده کردن همه خاق را على العموم و پادشاهان را على الخصوص (۲) »

۱ - از اين قبيل است : على الصباح ، على التمام ، على الاجمال ، على التنزيل ، براى ديدن شاهدها اينها

به فهرست کليات سمدى چاپ معرفت ص ۱۰۶۲ رجوع کنيد . ۲ - خصوصاً ، مخصوصاً ،

بويژه ، بتخصيص ، على الخصوص ، على التخصيص ، بالاخص و مترادفهاى آنها را چون کلمه

اخص (مثلاً پادشاهان) را به کلمه عم (همه خاق) عطف مى‌کنند بيونند تخصيص ناهيده ايم .

به موجب آنکه بر دست و زبان ایشان هر چه رفته شود هر آینه به افواه بگویند،
(گلستان) . علی الخصوص اینجا بیاری علی العموم « پادشاهان » را به « همه خلق »
ربط داده است .

پیوند قیدی - مانند فی الجمله بمعنی خلاصه :

فی الجمله اعتبار مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه ای است که تغییر می کنند
(حافظ)

صفت - چنانکه در این عبارات دیده میشود : کار علی السویه ، صبح ،
علی الطلوع ، عشق علی الاطلاق :

که دم از عشق علی الاطلاق زن گد نوای پرده عشاق زن (منطق الطیر)
ب - از حرف جرّ و اسم مضاف مانند : بعینه ، فی نفسه ، فی نفس الامر ،
علی ایّ حال ، علی ایّ تقدیر ، علی کلّ تقدیر ، برأی العین ، من حیث المجموع ،
من غیر حق ، من غیر مستقیم ، من غیر رسم ، بحمدالله .

نگارنده فقط حالت قیدی این گونه ترکیبات را در جمله فارسی دیده است :

عروس غنچه رسید از حرم بدطالع سعد بهینه دل و دین می برد بوجه حسن
(حافظ)

بحمدالله این سیرت و راه راست اتابک ابوبکر بن سعد راست (بوستان)

ج - از حرف جرّ و اسم موصوف که در این صورت گاه صفت مقدم است
مانند : باحسن وجه ، باقرب احتمال و گاه موصوف مانند بعبارة آخری ، بنحواتم
کجراد منتشره ، بوجه حسن .

این ترکیبات نیز اغلب کار قید را میکنند : « او بنحو احسن وظیفه خود را

انجام داد » و همچنین است کار « بوجه حسن » در بیت سابق الذکر از حافظ .

د - از حرف جرّ و اسم اشاره مانند : علیها ، لهنّ ، لذا ، علی هذا التقدير
همه به معنی بنا بر این و در نتیجه . این گونه ترکیبات معمولاً کار پیوند قیدی

نتیجه را می‌کنند: «کار شما تمام شده است لذا دیگر احتیاجی به من ندارید»،
 ه - از حروف جرّ و موصول مانند: کما هو حقّه (چنان که باید)، کما
 کان (چنان که بود)، کما فی السّابق (مانند سابق)، کما ینبغی (چنان که
 شایسته است)؛ فیما بین اینها نیز اغلب کار قید را می‌کنند ولی «فیما بین» به عنوان
 صفت نیز به کار می‌رود: «مذاکرات فیما بین».

و - از حروف جرّ و اسمی غیر از اینها مانند من بعد، من جمله، عن
 قریب. از اینها من جمله کار پیوند را می‌کند و دو کلمه یا دو عبارت یا دو جمله واره
 را به هم ربط می‌دهد مانند: «همه آنها من جمله یحیی شما را می‌شناسند».
 که «من جمله» در اینجا «یحیی» را به همه عطف کرده و پیوند داده است.
 ولی اغلب این ترکیبات کار قید را می‌کنند: «عن قریب به تهران می‌آید».
 «من بعد اشتباه نمی‌کنم».

۳ - از مضاف و مضاف الیه، مانند خلق الساعه، فوق العاده، مع التأسف،
 ذوالجلال، مع هذا، مع ذلك این ترکیبات در جمله این نقشها را بازی می‌کنند:
 اسم مانند دار الشفاء، دار المعلمین، حسب الحال، علت العلل، حفظاً للصحه
 واسطة المقدم، واسطة القلادة (۱): «رئیس الوزراء به فرنگ رفت».

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی به صد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی
 (سعدی)

صفت مانند خلق الساعه، فوق العاده، تحت اللفظ، بین الملل، تحت الحمايه

۱- گاه «ال» این گونه ترکیبات به شیوه کلام فارسی حذف می‌شود مثلاً «یشود واسطه
 عقد، واسطه قلاده»: «چنین آورده اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان
 بود...» (چهار مقاله ص ۴۹ تصحیح دکتر معین)

تحت الحفظ ، ذی نفوز ، ذوالجلال : « کار فوق العاده » ، « کشور تحت الحمايه
آدم دی نفوز » ، « ذات ذوالجلال » .

قید - مانند فوق العاده ، لدى اللورد ، لدى الاقتضاء ، عند المطالبه ، مع التأسف :
« فوق العاده زیبا » ، « لدى الاقتضاء به شما کمک خواهم کرد » . « عند المطالبه
طلب شما را می پردازم » .

پیوند قیدی - مانند معذاك ، معینا به معنی با این حال . اینها در فارسی از
پیوندهای قیای تضاد بشمار می روند : « او آدم تند خویی است معینا بد جنس
نیست » .

یاد آوری - چنان که دیده میشود این ترکیبات وقتی مضافشان از کلمات و
ظروف دائم الاضافه باشد بیشتر کار قید یا صفت را می کنند و بخصوص هنگامی که مضافشان
« ذو » باشد به صورت صفت به کار می روند .

۴ - از موصول وصله که در این صورت یا فعل جمله صله مذکور است
مانند ، ما حصل ، ماجری ، ماکان ، ما یحتاج ، ما حضر ، ما سبق ، ما بقی ، ما یملك
من یزید ، من تبع ، ما لایطاق . اینها کار اسم را می کنند مانند : ما جرای شما ،
ما حصل کلام ، عطف به ما سبق ، ما یملك من . و یا فعل جمله صله محذوف است مانند
ما فوق ، ما قبل ، ما دون ، ما وراء النهر ، ما وراء الطبیعه ، ما بعد الطبیعه . اینها در
فارسی بیشتر کار اسم را می کنند ولی گاه صفت نیز می شوند مانند « نفر ما بعد » .

۵ - از ترکیباتی که با کلمه تنوین دار آغاز شوند مانند نسلاً بعد نسل
ظاهرأ و باطناً ، تعمیماً للفائده ، مفروق منه . این گونه ترکیبات بدینسان ساخته
می شوند و کارشان در جمله چنین است :

الف - از شبه فعل تنوین دار (صفت و مصدر تنوین دار) و جار و مجرور

آن مانند مفروق منه ، محکوم علیه ، بناءً علیہذا ، عیاناً باللہ ، تعمیماً للفائده ،
حمداً لله .

اینها اگر با کلمه مفروق آغاز شوند معمولاً کار اسم را می کنند مانند :
« مفروق منه باید از مفروق بزرگتر باشد » . و اگر با کلمه منصوب آغاز شوند
این نقشها را بازی می کنند :

قید مانند : « حسن متوکلاً علی اللہ عزّ ذکره پیش کار رفت » .

(تاریخ بیہقی)

صوت مانند :

از مسند عزّ اگر چه ناگه رفتیم حمداً لله که نیک آگه رفتیم (نصر اللہ منشی)
پیوند قیدی مانند بناءً علیہذا (به معنی بنا بر این) : « امسال باران کافی
نیامد بناءً علیہذا وضع محصول خوب نیست » .

ب - از موصوف تنوین دار و صفت آن مانند : یداً واحداً ، قاعاً صنفاً ،
قولاً واحداً .

این گونه ترکیبات بدینسان در جمله به کار می روند :

اسم - مانند « عرسه آن حکم قاعاً صنفاً گرفت » . (تاریخ جهانگشا)

صفت - مانند « به عهود و موثیق استظهار بستند که اگر جانب سلطان قصدی

رود همه یداً واحداً باشند » . (ترجمه تاریخ یمینی)

قید - مانند « الف شیدا و پیدا و هویدا و آشکارا و پیشوا و نابا (نانو)

قولاً واحداً روا باشد که روی سارند » . (المعجم)

ج - از دو کلمه تنوین دار که خود چند حالت دارند :

یا کلمه تنوین دار مکرر میشود مانند : فرداً فرداً ، تسلاً بعد نسل ، یوماً

فیوماً و یادو کلمهٔ تنوین دار متضاد یکدیگرند مانند : شرقاً و غرباً ، طولاً و عرضاً و یا معنی آنها نزدیک بهم است مانند خالصاً مخلصاً ، عالمناً عامداً ، عزیزاً و مکرمناً : « صواب آن است که عزیزاً و مکرمناً بدان فلعت مقیم می باشد » (تاریخ بیہقی) .
 این گونه ترکیبات گاه بدون واسطه می آیند مانند فرداً فرداً ، عالمناً عامداً سالمناً غانماً : « و ایشان به مدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالمناً غانماً باز گردیدند » (حبیب السیر) .

گاه نیز بین آنها حرف یا کلمهٔ دیگری فاصله می شود مانند ظاهراً و باطناً صاعاً بصاع ، زماناً بعد زمان ، یوماً فیوماً : « به بازار برد و آن را با کجج با پوست صاعاً بصاع بفروخت » (کلیلہ و دمنہ) . « عن قریب اواناً بعد اوان و زماناً عقب زمان متطّلع و مترصد می باشند » (عتبه الکتبه) . « بعد الیوم روانب خدمت یوماً فیوماً روان می دارم » (مرزبان نامه) .

این گونه ترکیبات بیشتر کار قید را می کنند (مانند مثالهایی که گذشت) ولی مثلاً فرداً فردکار اسم را هم می کند : « فرداً فرد مردم اورا دوست دارند » .
 یاد آوری ۱ - بنا بر این از این ترکیبات آنها که با کلمات مرفوع شروع می شوند کار اسم را می کنند و آنها که با کلمهٔ منصوب آغاز می گردند غالباً قیدند .
 یاد آوری ۲ - این ترکیبات بیشتر در قدیم بکار می رفته اند و امروز مورد استعمال چندانی ندارند .

۶- از شبه فعل (۱) و معمول آن یعنی از صفات و مصدر هائی که دارای جار و مجرور یا فاعل یا مفعول هستند . مثال برای صفاتی که دارای نایب فاعل یا فاعلند : سابق الذکر ، ایرانی الاصل ، عظیم الشان ، عزیز الوجود ، محقق الوقوع ، متحد الشکل ، متحد

۱ - در عربی به مصدر ، اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبوه ، اسم تفضیل که مثل فعل فاعل و مفعول و جار و مجرور می گیرند شبه فعل گویند .

المأل، قریب الوقوع، متحدث القول، متفق الرأي، جامع الاطراف، واجبا للشرائط، واجب العرض، واجب النفقه، واجب الوجود، واجب الرعايه، واجب الاطاعه، متساوی الساقین، حتمی الوقوع، طویل المده، مستجاب الدعوة، قلیل المده، معلوم الحال، مجهول الهویة، مجهول المكان، مسلوب المنفعة، وجیه المله.

این ترکیبات در فارسی کار صفت را می کنند: آدم وجیه المله، مرد مجهول المكان.

مثال برای شبه فعل هایی که جار و مجرور دارند مانند متنازع^۲ فيه، محکوم^۳ علیه، مفروق^۴ منه، مشار^۵ الیه. این کلمات گاه به عنوان صفت به کار می روند مانند موضوع متنازع فيه و گاه به عنوان صفت بجای موصوف و اسم مانند «مفروق منه باید از مفروق بزرگتر باشد.» (۱).

۷ - ازلاء نفی جنس و اسم که یا بصورت قید به کار می روند مانند «لامحاله لا محاله، لاجرعه، لاشك، لاجرم، لابد».

« لاجرم سزای گناهکاران به بینی » (بییهقی). « چندانکه چشم صیاد بر تو افتد لاشك دل در تو بندد » (کلیله و دمنه)

گر ترا کردن نهم از بهر مال پس خطا کرده است لابد مادرم (۲)

که جوهری ز عرض لامحاله خالی نیست جز این نباشد دل بر گمار و ژرف گمار (۲)

و یا بصورت صفت مانند آدم لامذهب یا لامکان یا لاعلاج، سخن

لاطائل.

۸ - از « به » و لاعنفی جنس و اسم آن . مانند بلا شرط ، بلا محل ،

بلا جواب ، بلا تکلیف ، بلا فاصله این گونه ترکیبات بیشتر کار صفت را می کنند

۱- در ترکیبات تنوین دار از این مقوله بحث شده است ۲- ناصر خسرو

مانند تسلیم بلا شرط ، چك بلا محل ، نامهٔ بلا جواب ، آدم بلا تکلیف ،
و گاه نیز کار قید را می‌کنند: «او بلا فاصله به تهران حرکت کرد» .

یاد آوری - در بعضی از ترکیبات پس از «لا» بجای اسم عربی اسم
فارسی آمده است مانند «بلا درنگ» .

۹ - از ادوات ندا و منادی مانند یا رب ، یا علی ، یا لعلجب ، وانفساء ،

واحرب، واحسرتا . این گونه ترکیبات باین صورتها به کار می روند :

الف - به صورت صوت ندا و منادای آن (یعنی به صورت دو کلمه) مانند

یارب ، یا علی ، یا ایها الناس (۱) ، وارشیداه :

پای ناخوانده رسید و فرمویه گران وارشیداه کنان (۲) راه نفر بکشاید

(خاقانی)

ب - به صورت يك صوت مرکب مانند واحزنا ، وامصیبتا ، واغوثاه ،

واطاقناه، واحرب واویلا و احسرتا (۳) ، (اینها همه صوت افسوس و اندوهند و تقریباً

با هم مترادف و به معنی وای ، افسوس و مانند اینها هستند) ، یا لعلجب (صوت

تعجب به معنی شکفتا) ، وافرحتاه (صوت شادی و تحسین به معنی خوشا) :

واحزنا گفته ام به شاهد حربا دی گلهٔ حربه جفای صفاهان (خاقانی)

پس بکورستان دیو افتاده ما تا قیامت نعرهٔ واحسرتا (مولوی)

جفت او دیدش بگفتا واحرب پس بلاشش گفت نی نی واطرب (مولوی)

۱- در اینجا منادی «ای» و «الناس» بدل آن است . ۲ - وارشیداه، یعنی ای وای

بر رشید ، مراد از رشید اینجا رشیدالدین فرزند خاقانی است و بیت فوق از قصیده

ای است در ماتم وی ۳- این ترکیبها از «وا» ی ندبه و یک اسم که منادی

مندوب است ساخته شده . الف آخر آنها زائد است .

کوه بیسود زخم تیرش گفت صاعقه است این نه تیر و انموذاه
(ابوالفرج)

گلشنی کز گل دمد گردد نباه گلشنی کز دل دمد و افرحناه (۱) (مولوی)

« واطاقناه از حسرت متواتری که گرفتارش را نه در دل قراری ممکن و
نه در دیده غزازی متصور » (ترجمه تاریخ بمینی) .

ج - به صورت اسم مانند روزگار و انفسا :

پیش چنین تحفه کو تمیمه عقل است واحزن از جان بوتمام برآمد (خاقانی)

یاد آوری ۱ - گاه حرف ندا در « یا ایها الناس » حذف می شود و منادی و

بدل آن باقی می ماند .

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست مرددا فابجهان داشتن ارزانی نیست (سعدی)

یاد آوری ۲ - این گونه ترکیبات امروز چندان مورد استعمال ندارند .

۱۰ - از حرف جواب و کلمات قسم مانند « ای والله » و « لا والله » .

« ای والله » از « ای » حرف جواب (به معنی آری) و واو قسم و مجرور

آن ساخته شده و در اصل یعنی « آری به خدا » است ولی در تداول معنی آفرین
می دهد و به عنوان صوت تحسین به کار می رود .

« لا والله » از « لا » حرف جواب و واو قسم و مجرور آن به وجود آمده و به

معنی « نه بخدا » است و در فارسی به عنوان قید نفی جانشین جمله به کار می رود:

« برادر شما از هوشنک بدگوئی کرده است ؟ لا والله » .

۱۱ - از لا عنفی و جار و مجرور مانند لا عن شعور ، لا عن قصد ، لا بشرط .

اینها در فارسی گاه کار قید و گاه کار صفت را می کنند: « او لا عن شعور این کار

ها را می کند » .

۱ « هاء » آخر این مناداها را هاء سکت خوانند .

۱۲ - از عطف دو کلمه به هم - گاه از عطف دو کلمه عربی به هم کلمه مرکب ساخته می‌شود مانند « حاشا و کلاً » ، « لیت و لعل » ، « لا ونعم » ، « لا و بلی » که اولی در فارسی کار قید و بقیه کار اسم را می‌کنند . به مبحث « حروف عربی در فارسی » نگاه کنید .

۱۳ - از تکرار دو کلمه مانند الله الله ، الامان الامان ، الحذر الحذر ، فرداً فرد ، حرفاً حرفاً . در مورد کلمات مکرر تنوین دار قبلاً بحث کردیم و دیدیم که اینها اغلب در فارسی کار قید را می‌کنند و بقیه ترکیبات که غالباً از باب تحذیر عربی هستند در فارسی کار صوت تحذیر و افسوس را می‌کنند :

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت **الله الله** که تلف کرد و گاه اندوخته بود (۱)

۴ - از حروف قسم و اسم مانند والله ، بالله . اینها در فارسی کار قید تأکید را می‌کنند : « والله من او را ندیده ام » . « بالله من او را نمی‌شناسم » . « بالله » گاه نیز هم کار قید تأکید و هم کار صوت خواهش و تمنی را می‌کند در آن صورت به معنی « ترا به خدا » است :

بخرام بالله تا صبا بیخ صنوبر بر کند برقع بر افکن تا بهشت از حور زیور بر کند (۲)

۱۵ - جزء کلمه مرکب - ترکیبات عربی گاه به عنوان جزئی از يك کلمه

مرکب با کلمات فارسی ترکیب می‌شوند مانند « وارشیداه کنان » :

پای ناخوانده رسید و نفر مویه گران وارشیداه کنان راه نفر بگشائید (۳)



جمله های عربی در فارسی

جمله های عربی در نظم و نثر فارسی بخصوص در آثار نثر فنی و سبک عراقی بسیار بکار رفته است. و کتابهایی مانند عتبه الکتبه^۱، کلیله و دمنه، مرزبان نامه، تاریخ جهانگشای جوینی پر است از این جمله ها. جمله های عربی در فارسی این نقش ها را بازی می کنند:

۱ - جمله مستقل مانند: «بین الاحباب تسقط الآداب»، «المهدة علی الراوی»، «سلام علیکم».

هر چند آزمودم از آن نبودم من جرتب المجرّب حلتت به الذماد (۱)
۲ - جمله واره که ممکن است جمله واره پایه یا جمله واره پیرو و مانند آنها باشد.

الف - جمله واره پایه مانند:

الا یا ایها الساقی ادر کأ و ناولها که عشق آسان نمود اول وای افتاد مشکلمها (۲)
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسا (۳)
ب - جمله واره پیرو مانند:

در از لمان گفته ای: «لا تقنطوا من رحمتی» دیگران را گفته ای «منهم اذا هم یقنطون» (۴)

۱ - حافظ ۲ - حافظ. مصراع اول شامل دو جمله است که یکی جمله پایه است (الا یا ایها الساقی ادر کأ) و جمله بدی (ناولها) معطوف به آن است و دو جمله فارسی مصراع دوم جمله های پیرو آن و در حکم قید علت برای جمله های عربی است.
۳ - جمله «احسن الی من اسا» (با حذف همزه به ضرورت قافیه) جمله پایه برای جمله شرطی «اگر مردی» است. ۴ - سنائی. دو جمله عربی در هر دو مصراع جمله های پیرو و در حکم مفعول است برای فعل «گفته ای».

جادوان گفتند « آمنا برب العالمین گفته‌ای در جادوی «انالحن الغالبون» (۱)

۳- اسم - گاه جمله‌های عربی در حکم مضاف الیه کلمه محذوفی مانند کلام

و جمله میشوند در این صورت کار اسم (۲) را می‌کند :

« رحمة للعالمین » را « اهد قومی » ورد سازد

« لا تذر ان ذاعنی » گر بشنوی آمین مکن (۳)

باز آکه در فراق تو چشم امیدوار چون گوش روزه دار بر الله اکبر است (۴)

ار این قبیل است اجزائی از جمله‌های معروف عربی که در فارسی متداول

است مانند « آلت » . (جزئی از آیه الت بر بکم قالوا بلی) ، « و ان یکاد »

(جزئی از و ان یکاد الذین لیزلقونک با جاره) :

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید (۵)

۴ - صفت مانند : جل جلاله ، عم نواله ، تبارک و تعالی ، عز ذکره ،

صلی الله علیه و آله ، رضی الله عنه ، خلد الله ملکه و برهانه ، دامت برکاته ، دام

اقباله و سایر جمله‌های دعائی و همچنین « لایزال » ، « لایتغیر » و مانند آنها.

۵ - قید مانند الحمد لله ، المنة لله ، ان شاء الله . الحکم لله (یعنی ناچار)

استغفر الله (یعنی هرگز نه) .

المنة لله که در می‌کده باز است ز آن رو که مرا بردار و روی نیاز است (۵)

من رند و عاشق در موسم گل آن گاه توبه استغفر الله (۵)

عیشم مدام است از لعل دلخواه کارم به کام است الحمد لله (۵)

گر تیغ بارد از دست آن ماه کردن نهادیم الحکم لله (۵)

۱ - سنائی . جمله‌های عربی مصراع اول و دوم مانند جمله‌های عربی بیت پیش مفعول است .

۲ - البته اینها با جمله پیروی که کار اسم را بکند تفاوت دارد . ۳ - سنائی .

یعنی جمله « رحمة للعالمین » و جمله « اهد قومی » ، ... ۴ - سعدی ۵ - حافظ .

۶ - صوت مانند الله اکبر ، استغفر الله ، نعوذ بالله ، العیاذ بالله ، لله در قائل ، عفاك الله . الله اکبر به عنوان صوت تعجب یا اندوه بکسار می رود : « الله اکبر از این مردم » (یعنی شکفتا از این مردم) . استغفر الله گاه به عنوان صوت افسوس به کار می رود .

از دست زاهد کردیم توبه وز فعل عابد استغفر الله (۱)
 نعوذ بالله و العیاذ بالله نیز برای افسوس یا تعجب بکار می رود : «نعوذ بالله از این مردم آزاران» . لله در قائل ، بارک الله ، لوحش الله ، جزاك الله ، عفاك الله ، عفا لله ، تبارک الله و مانند آنها برای تحسین استعمال میشوند : «بارک الله از این مردم» .
 لوحش الله از قد و بالای آن سرو سهی زانکه هم تایش به زیر گنبد دوار نیست (۲)
 بدم گفتی و خز سندم عفاك الله نکو گفتی سگم خواندی و خشنودم جزاك الله کرم کردی (۳)
 از بس که نکته گفتم در وصف آن شما یل هر کو شنید گفتا لله در قائل (۴)
 جهان سرای غرور است و دیو نفس و هوا عفا الله آنکه سبکبار و بیگناه برست (۵)
 سرم به دینی و عقی فرو نمی آید تبارک الله از این فتنه ها که در سرامست (۶)
 ۷ - جزء کلمه مرکب - گاه جمله های عربی به عنوان يك کلمه با کلمات فارسی ترکیب می شوند و کلمه مرکب می سازند مانند ارنی گوی در این بیت :
 با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی ارنی گوی به معیقات بریم (۷)

۱ - حافظ ۲ - سعدی ۳ - منسوب به سعدی نگاه کنید به کلیات سعدی چاپ معرفت ص ۵۷۲ ۴ - حافظ ۵ - سعدی ۶ - حافظ ۷ - حافظ . ارنی یعنی خود را به من بنما و جزئی است از آیه و رب ارنی انظر اليک ..

قواعد عربی در فارسی

قواعد عربی به دو صورت در زبان فارسی به کار رفته است یکی با عبارات و کلمات عربی دیگر با عبارات و کلمات فارسی و غیر عربی . گاهی تصرفات و تغییراتی هم در این قواعد به وسیله ایرانیان به عمل آمده است که ما در باره علل آن کمتر بحث می کنیم و این کار را به وقت دیگری وا می گذاریم . اما تنها یاد آور می شویم که قرینه سازی (۱)، پیروی از عادات زبانی و بی اطلاعی از قواعد صرف و نحو عربی از عوامل مهم این گونه تغییرات است . از این کلمات تغییر یافته (۲) و به اصطلاح غلط (۲) گاه در آثار شاعران و نویسندگان توانای زبان فارسی نیز دیده می شود که ما جای جای نمونه هایی از آن را بدست می دهیم .

این نکته نیز درخور یاد آوری است که کلمات عربی در آغاز ورود به زبان فارسی معمولاً از قواعد زبان ما پیروی می کرده اند یعنی مثلاً این کلمات را بر طبق قواعد فارسی جمع می بسته یا از آنها اسم مصدر و صفت می ساخته اند اما از قرن ششم به بعد قواعد عربی هم با واژه ها و ترکیبات و عبارات عربی وارد

۱ - Analogie

۲ - این گونه استعمالات را که قداماً خلاف قیاس می گفته اند امروز غلط مشهور می نامند اما زبان شناسان عصر ما با اطلاق غلط به اینها مخالفند زیرا بر آنند که حتی این « غلطها » هم از قواعد خاص زبان شناسی پیروی می کنند و پژوهشگران فرنگ در این زمینه کتابهای فراوان نوشته اند . از آن جمله است کتاب معتبر « قواعد استعمالات غلط » (Grammaire des fautes) از Henri Frei به زبان فرانسوی .

فارسی شد که تا امروز هم ادامه دارد . ما این قواعد را در سراسر کتاب حاضر شرح داده ایم ولی بعضی از این قواعد را دوباره از لحاظ تغییرات حاصل در آنها و با از نظر تأییری که در کلمات فارسی داشته‌اند باز می‌نماییم. اینها عبارتند از قواعد نسبت ، تشبیه ، جمع ، وزنه‌های عربی ، مصدر صناعی ، تنوین ، مطابقه صفت و موصوف ، اسم تفضیل ، مفعول مطلق ، مفعول له (۱) .

نسبت - قواعد نسبت و استثناهای آن را در کلمات عربی دیدیم (۲) اینک در اینجا به ذکر چند نکته دیگر در باره آن می‌پردازیم :

۱ - بعضی از کلمات عربی مستعمل در فارسی از این قواعد پیروی نکرده‌اند :

الف - تاء (۳) زائد برخی از کلمات هنگام نسبت حذف نشده است مانند

مملکتی ، صنعتی ، حشمتیه ، ملامتی ، ملامتیه ، فلاحتی ، حکمتی ، دولتی .

الا ای دولتی طالع که قدر وقت می‌دانی

گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش (۴)

ب - الف آخر بدل به واو نشده است مانند رضا : رضائی (بجای رضوی) .

ج - بعضی از این کلمات در فارسی گاه بر طبق قاعده و گاه بر خلاف آن

به کار رفته‌اند. از این قبیلند :

زراعت : زراعی ، زراعتی . تجارت ، تجاری ، تجارتی . یمن : یمانی

یمنی . جزائر : جزیری ، جزائری . مرتضی : مرتضوی ، مرتضائی . مجتبی :

مجتبوی ، مجتبائی .

۱ - البته شاید بهتر بود بعضی از این مطالب را در زیر همان عنوانهایی که قبلاً

آورده ایم می‌نوشتیم . ۲ - ص ۱۰۷ ۳ - یعنی «ة» که در فارسی بدل به

«ت» یا «ه» غیر ملفوظ می‌شود . ۴ حافظ

د - چنان که دیدیم یاء نسبت اسم را تبدیل به صفت می کند بنا بر این صفت نیازی به یاء نسبت ندارد با اینحال برخی از صفات عربی در فارسی یاء نسبت گرفته اند مانند قدیمی، مصنوعی، صمیمی، معمولی بجای قدیم، مصنوع، صمیم و معمول .

ه - علامت جمع و نسبت در يك جا جمع شده اند مانند: اصولی، صادراتی، وارداتی، مطبوعاتی، مخبراتی، انتشاراتی، تبلیغاتی، مطالعاتی و انتخاباتی .

۲ - بسیاری از صفات نسبی بوسیله فارسی زبانان از فرنگی ترجمه شده است :

طلائی (doré)، اداری (administrative)، قانونی (legal)، مصنوعی (artificiel)، اعتدالی (modéré)، اقتصادی (économique)، نظامی (militaire)، معمولی (ordinaire) .

۳ - بعضی از کلمات فارسی و غیر عربی بر طبق قواعد نسبت عربی منسوب شده اند از این قبیلند : مانی : مانوی، دهلی : دهلوی، هری : هروی، مراغه : مراغی .

گاه قواعد نسبت عربی به صورتی غلط و تغییر شکل یافته در کلمات فارسی یا غیر عربی به کار رفته است مانند : فرانسه : فرانسوی، غزنه : غزنوی، تته (۱) بتوی کنبه : گنجوی (۲) بئغ یا بئشور (۳) : بئوی، متویه : متوی .

«ان» آخر بعضی از کلمات فارسی هنگام نسبت گویا به قرینه «ان» تثنیه عربی حذف شده است مانند : دیلمان : دیلمی، بغلان : بقلی، بدخشان : بدخشی، (۴).

۱ - شهری در هند ۲ - ممکن است هاء غیر ملفوظ این کلمات را «ة» بدل از واو عربی تلقی کرده و به قرینه «لغة» و «سنة» که منسوبشان میشود لغوی و سنوی منسوب نموده باشند . ۳ - شهری بین هرات و مرو . ممکن است «بئغ» را به قرینه «اخ» و «اب» عربی که واو آخرشان حذف شده است به صورت بئوی منسوب گردیده باشند (منسوب اخ و اب می شود اخوی و ابوی) . ۴ - اینها همه نام جایها هستند .

دو کلمه بخارا و طبرستان (۱) بدون هیچگونه نظیری در فارسی یا عربی به صورت بخاری و طبری منسوب شده اند .

بعضی از کلمات فارسی به صورت مؤنث منسوب میگردند مانند بهاریته و در فارسی به عنوان صفت به جای موصوف به کار می روند برخی از این گونه واژه ها فقط به صورت جمع در فارسی امروز استعمال می شوند مانند پندیات ، چرتیات ، جفکیات ، پوچیات .

تغنیه - در فارسی صیغه خاصی برای تشبیه نیست اما با ورود مشتأ های عربی در فارسی خواه و ناخواه چنین وجهی در زبان ما نیز موجودیت پیدا می کنند نهایت این که تشبیه های عربی در فارسی فراوان نیستند و آنهایی هم که وجود دارند بیشتر به صورت نصبی و جری به کار می روند مانند مجلسین ، طرفین ، وسطین اما در آثار قدیم وجه رفعی نیز به ندرت دیده می شود مثل توأمان، فرقدان (۲) جمع - در باره جمع های مکسر و سالم نیز پیش از این بحث کردیم (۳) و یاد آور شدیم که بعضی از جمعهای مؤنث سالم در فارسی بر خلاف قاعده (۴) به کار رفته اند مانند بروات (۵)؛ تلفات، نفرات ، زواجات (۶) هاءات .

بعضی از جمع های مؤنث در فارسی ترجمه کلمات مفرد خارجی هستند و عبارتند از: صادرات (exportation) ، واردات (importation) ، تبلیغات (propagande) . مطبوعات (la presse) .

- ۱ - این دو کلمه بصورت بخارائی و طبرستانی نیز منسوب گردیده اند .
- ۲ - توأمان یا دو پیکر یا جوزا یکی از برجهای دوازده گانه است، فرقدان نام دو ستاره روشن است در شمال . برای دیدن توضیح بیشتر رجوع کنید به مفرد و جمع دکتر معین ص ۷ چاپ ۱۳۳۷ - ۳ - ص ۸۱ - ۴ - نگاه کنید به ص ۸۲ یاد آوری ۱ - ۵ - بروات جمع برات است و برات خود صورت محرف براءة است بنا بر این جمع صحیح آن براءات است
- ۶ - واو و زوجات ، باید ساکن باشد .

بطوری که دیدیم پسوند «جات» در فارسی از «ات» عربی ساخته شده است (۱).

واژه های احجام ، امیال ، اجنه جمع حجم ، میل ، جن نیستند و جمع صحیح اینها هجوم و جشی است .

کلمات مخارج ، مساعی ، معایب ، شرایط ، خلائق ، صنایع با آن که جمع مکسر مخرج ، مسعاة ، معاب یا معا به ، خلیقه (۲) ، صناعه هستند در فارسی آنها را جمع خرج ، سعی ، عیب ، شرط ، خلق ، صنعت (۳) می پندارند .

جمع مکسر در کلمات فارسی - بعضی از کلمات فارسی و غیر عربی را جمع مکسر بسته اند . این گونه جمعها گاه در عبارات عربی هم آمده است از آن جمله اند : دراویش ، فرامین ، بساتین ، میادین ، خوانین ، خواتین ، بنادر ، بلابل ، لشوش ، رنود .

هرجا که شاهدی چو رنودش به رکشیم هرجا که زاهدی چو جهودش قفازنیم (۴)
چنان که دیده می شود در این گونه موارد بیشتر از وزنهای فعال و فعالیل استفاده شده است

وزنهای عربی در فارسی - ایرانیان با وزنهای عربی که پیش از این به تفصیل آنها را مطالعه کردیم لغتهایی ساخته و استعمال کرده اند که در عربی یا اصلاً به کار نمی روند و یا اگر هم به کار می روند به معنی دیگری است. این گونه

۱ - به حاشیه ص ۸۴ رجوع کنید .

۲ - خلیقه در عربی به معنی سرشت و طبیعت است ولی به معنی مخلوق و آفریده هم آمده است اما خلائق چون مفردش در فارسی امروز بکار نمی رود در بدو امر جمع خلق به نظر می رسد . همچنین است وضع مسعاة (به معنی سعی) و شریطه (به معنی شرط) .

۳ - صنعت در عربی مصدر مژه و به معنی «یکبار ساختن» است اما در فارسی مترادف با صناعت است . ۴ - فآنی

لغات بر سه دسته اند یکی از ریشهٔ عربی، دوم از ریشهٔ فارسی سوم از ریشهٔ عربی و فارسی.

۱ - لغات ساختگی از ریشه های عربی - این نوع واژه ها فراوانند و ما آنها را از لحاظ نوعشان در اینجا طبقه بندی می کنیم :

الف - مصدر ها که عبارتند از حفاظت ، دخالت ، خجالت ، رشادت ، رضایت ، شباهت ، نفاقت ، قضاوت ، فلاکت ، هلاکت ، فراغت (اصلاً به معنی تشویش) ، رشاء (اصلاً به معنی ریسمان) ، سکونت ، قیمومت ، شیخوخت ، دهشت ، خجالت ، تبانی ، تصاحب (اصلاً یعنی دوستی) ، تبرز ، تحکیم ، (اصلاً به معنی حکم قراردادن) ، تعمیر (اصلاً یعنی طول عمر دادن) تنقید ، ترمیم ، اعزام ، تمرکز ، تمسخر ، استجاره ، اجاره ، اداره (اصلاً به معنی چرخاندن) ، تقدیر (اصلاً به معنی اندازه گرفتن) ، تشکیلات .

ب - اسم فاعل ها مانند باکره ، شایق ، منتقد ، مغرض ، مکفی ، موهن ، مدیر ، منعدم ، منقد ، منجی ، متمرکز ، مسری ، منضجر .

ج - صیغه های مبالغه مانند بقال (اصلاً به معنی تره فروش) ، آخان ، خراج (اصلاً به معنی زیرک) ، سیاس (۱) ، نبات ، دراک ، حراف ، نطق ، خراف ، قطور (اصلاً به معنی ابر پر باران) .

د - صفت های مشابه : جبون ، خجول ، فکور ، حجیم ، خلیق (اصلاً به معنی شایسته) ، شبیه ، فجیع ، دخیل ، رشید ، سلیس .

۱ - اگر قیاساً بخواهیم از سیاست که اجوف واوی است صیغهٔ مبالغه بسازیم باید بگوییم
سواس

۵ - اسمهای مفعول: مَبغُوض ، مَوْسُوم (اصلاً به معنی داغدار) ، مَظنون ، مقروض (اصلاً به معنی بریده) ، مَوْعُود ، مَفْلُوك ، مَكْرُوم ، مَوْلُود (۱) ، مَجْبُط ، مَدْمَغ ، مَزَلْف ، مَدَام (اصلاً به معنی شراب) .

و - مصدر میمی: مَلْعَنَت (اصلاً به معنی مستراح) در فارسی به معنی لعن است .

افلیج نیز از لغات مجعول است و صحیح آن مفلوج است .

۲ - لغات ساختگی از ریشه های فارسی - این گونه لغات را هم از لحاظ نوع آنها طبقه بندی می کنیم .

الف - مصدر مانند نَزَاكَت از نَزَاكَ فارسی :

از نَزَاكَت رَنَك گری بر چهره گل بشکفتد خَار از بیطاعتی در چشم بلبل بشکفتد (۲)

ب - صیغه مبالغه مانند نَرَاد (از نَرَد) ، نِيَاز (از نِيْزَه) ، فَيَال (۳)

(از فَيَل) : د و فَيَالان سلطان بر پی رفتند و همه را با مرابط حضرت آوردند .

(ترجمه تاریخ یمنی ص ۳۶ ، تصحیح دکتر شعاری)

ج - اسم مفعول مانند مَمْهُور (از مَهْر) .

مُكَلَاه از ماده كَلَاه نیز از اینگونه لغات است (۴) .

۳ - لغات ساختگی از ریشه فارسی و عربی - ایرانیان گاهی با وزنهای

عربی لغاتی ساخته اند که ریشه آن از دو جزء فارسی و عربی است از آن جمله است

تَحْرَمَز (از حَرَامَزاده) : د کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تَحْرَمَز و نَمِیمت

۱ - مولود به معنی ولادت یافته ولی در فارسی به معنی زمان ولادت هم به کار می رود .

۲ - صائب ۳ - فیاال از کلمات معرب است که در عربی نیز به کار رفته است .

۴ - اکثر مثالهای دو صفحه اخیر از مقاله غلطهای مشهور دکتر عبد الرسول خیامپور

استخراج شده است . به آن مقاله در مجله دانشکده ادبیات تبریز رجوع کنید .

را صرامت و شهامت نام کنند ، (تاریخ جهانگشای جوینی ص ۴۱)

تنوین در فارسی - کلمات عربی تنوین دار در قدیمترین آثار فارسی (۱)

به چشم میخورند . این کلمات در ابتدا اندک بوده اند ولی از قرن ششم به بعد مانند سایر کلمات و قواعد عربی به زبان ما هجوم آورده اند . از این قرن استعمال کلمات تنوین دار که پیش از این سماعی و محدود بود به صورت قیاسی معمول شد و ترکیبات تنوین دار (۲) نیز از قرن پنجم و ششم در فارسی رایج گردید . در عصر حاضر از استعمال ترکیبات تنوین دار کم شد اما نه تنها از وواج کلمات مفرد تنوین دار کاسته نشد بلکه علاوه بر به کار رفتن اغلب واژه های تنوین دار قدیم تعداد زیادی واژه تنوین دار تازه نیز بوسیله ترجمه کلمات فرنگی وارد فارسی شد که از آن جمله اند : عمیقاً (deeply , profondément) مستقیماً (directly directement) ، شخصاً (personnellement) : کاملاً (completely , complètement) ، اخیراً (dernièrement) ، استثناءً (exceptionnellement) لزوماً (nécessairement) ، احتمالاً و محتملاً (éventuellement) ، مطمئناً (assurément , certainement) معمولاً (ordinairement) ، منظمأ (régulièrement) ، اساساً (essentiellement) .

بعضی از کلمات غیر منصرف عربی که تنوین نمی گیرند در فارسی با تنوین به کار رفته اند مانند اکثراً ، اقبالاً .

برخی از واژه های فارسی و غیر عربی نیز در زبان ما تنوین گرفته و بین

-
- ۱ - عهداً و حقاً دو کلمه تنوین دار است که اولی در اواخر قرن چهارم در شعر کسایی مروزی و دومی در اوایل قرن پنجم در شعر بهرامی سرخسی بنظر نگارنده رسیده است :
گوئی که دوست قرطه شعر کبود خویش تا جایگاه ناف به عهداً فرو درید
جز تلخ و تیره آب ندیدم در آن زمین حقاً که هیچ باز ندانستم از زکاب
 - ۲ - برای دیدن ترکیبات تنوین دار به ص ۱۳۶ رجوع کنید .

طبقاتی از جامعه متداول شده اند مانند: تلکرافاً، تلفناً، جاناً، زباناً، ناچاراً
دوّمأ، سوّمأ.

یاد آوری - کلمات تنوین داری که در فارسی به کار می روند از لحاظ
صرفی یا اسمند یا صفت و در جمله های فارسی غالباً کار قید را می کنند ولی به
ندرت اسم و صفت و صوت و بیوند هم در میان آنها دیده میشود (۱)

مصدر صناعی - ۱ - بسیاری از مصدر های صناعی که به وسیله ایرانیان
ساخته شده است با قواعد ساختن این گونه واژه ها در عربی سازگار نیست مانند
اسلامیت (۲).

۲ - بعضی از مصدر های صناعی امروز تازگی دارند و ترجمه کلمات
فرانسوی یا انگلیسی هستند (۳).

۳ - «یت» گاه به آخر کلمات فارسی و غیر عربی می چسبد مانند:
خشکیّت، ایرانیّت (۴).

مطابقه صفت و موصوف - در فارسی برخلاف عربی صفت و موصوف معمولاً
با هم مطابقه نمی کنند نه در تذکیر و تأنث (۵) و نه در مفرد و جمع. اما توجه
به این نکات در این مورد لازم است:

۱ - چنان که دیدیم از قرن پنجم و ششم به بعد مطابقه صفت و موصوف در
عبارات عربی مستعمل در فارسی رایج شد مانند صفات حمیده و نتایج حاصله.

در فارسی امروز بسیاری از این مطابقه ها در مورد کلماتی که از فرنگی

۱ - برای دیدن مثال بیوند و صفت به صفحه ۱۲۴ و حاشیه آن و برای ملاحظه مثالهای
اسم به صفحه های ۱۳۸، ۱۳۹ رجوع کنید.

۲ - ص ۶۱ ۳ - ص ۶۰ ۴ - ص ۵۸ ۵ - زیرا در فارسی
مذکر و مؤنث نیست.

ترجمه شده اند به چشم می خورد .

۲ - گاهی بی هیچ دلیلی برای موصوف های فارسی که نه مذکر و نه مؤنثند

صفت مؤنث آمده است مانند در آمد حاصله ، لاله حمرا ، گنبد خضرا :

به زیر گنبد خضرا چنان توان بودن که اقتضای قضاهاى گنبد خضراست (۱)

گاه برای موصوف جمع فارسی صفت جمع عربی آمده است مانند پیغمبران

عظام و گاه نیز صفت جمع فارسی آمده است مانند رندان صبحوی زدگان :

به صفای دل رندان صبحوی زدمان بس در بسته به مفتاح دعا بکشایند (۲)

مطابقه حال با صاحب آن - در فارسی حال (قید حالت) برخلاف عربی

با صاحب آن مطابقت نمی کند اما در ترجمه از جمله های عربی گاهی این مطابقه

دیده می شود : « به گزاف در زمین مروید بدکاران » (۳) در ترجمه « و لا تعثوا

فی الارض مفسدین » (۴) . که « بدکاران » به معنی « با بدکاری » قید حالت

است و بر خلاف معمول فارسی به پیروی از « مفسدین » عربی که حال است به

صورت جمع آمده .

یاد آوری - در فارسی غیر ترجمه هم به ندرت مطابقه قید حالت با صاحب

آن (فاعل یا مفعول فعل) به چشم می خورد :

نشستند هر دو پیراندیشگان شده تیره روز جفا پیشگان (۵)

« مستان » نیز در تاریخ بیهقی به عنوان قید حالت جمع بسیار است :

« سرهنگان و خیلناشان و اصناف لشکر را بر آن خوان نشانند و شراب چون

۱ - انوری ۲ - حافظ ۳ - کشف الاسرار ج ۷ ص ۴۸۲

۴ - آیه ۳۶ از سوره عنکبوت . از این گونه مطابقه ها در کتابهای تفسیر فراوان است

به مقاله نگارنده زیر عنوان « نشانه جمع و قید » در مجله وحید سال دوم شماره اول رجوع

کنید . ۵ - شاهنامه ج ۱ ص ۹۴ س ۶۴۴ چاپ بروخیم .

جوی آب روان شد چنان که مستان بازگشتند ، (تاریخ بیهقی ص ۵۴۱ س ۹) (۱) .
مفعول مطلق در فارسی - از اقسام مفعول مطلق (۲) مفعول مطلق نوعی در فارسی به کار می رود و آن مصدری است که با متمم خود چگونگی فعل را بیان می نماید بنا بر این کار قید کیفیت را می کنند و از گروه (۳) های قیدی کیفیت بشمار می رود . در عربی مفعول مطلق فراوان است اما در فارسی چنین نیست و آنجا هم که به کار می رود بیشتر تحت تأثیر عربی است ، از همین رو در آثاری که از عربی ترجمه شده است نسبتاً بسیار است : « می خوانند آن را سزای خواندن » (۴) در ترجمه « يتلونه حق التلاوته » (۵) . « حق التلاوته » چنان که می بینیم در ترجمه تفسیر طبری « سزای خواندن » ترجمه شده در حالی که در کشف الاسرار « پی بردن بسزا » ترجمه گردیده است : « پی بردند به آن پی بردن بسزا » (۶)

۱ - به مقاله سابق الذکر نگاره یا به تاریخ بیهقی مصحح دکتر فیاض و دکتر غنی صفحه های ۳۴۲ ، ۴۹۷ ، ۵۹۱ رجوع کنید .

۲ - در عربی سه قسم مفعول مطلق هست : ۱- نوعی ۲- عددی ۳- تأکیدی .

۳ - گروه یا گروه واژه دستوری دو یا چند کلمه است که کار يك کلمه (اسم ، قید صفت ، پیوند ...) را می کند بی آن که ترکیب شود یا جمله تشکیل دهد مانند به منظور این که (به معنی تا : گروه پیوندی) ، غیر قابل بخش (گروه وصفی) ، فارغ بودن زکفر و دین (گروه اسمی) : « فارغ بودن زکفر و دین دین من است » .

۴ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۱۰۱ ۵ - سورة البقره آیه ۱۲۱ . در اینجا « حق » نایب مفعول مطلق و تلاوت مضاف الیه آن است .

۶ - کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۳۳ در ترجمه همان آیه . البته چنان که دیده می شود این ترجمه ما تحت اللفظی است و به شیوه فارسی فصیح نیست مثلاً در اینجا کافی بوده « حق التلاوته » « بسزا » ترجمه و گفته می شود آن را بسزای خوانند . برای دیدن این گونه ، مثلاًها رجوع کنید به کشف الاسرار جلد ۷ ص ۴۲ س ۱۵ و ص ۱۹۹ و جلد ۱ ص ۳۲۰ و ۳۳۲

در اشعار منوچهری و تاریخ بیهقی و التفهیم ابوریحان که متأثر از عربی هستند نیز مفعول مطلق وجود دارد :

فرود آور به درگاه وزیرم فرود آوردن اعشی به باهل (منوچهری)
« بپرند بریلین بر پشت کرده » (التفهیم ص ۸۳). « بخشیده است بخشیدن
راست » (همان کتاب ص ۳۶۲). « غلامان را بفرمود تا بزدند زدنی سخت
و قباش پاره کردند » (بیهقی ص ۱۶۳ مصحح دکتر فیاض و دکتر غنی) (۱).
در آثار غیر ترجمه و آنهایی که از عربی متأثر نشده اند نیز مفعول مطلق
به چشم می خورد :

بخند ید خندیدنی شاهوار چنان کامد آوازش از چاهسار (فردوسی)
قاصدان را بر عصایت دست نی تو بخشبای شه مبارک هفتنی (مولوی)
نگه کرد رنجیده در من فقیه نگه کردن عاقل اندر سفیه (سدی)
امروز هم مفعول مطلق بسکار می رود : « خوردیم خوردنی حسابی » .
« خندید چه خندیدنی » ، « رفتیم اما چه رفتنی » (۲) .

۱ - رجوع کنید به تاریخ بیهقی صفحه های ۴۴ و ۳۸ ، ۴۲ و ۲۰۷ مصحح دکتر فیاض و دکتر غنی .

۲ - در زبان انگلیسی هم اصطلاحی است به نام « The cognate object » و به معنی « مفعول هم‌ریشه » که تا حدی منطبق با مفعول مطلق است :

او زندگی کرد زندگی درازی He lived a long life
ولی در کتابهای دستور فرانسوی و فرهنگهای زبانشناسی چنین اصطلاحی را نیافته ام.
رجوع کنید به « Dictionary of linguistics » تألیف Mario A. Pei و
Frank Gaynor و به « Lexique de la Terminologie linguistique » تألیف
J. Marouzeau

مفعول له - مفعول له در عربی اسمی (۱) است که فعل برای آن واقع می شود یا بعبارت دیگر غایت وقوع فعل است مانند «وَضَرَ بَنْتَهُ تَأْدِيباً» (اورا به منظور تربیت زد) ، مثال دیگر از قرآن : «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حُدُودَ الْمَوْتِ» (۲) یعنی «انگشتهای خود را در گوشها کنند از بیم آن که صاعقه رسد به ایشان از بیم هرك» (۳) چنانکه دیده می شود اولاً مفعول له در فارسی و عربی بر سببیت هم دلالت می کند و تنها برای بیان غایت فعل نیست . ثانیاً در فارسی با حروف اضافه «از» و «برای» یا مترادف های آنها مانند «از برای» ، «به منظور» ، «به علت» ، «به سبب» می آید مگر در بعضی از ترجمه ها که ممکن است حرف اضافه آن به تقلید از عربی حذف شود مانند : «کنند انگشته اندر گوشهاشان از صاعقه ها بیم هرك» (۴) . «خداوند خویش را می خوانند بیم و امید» (۵) ، در ترجمه «یدعون ربهم خوفاً و طمعاً» (۶) . بطوری که می بینیم «خوفاً و طمعاً» در فارسی «بیم و امید» ترجمه شده است (به جای از بیم و امید) مثال دیگر : «خواهد بیشتری از اهل کتاب از بازگرداندنی شما را از پس ایمان شما کافری حسدی از نزدیک تنهاشان» (۷) . در ترجمه «كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم حسداً من عند انفسهم» (۸) .

-
- ۱ - این اسم اگر بخواهد منصوب شود حتماً باید مصدر و امر قلبی باشد و فاعل و زمان وقوع آن باید با فاعل و زمان وقوع فعلش نیز یکی باشد .
 - ۲ - سوره بقره آیه ۱۹ - ۳ - کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۶ در ترجمه همان آیه .
 - ۴ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۲۱ (در ترجمه همان آیه) ۵ - کشف الاسرار ج ۷ ص ۵۲۹ ۶ - سوره سجده آیه ۱۶ ۷ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۹۹ ۸ - سوره البقره آیه ۱۰۹

ضمناً مفعول له های عربی بهمان صورت اصلی خود در زبان فارسی نیز نفوذ کرده و در آثار زبان ما به کار رفته اند مانند تیمناً ، تفذناً ، تعمیماً ، توسماً یعنی برای تفتن ، برای تیمن ، برای تعمیم ، برای توسع : « و بعضی از آنها تیمناً نکارش یافت » (۱) . « بعضی از نتایج افکار ابکارش تیمناً تحریر شد » (۲) « ولی تعمیماً للمفائدة تکرار آن را در این موضع خالی از فائده ندانستیم » (۳) . « و این اصل معنی آن بوده پس از آن توسماً به معنی مطلق نامه استعمال شده است » (۴) .

اسم تفضیل - در قدیم پسوند « تر » هم به معنی کنونی آن آمده است و هم به معنی « ترین » . مثال برای معنی کنونی آن :

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مست را

که کس آهوی وحشی را ازین خوشتر نمی گیرد (حافظ)

مثال برای « تر » به معنی « ترین » : « و بدان ای پسر که سرشت مردم چنان آمد که تکاپوی کنند تا از دنیا آنچه نصیب او آمده باشد به گرامیتر کس خویش بماند و نصیب من از دنیا سخن آمد و گرامیتر کس بر من تویی » (۵) .

اگر چند از نامورتر تباری و گر چند از بهترین خاندانی (فرخی) .

بنا بر این در اینجا مشابهتی است بین کلماتی که در فارسی با پسوند تر ساخته

شده اند و افعال تفضیل عربی یعنی هر دو هم معنی تفضیلی دارند و هم معنی عالی از اینرو « تر » به معنی « ترین » ممکن است تحت تأثیر ترجمه عربی به وجود

۱ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰ - ۲ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵ - ۳ - محمد

قزوینی در تعلیقات چهار مقاله ص ۶۰ چاپ دکتر معین - ۴ - ملك الشعراء بهار به نقل

از سبک شناسی ج ۲ ص ۲۰۵ - ۵ - قابوسنامه ص ۳ مصحح دکتر یوسفی .

آمده باشد .

حروف اضافه در فارسی و عربی - بسیار دیده شده است، که معنی حروف اضافهٔ زبانی از راه ترجمه و بر خلاف معمول به زبان دیگر نفوذ کرده مانند استعمال حرف اضافه «برای» پیش از اسمها و قیود زمان (برای همیشه، برای مدت یکسال) فارسی که تحت تأثیر فرنگی است (for ever ، pour toujours) در حالی که پیش از آن چنین مورد استعمالی در فارسی نبوده است و مثلاً بجای « برای همیشه » تا جاودان ، جاودان ، همیشه گفته می شده است .

بر طبق این قاعده به کار رفتن بسیاری از حروف اضافه در اصطلاحات فارسی مقتبس از عربی است یا به عکس مانند « بر عمیا » (کوه کورانه) از « علی العمیا »، « در گذاشتن از » از « عفی عن »، « بر سبیل » از « علی سبیل »، « نکه کردن در » از « نظر فیه » :

تو چون موری و این راهست همچون موی بت رویان

مرو ز نهار بر تقلید و بر تخمین و بر عمیا (سنائی)

« اکنون که توبه کردید از شما در گذاشتیم » (۱) بجای شما را عفو کردیم یا شما را بخشودیم .

« و الّا علی سبیل الندرة گلهای بوییده و دست مالیده دیگران استشمام نکرده » (۲) . در فارسی هم داریم : بر سبیل ندرت (۳) ، بر سبیل اتفاق (۳) ، بر سبیل تصادف (۳) ، بر سبیل تعجیل (۴) ، بر سبیل افترا (۵) ، بر سبیل تطوع و تبرّع (۶)

۱ - تفسیر تربت جام ۲ - مرزبان نامه ۳ - از اصطلاحات امروز

۴ - منتخب کلیله و دمنه ص ۲۶ ص ۱۱ ۵ - همان کتاب ص ۴۳ ص ۱۳ ۰۶
همان کتاب ص ۱۴۳ ص ۱۰ - با توجه به اینکه کلیله و دمنه ترجمه از عربی است درستی فرض ما در مورد « بر سبیل » ثابت میشود .

بر سبیل اختصار : « و بر حکم فرمان عالی این چند فصل بر سبیل اختصار
نوشته آمد » (۱).

نگه کرد رنجیده در من فقیه نکه کردن عاقل اندر سفیه (بوستان)
و از این قبیل است : در جمله (فی الجملة) ، و در حال (فی الحال) ، (۲)
از جمله (من جمله) ، بر فور (علی الفور) ، سلام بر شما (سلامٌ علیکم) (۲) .
لغات و اصطلاحات ترجمه شده از عربی - چنانکه در ذیل عنوانهایی
از قبیل مطابقت و موصوف ، مطابقت حال و ذوالحال ، مفعول مطلق ، مفعول له ،
اسم تفضیل و حرف اضافه دیدیم برخی از قواعد عربی از راه ترجمه در فارسی نفوذ
کرده است اکنون برای تکمیل فایده می‌گوییم ترجمه از عربی علاوه بر تأثیر دستوری
تأثیر لغوی نیز در فارسی داشته است (۳) و ما در اینجا فقط به چند نمونه اشاره
می‌کنیم (۴) و چند اصطلاح ترجمه شده از عربی را می‌نویسیم :

۱ - سیاستنامه ص ۵ س ۱۴ مصحح عباس اقباس. بر سبیل و اسم پس از آن گروه قیدی
تشکیل می‌دهد . ۲ - در فارسی « در زمان » و « اندر زمان » هم داریم که مقتبس
از « اندر زمان » پهلوی است که در کارنامه اردشیر بابکان بسیار آمده است و در برسر
کلماتی مانند در وقت ، در حال و در ساعت ممکن است تحت تأثیر عربی نباشد . بهر
حال ، در این زمینه تأمل بیشتری باید کرد .

۳ - مشابهت این گونه اصطلاحات در دو زبان همیشه بر اثر ترجمه نیست بلکه بسیاری از
این موارد حاصل توارد است مانند نظریه عربی و *to look at* انگلیسی ، در واقع فارسی
و فی الواقع عربی و *in fact* انگلیسی *en réalité* فرانسوی ، فی الحقیقه
عربی و در حقیقت فارسی و *en verité* فرانسوی ، فی الاصل عربی و در اصل فارسی و
en principe فرانسوی و *in principles* انگلیسی .

۴ - نثر عربی تحت تأثیر پهلوی و بوسیله نویسندگان و مترجمان ایرانی نسب و پهلوی
دانی چون ابن المقفع و عبدالحمید کاتب کمال یافت و مثلاً در سه قرن اول هجری کتابها
و رسالات فراوانی از پهلوی به عربی ترجمه شد از آن جمله است . کتاب التاج —

مردره ، رونده ، راهرو ، رهرو همه ترجمهٔ سالک عربی به معنی عارفند :
 تو ز خوک خویش اگر آگه نه ای سخت معذوری که مردرده نه ای (منطق الطیر)
 آمد افسوس کنان مغبیچه باده فروش گفت بیدار شوای رهرو خواب آلوده (حافظ)
 « تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند » (گلستان) .

→ کلیله و دمنه، نامهٔ تنسر، گزارش شطرنج، لهراسب نامه، آئین چوگان زدن، آئین تیر اندازی، کتاب الاختلاج، کتاب الفال، کتاب زجرالفرنس، بهرام دخت، سیرت اردشیر، ستور پزشکی و بیاری دیگر (برای آگاهی بیشتر به کتاب تاریخ ادبیات در ایران جلد اول ص ۱۴۴ رجوع کنید). بنابراین نشر عربی متأثر از پهلوی است و از سوی دیگر بسیاری از کتابهای فارسی از عربی ترجمه شده اند از این قبیلند تفسیرهایی مانند ترجمهٔ تفسیر طبری، کشف الاسرار، تفسیر ابوالفتوح رازی و کتابهایی چون شرح تعرف، تاریخ طبری، ترجمهٔ تاریخ یمنی، تاریخ بخارا، رسالهٔ قشیریه، الفرج بعدالشدۀ، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه و دهها مانند آنها. بعضی از کتابهای فارسی از پهلوی به عربی و آنگاه از عربی به فارسی درآمده اند مانند کلیله و دمنه و سند باد نامه. از اینرو تأثیر پهلوی در عربی و عربی در فارسی انکارناپذیر است مثلاً تأثیر جمله بندی عربی در فارسی قرن چهارم و پنجم در تفسیرها و تاریخ بیوقی به خوبی هویداست. با این ترتیب فارسی دری که خود دنبالهٔ زبان پهلوی است به دو صورت از آن متأثر است یکی تأثر مستقیم و از راه تحول زبان و ترجمه از پهلوی و دیگری غیر مستقیم و به وسیلهٔ ترجمه از عربی که خود متأثر از پهلوی است بنابراین بدرستی معلوم نیست که بعضی از اصطلاحات فقط متأثر از عربی است یا این که غیر مستقیم از پهلوی گرفته شده است مثلاً مادر پهلوی و فارسی « اندر زمان » و در عربی « فی الحال » و در فارسی « در حال » داریم اکنون این سؤال پیش می آید که آیا « فی الحال » تحت تأثیر « اندر زمان » پهلوی است یا در خود عربی هم اصلاً چنین اصطلاحی وجود داشته است و سرانجام معلوم نیست که « در حال » ترجمهٔ مع الواسطه از پهلوی است یا فقط ترجمه از عربی است و یا اصلاً لغتی است که ایرانیان تحت تأثیر اصطلاحاتی مانند اندر زمان ساخته اند.

و از این قبیل است ، ترسا ترجمه راهب ، دختر رز ترجمه بنت العنب ، قصه برداشتن (شرح حال نوشتن) ترجمه رفع القصة ، حاجت برداشتن (حاجت خواستن) ترجمه رفع الحاجة ، داستان زدن ترجمه ضرب المثل ، بررغم ترجمه علی رغم یگانه زمانه ترجمه وحید العصر ، ای عجب ترجمه باللحجب ، گرفتن (به معنی مجازات کردن) ترجمه اخذ عربی به همان معنی ، چشم خروس ترجمه عين الديك ، عقده کشایی ترجمه حل العقده ، پر شدن آینه و چشم از چیزی ترجمه ملأت منه عینی :

دختری ترسا و روحانی صفت درره روح اللہش صد معرفت (منطق الطیر)
 مراسمده گه بیت بنت العنب بس که از بیت ام القرى می گریزم (خاقانی)
 دوستان دختر رز تو به مستوری کرد شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد (حافظ)

« صاحب غرضی قصه به سلطان ابراهیم برداشت » (چهارمقاله ص ۷۱)
 « دانست که خطا کرد که حاجت به مخلوق برداشت » « خدای را شرم باز ندارد
 که بزند داستانی (۱) » در ترجمه « ان الله لا يستجیبی ان یضرب مثلاً (۲) » .

ابرهمان پیش روی آسمان بندد نقاب آسمان بررغم او از بوستان ظاهر شود (منوچهری)
 یگانه زمانه شدستی و لیکن نشده چکس از زمانه یگانه (ناصر خسرو)
 ای عجب این رنگ ازیرنگ خاست موسئی با موسئی در جنگ خاست (مولوی)
 یارب مگیرش ار چه دل چون کبوترم افکنند و کشت و حرمت صید حرم نداشت (۳)
 لب از لب جو چشم خروس ابلهی بود برداشتن بگفته بیپوده خروس (۴)

گر چهره بنماید صنم پرشو از او چون آینه

ورزلف بکشاید زهم روشانه شور و روانه شو (مولوی)

۱ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۴۲ . ۲ - سورة البقره آیه ۲۶ . ۳ - حافظ ۴ - سعدی .

وازهمن قبیل است : نیک محضر (حسن المحضر) ، آفتاب گردان (دوار الشمس) ، دوست گرفتن (اتبخان الولی) ، اگر نه (لولا) ، روزگار مرد (رجل زمانه) ، روی آوردن (نوجه) ، چشم برهم زدن (طرفة العين) ، فریاد خواستن (استغائه) ، خنک نوبتی (فرس النوبة) ، جوانمردی (فتوة) ، بتن خویش ، بنفس خویش ، بخود (بنفسه) ، دامن بکمر زدن (تشمُر) ، کپه ترازو (کفة المیزان) بنا براین (بناءً علی هذا) .

بعضی از این گونه لغات و اصطلاحات که از عربی بفارسی برگردانده شده اند خود از یونانی و سریانی به عربی ترجمه گردیده اند مانند گاوزبان (لسان الثور) ، زبان کنجشک (لسان العصفور) ، خرس مهتر (دُب اکبر) (۱) ، خرس کهتر (دُب اصغر) (۲) .

غنوده از پس او خرس مهتر جو بچه پیش او در خرس کهتر (۳)

چند مورد خلاف معمول دیگر ۱ - تخفیف نیافتن همزه - پیش از این (۴) دیدیم

که قلب همزه ساکن پس از همزه متحرك واجب است اما در کلمه ائتلاف چنین قلبی

۱ - دب اکبر یا خرس مهتر یا بنات النعش بزرگ یا هفت اورنگ مهین صورتی از صورتهای شمالی است شامل هفت ستاره
 ۲ - دب اصغر یا خرس کهتر
 یا بنات النعش کوچک یا هفت اورنگ کهین صورتی دیگر از صورتهای شمالی است که آنهم از هفت ستاره تشکیل شده است .

۳ - ویس ورامین . ضمناً برای دیدن این گونه اصطلاحات به کتابهای تفسیر مانند ترجمه تفسیر طبری ، کشف الاسرار ، تفسیر ابوالفتوح رازی و همچنین فرهنگهای عربی به فارسی مانند مقدمه الادب زمخشری ، المرقاة ادیب نظری ، تاج المصادر بیهقی ، ترجمان القرآن و همچنین به مقاله د ترجمه از زبانی به زبان دیگر ، نوشته آقای محمد طباطبائی در مجله وحید سال سوم شماره ششم رجوع کنید . نگارنده پیش از این اصطلاح ترجمه شده از عربی را گرد آورده است که شرح آن مستلزم نوشتن رساله ای جداگانه

است ۴ - ص ۱۸

صورت نگرفته است (۱) .

۲ - اسم تفضیل عربی گاه در فارسی صفت مطلق تلقی گردیده و پسوند «تر» گرفته است مانند اعلم تر ، افضل تر ، اولیتر :

ترك احسان خواجه اولیتر (۲) كاحتمال جفای بوآبان (سعدی)

۳ - بی هیچ نیازی به آخره صدرها یا اسم مصدرهای عربی یاء مصدری فارسی افزوده شده است مانند سلامتی ، راحتی بجای سلامت و راحت .

کلمات فارسی در عبارات عربی - در عصر حاضر بعضی از کلمات فارسی وارد ترکیبات عربی شده و در میان گروهی از مردم رایج گردیده اند . اینها معمولاً اسمهایی هستند که باین صورتها به کار رفته اند :

۱ - مضاف الیه مانند حسب الخواش ، حسب الفرموده و حسب الدستور .

۲ - مضاف مانند دستور العمل

۳ - معمول شبه فعل مانند متناسب الاندام

۴ - اسم لاء نفی جنس مانند بلا درنگ .

۱ - صورت عربی ائتلاف و ایتلاف ، است ۲ - اولی بدون (تر)
هم به همان معنی بسکار رفته است :

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
(حافظ)

تغییرات واژه‌های عربی در فارسی

کلمات و ترکیبات عربی تحت تأثیر ویژگیهای زبان فارسی و قواعد آن یا برابر فارسانی خط یا در نتیجه فرینه سازی و قوانین کلی زبانشناسی تغییراتی کرده‌اند که اشاره بآنها لازم است. این تغییرات عبارتند از: ۱ - تغییرات لفظی ۲ - تغییرات معنوی ۳ - تغییرات لفظی و معنوی با هم ۴ - تغییرات املائی ۵ - تغییر گروه دستوری کلمات. اینک شرح هر یک از این تغییرات و ذکر گونیه‌ها:

تغییرات لفظی

اینگونه تغییرات را می‌توان به اقسام دیگری تقسیم کرد از قبیل: الف - تغییر

تلفظ. ب - تغییر حروف ج - تغییر حرکات. د - تغییر حرکات و حروف با هم (۱)

تغییر تلفظ - مراد از تغییر تلفظ تغییر اصوات حروف و حرکات عربی در فارسی

است و این تغییرات را به نوبه خود می‌توان بدو دسته تقسیم کرد یکی تغییر تلفظ حرکات دیگر تغییر تلفظ حروف.

۱ - تغییر تلفظ حرکات - حرکات در حقیقت حروف مصوت یا وا کبر کوتاه (۲)

۱ - حرکت در حقیقت نوعی حرف است باین معنی که حرف مصوت یا وا کبر است. تغییر تلفظ نیز از مقوله تغییر حرف و حرکت است بنا بر این همه را میتوان در زیر یک عنوان مورد بحث قرار داد ولی ما در اینجا از لحاظ پیروی از طبقه بندیهای متداول حروف و نشانه‌های عربی و همچنین از نظر تسهیل یادگیری برای هر یک از آنها عنوان جداگانه‌ای قرار دادیم.

۲ - در برابر مصوت‌های کوتاه (حرکات) مصوت‌های بلند قرار دارند که عبارتند از حروف مدیعی: ا، و، ی.

هستند که تلفظ آنها در فارسی و عربی گاه با هم تفاوت دارد. باین معنی که فتحه در فارسی و عربی تقریباً یکسان است ولی کسره در عربی با «i» کوتاه و در فارسی با «e» و ضمه در عربی با «u» کوتاه و در فارسی با «o» معادل است.

۲ - تغییر تلفظ حروف - چنان که می دانیم بسیاری از حروف عربی در فارسی قابل تلفظ نیستند و اینها در زبان ما به حرف قریب المخرج خود تبدیل می شوند مثلاً ث و ص به س، ط به ت، عین به همزه، ق به خ، ض و ظ به ز، ح به ه بدل میگردند و علاوه بر اینها «و» عربی نیز مثل واو فارسی تلفظ نمیشود.

تغییر حرکت - تغییر حرکت خود بر چند قسم است: ۱ - حذف حرکت ۲ - افزایش حرکت ۳ - تبدیل حرکت ۴ - حذف و تبدیل حرکت با هم.

۱ - حذف حرکت - حرکت بعضی از حروف کلمات عربی در فارسی به ضرورت ثعربا به علل دیگر حذف میشود مانند: فَعَلَهُ: فَعَلَهُ، كَتَبَ: كَتَبَ، طَمَعُ: طَمَعُ، سَبَلَتْ: سَبَلَتْ، شَفَقَتْ: شَفَقَتْ، زَهْرَةٌ: زَهْرَةٌ:

کمر را به تعلیم و شفقت بیستم زبان تو بر شاعری برگشادم (خاقانی)
بگیر طره مه طلعتی و قصه مخوان که سهد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است (حافظ)

قاعده کلی ۱ - در تداول امروز مردم تهران فتحه ناء زائد بسیاری از اسم فاعلهای باب تفاعل و تفعّل حذف و مثلاً گفته میشود: متواضع، متوسط، متکلم، متشخص و غیره در قدیم نیز فتحه متواری در شعر حذف شده است:

دوش متواریك به وقت سحر اندر آمد بخیمه آن دلبر (فرخی)
متواری راه دلنوازی زنجیری کوی عشقبازی (نظامی)

قاعده کلی ۲ - فتحه عین بعضی از مصدرهای عربی که بر وزن فَعْلَان هستند در فارسی حذف میشود مانند: جَوْلَان، حَيَوَان، دَوْرَان، هَذْيَان که میشود: جَوْلَان، حَيَوَان، دَوْرَان، هَذْيَان.

یاد آوری - در فارسی حیوان و دَوَران هم بکار می‌رود: «حیوان خیر ندارد
ز جهان آدمیت»، «حرکت دَوَرانی».

۲ - افزایش حرکت - گاه حرف ساکن کلمات عربی در فارسی متحرک می‌شود مانند
لَحْد که می‌شود لَحَد :

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین تا به بویت ز لَحْد رقص کنان بر خیزم (حافظ)
۳ - تبدیل حرکت - گاه حرکت بعضی از حروف کلمات عربی بر اثر نارسایی
خط یا عوامل دیگر بحرکت دیگر بدل می‌گردد مانند رُباب و منداول و معدن که
می‌شود رُباب و مُتداول و معدن. در تبدیل حرکات بدهم این قواعد کلی را میتوان
بیان داشت :

۱ - کسره نخستین حرف جمعهای مکسری که بر وزن فعالند و حرف اول مفردشان
مضموم است به پیروی از مفرد بدل بضمه می‌گردد مانند بَقاع ، نِکات ، اِناث ،
نقاط (جمع بَقعه ، نُکته ، اُنثی ، نُقطه) که بَقاع ، نُکات ، اِناث نُقاط
تلفظ می‌گردد .

استثناء - حروف اول قلاع ، کبار و صغار با آن که جمع قلعده ، کبیر و صغیرند
نیز در فارسی مضموم تلفظ می‌شود (بصورت قُلاع ، کُبار ، صُغار) .

۲ - فتحه عینهای مصدر باب مفاعله چون با دستگاہهای صوتی فارسی زبانان
سازگار نیست عموماً بدل به کسره می‌شود مانند مساعده ، مشاعره ، مناظره بجای
مساعده ، مشاعره و مناظره .

۳ - فتحه لام این مصدرها هم در تلفظ مردم تهران بدل بکسره می‌گردد مانند
مبارزه ، معامله بجای مبارزه و معامله .

۴ - فتحه فاء و لام اول مصدر فَعَلَلَه در بعضی از کلمات بدل بکسره می‌شود
مانند زلزله ، هندیسه ، زهیزه بجای زلزله ، هندسه و زهزه .

یاد آوری - در بعضی دیگر از این مصدر ها تبدیل حرفی صورت نمی گیرد و به صورت عربی آن تلفظ می شود مانند سَفْسَطَه ، فَلَاسَفَه ، وَسَوَسَه .

۵ - فتحه آخر بسیاری از ظرفهایی که به اسم ذواللام اضافه شده اند گویا به قرینه ترکیباتی مانند رئیس الوزراء ، حسام الدین بدل به ضمه می گردد مثل فوق العاده ، آخر الامر ، عاقبه الامر ، ماوراء النهر ، ما بعد الطبيعة ، ماوراء الطبيعة ، بین الملل ، تحت الحمايه ، تحت اللفظ بجای فوق العاده ، آخر الامر ، عاقبه الامر ، ماوراء النهر ، ماوراء الطبعه ، ما بعد الطبعه ، تحت الحمايه ، تحت اللفظ و غیره .

ولی در مورد عند چنین نیست مانند عند التزوم ، عند المطالبه ، عند الافتضاء که تبدیلی صورت نمی گیرد .

۶ - کسره نخستین حرف بسیاری از کلماتی که بروزن فعالند در فارسی بدل به فتحه می گردد مانند عیار ، عیان ، جدال ، عیال ، عیاذ ، فرار ، خلاف ، علاج ، وصال که مفتوح خوانده می شوند .
کسره این گونه کلمات گاه بدل به ضمه می گردد مانند قمار که میشود قمار .



اینک ما در ذیل این قسمت صورت اصلی بسیاری از این گونه کلمات را که در فارسی حرکت یا حرکتهایی از آنها تبدیل شده است و بصورت دیگری تلفظ می شوند به دست می دهیم :

أَسْلِحِه ، أَقْرِبَا ، اِكْسِير ، أَلَم ، إِهَارَت ، (امیزی) ، أَمَارَه (نشانه) ،
إِبَالَت ، بَرَاث ، بَصَارَت ، بَطَالَت (دلیری) ، بَطَالَت (تنبلی) ، بَلْقِيس ،
بَلَاغَت ، بِنَاء ، بَهْجَت ، تَجَارِب ، تَجْرِبَه ، تَرْجَمَه ، تَرْكَه ، تَذَكَار ،

تعداد، تکرار، ثروت، جنبه، جراحت، جزیت، جسامت، جهالت،
حراسات، حرقت، حسارت، حفات، حلاوت، حماسه، حماقت، خباثت،
خرف، خصالت، خضاب، خطابت، خفاء، خیال، خیال، دثار، درایت،
دلالت، دماغ، دمشق، دثالت، ذلت، ذی الحجّه، رباب، رباط، رباعیات،
رجاء، رحلت، رحیم، رخاء، رخسته، رعایت، رعایا، رعیت، رفاه،
رفاهیت، رقت، رکاکت، رکت، روایت، ریبت، زفای، زلفت، زلف،
زبور، زوجات، سجده، سخاوت، سعایت، سیفله، سکینه، سلاح (۱)،
سلطه، سماجت، سماعی، سمیح، سباط، سینان، سنجاب، شجاعت،
شحنه، شرافت، شرف (بجای شرف)، شیخ، شرف، شیعاف، شفاعت،
شقاوت، شمال، شنت، صباحت، صداقت، صراحت، صلابت، صندوق،
ضخامت، طبرسی، طرفه العین، طلسم، طنبور، طمطراق، طبیبت،
ظرافت، ظلام، عداد، عدالت، عداوت، عذار، عذراء، عراق، عرق النساء،
عسجد، عضلات، عطر، عفاف، عقار، عقب، علاقه، علاوه، عمارت،
عناصر، عنفوان، عنقاء، عوض، عیادت، عید، غبوات، غذاء، غربت،
غرامت، غیربال، غیره، غل و غش، غوطه، فجاءه، فرار، فساد،
فقد، فیلسوف، قالب، قباحت، قبرس، قیدم، قدمت، قیراثت، قوس،
قزح، قساوت، قصاص، قطار، قطاع، قطعات، قطعته، قمار، قندیل،
قنطار، قنطیره، قواره، قیروان، قیمت، کافر، کتف، کتف، کرامت،
کراحت، کفاف، کیفه، کلبتین، لایعقل، لباس، لجاج، لجاجت،
لحاف، لاجیم، لمنعه، لم یزرع، لواء، لیاقت، لیکن، ما یحتاج مبارک، منات،

۱ - ترکیب فارسی و عربی سلحشور نیز به کسرین و فتح لام صحیح است .

مُتَدَاوِلٌ ، مُتَشَهِّمٌ ، مُثَبَّتٌ ، مُعْجَلٌ ، مُعْجَبٌ ، مُعْجَبٌ ، مُعْجَبٌ ،
 مُدَادٌ ، مُدَحِّحٌ ، مُزَاجٌ ، مُدْبِرٌ ، مُدْرِكٌ ، مُرْتَضَىٌ ، مُرْجِعٌ ، مُسَاحِتٌ ،
 مُسْتَحِقٌّ ، مُسْتَحْكِمٌ ، مُسْتَعِجِلٌ ، مُصَمِّمٌ ، مُضْرِبٌ ، مُظْلِمَةٌ ، مُعْجَبٌ ،
 مُعْجَرٌ ، مُعَدَّلٌ ، مُعَدِّنٌ ، مُعْرِضٌ ، مُعْضِلٌ ، مُغْفِرٌ ، مُقْبَلٌ عَلَيْهِ ،
 مُقْسِمٌ ، مُكْرَمَةٌ ، مُكْنَسَةٌ ، مُتَلَاوِحٌ ، مُنْتَظِمٌ ، مُنْصِبٌ ، مُنْطَقَةٌ ،
 مُهَارَتٌ ، مُهْدِيٌّ ، مُهَيِّبٌ ، نَجَاتٌ ، نَجَاحٌ ، نَخْوَةٌ ، نَدَامَةٌ ، نَزْهَةٌ ،
 نَشَاطٌ ، نَسَارِيٌّ ، نُسَبُ الْعَيْنِ ، نَظَافَتٌ ، نَفَازٌ ، نَفَاسَةٌ ، نَفَرَةٌ ، نِكَالٌ ،
 نَكْبَتٌ ، نَكْهَتٌ ، نَمَاءٌ ، نِهَاطٌ ، نِهَاطِيٌّ ، نَهَضَةٌ ، نَهْجَرٌ ، هَدْيَانٌ ،
 هِشَامٌ ، هِلَالٌ ، وَجَاهَةٌ ، وَخَامَةٌ ، وَدَاعٌ ، وَسَوَاسٌ ، وَصَالٌ ، وَفَقٌّ ،
 وَقَاحَةٌ ، وَقَارٌ .

برخی از کلمات عربی دو یا چند تلفظ دارند که یکی از آنها
 در فارسی متداول شده است از این قبیلند : جِهَازٌ و جِهَازٌ ، حِذَاقَةٌ و حِذَاقَةٌ ،
 خُفْيَةٌ و خُفْيَةٌ ، رِبْقَةٌ و رِبْقَةٌ ، رِسَالَةٌ و رِسَالَةٌ ، رِضَاعٌ و رِضَاعٌ ، رَهْبَانٌ
 و رَهْبَانٌ ، طَلْقٌ و طَلْقٌ ، عِنَاٌ و عِنَاٌ ، فُقْدَانٌ و فِقْدَانٌ ، فَلَاحَةٌ و فَلَاحَةٌ ،
 مَحْمِدَةٌ و مَحْمَدَةٌ ، مَسْكِينٌ و مَسْكِينٌ ، مَسْقِطٌ و مَسْقِطٌ ، مَسْتَقِيلٌ و
 مُسْتَقْبَلٌ ، و نِقَاوَةٌ و نِقَاوَةٌ ، جَلْوَةٌ و جَلْوَةٌ ، رِشْوَةٌ و رِشْوَةٌ ،
 سِقَايَةٌ و سِقَايَةٌ .

بعضی از کلمات عربی بیش از یک تلفظ دارند ولی در فارسی هیچیک از آنها به

کار نمی رود مانند :

لَحْدٌ و لَحْدٌ ، كَيْدٌ و كَيْدٌ و كَيْدٌ ، وَصَلَةٌ و وَصَلَةٌ ، رَوَاقٌ و
 رَوَاقٌ ، زُرَافَةٌ و زُرَافَةٌ و زُرَافَةٌ که در فارسی لَحْدٌ و كَيْدٌ ، وَصَلَةٌ ،

زرافه گفته می‌شوند (۱) .

بعضی از کلمات عربی که در فارسی حروفشان تغییر حرکت داده به صورتی

در آمده اند که در عربی به معنایی دیگر به کار می‌روند مانند :

آخر	به معنی	پایان	که شده است	آخر	به معنی	دیگر
اِخْوَان	«	برادران	«	اِخْوَان	«	دو برادر
ایمین	«	مطمئن	«	اَیْمَن (۱)	«	دست راست
بساط	«	سفره	«	بساط	«	زمین وسیع
ثبات	«	پایداری	«	ثبات	«	دردسر
خلل	«	فساد	«	خلل	«	طعام باقی مانده
جناح	«	بال	«	جناح	«	گناه
جنوب	«	یکی از جهات	«	جنوب (۲)	«	پهلوها
خلاص	«	رهایی	«	خلاص	«	زرو سیم
رجعت	«	بازگشت	«	رجعت	«	پاسخ نامه
ستر	«	پوشیدن	«	ستر	«	روپوش

۱- بسیاری از این مثالها و همچنین مثالهای دیگر دو بخش اخیر کتاب از مقاله آقای دکتر خیامپور در مجله دانشکده ادبیات تبریز زیر عنوان «غلطهای مشهور» استخراج گردیده و بسیاری از آنها نیز به وسیله خود نگارنده گردآوری شده است . برای آگاهی بیشتر و برای تشخیص این دو دسته لغت و مثال به آن مقاله رجوع کنید .

۱- ایمن معال آمن اسم فاعل امن و ایمن به فتح همزه و میم به معنی دست راست است که در فارسی هم به کار می رود و در این صورت معمولاً با وادی همراه است « وادی ایمن » اصطلاحی قرآنی است به معنای بیابان دست راست .

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موس از نی گوی به میقات بریم (حافظ)

۲ - در این صورت جنوب جمع جنب به معنی پهلو است

شهاب	«	ستاره دنباله دار	«	شهاب	«	آب سرخ رنگ
عُنباب	«	میوه ای است	«	عُنَّاب	«	انگور فروش
غیبیت	«	بدگویی	«	غیبیت	«	غایب بودن
فِرَاسَت (۱)	«	زیرکی	«	فَراسَت	«	مهارت در اسب سواری
فِراق	«	دوری	«	فِراق	«	انفصال
قِیَوم	«	نظام	«	قِوام	«	اعتدال
مِستَخْدَم	«	استخدام شده (کارمند)	«	مِستَخْدِم	«	استخدام کننده (رئیس)
مُرْتَفَع	«	بر طرف شده	«	مُرْتَفِع	«	بلند
وَلَايَت	«	استان	«	وَلَايَت	«	دوستی
یَسار	«	چپ	«	یَسار	«	آسانی

۴- حذف و تبدیل حرکت - گاه در يك کلمه هم حذف و هم تبدیل حرکت صورت میگیرد مانند حَبَجَلَه که شده است حِبَجَلَه .

تغییر حروف - حروف کلمات عربی نیز با حذف ، افزایش و تبدیل تغییر می یابد:
حذف حروف - ۱ حذف يك حرف مکرر - یکی از حروف مکرر میشود در بسیاری از موارد در فارسی حذف میشود مانند بَقَم ، سَمَاق ، مَالِیَات ، مَتَسْکَا ، خَاص ، عَام ، مَصَاف که در فارسی میشود بقم ، سماق ، مالیات ، متسکا ، خاص ، عام ، مصاف .

اگر حرف مشدد در آخر کلمه باشد حذف بیشتر صورت میگیرد بخصوص اگر ساکن باشد . کلمه های که حرف آخرش مشدد است اگر بوسیله اضافه یا عطف متحرک شود حرف مکرر گاهی حذف و گاهی ایقا میگردد . مثال برای حذف :

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ عشق بازان چنین مستحق هجرانند (۲)

۱ - فراست اصلا یعنی پی بردن به امری از روی نشانه ها و آثار آن . ۲ - حافظ

در شعر هبج و در فن او چون اکذب اوست احسن او (۱)
 خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ناسیه روی شود هر که در او غش باشد (۲)
 دو کس چه کنند از پی خاص و عام یکی نیک محضر دگر زشت نام (۱)

یادآوری ۱ - حذف حرف مکرر مشدد در مورد یاءهای مشدد نسبت، صفت های مشابه و اسم مفعول های معتل الآخر و صفت مشبهدهای هموزا الام و هویت دارد مانند طبیعی، حقیقی، منفی، معنی، مبنی، مرعی، مرئی، علی، نبی، جری، بجای طبیعی، حقیقی، منفی، معنی، مبنی، مرعی، مرئی، علی، نبی، جری.

یادآوری ۲ - حذف یکی از یاءهای مکرر نسبت ممکن است به پیروی از یاء نسبت فارسی باشد که مشدد نیست.

۲ - حذف همزه - الف - حذف همزه اول مانند بوعلی، بوسعید، بواسحق و بایزید:

عقل در راه عشق نابیناست عاقلی کار بوعلی سیناست (۳)
 راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود (۲)
 شنیدم که روزی سحرگاه عید ز گرما به آمد برون بایزید (۴)

ب - حذف همزه آخر - حذف همزه های آخری که پس از الف قرار داشته باشند در فارسی عموماً جایز است خواه این همزه ها اصلی باشند و خواه قلب از واو و یاء مانند استثناء، اعضاء، بقاء، ابتداء، اجزاء که میشوند استثناء، اعضاء، ابتدا، بقا، اجزاء. این گونه کلمات هنگام اضافه شدن از قاعده کلمات مختوم به الف فارسی پیروی میکنند و پس از الف آنها «ی» افزوده میشود مانند اعضای بدن، باستانهای او.

نکته حوراست یا صفای صفاهان جهت جواز است یا نقای صفاهان (خاقانی)
 ۳ - حذف یاء مد مانند قاش، صاف، قلع، صیقل، قسطنطنیه، فضول که در اصل

بوده اند فاشی ، صافی ، قلمی ، صیقلی ، قسطنطنیه و فضولی (۱) .

۴ - حذف یاء صامت مانند غش و تمیز که در اصل غشی و تمیز بوده است .

۵ - حذف الف - ۱ حذف الف وسط مانند خلاء و ملاء که میشود خلأ و

ملا . ۲ - حذف الف آخر مانند معافی^۱ که می شود مُعاف .

۶ - حذف «ة» آخر مانند مداوا ، مدارا ، ملافا ، مکافا که در اصل بوده

اند مداواة ، مداراة ، ملاقاة . چنان که دیده می شود این حذف در مورد مصدر های معتل الآخر باب مفاعله صورت می گیرد :

ملافا چون کنی با عقل زیر برده حسی نخست از پرده بیرون آید و پس رای ملافا کن (۲)

۷ - حذف حاء - مانند ويحك که در فارسی می شود و يك .

۸ - حذف بیش از يك حرف - الف - حذف «ال» مانند واسطة العقده ، واسطة

القلاده ، بنی العباس ، ابن المقفّع ، زى الحجّته که می شود واسطة عقد ، واسطة قلاده (۳) . بنی عباس ، ابن مقفّع ، زى حجّته .

ب - موارد دیگر مانند عماریه ، بسم الله الرحمن الرحيم ، ام غیلان که می

شود عمارى ، مغیلان (۴) بسم (۵) .

افزایش حروف - ۱ مشدد کردن مانند قضاة (به قرینه طلاب) ، صلاحیت ،

کراهیت ، علانیت (۶) . علیحده ، عمّامه (بجای عمّامه) عثمان ، لفافه .

۱ - فضول در عربی به معنی یاوه گوئی و در فارسی بمعنی یاوه گو است و فضولی در

عربی یاوه گو و در فارسی یاوه گوئی است ۲ - سنائی ص ۳۵۴ .

۳ - به ص ۱۳۶ و به لغتنامه دهخدا در ذیل واسطة قلاده و واسطة عقد رجوع کنید

۴ - ام غیلان یعنی مادر غولان و مغیلان که صورت تغییر یافته آن است به معنی نباتی

است خار دار در صحراهای عربستان . ۵ - بسمل یعنی ذبح . بعضی از مثالهای بند ۸ از کتاب دستورنامه دکتر محمد جواد مشکور استخراج شده است .

۶ - این سه کلمه به قرینه کلماتی که به «یت» مصدری ختم میشوند مشدد شده اند .

ذُرَّت ، عادی ، ادویّه ، اغذیّه ، ابنیه (۱) ، زرافه (صحیح آن زرافه ، زرافه یا زرافه) .

۲ - افزایش واو مصوت مانند خال که می شود خالو

۳ - افزایش یا عمادند قحط (۲) و ائانه (۳) که می شود قحطی و ائانیه .

۴ - افزایش وة مانند رَعش ، وَعَد ، ذی القعد ، که شده اند رَعشَه ، وَعَدَه و ذی القعدَه .

۵ - افزایش بیش از يك حرف مانند مَهر ، عبد علی ، احمد ، محمد ،

ابوالعباس ، حسن ، جعفر که می شود مهریه ، عبدالعلی ، احمد لا (۴) ، محمد لا (۴) ، ابوالعباسان ، حسانان ، جعفران (۴) .

یاد آوری - گاه يك كلمه یا يك پیشوند و پسوند فارسی بد کلمه یا ترکیب عربی

افزوده می شود و کلمه مرکب به وجود می آید مانند عشوَه گر ، صاحب دل .

گاه به این گونه کلمات از لحاظ معنوی نیازی نیست مانند بر علیه ، بر اه ،

بنقدا ، بعمدا ، بقصدا از عمدا (۵) که صحیح آنها علیه ، له ، نقدا ، عمدا و قصداست .

۱ - این سه کلمه گویا تابع قاعده ای کلی به صورت غلطی در آمده اند .

۲ - قحط بدون یاء هم در فارسی به کار رفته است :

چو یوسف نیست کز قحطم رهاند مرا چه ابن یامین چه یهودا (خاقانی)

۳ - ائانیه تصرف در ائانه ، و ائانه واحد ائان است یعنی وة ، آن علامت وحدت است .

۴ - د اهل همدان در قدیم احمد و محمد را احمد لا و محمد لا تلفظ می کرده اند و مردم ساوه به آخر کتیه ها و اسامی الف و نونی که گویا الف و نون نسبت فارسی بود می افزودند ، (تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۱۵۳ تألیف دکتر ذبیح الله صفا) .

۵ - دو فارسی کلماتی که تنوین نصب دارند غالباً کار قید را می کنند و قید نیز برابر است با يك حرف اضافه و يك اسم مثلاً عمداً ، اجمالاً و بسیار یعنی به عمد ، بداجمال ←

تبدیل حروف - تحت تأثیر عواملی که به آن اشاره کردیم گاه حروف بعضی از کلمات عربی تبدیل به حرف دیگر می شود :

۱ - تبدیل الف به یاء مدّ - این تبدیل گاه بر اثر نارسائی خط و تصحیف است زیرا چنان که دیدیم بیشتر الفهای آخر عربی با یاء نوشته می شوند (۱) مانند مبتنی ، مقتضی ، لایتنهای ، متوفی و گاه بر اثر اماله است و آن این است که در فارسی الف بدل به یاء می گردد مانند لکن ، حجاب ، آمین که می شود لیکن ، حجیب ، ایمن . اینک تعدادی از این گونه کلمات : افعی : افعی ، حوالی : حوالی ، عسی ، عسی (۲) ، لحم : لحم ، سلاح : سلیح ، مزاح : مزیح (۳) ، کتاب : کتیب ، کتابه : کتیبه ، عتاب : عتیب (۴) ، جلباب : جلیب ، مهماز : مهمیز ، هلام : هلیم (۵) ، بلی : بلی .

→ به فراوانی بنا بر این گونه قیود دیگر نیازی به حرف اضافه ندارد اما بر سر بعضی از قیود فارسی از جمله بر سر سه قید ، عمدا ، قصدا ، نقدا حرف اضافه در می آید : « بنقدا پسر قیصر شاهنش بدست عیاران ایران به هلاک آمد » (دارابنامه بیستوی) « بقصدا در میان طلایه آمد و سخن گفتن آغاز کرد » (همان کتاب)

دولت مسعود خواجه گاه گاهی سر کشد تا نگویی خواجه فرخنده از عهدا کند (منوچهری)
گو نام ما زیاد بمدا چه می بری خود آید آن که یاد نیاری ز نام ما (حافظ)
و به مقاله نگارنده زیر عنوان « قیودی که با حرف اضافه به کار می روند ، در مجله وحید سال سوم شماره ششم رجوع کنید . - ۱ ص ۱۱۱

۲ - هر کجا لطفی به بینی از کسی سوی اصل لطف ره یابی عسی (مثنوی دفتر سوم ص ۴۲۹ چاپ بروخیم)

۳ - کشانی بدو گفت کوبت سلیح نبینم همی جز فسوس و هزیح (فردوسی)

۴ - تا کی کهم عنیت ز آن چه دلفریبت روزی کرشمه ای کن ای یار بر گزیده (حافظ)

۵ - غذایی از گوشت و گندم که در فارسی هلیم تلفظ می شود و آقای دکتر خیام پور هاء آن را بدو صورت مکسور و مضموم خوانده اند اما در المنجد فقط مضموم است .

۲ - تبدیل الف به کسره مانند الف بلی^۱ که بنا بدقاعده اماله بدل به یاء می شود و سپس یاء بدل به کسره می گردد :

بلی^۱ ← بلی ← بلیه

۳ - تبدیل یاء به الف : یاء آخر بعضی از مصدر های باب تفعّل و تفاعل در فارسی بدل به الف شده است مانند تقاضا ، تماشا ، تمنا ، تولّا^۲ که در اصل بوده اند : تقاضی ، تماشای ، تمنی ، تولی .

۴ - تبدیل همزه به الف مانند تبرّا ، مهیّا ، مهنّا ، مجزّا ، مبرّا ، مبدّا ، هنشا ، از تبرّو ، مهیّا ، مهنّا ، مجزّا ، مبرّا ، منشأ ، مبدأ .

۵ - تبدیل همزه به یاء مدّ مانند تجرّی و تبرّی (۱) از تجرّو و تبرّو .

۶ - تبدیل همزه به یاء صامت مانند تجزیه ، تهنیت ، التیام ، ریاست ، مایل ، دلایل ، ملامت ، بدایت و تکیه از تجزئه ، تهنئه (۲) ، مائل ، دلائل ، ملاءمت ، بداعت ، تکآة (۳) .

۷ - تبدیل همزه به واو مدّ مانند تکآفؤ که شده است تکافو .

۸ - تبدیل همزه به واو صامت مانند مجزء ، بدء و نشء که شده است جزو ، بدو ، نشو .

۹ - تبدیل «ة» به «ک» گفتیم بعضی از «ة» های آخر عربی در فارسی بدل به «ه» غیر ملفوظ می شوند (در حقیقت حذف می کردند) و در نتیجه از قواعد این گونه «ه» های فارسی پیروی می کنند و در این صورت هنگام گرفتن «ان» جمع و «ی» مصدری بدل به «ک» می کردند مانند حاملکی ، عملکی (۴) .

۱- تبرّو در فارسی هم به صورت تبری به کار رفته است و هم به صورت تبرا .

علی الله از بد دوران علی الله تبرا از خدا دوران تبرا (خاقانی)

۲- تبدیل همزه به یاء در این موارد ظاهراً تابع تبدیل «واو» به یاء است ولی در کتابهای

صرف ، تعرض این نکته نشده است ۳- به صفحه ۱۱۱ رجوع کنید ۴- ص ۱۱۳

- ۱۰ - تبدیل یاء به همزه مانند نهایی که میشود نهایی .
- ۱۱ - تبدیل ح به عین مانند محجر که میشود معجر .
- ۱۲ - تبدیل ع به ه مانند طلائع که میشود طلایه .
- ۱۳ - تبدیل ب به پ مانند قبان (۱) که میشود قبان .
- ۱۴ - تبدیل ك به گ مانند عسکر و مشکل که میشود عسگر و مشکل
- ۱۵ - تبدیل ع به الف و ك به ق مانند كعب که میشود قاب .
- ۱۶ - تبدیل واو به نون مانند موشور که در فارسی شده است منشور .
- افزایش و تبدیل حروف - گاهی در کلمات عربی افزایش و تبدیل حروف هر دو صورت می‌گیرد مانند علی و حسن که در لهجه قدیم اهل ری علکا و حسکا (۲) و عیسی که در لهجه قدیم مردم همدان عیشکا (۲) و همچنین مثل کراء که کرایه شده است .
- حذف و تبدیل حروف - گاهی حذف و تبدیل حروف با هم صورت گرفته است مانند مراعه به معنی ستیزه کردن و برابری کردن که همزه آخر آن حذف و سپس الف آن به قاعده اماله بدل به یاء شده است و به صورت مری در آمده است :
- سر بریده از مرض آن اشتری کوبه تك با اسب می کردی مری (۳)
- خطفریشتگان زاهمی نخواهی خواند چنین به بی ادبی کردن و لجاج مری (۴)
- تغییر حرکت و حرف - گاهی در کلمات عربی و معرب مستعمل در فارسی هم تغییر حرکت و هم تغییر حرف صورت می‌گیرد مانند ابراهیم ، قناره،

۱ - قبان خود معرب و کبان ، است بنا بر این داریم : کبان ← قبان ← قبان .

۲ - تاریخ ادبیات در ایران جلد اول ص ۱۵۳ - ۳ - دفتر پنجم ، شوی ص ۸۴۵ س ۵۱۰ .

۴ - ناصر خسرو به نقل از فرهنگ فارسی دکتر معین .

مَحْكٌ، حِنَاءٌ، مَهْدِيٌّ، هَدِيَّةٌ، مُعْطَلٌ، مَلْحَفَةٌ، مَلْعَقَةٌ، مَحْشَةٌ،
 كِتَابَةٌ، جِمَادِيٌّ که در فارسی شده است براهام، قَنَارَةٌ، مَحْكٌ (بی تشدید)،
 حِنَا، مَهْدِيٌّ (بی تشدید)، هَدِيَّةٌ، مُعْطَلٌ (در تداول عوام تهران) (۱)
 مَلْفَقَةٌ، مَلْفَقَةٌ، ماشه، کتبی، جِمَادِيٌّ.

تصحیف - گفتیم بر اثر نارسایی خط و یکسان بودن بعضی از حروف در کلمات
 عربی و معرب تغییراتی صورت می گیرد این کار را تصحیف می نامند. ما بعضی
 از اینها را در قسمت های مختلف این کتاب نوشته ایم. اینک چند تصحیف دیگر
 را در اینجا می نویسیم: فیلقوس از فیلفوس، خَزِيٌّ از خَزِيٌّ، منجنیق از
 مِیخَنِیق یونانی، اَهْبَتٌ از اَبْهَتٌ، مَسْوَدَةٌ از مَسْوَدَةٌ، مَرورَةٌ از
 مَرورَةٌ، مَكَارِيٌّ از مَكَارِيٌّ.

تغییر معنی

بسیاری از کلمات عربی در فارسی به معنایی غیر از آنچه در عربی دارند می
 آیند مانند رَعْنَاءُ که در عربی به معنی زن خود پسند است ولی در فارسی به مرد
 زن جذاب و زیبا پیکر نیز گفته می شود. همچنین مِلَّتٌ که در عربی و فارسی قدیم
 به معنای مذهب است: «عاشقان را مذهب و ملت خداست»، ولی از قرن سیزدهم
 به بعد به معنی مردم نیز آمده است. تسبیح در فارسی قدیم و عربی به معنی بی عیب
 دانستن خداست:

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش (سعدی)

۱ - عوام ملایر و مردم بعضی از دهات نزدیک آن معطل را ماطل می گویند.

ولی علاوه بر این در فارسی به معنی ^{سُبَّحَه} که از ابزار تسبیح و عبادت است نیز آمده است :

گفت تسبیحهم بیفکندم زدست ناتوانم بر میان زَنَار بست (منطق الطیر)
همچنین عزیمت در عربی به معنی افسون و آهنگ حرکت ولی در فارسی به معنی خودحرکت است . رویه در عربی و فارسی قدیم (بصورت رویت) به معنی اندیشه و در فارسی امروز به معنی روش است . مرده در عربی جمع مارد و به معنی سرکشان است ولی در فارسی امروز و در بین طلاب علوم دینی به معنی مریدان به کار می رود .

قاعده نسبت کلی که در این باره میتوان بیان کرد این است که مصدر های مره عربی در بسیاری از موارد در فارسی تغییر معنی داده اند مانند صنعت ، لحظه ، شمه ، عشرت در عربی به معنای یکبار ساختن ، یکبار نگاه کردن ، یکبار بویدن و یکبار لغزیدن آمده است اما در فارسی به معنای صناعت ، زمان کوتاه ، بخش و لغزش است ولی این قاعده عمومیت ندارد و بعضی از این مصدر ها در فارسی هم بر مره دلالت می کنند مانند دفعه ، طرفه (۱) (در طرفة العین) صَفْهَه (۲) ، رَكْعَت (۳) .

برای دریافتن تغییراتی که در معنی کلمات عربی در فارسی صورت گرفته است کافی است کتابهای لغت فارسی و عربی را بایکدیگر مقایسه کنیم . این گونه تغییرات خود میتواند موضوع رسالات و کتابهای بسیاری قرار گیرد (۴) .

۱- یکبار بهم زدن چشم ۲ - یکبار بهم زدن دست . این کلمه در فارسی بمعنی حراج و فروش هم آمده است . ۳ - یکبار رکوع کردن .

۴ - برای پی بردن بعلمت تغییر معنی کلمات باید از کتابهای معانی و بیان در مبحث ←

تغییر لفظ و معنی

گاهی لفظ و معنای واژه‌های عربی در فارسی هر دو تغییر می‌یابد در میان مثالهایی که گذشت از این گونه کلمات زیاد می‌توان یافت با این حال در اینجا هم چند مثال می‌آوریم: مَصاف (بی تشدید) در اصل مَصاف (با تشدید) است و مَصاف هم جمع مَصَف به معنی آوردگاه و میدان جنگ و صف نبرد است ولی مَصاف در فارسی به معنی خودجنگ است. تماشا در اصل تماشای و به معنی رفت و آمد است در فارسی به معنی نظاره و نگاه کردن است.

تغییر املاء

املاء بعضی از کلمات عربی در فارسی تحت تأثیر املاء فارسی یا بر اثر بی اطلاعی از دقایق املاء عربی و بی توجهی به استثنای آن تغییر یافته است:

۱ - «ة» های عربی اگر «ت» تلفظ شوند در فارسی معمولاً به صورت کشیده (ت) نوشته می‌شوند مانند ارادة ، مراجعة ، رحمة ، زحمة که میشود ارادت ، مراجعت ، رحمت ، زحمت . در این قاعده استثناء هم هست مانند زكوة ، مشکوة ، قضاة ، صلوة .

۲ - الفهای عربی بهر صورت که نوشته شوند (خواه به صورت «ياء» یا «واو») در فارسی گاه بصورت عربی نوشته می‌شوند مانند: مبتلی ، اعلی ، منقی ،

← مجاز و استعاره و از کتب منطق و اصول در باب دلالت و از کتابهای معنی شناسی (*Semantics, Sémantique*) که از شبه‌های زبان شناسی است مدد جست بخصوص از فن اخیر که باشیوه های آماری و ریاضی در فرنگ روبره توسعه است و در باره آن کتابهای معتبری نوشته شده است مانند *The Principles of Semantics* تألیف *S. Ullman* ، *Précis de Sémantique Française* تألیف همان محقق و *Meaning and Change of Meaning* تألیف *G. Stern* و *Essays on Historical Semantics* تألیف *Leo Spitzer*

مشکوة، ابرهیم، اسمعیل، اسحق و هرون و گاهی با الف مانند مبتلا، اهلا، منقا، مشکات، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، هارون .

۳ - واو کرسی همزه گاه بدل به یاء می شود مانند مسؤل، شؤون، رؤوس، رؤوف، مرؤوس که گروهی می نویسند مسؤل، شئون، رئوس، رئوف، مرئوس (۱).

۴ - الف کرسی همزه گاه بدل به یاء میشود مانند جرأت، هیأت، مسأله، که بعضی می نویسند: جرئت، هیئت، مسئله (۱).

۵ - همزه بی کرسی گاه در فارسی با کرسی یاء یا واو نوشته می شود مانند قراءه، براءة، بطء که بسیاری می نویسند: قرائت، براءت، بطؤ.

یاد آوری - همزه بعضی از این کلمات پس از پیدا کردن کرسی در فارسی تبدیل به واو و یاء گردیده اند مانند جزء، بدء، بداءه که شده اند جزو، بدو، بدایت.

۶ - تنوینهای نصب در کلمات پایان یافته با «ة» و همزه به پیروی از بقیه کلمات تنوین دار منصوب در بعضی از نوشته ها بر روی الف نوشته شده است مانند استثنائاً (۲)، جزئاً، حقیقتاً، طبیعتاً، نسبتاً.

یاد آوری - برخی از مردم به پیروی از املاء عربی کلماتی مانند اعلی، مبتلی، مصطفی الف آخر بعضی از واژه های مهموزاللام را هم با «یاء» می نویسند مانند مجتزی، مبری، لایتجزی که صورت صحیح آن مجزأ، مبرأ و لایتجزا است زیرا الف اینها بدل از همزه است و نباید با یاء نوشته شود (۳).

۱ به مقاله آقای مصطفی مقربی زیر عنوان «پیشنادهایی برای یکسان شدن خط فارسی» در مجله آموزش و پرورش شماره دهم - سال سوم رجوع شود ۲ - همزه این گونه کلمات چنان که دیده میشود در فارسی بر کرسی یاء نوشته می شود ۳ - به ص ۱۱۱ رجوع کنید.

۸ - واو بوالعجب در فارسی حذف می‌گردد و کلمه به صورت بلعجب نوشته می‌شود (۱) .

یاد آوری - بسیاری از کلماتی را که مورد بحث قرار دادیم در فارسی به صورت اصلی عربی آنها نوشته می‌شوند .

تغییر نقش دستوری کلمات عربی در فارسی

چنان که دیدیم کلمات عربی در فارسی گاهی تغییر گروه دستوری (۲) می‌دهند مثلاً اسم کار صفت ، صوت ، پیوند و قید (۳) ، صفت کار اسم و قید (۴) ،

۱- بعضی «بل» را در بوالعجب فارسی و به معنی بسیار گرفته اند اما آقای مینوی در این باره چنین نوشته‌اند : «اصل معنی بوالعجب کسی که کارهای شگفت و شگفتی آور می‌کند بوده است و کنیه‌ای بوده است از برای اشخاصی که چشم بندی و تردستی و شعبده می‌کرده‌اند» (از حاشیه کلیله و دمنه ص ۱۴۰ چاپ ۱۳۴۳ به نقل از تمارالقلوب ثعالبی).

۲- گروه بندی دستوری مآلبه بر اساس اقسام کلمه در فارسی است نه در عربی که در آن اسم شامل صفت ، قید ، صوت و ضمیر هم می‌شود . ۳- برای دیدن مثالهای مربوط به صفحه ۱۲۴ رجوع کنید ولی در آن صفحه مثالهای مربوط به قید از قلم افتاده است که در اینجا به توضیح آن می‌پردازیم :

اسمهای تنوین دار عربی بطوری که دیدیم غالباً در فارسی کار قید را می‌کنند مانند عمدأ ، اجمالاً ، اضطراراً . و قید اصولاً برابر است بایک حرف اضافه و یک اسم مثلاً ، اجمالاً یعنی به اجمال ، عمدأ یعنی به عمد و شتابان یعنی به شتاب . گاهی حرف اضافه یا تنوین این گونه قیود حذف می‌شود و اسم بی حرف اضافه یا تنوین کار قید را می‌کند مانند سلامت به معنی «به سلامت» و تحقیق یعنی «به تحقیق» یا «تحقیقاً» : «ما سلامت به تهران رسیدیم»

خوش سلامتشان به ساحل بازیر ای رسیده دست تو در بحر و بر

(دفتر سوم مثنوی ص ۴۹۱)

« من به ملك زنگبار روم و از حال فیروز شاه تحقیق باز دانم ، (دارابنامه بینمی

ج ۱ ص ۱۹۶) ۴ - ص ۱۲۵

حرف کار قید ، اسم و صوت (۱)، فعل کار قید ، صفت ، پیوند ، اسم و صوت (۲)، قید های تنوین دار کار اسم و صوت، (۳) و صفت (۴) ، مصدر مره که در عربی در حکم قید است در فارسی کار اسم (۵)، صفت های تفضیلی کار صفت مطلق (۶) را میکنند.

۱۲۸ - ۳

۱۳۱ - ۲

۱۲۶ - ۱

۱۶۶ - ۶

۵۵ - ۵

۱۲۴ - حاشیه س



ضمیمه

کلمات تنوین‌دار در زبان فارسی

کلمات تنوین دار در زبان فارسی



تنوین از ویژگی‌های واژه‌های عربی^۱ است که با بعضی از کلمات آن زبان وارد فارسی هم شده است. البته موضوع بحث ما در این مقاله فقط کلمات تنوین داری است که در جملات فارسی نقش دستوری دارند و گرنه تنوین‌هایی که در جملات عربی و در خارج از حدود عبارات فارسی بکار رفته‌اند بهیچ‌رو مورد بحث ما نیست و جای بحث اینگونه کلمات در نحو عربی است نه اینجا.

از اقسام تنوین بیشتر برخی از تنوین‌های نصب با کلمات عربی وارد فارسی گردیده است و به‌عنوان پسوند یا نشانه دستوری بکار می‌رود و گرنه تنوین جرّ و رفع معمولاً در جملات و عبارات عربی مورد استعمال دارد نه در جمله‌های فارسی.

نقش دستوری کلمات تنوین دار

کلمات تنوین داری که در فارسی بکار می‌روند غالباً قیدند ولی بندرت به‌عنوان صوت، صفت، اسم و پیوند هم استعمال می‌شوند.

مثال برای صفت:

«من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق معاف دوست بدارند قتل عمداً را»^۲

«مردم از قاتل عمداً^۲ بگریزند بجان پاکبازان بر شمشیر تو عمداً آیند»^۴

۱ - تنوین در آخر کلمات غیرعربی نیز آمده است مانند زیاناً، جاناً، تلگرافاً، تلفناً، ناچاراً.
۲ - «عمداً» در بیشتر موارد به‌صورت قید بکار می‌رود و صفت بودن آن از موارد استثنائی است.

و نظیر این دو مورد فراوان نیست. ۳ - کلمات معدی ص ۳۴۳، س ۱۶۰.

۴ - همان کتاب ص ۵۴۲، س ۱۸۰.

مثال برای اسم :

«فرداً فردا مردم با این اقدام مخالفند» . «عرصه آن حکم قاعاً صفتصفاً^۲ گرفت^۳» . «به عهد و موثقی استظهار بستند که اگر از جانب سلطان قصدی رود همه یداً واحدهً باشند»^۴ .

مثال برای صوت :

ترکیبهائی مانند «اهلاً وسهلاً» و «عیاذاً بالله» در سیاق عبارت فارسی کار صوت را می‌کنند :

«آمدند از آسمان جان‌را که باز آ الصلا جان گفت: ای نادی خوش اهلاً وسهلاً مرحباً»^۵
مثال برای پیوند^۶ :

برخی از کلمات تنوین‌دار مانند ایضاً ، مخصوصاً ، خصوصاً و مثلاً در فارسی پیوند نیز بشمار می‌روند :

۱ - فرداً فردا قید هم هست: «آنان فرداً فردا مورد بازجوئی قرار گرفتند» .

۲ - قاعاً صفتصفاً : زمین پست و هموار . ۳ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۲۳ ، س ۱۴ .

۴ - تاریخ یمنی دکتر جعفر شعار ، ص ۳۷۵ س ۸ - ۹ .

۵ - دیوان شمس جزء اول ، ص ۱۴ بیت ۱۹۰ . برای آگاهی از مشخصات دقیق کتابهای مورد استفاده در مقاله به فهرست الفبائی که در پایان کار آمده است نگاه کنید .

۶ - در دستور زبان فارسی تألیف آقایان قریب ، بهار ، فروزانفر ، همائی ، رشید یاسمی در برابر conjunction فرانسوی و conjunction انگلیسی و konjunktion آلمانی دو اصطلاح برگزیده شده یکی «پیوند» و دیگر «حرف ربط» . بنظر نگارنده پیوند بدلالی که از نظر سیگذرد بر حرف ربط برتری دارد، زیرا اولاً فارسی است ، ثانیاً یک کلمه است ، ثالثاً کوتاه و خوش آهنگ است ، رابعاً منطبق با معنی لغوی و دستوری آن در زبانهای است که از آن ترجمه شده . خاسماً و مهمتر از همه اینکه «حرف ربط» واژه درستی برای این منظور نیست چه «حرف» اصطلاحی است مقتبس از دستورهای عربی با معنی خاص آن که برابر ادات در منطق است در حالیکه در دستورهای متداول زبانهای مهم هند و اروپائی و همچنین در بسیاری از

« همه مخصوصاً احمد به این کار دل بستگی دارند ». که در اینجا « مخصوصاً »، « احمد » را به « همه » عطف کرده است .

« تا امراء و رؤساء معرفان و معتبران مازندران خصوصاً اعیان ... »^۱.

خصوصاً در اینجا اعیان را به امراء و رؤسا عطف کرده است .

« طریق اعتدال در همه چیز ستوده است خصوصاً در باب معاش »^۲.

خصوصاً « طریق اعتدال در باب معاش » را به « طریق اعتدال در همه چیز » عطف کرده است و چنانکه دیده می شود قسمتی از معطوف حذف شده است . اصولاً در بسیاری از موارد معطوف این گونه کلمات حذف می گردد .

« مکر ارباب غرض خصوصاً که با هم متفق باشند بی اثری نخواهد بود »^۳.

در اینجا خصوصاً « ارباب غرض که با هم متفق باشند » را به « ارباب غرض »

عطف کرده است .

« از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است خصوصاً در قرح دشمنان »^۴

← دستورهای فارسی از جمله دستور اسنادان یاد شده اصطلاح مستقل و معینی بنام حرف وجود ندارد که بنوبه خود به « حرف ربط » و « حرف اضافه » تقسیم شود . اگر مراد از « حرف » مفهوم آن در کتب منطق و صرف و نحو عربی است در دستور فارسی هم باید تعریف و بان اشاره شود در حالیکه در کتاب مورد بحث ما چنین تعریفی بعمل نیامده . از طرف دیگر چه لزومی دارد که بی هیچ نیازی اصطلاحات عربی را آنهم در غیر معنی خود وارد دستور فارسی کنیم . باری مفهوم « حرف » عربی در سوره همه « حروف ربط » مصداق ندارد عبارت دیگر همه واژه هائی که زیر عنوان « حرف ربط » در دستورها آمده اند حرف نیستند . فی المثل « چون » بمعنی « وقتی که » چگونه میتواند حرف به مفهوم عربی آن باشد در صورتی که خود دستور دانان عربی معادل آن یعنی « لما » و « اذا » را اسم شمرده اند و در انگلیسی و فرانسه نیز معادل این کلمه (quand, when) قید ربطی (relative adverb) بشمار رفته است (رجوع شود به دستورهای فرانسوی و انگلیسی) . و نیز به رساله « پیوند در زبان فارسی » نوشته نگارنده رجوع گردد .

۱ - عتبه الكتبه ص ۱۶ ، س ۱۲ .

۲ - انوار سهیلی ص ۷۲ ، س ۱۱ .

۳ - انوار سهیلی ص ۱۴۰ ، س ۴ .

۴ - قائم مقام ص ۲۲ ، س ۱۰ .

خصوصاً «سخن دوست در قدح دشمنان» را به «سخن دوست» عطف کرده است .
«از مراحم و اشفاق نواب شاهزاده نوشته بودید که عالمی را بنده و برده کردید و
خصوصاً من و نواب نایب السلطنه روحی فداه را»^۱ .

در این جمله «من» به وسیله خصوصاً به «عالمی» عطف گردیده است .
«معرفت اروپائیان نسبت به ارسطو از راه اسپانیا و به وسیله حکمای اسلامی و
یهودی مخصوصاً ابن سینا و ابن رشد بود»^۲ .

در اینجا «ابن سینا» و «ابن رشد» به وسیله «مخصوصاً» به حکمای اسلامی عطف
شده است^۳ .

مثلاً نیز دو کلمه یا دو عبارت را که دومی یکی از مصداقهای افراد اولی باشد بهم
می پیوندند . «مثلاً» در این صورت بمعنی از جمله است :

«همه مثلاً حسین با او مخالفند» . که مثلاً «حسین» را به «همه» عطف کرده است .
«و اگر در آن خطری باید کرد و مثلاً سر در باخت پهلوت می نکند»^۴ . که مثلاً جمله
«سر در باخت» را به جمله «در آن خطری باید کرد» عطف نموده است .

گفتیم کلمات تنوین دار در فارسی اغلب قیدند و این گونه واژه ها غالباً قید مختصند

-
- ۱ - قائم مقام ص ۳۷ .
 - ۲ - سیر حکمت در اروپا ج ۱ ، ص ۷۰ .
 - ۳ - مخصوصاً، خصوصاً و مترادفهای آنها از قبیل علی الخصوص، خاصه، بخاصه، بویژه و بتخصیص را باید پیوند دانست ، چنانکه دیده میشود معطوف علیه این کلمات معمولاً کلمه ایست که عام یا جمع است مانند «همه مردم» و «حکما» و معطوف این کلمات از جنس معطوف علیه و اخص از آنست . از اینرو میتوان این کلمات را پیوند تخصیص نامید . معطوف این کلمات در بسیاری از موارد حذف میشود و تتم آن باقی می ماند مانند مثالهایی که از عتبه الکتبه و انوار سهیلی و منشآت قائم مقام نقل شد . نگارنده درباره کار این کلمات در جمله مقاله بیسوطی نگاشته است که بزودی در دسترس دوستداران قواعد زبان فارسی گذاشته خواهد شد . مخصوصاً قید نیز هست : «در این قسمت نکته ای که مخصوصاً سفارش می کند رعایت ترتیب است .» (سیر حکمت ص ۱۰۳) .
 - ۴ - کلیله و دمنه ص ۱۸۳ .

یعنی منحصرآ قیدند و با کلمات دیگر مشترك نیستند و معمولاً در میان تمام اقسام قیود قیدهای تنوین دار نیز دیده می شود که نمونه آنها از نظر می گذرد :

۱ - قید مکان : شرقاً ، غرباً ، طولاً ، عرضاً ، ذیلاً ، شمالاً ، جنوباً ، برآ ، بحرآ .

۲ - قید زمان : قریباً ، سابقاً ، بعداً ، فعلاً ، احیاناً ، اخیراً ، ابدآ ، دائماً ،

بغتةً ، دفعةً .

۳ - قید کیفیت و حالت : بیشتر کلمات تنوین دار قید کیفیت و حالتند مانند :

مفصلاً ، اجمالاً ، ظاهرآ ، باطنآ ، شدیدآ ، عمیقآ ، واقعآ ، عملاً و دهها نظیر آن .

۴ - قید مقدار : جمعاً ، مجموعاً ، تقریباً ، نسبةً ، غالباً .

۵ - قید شماره : کرارآ ، مکرراً .

۶ - قید ترتیب : اولاً ، ثانیاً ، ثالثاً ...

۷ - قید تأکید : حتماً ، قطعاً ، مطلقاً ، یقیناً ، «سمعاً و طاعةً» ، «طوعاً او کرهاً» .

۸ - قید شک : احتمالاً ، محتملاً .

۹ - قید نفی : ابدآ ، اصلاً .

۱۰ و ۱۱ - قید غایت و قید وسیله : در دستورهای فارسی به قید غایت^۱ (مفعول له)

و قید وسیله^۱ اشاره ای نشده است ولی کلمات تنوین داری هم هستند که بر غایت و وسیله

فعل دلالت می کنند بنابراین باید دو نوع قید دیگر نیز به سایر اقسام قیود فارسی افزود :

مثال برای قید غایت : توسعاً ، تعمیماً ، تیمناً ، تفنناً یعنی به منظور توسعه ،

به منظور تعمیم ، به منظور تیمن و به منظور تفنن .

۱ - در زبان فرانسوی و انگلیسی نیز قید غایت (adverbe de but) یا قید وسیله (adverbe de moyen) نداریم بلکه متمم قیدی غایت (complement de but) و متمم قیدی وسیله (complement de moyen) است ولی در عربی مفعول له که همان قید غایت است وجود دارد و در فارسی نیز چنانکه خواهیم دید هم قید غایت و هم قید وسیله داریم چه کلمات تنوین داری از قبیل توسعاً ، تعمیماً ، تیمناً ، تفنناً همان مفعول له های عربی هستند که وارد فارسی شده اند و ناچار باید آنها را قید غایت نامید .

« غزلیات آن مغفور محتوی بر پنجهزار بیت است و بعضی از آنها تیمناً نگارش یافت^۱ . « بعضی از نتایج افکار ابکارش تیمناً تحریر شد^۲ . « گاهی تفنناً غزلی می گفته^۳ . « ولی تعمیماً للفائده تکرار آنرا در این موضع خالی از فایده ندانستیم^۴ . « و این اصل معنی آن بود پس از آن توسعاً بمعنی مطلق نامه استعمال شده است^۵ . »

مثال برای قید وسیله : « لساناً » یعنی بوسیله زبان و « کتیباً » یعنی بوسیله نوشته :

« و هیچ مطلب و منظور ندارد جز اینکه بالمره از مصاحبت و مجاورت شما باز نمانم و اگر حضوراً نشود بالغیاب و اگر لساناً نشود بالکتاب^۶ . »

* * *

قیدهای تنوین دار بیشتر فعل را مقید می سازند ولی برخی از آنها صفت را نیز مقید می کنند از آن جمله است ظاهر^۱ و تقریباً^۲ . مثال : « این مرد ظاهر^۱ آراسته بسیار بدسیرت است^۳ . « تقریباً^۲ صفت عددی را هم مقید می کند : « تقریباً^۲ دوروز در تهران ماند^۴ . « از اینجا تا همدان تقریباً^۲ هفتاد فرسنگ است^۵ . »

* * *

قیدهای تنوین دار با کلمات دیگر از قبیل صفت و اسم مشترك نیستند مگر در برخی از موارد از این قبیل است « عمداً^۱ که هم قید است و هم صفت و « فرداً^۲ فرداً^۳ » که هم قید است و هم اسم و « مخصوصاً^۴ » که هم قید است و هم پیوند^۵ .

کلمات تنوین دار در فارسی معادل چیست ؟

کلمات تنوین دار در فارسی غالباً قیدند و قید نیز معادل است بایک حرف اضافه و یک اسم مثلاً « شتابان^۱ » برابر است با « بشتاب^۲ » ، « اجمالاً^۳ » معادل است با « باجمال^۴ » ،

۱ - مجمع الفصحاح ج ۱ ص ۵۰ ، س ۱۹ . ۲ - همان کتاب ص ۱۵ ، س ۲۶ .

۳ - همان کتاب ص ۷۶ . ۴ - محمد قزوینی به نقل از تعلیقات چهارمقاله ص ۶۰ .

۵ - ملوک الشعراء بهار به نقل از سبک شناسی ج ۲ ، ص ۳۰۵ .

۶ - قائم مقام ص ۲۷ ، س ۳ . ۷ - به مثالهای صفحات پیش نگاه کنید .

«بسیار» مترادف است با «بوفور» یا «بفراوانی»، «مفصّلاً» معادل است با «بتفصیل» بنابراین در هر قید یا صفت تنوین داری حرف اضافه‌ای مستتر است و این حروف اضافه عبارتند از:

«در» که بر ظرفیت مکانی دلالت کند مانند: شرقاً، غرباً، برآ، بحرآ، شمالاً به معنی در شرق، در غرب و...

«در» که بر ظرفیت زمانی دلالت داشته باشد مانند لیلآ، نهارآ، بعدآ، قبلآ، سابقاً و غالباً یعنی در شب، در روز، در پیش، در سابق و در اغلب موارد.

«در» بمعنی در مرحله مانند اولآ، مجدداً بمعنی در مرحله اول و در مرحله مجدد. «در» بمعنی ظرفیت عقلی مانند باطنآ، ظاهرآ، حقیقهآ، اصلاً، اساساً و ضمنآ و مانند آنها بمعنی در باطن، در ظاهر، در اصل، در اساس و در ضمن است.

«در» بمعنی از لحاظ و از حیث مانند نظماً، نثرآ، عملاً، عرفاً، شرعاً یعنی در نظم، در نثر، در عمل، در عرف بمعنی از لحاظ نظم، از لحاظ نثر، از لحاظ عرف. «به» و «با» ی معیّت مانند سریعآ، مفصّلاً، جبرآ، مشروحاً یعنی با سرعت، بتفصیل، با زور.

«به» بمعنی بطور مانند اجمالآ، جملاً، منحصرآ، استثنائآ، مسلمآ، مطلقآ، متوالیآ، مثلاً، قیاسآ یعنی بطور اجمال، بطور انحصاری، بطور استثنائی، بطور مسلم، بطور مطلق، بطور متوالی، بطور مثال، بطور قیاس.

«به» بمعنی از لحاظ مانند جسمآ، علمآ روحآ، قدمآ یعنی بجسم، بروح، بقدم که معادل است با از لحاظ جسمی، از لحاظ علمی، از لحاظ روحی.

«به» بمعنی بر سبیل و از روی مانند ظاهرآ، حقیقهآ، یقینآ، فرضآ، تحقیقآ بمعنی بظاهر، بحتیقت، بیقین، بفرض، بتحقیق و از روی تحقیق.

«بر» بمعنی بطور و بر سبیل مانند فرضآ، فورآ، بدیههآ بمعنی بفرض، برفور، بر بدیهه. «با» و «به» بمعنی به وسیله مانند کتبآ، لسانآ، قلمآ یعنی بانوشته، با زبان، با قلم.

« از » بمعنی از لحاظ مانند طبعاً یعنی از لحاظ طبع و از سرشت^۱ (از لحاظ سرشت).
 « از » بمعنی از طرف مانند شمالاً ، جنوباً یعنی از طرف شمال و از طرف جنوب :
 « این زمین شمالاً به خیابان خاقانی محدود است » .

« از » بمعنی بطور و بر سبیل مانند اتفاقاً یعنی از اتفاق و از قضا و بر سبیل اتفاق .
 « تا » بمعنی تاحدی مانند تقریباً بمعنی تاحد تقریب .
 « تا » بمعنی تازمان مانند ابداً یعنی تا ابد و تا جاودان .
 « برای » بمعنی به منظور مانند توسعاً ، تيمناً ، تفتناً^۲ یعنی برای توسع و بمنظور
 توسعه^۳ ، برای تيمن^۲ .

واژه‌های تنوین دار متداول در فارسی با چه کلماتی در عربی معادلند ؟

کلمات تنوین دار در اصل یا اسمند مانند جسماً ، روحاً ، اجمالاً و یا صفتند مانند
 مفصلاً و مجمللاً .

گاه برای رساندن معنی واحدی هم اسم تنوین دار هست و هم صفت هم‌ریشه با آن
 مانند اجمالاً و مجمللاً ، خصوصاً و مخصوصاً و خاصه^۴ ، تحقیقاً و محققاً ، مفصلاً و تفصیلاً .
 صفات تنوین داری که در فارسی بکار می‌روند از لحاظ نحوی باین مقولات عربی
 معادلند :

۱ - حال مانند « عزیزاً و مکرماً » ، « عامداً » ، « متوکلاً علی الله » ، « متوجهماً الی
 خراسان » ، « سیداً عن سید » ، « کابراً عن کابر » ، « سالماً غانماً » و « عالماً عامداً » .
 « این منصب بحق الارث سیداً عن سید و کابراً عن کابر بجمال الدین رسیده است »^۳ .

۱ - « چو شاه‌یست بیدادگر از سرشت که باکش نیاید ز کردار زشت » . (گرشاسب‌نامه
 اسدی ص ۲۰۱ س ۷۳) و رجوع شود به « در به معنی از لحاظ » .

۲ - چنانکه دیدیم این گونه کلمات را در عربی « مفعول له » گویند در فارسی باید آنها را قید غایت
 شمرد . به صفحه ۱۹۲ مراجعه شود .

۳ - عتبة الکتبه ص ۶۳ ، س ۲۰ .

« صواب آن است که عزیزاً و مکرمّاً بدان قلعت مقیم می باشد با همه قوم خویش^۱ .
 ۲ - نایب مفعول مطلق نوعی مانند شدیداً ، مفصلاً سریعاً ، مستقیماً ،
 مجملّاً ، کاملاً ، عمیقاً ، قویّاً ، مطلقاً ، مشروحاً^۲ و جز آنها . بیشتر صفات تنوین داری
 که در فارسی بکار می روند از این دسته اند .

۳ - نایب ظرف زمان مانند غالباً ، اولاً ، ثانیاً ، ثالثاً ، سابقاً که در عربی در
 اصل بوده است زماناً اولاً و زماناً ثانیاً و مانند آنها .

یادآوری : اسمهای که کار صفت رای کنند نیز از این سه مقوله اند مانند تماماً (تامّاً) ،
 ندره^۳ (نادراً) ، حتماً (محتوماً) ، قطعاً (قاطعاً) ، جبراً (مجبوراً) ، تفصیلاً (مفصلاً) ،
 انحصاراً (منحصراً) ، فرضاً (مفروضاً) و بسیاری دیگر .

اسمهای تنوین داری که در فارسی استعمال می شوند در عربی با این مقولات معادل اند:

۱ - حال مؤول به مشتق مانند بغته^۴ ، دفعة^۵ ، مغافصة^۶ ، فرداً فرد ، حرفاً حرفاً :
 « و کلمات آن را حرفاً بنظر استفسار در آورد^۷ .

۲ - ظرف زمان مانند بعداً ، قبلاً ، احياناً ، نقداً ، ابداً ، آنأ ، «یوماً فیوماً» ،
 «زماناً بعد زمان» و «ساعة فساعة» :

«یوماً فیوماً مساحت مملکت سمت و وسعت می گرفت^۸» . «ساعة فساعة ریاض
 دولت صفت خُضرت و نصارت پذیرفت^۹» . «عن قریب اواناً بعد اوان و زماناً عقب
 زمان متطلع و مترصد می باشند^{۱۰}» .

۳ - ظرف مکان مانند شرقاً ، غرباً ، شمالاً ، جنوباً ، طولاً ، عرضاً ، ذیلاً ،
 برأ و بجرأ .

۱ - بیهقی ص ۹ ، س ۵ .

۲ - او را شدیداً عذاب کرد در عربی معادل چنین جمله ای است : «عذبه عذاباً شدیداً» بنابراین
 شدیداً یعنی «عذاباً شدیداً» و مفصلاً یعنی «قولاً مفصلاً» و مجملّاً یعنی «قولاً مجملّاً» که

همه نایب مفعول مطلق نوعی هستند . ۳ - انوار مهیلمی ص ۳۰ ، س ۱۶ .

۴ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۱۷ . ۵ - همان کتاب در همان صفحه .

۶ - عتبة الکتبه ص ۸۴ ، س ۲۳ .

۴ - تمیز نسبت^۱ مانند حقاً ، مثلاً ، شرعاً ، عرفاً ، جسماً ، روحاً ، قدماً ،
نظماً ، نثراً ، تقریراً ، تحریراً ، اصولاً ، اساساً و حقیقه^۲ .

« و خود نداند که سابق اسماً و رسماً و جسماً و قدماً و علمماً و اسلامماً^۳ .

۵ - تأکید مانند جمیعاً و کلاً .

۶ - مفعول مطلق تأکیدی مانند « حمداً لله » ، « عیاداً بالله » ، « اهلاً و سهلاً » ،

« سمعاً و طاعة^۳ » :

۱ - تمیز نسبت یا تمیز جمله اسم نکره منصوبی است که ابهام مسند به مسند الیه را برطرف کند

مانند « حسن علی خلقاً » . تمیز نسبت عربی معادل نوعی قید یا گروه قیدی فارسی است . برای
رساندن معنی تمیز نسبت در فارسی این واژه‌ها و گروه واژه‌ها بکار می‌رود :

۱ - تمیزهای نسبت عربی مانند مثالهایی که در بالا آمد .

۲ - متممهای قیدی که با « به » ، « در » و « از » بمعنی از حیث و از لحاظ ساخته میشود
(مراد از متمم قیدی مجموعه‌ای است از حرف اضافه و اسم که بی‌آنکه ترکیب شده باشد کار

قید را بکند مانند در عمل ، باجمال ، بسرعت) مثال :

« شاهی از لطف و پاکی رشک آب زندگی دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام »

(حافظ ص ۲۱۹) . یعنی « از لحاظ لطف و پاکی » و « از حیث حسن و خوبی » . « رسول گفت ای

خداوند سلطان را از دیدار و منظر و مردانگی و سیاست و هیبت و فرمان هیچ در نمی‌باید »

(سیاستنامه ص ۱۱۹ ، س ۱۸ و ۱۹) یعنی از لحاظ دیدار و منظر و مردانگی .

« بتن ژنده پیل و بجان جبرئیل بکف ابر بهمن بدل رود نیل (شاهنامه ج ۱ ،

ص ۱۲ ، س ۲۲۲) ؛ یعنی از لحاظ تن و از حیث جان و ...

۳ - متممهای قیدی که با گروههای اضافی « از نظر » یا « از لحاظ » و « از حیث » و مانند

آنها ساخته شود (مراد از گروه اضافی معمولاً یک حرف اضافه و یک اسم است که کار یک حرف

اضافه را بکند مانند بمنظور یعنی « برای » و بعلت بمعنی « از ») مثال : « ایران از نظر

فرهنگ و تمدن سابقه درخشانی دارد » ، « اروپا از حیث صنعت بسیار پیشرفته است » .

۲ - کتاب النقص .

۳ - نحو نویسان عربی می‌گویند حمداً ، عیاداً ، اهلاً ، سهلاً ، سمعاً و طاعة مفعول مطلق

تأکیدی برای فعل محذوفند و این فعل‌ها چون در جمله دعائی آمده به ضرورت حذف

شده است ، آنان معتقدند که مثلاً « حمداً » در اصل بوده است « احمد حمداً » .

«از مسند عز اگرچه ناگه رفتیم حمداً لله که نیک آگه رفتیم»^۱ .
 «وعیاداً بالله اگر بر تو تکلیفی رود تا آنچه می‌دانی از راز من بازگوئی»^۲ .
 ۷ - مفعول له^۳ مانند تیمناً ، تعمیماً ، تفتناً ، یعنی برای تیمن ، برای تفتن ،
 بمنظور تعمیم.

شیوه استعمال کلمات تنوین دار

کلمات تنوین دار در عبارات فارسی بیشتر بصورت مفرد به کار می‌روند بخصوص در عصر حاضر و در قرن چهارم و پنجم یعنی در ابتدای پیدایش تنوین در فارسی از این قبیلند حقاً ، عمداً ، ظاهراً ، عمیقاً و صدها نظیر آنها ولی از قرن پنجم و ششم بعد کلمات تنوین دار مکرر و بامتمم و جفتی نیز در زبان ما رایج شد .

کلمات تنوین دار مکرر گاه بی واسطه می‌آیند مانند «فرداً فرد» ، «حرفاً حرفاً» ، «سالماً غانماً» ، «عالملاً عامداً» و «خالصاً مخلصاً» :

«وایشان به مدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند» .
 و گاه بین آنها حرف یا کلمه دیگری فاصله می‌شود مانند «یوماً فیوماً» ، «ساعةً فساعةً» ، «اواناً بعد اوان» ، «زماناً بعد زمان» ، «قرناً بعد قرن» ، «صاعاً بصاع» ، «سیداً عن سید» و «کابراً عن کابری» :

«بعد الیوم این رواتب خدمت یوماً فیوماً روان می‌دارم» . «عن قریب اواناً بعد اوان و زماناً عقب زمان متطاع و مترصد می‌باشند» . «سریرخانی بر قبل و اولاد او بطناً بعد بطن مسلم باشد» . «ببازار برد و آن را با کنجد با پوست صاعاً بصاعاً بفروخت»^۴ .

-
- ۱ - ابوالعالی نصرالله منشی .
 ۲ - مفعول له مصدری است که فعل برای آن بوقوع پیوندد و در فارسی معادل قید یا متمم قیدی غایت است ، مثال برای قید غایت تفتناً ، تیمناً نمونه برای متمم قیدی غایت «برای خرید» و «بمنظور تحصیل» است .
 ۳ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۵۰ .
 ۴ - عتبه الکعبه ص ۸۴ ، س ۲۳ .
 ۵ - مرزبان نامه ، ص ۱۴۴ .
 ۶ - حبیب السیر ج ۳ ص ۱۴ ، س ۲۱ .
 ۷ - کلیله و دمنه ص ۱۷۳ .
 ۸ - دستادست ، پیمانان به پیمانان .

« و هزار خلق قرنًا بعد قرن آمدند و از این دریا پر شدند! » .

گاه دو کلمه تقریباً مترادف تنوین دار برای تأکید باهم و بصورت واژه مرکب یا گروه واژه^۲ قیدی بکار می روند مانند :

« تاخواجه بزرگ احمد حسن را رضی الله عنه در وقت در بگشاید و عزیزاً و مکرماً به بلخ فرستد^۳ . « بحکم فرمان عزیزاً و مکرماً بجانب بلخ روان شد^۴ . « من عالماً عامداً این کار را کردم » . « هر کس در شهر رود می باید که قطعاً و اصلاً بهیچ آفریده مضرتی نرساند^۵ . « اورا خالصاً مخلصاً دوست دارم » . « بیهوش افتاد و اصلاً و قطعاً از او نفس بر نمی آمد^۶ . « بر این موجب بر آمد تقریباً و تخمیناً^۷ .

گاه نیز دو کلمه تنوین دار متضاد برای تعمیم و تأکید باهم بکار می روند و کلمه مرکب یا گروه واژه بوجود می آورند از این قبیلند :

« حالاً و مآلاً » ، « طوعاً او کرهآ » ، « طولاً و عرضاً » ، « نظماً و نثرآ » ، « عاجلاً و آجلاً » ، « شرقاً و غربآ » ، « لفظاً و لحظآ » ، « قولاً و فعلاً » ، « انتساباً و اکتسابآ » ، « ارثاً و اکتسابآ » ، « بُعداً و قُربآ » ، « غوراً و نجدآ » ، « سرآ و اعلانآ » ، « سرآ و جهراً » ، « سرآ و چهارآ » ، « ظاهراً و باطنآ » ، « حاضرآ و غائبآ » ، « جسمآ و روحآ » ، « جبرآ

۱ - فیه مافیہ ص ۶۲ ، س ۵ .

۲ - مراد از گروه یا گروه واژه دو یا چند کلمه است که کار یک کلمه را بکنند بی آنکه ترکیب شوند و یا تشکیل جمله دهند مانند « بمنظور اینکه » (گروه پیوندی) بمعنی « تا » ، « بعلت اینکه » (گروه پیوندی) بمعنی « زیرا » ، « غیر قابل بخشش » (گروه وصفی) ، « فارغ بودن ز کفر و دین » (گروه اسمی) « بمنظور » (گروه اضافی بمعنی برای) . فرق گروه واژه با واژه مرکب اینست که در نوع اخیر واژه ها استقلال خود را از دست می دهند مانند زلف آشفته ، دست بدست . گاه تفاوت بین کلمه مرکب و گروه واژه باسانی میسر نیست . « گروه » یا « گروه واژه » در برابر « locution » فرانسه یا « phrase » انگلیسی برگزیده شده است .

۳ - بیهقی ص ۶۵ ، س ۸ .

۴ - دارابنامه بیغمی ج ۱ ، ص ۵۰۳ .

۵ - نزهة القلوب ، ص ۱۷۶ .

۶ - عتبة الکتبه ، ص ۴ ، س ۱۷ .

۷ - انیس الطالبین ص ۱۸۰ .

واختیاراً»، «اولاً و آخراً»، «لیلاً و نهاراً»، «براً و بجزراً»، «اصلاً و فرعاً»، «شرعاً و عرفاً»، «تعریضاً و تصریحاً»، «ذکوراً و اناثاً».

گاه دو یا سه جفت کلمه تنوین دار پشت سر هم وبدون حرف عطف می آیند مانند «لیلاً و نهاراً، سرّاً و چهاراً» و «شرقاً و غرباً، برّاً و بجزراً» و نظیر آنها:

«باز یک قسم آنند که از این همه فراغتی دارند لیلاً و نهاراً، سرّاً و چهاراً».
«پادشاهی عالم شرقاً و غرباً، بجزراً و برّاً به فضل عمیم آفریدگار عزّو علا بما رسیده است».
«بر اقالیم عالم شرقاً و غرباً، بُعداً و قُرباً، برّاً و بجزراً تا بر پادشاه و فرمان دهنده که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است...^۲». «خلایق بسیط زمین را برّاً و بجزراً، سهیلاً و جبلاً به ودایع ما سپرد»^۴.

برخی از مصدرها و صفات تنوین دار متممی دارند که معمولاً با حرف جرّ به آن مربوط می شود مانند «متوجها الی خراسان»، «متوکلاً علی الله»، «حامداً لله»، «تعمیماً للفائدة»:

«بالشکری آراسته و تجملی پیراسته و خزینه ای بیشمار و سلاحی بسیار متوجهاً الی خراسان بسبب استزداتی که از سلطان سنجر داشت...^۵». «ولی تعمیماً للفائدة تکرار آنرا در این موضع خالی از فایده ندانستیم»^۶. «حسن متوکلاً علی الله عزّ ذکره پیش کار رفت»^۷.

جار و مجرور عبارات «عیاذاً بالله» و «حمداً لله» و مانند آنها را اگرچه متعلق به فعل محذوف (اعوذُ واحمدُ) است می توان از این زمره دانست و آنرا متمم «عیاذاً» و

-
- ۱ - چهار مقاله ص ۱۶، س ۱۵.
۲ - عتبة الکتبه ص ۴۰، س ۱۱.
۳ - همان کتاب ص ۷۴، س ۲۴.
۴ - عتبة الکتبه ص ۷۰، س ۲. در این کتاب جفتهای تنوین دار عموماً و جفتهای تنوین دار پشت سر هم خصوصاً فراوان است.
۵ - چهار مقاله ص ۳۶، س ۱۵.
۶ - محمد قزوینی حاشیه چهار مقاله ص ۶۰.
۷ - بیهقی ص ۴۲، س ۱۰.

« حمداً » که مفعول مطلق است دانست زیرا این کلمات که مصدر افعال محذوفند نایب آن نیز بشمار می‌روند . مثال :

« و بطنی که شمار است که مگر عیاذاً بالله در باب اجنبی و ریختن خون او از جهت من قصدی رفته است ^۱ . « چون به مقرّ عزّ که بیضه ملک است نزول فرموده شد حمداً لله تعالی این رقعہ را روان ساخت ^۲ .

ترکیباتی مانند « اباً عن جد » و « کرّة بعد اخری ^۱ » را نیز می‌توان از کلمات تنوین دار مکرر شمرد زیرا « جد » نوعی « اب » است . و « کرّة بعد اخری » نیز در اصل بوده است : « کرّة بعد کرّة اخری » مثال در جمله :

« ریاست شعبه حنفیه که مذهب عامّه ماوراءالنہر است اباً عن جد بعہدہ ایشان موکول بوده است ^۲ . « ما بنفس خود کرّة بعد اخری تسخیر آن کرده ایم ^۳ .

« من کان » را در « کائناً من کان » می‌توان متمم « کائناً » شمرد اگرچه در نحو عربی توجیه دیگری برای آن شده باشد . مثال :

« و نگذارید که هیچ کس کائناً من کان با او در کار بقاع و اوقاف طریق مزاحمت و منازعت سپرد ^۴ . « تا کائناً من کان هر که در زرنوق بود از صاحب کلاه و دستار و مقنع به معجز و خمار بیرون آمدند ^۵ .

گاه کلمه تنوین دار دارای صفت است مانند « قاعاً صفصفاً » ، « قولاً واحداً » و « یداً واحداً » .

« عرصه آن حکم قاعاً صفصفاً گرفت ^۶ . « الف شیدا و پیدا و هویدا و آشکارا

-
- ۱ - کلیله و دمنه ص ۱۵۲ ، س ۱ .
 - ۲ - از مکتوب امیر تیمور گورکانی به سعدالدین تفتازانی به نقل از سبک شناسی بهار ج ۳ ، ص ۲۰۴ .
 - ۳ - قزوینی حواشی چهار مقاله ص ۶۰ .
 - ۴ - از مکتوب شاه شجاع بنقل از سبک شناسی ج ۳ ، ص ۲۰۱ .
 - ۵ - غنیه الکتبه ص ۳۶ ، س ۲۰ .
 - ۶ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۷۱ ، س ۱۱۱ .
 - ۷ - همان کتاب ص ۸۳ .

و پیشوا و اندروا و نانبا (نانوا) ، قولاً واحداً روا باشد کی روی سازند^۱ . « به عهود و موافق استظهار بستند که اگر از جانب سلطان قصدی رود همه یداً واحده باشند^۲ .

از برخی از کلمات عربی بی آنکه تنوین یا حرف اضافه داشته باشند معنی تنوین یا حرف اضافه استنباط می شود و می توان گفت که تنوین یا حرف اضافه این گونه کلمات حذف شده است از این قبیل اند :

خاصه	و	خاصةً و بخاصه
ظاهر	بمعنی	ظاهراً و بظاهر و در ظاهر
قاصد	»	قاصداً و بقصد
نقد	»	نقداً و بنقد و بنقدا
فریضه	»	فریضةً و از روی فریضه
سهو	»	سهواً و بسهو و از روی سهو
حقیقت	»	حقیقةً و بحقیقت و در حقیقت
ضرورت	»	ضرورةً و بضرورت و بالضرورة
صریح	»	صریحاً و بصراحت
مفصل	»	مفصلاً و بتفصیل
مجموع	»	مجموعاً
بدیهه	»	بدیهةً و بر بدیهه

بسیاری از این کلمات هم باتنوین و هم بی تنوین و برخی نیز هم باتنوین و هم بی تنوین و هم باحرف اضافه (یعنی به سه صورت بکار رفته اند) :

ظاهر، ظاهراً ، بظاهر و در ظاهر :

« روز و شب ظاهر دوزد و دشمن اند لیک هر دو یک حقیقت می تنند^۳ »

۱ - المعجم ص ۲۱۰ ، س ۸ چاپ افست . ۲ - تاریخ یمینی دکتر شعار ص ۳۷۵ .

۳ - دفتر سوم مثنوی ص ۵۵۹ ، بیت ۴۴۶۷ .

مثال برای بظاهر و در ظاهر و ظاهرًا :

« او بظاهر مرد مناسبی است ». « هوشنگ در ظاهر بامن خوبست » .

« دردمندی من سوخته زار و نزار ظاهرًا حاجت تقریر و بیان این همه نیست^۱ »

حقیقت ، حقیقه^۲ ، بحقیقت و درحقیقت :

« حقیقت بدانند که درخت که در شورستان روید از هرجانب آسیبی می یابد^۳ » .

مثال برای حقیقه^۴ ، درحقیقت و بحقیقت :

« واعراض را حقیقه^۵ به حرکت و سکون وصف نتوان کرد^۶ » . « درحقیقت او از

همه فاضلتر است » .

« بحقیقت آدمی شو و وگرنه مرغ باشد که همان سخن بگوید بزبان آدمیت^۷ »

ضرورت ، ضروره^۸ و بضرورت :

« و ضرورت از خانه زاهد بدان صحرا نقل کردم^۹ » .

مثال برای ضروره^{۱۰} و بضرورت : « او ضروره^{۱۱} این کار را انجام داد » . « و بازگان

بضرورت از عهده^{۱۲} مقرر بیرون آمد^{۱۳} » . « مست بگریخت و بضرورت خوبستن در چاهی

آویخت^{۱۴} » .

خاصه ، خاصه^{۱۵} و بخاصه :

« رقص بر شعر ترو ناله^{۱۶} فی خوش باشد خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند^{۱۷} »

مثال برای خاصه^{۱۸} و بخاصه :

« کتابت سپس از قول است و خاصه^{۱۹} مردم راست^{۲۰} » .

۲ - کلیله و دمنه ص ۱۷۵ .

۴ - سعدی ص ۷۸۳ .

۶ - منتخب کلیله و دمنه ص ۴۴ ، س ۱۳ .

۸ - حافظ ص ۱۲۵ .

۱ - حافظ ص ۵۲ ، س ۹ .

۳ - المعجم ص ۳۷ چاپ افست .

۵ - کلیله و دمنه ص ۱۷۹ .

۷ - همان کتاب ص ۵۰ ، س ۶ .

۹ - زاد المسافرین ص ۱۳ ، س ۷ .

« کریمان مر ضعیفان را نرانند بخاصه چون بزاریشان بخوانند^۱ »

نقداً و بنقد^۲ :

مثال برای نقداً و بنقد : « من نقداً^۳ به تهران نمی روم » .

« جمله گفتند این زمان مارا بنقد پیشوائی باید اندر حل و عقد^۴ »

مطلق ، مطلقاً و بر اطلاق :

« عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم^۵ »

مثال برای مطلقاً : « از جهت آنکه شعرا در آن مسامحت کرده اند از شعر خویش

نقی ایضا کرده است مطلقاً^۶ » .

مثال برای بر اطلاق :

« دوم آنکه بر اطلاق زجر کلتی اصحاب ضلالت بگوشمال یکی از ارباب خیانت

دست دهد^۷ » .

قاصد = قاصدا :

« شب تاسحر می نغنوم اندرز کس می نشنوم این ره نه قاصد می روم کز کف عنانم می رود^۸ »

مثال برای قاصدا :

« قاصدا آن روز بی وقت آن مروع از خیالی کرد با خانه رجوع^۹ »

۱ - ویس و رامین ص ۸ .

۲ - نقد و نقداً دو معنی دارد یکی متضاد نسبی است ، دیگر بمعنی فعلاً و اکنون .

۳ - نقداً از کلمات تنوین داری است که بر سر آن حرف اضافه نیز درسی آید و بنقداً میشود . « حالیا

به نقداً ملک را دست و گردن بسته پیش پدرش بریم (داراب نامه بیغمی جلد ۲ ، ص ۵۷۹) .

۴ - منطق الطیر .

۵ - حافظ ص ۲۶۱ ، ص ۲ .

۶ - المعجم چاپ ۱۳۱۴ ، ص ۲۷ ، ص ۳ و ۴ .

۷ - منتخب کلیله و دمنه ص ۱۲۶ ، ص ۱۰۵ .

۸ - سعدی ص ۴۰۹ .

۹ - دفتر سوم مثنوی ص ۶۲۹ .

صریح = صریحاً = بصراحت :

« کس دامن از اکابر گردنکشان نظم کاورا صریح خون دود دیوان بگردن است »^۱

مثال برای صریحاً :

« وگر در دطلب نبود صریحاً گفته گیر این را فسانه دیگران رانی حواله می کنی هر جا »^۲

مثال برای بصراحت : « او بصراحت گفت که با این کار مخالف است » .

سهو = سهواً :

« پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم قبله اهل دل منم سهو نماز می کنی »^۳

مثال برای سهواً : « بسیاری از غزلیات نواب والارا سهواً در دیوان ... »^۴

مجموع = مجموعاً :

« و این چهار نفر و وزیر اعظم و دیوان بیگی و واقعه نویسی که مجموع هفت نفر

می شوند ... »^۵

« و اهل کاروان مجموع در پیش فیروز شاه جمع آمدند »^۶

« اگر روی صحرا بودی و مرا تیغ در دست این قوم را مجموع هلاک می کردم »^۷

سلامت = سالمًا = سلامت :

« خوش سلامتشان بساحل باز بر ای رسیده دست تو در بحرو بر »^۸

مثال برای سالمًا :

« ایشان به مدت هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالمًا غانماً باز گردیدند »^۹

عیان = عیاناً = بعیان = در عیان :

« معشوق عیان می گذرد بر تو ولیکن اغیار همی بیند از آن بسته نقاب است »^{۱۰}

- | | |
|--------------------------------------|---|
| ۱ - انوری ، ص ۵۰۵ بیت ۱۳۶۹ . | ۲ - دیوان شمس ، جزء اول ، غزل ۵ ، بیت ۶۷۶ . |
| ۳ - سعدی ، ص ۶۲۲ . | ۴ - مجمع الفصحی ، ج ۱ ، ص ۶۰ . |
| ۵ - تذکرة الملوك ، ص ۲۳ . | ۶ - دارابنامة بیغمی ، ج ۱ ، ص ۱۰۲ . |
| ۷ - همان کتاب ، ص ۲۴۳ . | ۸ - دفتر سوم مثنوی ، ص ۴۹۱ ، س ۲۲۴۶ . |
| ۹ - حبیب السیر ، ج ۳ ، ص ۵۰ ، س ۳۰ . | ۱۰ - حافظ ، ص ۲۱ ، سطر آخر . |

- « اولش پوشیده باشد و آخر آن
 « تا هم امروز ببینی به عیان حورو بهشت
 مغافصه = مغافصة^۱ :
 « تا بشب کوتوال مغافصه نزدیک وی رفت^۲ »
 مثال برای مغافصة^۳ :
 « جماعت غلامان و حشم که بتازگی بخدمت پیوسته بودند بر اهلاك سلطان مغافصة^۴
 يك کلمه گشته بودند^۵ »
 معاینه - معاينة^۶ :
 « چو حق معاینه دانی که میباید داد
 صورت = صورة^۷ = بصورت :
 « کس نشاید که بر تو بگزینند
 که تو صورت بکس نمی مانی^۸ »
 مثال برای بصورت :
 « بصورت چو خورشید و صولت نهنگ
 به هیبت چو شیر و بچستن پلنگ^۹ »
 علانیه = علانية^{۱۰} :
 « همه عیبهایش را می دانم و بد کارهایش را علانیه می بینم^{۱۱} »
 بدیهه = بدیهة^{۱۲} = بر بدیهه :
 « یکی بود از ندمای این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتی بگریست بس بدیهه
 نیکو گفت^{۱۳} »^۱

-
- ۱ - دفتر سوم مثنوی ، ۴۹۰ ، س ۲۱۳۵ .
 ۲ - ناصر خسرو ، ص ۳۰۰ ، س ۱۰ .
 ۳ - تاریخ بیهقی ، ص ۴۲۴ ، س ۵ .
 ۴ - تاریخ جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۴۸ ، س ۷ .
 ۵ - گلستان ، ص ۱۴۲ ، س ۱۱ .
 ۶ - کلیات سعدی ، ص ۶۱۵ .
 ۷ - فردوسی بنقل از لغتنامه دهخدا ، در ذیل صورت .
 ۸ - قائم مقام ، ص ۵۸ ، س ۱۰ .
 ۹ - بیهقی ص ۷۵ ، س ۷ .

مثال برای بدیهه و بر بدیهه :

« در مهمی بدین بزرگی بر بدیهه مداخلت پیوستن از فرّ و کیاست دور است »^۱.

« این بیتهای بدیهه^۲ اتفاق افتاد »^۲.

واقع = واقعاً :

« واقع او از سفر برگشته است ؟ » . مثال برای واقعاً :

« اگر واقعاً بست باشد و اینقدر چشمت سیر شود که زحمت دلریشان ندهی... »^۳.

مقابله = مقابله^۴ = در مقابل :

« زدیدنت نتوانم که دیده در بندم و گر مقابله بینم که تیر می آید »^۴

تمام = تماماً = بتامی :

« اختیار از عین الحیات برفت تمام عاشق شد »^۵. « پس فروخ زاد اسباب راه تمام

راست کرد »^۶.

مثال برای تماماً و بتامی : « او کتابهای خود را تماماً جمع کرد » . « و حال خویش

بتامی با ایشان براند و اندازه بتامی بدانست »^۷.

تحقیق = تحقیقاً = محققاً = بتحقیق :

« اگر هر دو بازی گردیم و این خبر به ملک داراب می رسانیم تحقیق نمی دانیم »^۸.

« من به ملک زنگبار روم و از حال فیروز شاه تحقیق باز دانم »^۹.

۱ - منتخب کلیله و دسنه ، ص ۱۸۲ ، س ۲۹۱ .

۲ - عتبة الکتبه ، ص ۱۰۳ . ۳ - قائم مقام ، ص ۳۹ .

۴ - گلستان ، ص ۸۹ ، س ۲۲ . ۵ - دارابنامه ، جلد ۱ ، ص ۴۴ .

۶ - همان کتاب ، ص ۲۵ . ۷ - بیهقی ، ص ۵۰ .

۸ - دارابنامه بیغمی ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ .

۹ - همان کتاب ، ص ۱۹۶ . تحقیق بصورت قید تفضیلی نیز بکار رفته است « و من که بوالفضلم

کشتی قائد منجوق را تحقیق تر از خواجه عبدالصمد شنودم » (بیهقی ، ص ۲۳۱ ، س ۱۴) .

مثال برای تحقیقاً و بتحقیق :

« من تحقیقاً این موضوع را نمی دانم ». « اکنون دیگر هیچ امیدی نماند به یقین و به تحقیق بهلاک خواهم آمدن »^۱.

مشافهه = مشافهة = درمشافهه :

« پسران و برادران او را بهان اسم مرسوم بهنگام ولادت خوانند مشافهه و معانیه ، خاص و عام »^۲.

نون تنوین برخی از کلمات بتقلید از عربی حذف می شود و آخر کلمه باالف تلفظ می گردد مانند : اوّلا ، عمدا ، نقدا ، قصدا ، دائماً ، حقّاً ، شرقاً و غرباً . اینگونه کلمات می توانند با کلماتی که آخرشان الف است قافیه شوند مثال :

« بسیار کسان که جان شیرین در پای تو ریزد اوّلا من »^۳
« اگر آن می که خوردی به سحر نبود گیرا بستان زمن شرابی که قیامت است حقّاً »^۴
« غرقست جانم بردت در بوی مشک و عنبرت ای صدهزاران مرحمت بر روی خوبت دایما »^۵
« برم تیغ و کفن پیشش چو قربانی نهم گردن که از من درد سرداری مرا گردن بزین عمدا »^۶
« چون آن عود الصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر حلق عمدا »^۷

« در کام صبح از ناف شب مشک است عمدا ریخته

زرین هزاران نرگسه بر سقف مینا ریخته »^۸

« خاقان اکبر کز شرف هستش سلاطین در کنف

باران جود از ابر کف شرقاً و غرباً ریخته »^۹

۱ - دارابنامه بیثمی ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ . ۲ - تاریخ جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۱۹ .

۳ - سعدی ، ص ۶۳۳ .

۴ - دیوان شمس ، جزء اول ، ص ۱۰۶ ، بیت ۱۸۷۸ .

۵ - همان کتاب ، ص ۸ ، بیت ۷۸ . ۶ - همان کتاب ، ص ۴۹ ، بیت ۸۱۹ .

۷ - خاقانی عبدالرسولی ، ص ۲۲ . ۸ - خاقانی سجادی ، ص ۳۷۷ .

۹ - همان کتاب ، ص ۳۷۸ .

« بنقدا ما حالیا در بیم بلائیم »^۱. « فرخ زاد بنقدا از آن جور حجره و تنهای و گرسنگی خلاص شد »^۲. « بقصدا در میان طلایه آمد و سخن گفتن آغاز کرد »^۳.

بر سر بعضی از واژه‌های تنوین‌دار حرف اضافه نیز دری آید مثلاً در مورد کلماتی مانند عمدا، قصدا، نقدا که بصورت بعمد، ازعمدا، بنقدا، بقصدا هم استعمال شده‌اند:

« گوئی که دوست قرطه شعر کی بود خویش تا جایگاه ناف به عمدا فرو درید »^۴

« و گرچه شاعری باشد نه دانا بسی احسنت وزه گوید بعمد »^۵

« دولت مسعود خواجه گاه گاهی سرکشید تانگویی خواجه فرخنده از عمدا کند »^۶

« بنقدا پسر قیصر شاه نوش بدست عیاران ایران بهلاک آمد »^۷. « حالیا به نقدا

ملک را دست و گردن بسته پیش پدرش بریم »^۸. « بقصدا در میان طلایه آمد و سخن گفتن آغاز کرد »^۹.

۱ - دارابنامه بیغمی، ج ۱، ص ۱۷۷. ۲ - همان کتاب، ص ۵۸.

۳ - همان کتاب، ص ۶۶۷.

۴ - کسایی مروزی نقل از تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، ص ۴۴۶.

۵ - ویس و رامین، ص ۳۳. ۶ - منوچهری، ص ۲۵، ص ۴۷.

۷ - دارابنامه بیغمی، ج ۲، ص ۳۵۴. ۸ - همان کتاب، ص ۵۷۹.

۹ - دارابنامه بیغمی، ج ۱، ص ۶۶۷. اصولاً برخی از قیدها با حرف اضافه هم بکار می‌روند امروز

این قیود معدودند و منحصرند به دو قید ناچار و ناگاه: «من ناچار به فرود گاه می‌روم»، «هوشنگ بناچار رهسپار فرنک شد» و «او بناگاه به فرانسه رفت» ولی در قدیم این موارد استعمال بیشتر بوده‌است که در طول زمان رو بکاهش نهاده تا جایی که امروز منحصر به دو مورد معین گردیده‌است. در قدیم علاوه بر «به»، «از» نیز بر سر قیود می‌آمده‌است در حالیکه امروز تنها «به» در این موارد بکار می‌رود. از این قبیل بوده‌اند «یکباره، بیکباره»، «یکبار و بیکبار»، «یکبارگی و بیکبارگی»، «ناگهان و بناگهان و از ناگهان»، «ناگه و بناگه و از ناگه و ز ناگه»، «ناگاه و بناگاه و از ناگاه و ز ناگاه و از یک ناگاه»، «یک دفعه و بیک دفعه»، «ناچار و بناچار»، «سفاجا و بمفاجا»، «ناگاهان و بناگاهان و از ناگاهان»، «یکره و بیکره». برای دیدن شواهد این قیود به مقاله نگارنده در مجله وحید سال سوم شماره ششم تحت عنوان «قیودی که با حرف اضافه بکار می‌روند مراجعه شود». بنابراین «عمدا» و «قصدا» و «نقدا» و مانند آنها را نیز باید در شمار قیودی آورد که با حرف اضافه هم بکار می‌روند.

برخی از کلمات تنوین دار فقط به صورت جمع در فارسی بکار می روند مثل احیاناً و برخی دیگر هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع استعمال می شوند مانند اصلاً و اصولاً.

کلمات تنوین دار در نثر پیش از شعر بکار می رود زیرا الفاظ شعر بخصوص غزل محدودتر از الفاظ نثر است و شعر فارسی بسیاری از لغات و کلمات تنوین دار را که بارها در کتابهایی مانند کلیده و مرزبان نامه و آثار دیگر بکار رفته نپذیرفته است مثلاً تنوین در گلستان سعدی بمراتب بیش از غزلیات اوست و همچنین در فیه مافیه مولانا بدفعات بیشتر از دیوان شمس است. در حافظ تنها دوسه کلمه تنوین دار از جمله ظاهراً، دایماً، بعمدا به کار رفته در حالی که در تاریخ و صاف که تقریباً همزمان با آن است تنوین فراوان است. در میان آثار منظوم تنوین در مثنویها به مراتب بیش از غزلیات است چنانکه در مثنوی مولوی واژه های تنوین دار زیادتر از دیوان شمس است. در آثار منثور تنوین در نثر فنی بسیار بیشتر از نثر ساده است مثلاً در کتب ساده علمی و افسانه ای یک قرن معین تنوین بمراتب کمتر از آثار نثر فنی همان قرن است فی المثل در سمک عیار که از آثار قرن ششم و هفتم است یا تنوین نیست یا بسیار اندکست در حالی که در عتبه الکتبه که گویا همزمان با آن نوشته شده است کلمات تنوین دار فراوانست و همچنین در دارابنامه بیغمی که در قرن نهم یعنی در عصر رواج تنوین نوشته شده است تنوین بسیار کم است و منحصر به چند کلمه معدود از قبیل «قطعاً»، «اصلاً»، «بنقدا» و «بقصدا» است و از میان این چند کلمه فقط «بنقدا» زیاد استعمال شده و بقیه یکی دوبار بیشتر بکار نرفته است.

برخی از واژه های تنوین دار در برخی از کتابها بیشتر بکار رفته است بطوری که می توان آنها را از اختصاصات سبکی این گونه کتب شمرد از آن جمله است «اتفاقاً» در گلستان^۱

۱ - این واژه ده بار در گلستان تکرار شده است.

و هزارویکشب ، « بنقدا » در دارابنامه ، « مثلاً » در کلیله و فیه مافیه ، « عزیزاً و مکرماً » در بیقی ، « دایماً » و « ظاهراً » و « قطعاً » در فیه مافیه و نزهة القلوب ، « خصوصاً » در بیقی و انوار سهیلی ، « سالمًا غانماً » و « قهراً و قسرًا » و « احیاناً » و « صفتاً » در حبیب السیر ، « مغافضة » در تاریخ جهانگشا ، « سمعاً و طاعة » در هزارویکشب « غالباً » و « مخصوصاً » در سیر حکمت در اروپا .

تنوین از لحاظ تاریخی

کلمات تنوین دار از قدیمترین ادوار وارد زبان فارسی شده بطوری که حتی در آثار قرن چهارم هم به تنوین برمیخوریم . کلمات تنوین دار در این دوره دارای چند ویژگی است : اولاً شامل واژه‌های مشخص و معدودی است که استعمالشان سماعی است نه قیاسی در حالی که از قرن ششم به بعد کلمات تنوین دار بقیاس ساخته می‌شدند . دو کلمه تنوین دار که در آثار قرن چهارم بنظر نگارنده رسیده است عبارتند از « حقا » و « عمدا » .

ثانیاً نون این تنوین‌ها به منظور رعایت آهنگ زبان فارسی حذف می‌شده است . ثالثاً واژه‌های تنوین دار مکرر و جفتی و بامتمم از قبیل : « یوماً فیوماً » ، « زماناً بعد زمان » ، « لیلًا و نهارًا » ، « متوکلاً علی الله » و مانند آنها وارد زبان فارسی نشده بود . اینک شواهد (در این قسمت از مقاله همه مثالهای مربوط به یک کلمه تنوین دار ، از نظر رعایت ترتیب زمانی استعمال آن کلمه در یکجا و در ذیل کلمات تنوین دار قرنی که آن کلمه برای اولین بار در آن به کار رفته آمده است) .

حقاً :

قدیمترین اثری که این کلمه در آن بنظر نگارنده رسیده است شعر بهرامی سرخسی است که در لغت فرس اسدی نقل شده است :

« جز تلخ و تیره آب ندیدم در آن زمین حقاً که هیچ باز ندانستم از زکاب^۱ »^۲

۱ - زکاب بمعنی مرکب سیاه که با آن چیز نویسند (فرهنگ معین) .

۲ - لغت فرس اسدی ، ص ۸ ، س ۴ .

لبیبی نیز این کلمه را در شعر خود آورده است :

« تا کی همی در آئی و گوشم همی دری حقّا که کمتری و فزاگین اتری ز بیک^۲ »
سپس این کلمه رایج شده بطوری که اکنون هم بکار می رود: معمولاً پس از «حقّا»
« که » نیز استعمال می شود: « حقّا که اورا عذاب کم عذابے سخت »^۳.
« گفت حقّا که راست گوئی راست بروفای تو چند چیز گواست »^۴
« هستی جان اوست حقّا چونک هستی زوبیافت لاجرم در نیستی می ساز با قید هوا »^۵
« گوئی مرا شبت خوش خوش کی به است از آتش آتش بود فراق حقّا وزان زیادت »^۶
« حقّا که با عقوبت دوزخ برابر است رفتن بپایمردی همسایه در بهشت »^۷
« جان بی جمال جانان میل جهان ندارد هر کس که این ندارد حقّا که آن ندارد »^۸
گاهی حقّا برای تأکید تکرار می شود :

« باز گرد به ایشان حقّا و حقّا که به ایشان سپاهی آریم که به آن بر نیابند و طاقت
آن ندارند »^۹.

عمدا و بعمدا و از عمدا :

« عمدا » چنانکه دیدیم با حرف اضافه و بصورت بعمدا و از عمدا هم بکار رفته این
واژه نیز از کلمات تنوین داری است که از قدیمترین زمانها در آثار فارسی آمده و سپس
استعمال آن رایج شده و ادامه یافته است و کهن ترین اثری که این کلمه در آن بنظر من رسیده است
شعر کسایی مروزی است :

-
- ۱ - فزاگن = فزاگین ، چرکین که مرکب است از فز بمعنی چرک و گن و اگین . از « فز »
فزاگ بمعنی پلید نیز آمده است (فرهنگ معین) .
 - ۲ - بک و پک از پهلوی وک بمعنی قورباغه و وزغ (فرهنگ معین) .
 - ۳ - کشف الاسرار ، ج ۷ ، ص ۱۹۹ ، س ۱۰ . ۴ - هفت پیکر نظامی .
 - ۵ - دیوان شمس ، جزء اول ، بیت ۱۸۱۰ . ۶ - همان کتاب ، بیت ۴۶۰۸ .
 - ۷ - گلستان ، ص ۱۶۴ . ۸ - حافظ ، ص ۹۶ .
 - ۹ - کشف الاسرار ، ج ۷ ، ص ۲۰۱ ، س ۱۷ .

«گوئی که دوست قرصه شعر کبود خویش تا جایگاه ناف بعمدا فرو درید»^۱

اینک استعمال این کلمه در آثار دیگر:

«دولت مسعود خواجه گاه گاهی سرکشید تا نگویی خواجه فرخنده از عمدا کند»^۲

«اگرچه شاعری باشد نه دانا بسی احسنت وزه گوید بعمدا»^۳

«در کام صبح از ناف شب مشک است عمدا ریخته

زرین هزاران نرگسه بر سقف مینا ریخته»^۴

«صید بیابان سر از کند تو پیچد تا همه پیچند در کند تو عمدا»^۵

«مردم از قاتل عمدا بگریزند بجان پاکبازان بر شمشیر تو عمدا آیند»^۶

«گو نام ما زیاد بعمدا چه می بری خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما»^۷

تنوین در قرن پنجم

در قرن پنجم دایره استعمال کلمات تنوین دار مانند سایر کلمات عربی وسعت یافت و کلمات منون جفتی و بامتمم نیز کم و بیش در آثار فارسی رایج شد ولی با اینحال واژه‌های تنوین دار جنبه سماعی داشت و قیاسی ساخته نمی شد مثلاً در هر کتابی عده محدودی کلمات تنوین دار بکار می رفت از جمله در بیقی واژه‌های «خصوصاً»، «عزیزاً و مکرماً»، «طولاً» و «عرضاً»، «متوکلاً علی الله» استعمال شده. علاوه بر آنچه دیدیم «مثلاً» و «خاصه» نیز در آثار این دوره دیده می شود. از این میان استعمال مثلاً و خصوصاً، بعداً نیز رایج شد و تاکنون هم ادامه دارد ولی استعمال «عزیزاً و مکرماً» رواج چندانی نیافت و در آثار امروز نیز بکار نمی رود. بهر حال در قرن پنجم مقدمه رواج تنوین و قیاسی شدن استعمال آن فراهم گردید. اینک شواهد:

۱ - کسایی سروزی به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۴۴۶.

۲ - دیوان منوچهری، ص ۲۵، س ۳۴۷. ۳ - ویس و رامین، ص ۵، س ۳۲.

۴ - خاقانی دکتر سجادی، ص ۳۷۷. ۵ - سعدی، ص ۳۴۲.

۶ - همان کتاب، ص ۵۴۲. ۷ - حافظ، ص ۹، س ۱۱.

مثلاً:

کهن ترین کتابی که این واژه در آن بنظر نگارنده رسیده است دانشنامه علائی است و در قرون بعد این کلمه در کلیله و دمنه و فیه مافیه بسیار بکار رفته است و استعمالش تا کنون نیز ادامه دارد:

«همچنین شمار خاصه است از چندی و عامتر است از جفت مثلاً و جفت خاص تراست از شمار»^۱. «واگر در آن خطری باید کرد و مثلاً سر در باید بخت پهلو تهی نکند»^۲. «و مثلاً سنگ راه در هر گام پای دام او باشد»^۳ «چنانکه خویشی مثلاً، جاهاً او مالا از خویشی فزونی دارد ناقص خواهد که به کامل رسد»^۴. «ترا با چون و چرا کاری نیست مثلاً جامه نابریده خواهی»^۵. «از عالم انقطاعی حاصل گردد مثلاً همچنانک مرغی خواهد که بر آسمان پرد»^۶. «کی اجزاء بحر طویل را مثلاً از بحر مدید بیرون آری»^۷. «اگر مثلاً یکی را بخود ترتیب غذا و لباس و مسکن بایستی . . .»^۸.
خصوصاً:

قدیمترین کتابی که این واژه را در آن دیده ام تاریخ بیہقی است:

«کار اصل ضبط کردن اولیتر که سوی فرع گرائیدن خصوصاً که دور دست است وفوت می شود»^۹. «خصوصاً از آن ملوک که دشوار آید ایشان را دیدن کسی که مستحق جایگاه ایشان باشد»^{۱۰}. «خصوصاً مسجد جامع جدید و اوقاف آن»^{۱۱}. «خصوصاً جماعتی که به اسم و رسم عیاری در کوهها می گردند»^{۱۲}.

«خصوصاً حلقه ای کاندر سماعند همی گردند و کعبه در میان است»^{۱۳}

- | | |
|---|----------------------------------|
| ۱ - رسالہ منطقی از دانشنامه علائی، ص ۲۱ . | ۲ - کلیله و دمنه ، ص ۱۸۳ . |
| ۳ - همان کتاب ص ۱۸۶ . | ۴ - سرزبان نامه ، ص ۴۹ ، س ۱۸ . |
| ۵ - فیه مافیه ، ص ۱۱۲ . | ۶ - همان کتاب ، ص ۱۷۵ . |
| ۷ - المعجم ، چاپ افست ، ص ۷۷ . | ۸ - انوار سهیلی ، ص ۲۱ ، س ۳ . |
| ۹ - تاریخ بیہقی ، ص ۱۶ ، س ۲ . | ۱۰ - همان کتاب ، ص ۸۰ ، س ۹ . |
| ۱۱ - التوسل الی التوسل ، ص ۶۱ . | ۱۲ - عتبه الکتبه ، ص ۶۱ ، س ۱۵ . |
| ۱۳ - دیوان شمس ، جزو اول ، بیت ۳۶۷۰ . | |

« خصوصاً که دردانه در دست اوست و مرا هم اینجا باید بودن »^۱. « خصوصاً که منافع و فواید آن بدو باز گردد »^۲. « خصوصاً چنین عزیزی که تو نشان می دهی »^۳. « از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است خصوصاً در قدح دشمنان »^۴. « او تألیفات بسیار مبنی بر تعلیمات آن دانشمند خصوصاً در رشته طبیعیات دارد »^۵.
مغافصه^۶:

این کلمه در تاریخ بیہقی تصحیح دکتر فیاض و دکتر غنی بی تنوین ضبط شده ولی در تاریخ جهانگشا با تنوین آمده است، استعمال این واژه تا قرنہا بعد ادامه داشته ولی در نثر امروز بکار نمی رود:

« امیر مسعود را خوردنیہا بہ صحرا مغافصہ پیش آوردندی »^۶. « تا بشب کوتوال مغافصہ نزدیک وی رفت »^۷. « مانند برق از میغ قاصد او شد و مغافصہ^۸ او را فرو گرفت »^۹.
خاصہ^{۱۰}:

این کلمہ نیز در قرن پنجم در آثار ناصر خسرو و بکار رفته است:
« و کتابت سپس از قول است و خاصہ^{۱۱} مردم راست »^۱.
« عزیزاً و مکرمًا » و « طولاً و عرضاً »:

این دو جفت واژه تنوین دار در بیہقی بکار رفته است و باین ترتیب استعمال کلیات تنوین دار جفتی در قرن پنجم کم کم بچشم می خورد و مقدمہ ای برای رواج بیشتر آن در قرون بعد می گردد.

« عزیزاً و مکرمًا » بہمین صورت در آثار قرون بعد نیز آمده است:

« صواب آن است کہ عزیزاً و مکرمًا بدان قلعت مقیم می باشد با ہمہ قوم خویش »^{۱۰}.

- | | |
|----------------------------------|--|
| ۱ - دارالینامہ ، جلد ۲ ، ص ۷۰۲ . | ۲ - انوار سہیلی ، ص ۸۳ . |
| ۳ - همان کتاب ، ص ۱۰۹ . | ۴ - منشآت قائم مقام ، ص ۲۲ ، ص ۱۰ . |
| ۵ - سیر حکمت در اروپا ، ص ۷۰ . | ۶ - بیہقی ، ص ۱۱ ، ص ۱۸ . |
| ۷ - همان کتاب ، ص ۴۲۴ ، ص ۵ . | ۸ - تاریخ جهانگشا ، ج ۱ ، ص ۴۸ ، ص ۷ . |
| ۹ - زاد المسافرین ، ص ۱۳ ، ص ۷ . | ۱۰ - بیہقی ، ص ۹ ، ص ۷ . |

« تا خواجه بزرگ احمد حسن را رضی الله عنه در وقت بگشاید و عزیزاً و مکرمّاً به بلخ فرستد »^۱. « بامن سوی نسا بور باز گرد عزیزاً و مکرمّاً »^۲. « بحکم فرمان عزیزاً و مکرمّاً بجانب بلخ روان شد »^۳. « وی را بس اکرام کرد و عزیزاً و مکرمّاً به بخارا فرستاد »^۴. « مارا بری ماند که دانست آن دیار تا روم از دیگر جانب تا مصر طولاً و عرضاً همه به ضبط آراسته گردد »^۵.

« طولاً » و « عرضاً » جداگانه نیز بکار رفته اند :

« قومس ، تعریب قومس میان خوارزم و جوین است طولاً میان پاره‌ای از جبال طبرستان و قهستان است ، عرضاً از شهرهای قومس سمنان و بستام است »^۶.

متوکلاً علی الله :

متوکلاً از کلمات تنوین دار با متممی است که در قرن پنجم و در تاریخ بیہقی بکار رفته است :

« حسن متوکلاً علی الله عزّ ذکره پیش کار رفت »^۷.

تنوین در قرن ششم

چنانکه گفتیم در قرن ششم دایره استعمال کلمات تنوین دار وسعت یافت و این کلمات بصورت جفتی و مکرر و بامتمّم هم بکار رفت سبب این است که این قرن عصر رواج نثر فنی است یعنی نثری که یکی از ویژگیهای آن فراوانی کلمات و عبارات عربی است از اینرو با وجود آمدن کتابهایی چون « عتبه الکتبه » ، « التوسّل الی الترسّل » ، « مقامات حمیدی » و « کللیه و دمنه » و مانند آنها تنوین هم روبرو به فزونی نهاد . نویسنده « عتبه الکتبه » در بکار بردن تنوین چنان تفضیلی بکار برده که حتی در کتابهای ادوار بعد هم نظیر ندارد . در این

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - بیہقی ، ص ۶۵ ، س ۸ . | ۲ - همان کتاب ، ص ۲۱۰ ، س ۱۰ . |
| ۳ - عتبه الکتبه ، ص ۴ ، س ۱۷ . | ۴ - تاریخ یمنی قویم ، ص ۴۸ ، س ۱۷ . |
| ۵ - بیہقی ، ص ۸۰ ، س ۱۰ . | ۶ - تاریخ یمنی قویم ، ص ۶۴ ، س ۱۷ . |
| ۷ - بیہقی ، ص ۴۲ ، س ۱۹ . | |

کتاب کلمات تنوین دار جفتی و مکرر و بامتمم فراوان است. واژه‌های تنوین‌داری که در این کتاب بکار رفته‌اند اینهاست: «عاجلاً و آجلاً»، «سراً و اعلناً»، «انتساباً و اکتساباً»، «بحراً و برأ»، «اواناً بعد اوان»، «ظاهرأ و باطنأ»، «غوراً و نجدأ»، «بُعدأ و قربأ»، «صريحأ و تلويحأ»، «سهلاً و جبلاً»، «سراً و چهارأ»، «سراً و جهرأ»، «حاضرأ و غائبأ»، «خصوصأ»، «زمانأ عقب زمان»، «سيدا عن سيد»، «كابرأ عن كابر»، «شرقأ و غربأ»، «ظاعناً و مقيماً»، «عزيزأ و مكرماً»، «كائناً من كان»، «لحظأ و لفظأ»، «ليلاً و نهارأ» و «نظماً و نثرأ».

بطوری که دیده می‌شود جز «خصوصاً» و «عزیزاً و مکرماً» و چند کلمه دیگر که در قرن پیش هم بکار می‌رفته‌اند بقیه واژه‌ها تازگی دارند. نکته دیگری که درباره این کتاب باید ذکر کرد و آنرا باید از ویژگیهای سبکی آن شمرد اینست که در آن کلمات منون جفتی، پشت سر هم به کار می‌روند و گاه تاسه جفت کلمه تنوین دار در یک عبارت استعمال می‌شود:

«براقاليم عالم شرقاً و غرباً، بُعداً و قرباً، برأ و بحرأ تاهر پادشاه و فرمان دهنده که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است...»^۱. شاید در هیچ کتابی تا این حد در استعمال جفتهای تنوین دار افراط نشده است. این جفتهای نیز غالباً از کلمات متضاد تشکیل شده‌اند تا افاده تعمیم و تأکید کنند مانند مثالی که دیدیم.

در «التوسل الی الترسل» نیز که از کتابهای نثر فنی این دوره است این کلمات و جفتهای تنوین دار بکار رفته است: «عاجلاً و آجلاً»، «ارثاً و اکتساباً»، «خصوصاً، رسماً، شرعاً». کلیله و دمنه با آنکه به نثر فنی است به مراتب دارای تنوین کمتری است و برخی از واژه‌های تنوین دار آن در قرون پیش هم بوده است. واژه‌های تنوین دار این کتاب عبارتند از «طوعاً او کرهأ»، «صاعماً بصاع»، «عیاذاً بالله»، «مثلاً، عمدأ». در این میان مثلاً خیلی تکرار شده است.

۱ - عتبة الکتبه، ص ۷۴، س ۲۴.

باری بسیاری از کلمات و جفتها و ترکیبات تنوین دار این عصر که ذکرشان گذشت در قرون بعد هم استعمال شده اند و در زبان فارسی باقی مانده اند^۱. اما برخی دیگر از آنها مانند: انتساباً، قریباً، بعداً، «غوراً و نجداً»، «سهلاً و جبلاً» و بعضی دیگر بعداً رواج چندانی نیافتند:

در کتاب النقص که از تصانیف این دوره است کلمات اسماء، رسماء، قدماء، ایماناً، اسلاماً بکار رفته است.

نکته گفتمی دیگر این است که تنوین در این قرن از نثر فنی به شعر نیز سرایت کرده ولی همانطور که گفتیم دایره استعمالش در شعر بی پای نثر نمی رسد. مثال برای کلمات تنوین داری که در آثار قرن ششم بنظر نگارنده رسیده است.

الف - کلمات تنوین دار جفتی

عاجلاً و آجلاً:

این دو کلمه که از قرن ششم به بعد اغلب باهم آمده است در نثر امروز بکار نمی رود: «و اندیشه عاجلاً و آجلاً بیاید»^۲. «عاجلاً و آجلاً حاصل و مدخر گردد»^۳. «در مدارج جبروت و معارج ملکوت عاجلاً و آجلاً قبولی تمام و اثری ...»^۴. «و نتایج بد عاجلاً و آجلاً بر آن مترتب گردد»^۵. طوعاً او کرهاً:

این دو کلمه نیز باهم و بهمین صورت از قرن ششم تا کنون در فارسی بکار می رود: «رقاب اکاسره و جبار بر طوعاً او کرهاً در ربقت طاعت و عبودیت ایشان می آمده»^۶.

۱ - این گونه کلمات و عبارات بعداً در ضمن نقل شواهد واصله روشن خواهد شد.

۲ - عتبه الکتبه ص ۲۷، س ۱۳.

۳ - همان کتاب ص ۵۵، س ۴.

۴ - التوسل الی التوسل ص ۵۲.

۶ - عتبه الکتبه ص ۱۴، س ۶. «طوعاً او کرهاً» از اصطلاحات قرآنی است که در این آیه آمده است: «قل انفقوا طوعاً او کرهاً لن یتقبل منکم انکم کنتم قوماً فاسقین» (سوره توبه آیه ۳۵).

« او به یکی از ایشان طوعاً او کره‌ها استظهار جوید »^۱. « ارغنه خاتون طوعاً او کره‌ها امر سلطنت را به وی باز گذاشت »^۲. « طوعاً او کره‌ها فاطمه را تسلیم کرد »^۳. « طوعاً او کره‌ها بدر بار شاهش فرستاد »^۴.

لیلاً و نهاراً :

« باز یک قسم آنند که از این همه فراغتی دارند لیلاً و نهاراً ، سرّاً و چهاراً »^۵. « هروقت لیلاً و نهاراً ، سرّاً و چهاراً تجدید ذکر احصاء و تعداد آن مألوف و معتاد خویش داشتن^۶ از لوازم و مفروضات باشد »^۶.

سرّاً و اعلاتاً :

« کل احوال سرّاً و اعلاتاً مهتر کارها دارد »^۷. « و جانب ایزد تعالی را سرّاً و اعلاتاً در هر چه سازد و پردازد مراقبت کند »^۸.

سرّاً و جهراً :

« ... بر ثنا و دعا سرّاً و جهراً تعریف حال چنان کرده آید که ... »^۹. « طلب رضاء او سرّاً و جهراً پیش دل دارد »^{۱۰}. « جانب ایزد را عزّ شأنه سرّاً و جهراً مراقب باشد »^{۱۱}.

سرّاً و چهاراً :

« باز یک قسم آنند که از این همه فراغتی دارند لیلاً و نهاراً ، سرّاً و چهاراً »^{۱۲}.
نظماً و نثرّاً :

« ... نظماً و نثرّاً در مقابل آن همه گفته‌ها و نبشته‌ها و بلغاء عرب و عجم منسوخ

۲ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۸۲ ، س ۳.

۴ - سجمع النصح ص ۲۲.

۶ - عتبة الکتبه ص ۷۰ ، س ۹.

۸ - همان کتاب ص ۷۲ ، س ۹.

۱۰ - همان کتاب ص ۵۴ ، س ۱۱.

۱۲ - چهار مقاله ص ۱۶ ، س ۱۵.

۱ - کلیله و دمنه ص ۲۸۲ ، س ۳.

۳ - همان کتاب ص ۵۶ ، س ۱۹.

۵ - چهار مقاله ص ۱۶ ، س ۱۵.

۷ - همان کتاب ص ۱۹ ، س ۱۳.

۹ - همان کتاب ص ۱۰۵ ، س ۷.

۱۱ - همان کتاب ص ۵۹ ، س ۷.

می‌شود»^۱. «وافصح وابلغ نظماً ونثراً در این سه موضع آن است که نون حذف کنند»^۲.
«لاجرم فصحای شعرا و کتاب بلغای تازی و پارسی نظماً ونثراً در شرح احوال ملوک
عصر و صنادید دهر تصانیف می‌پرداختند»^۳.

ظاعناً و مقیماً :

« وقاعدهٔ مصلحت اصلی ظاعناً و مقیماً بر مرضات مخدوم عزّ نصره نهد »^۴.

شرقاً و غرباً ، برآ و بحرآ :

« که در آفاق شرقاً و غرباً ، برآ و بحرآ نشانندگان و صنایع رای و فرمان مانند »^۵.
« بر ما که عالم شرقاً و غرباً ، برآ و بحرآ بحول و قوت ایزد تعالی و تقدس در تحت او امر و
نواهی ماست ... »^۶. « پادشاهی عالم شرقاً و غرباً ، برآ و بحرآ بفضل عمیم آفریدگار عزّ و جلا
بما رسیده است »^۷.

بُعداً و قرباً :

« بر اقالیم عالم شرقاً و غرباً ، بُعداً و قرباً ، برآ و بحرآ هر پادشاه و فرمان دهنده
که در هفت کشور معمور بسیط روی زمین است ... »^۸.

غورآ و نجدآ :

« و اشرف آفاق برآ و بحرآ ، غورآ و نجدآ ... »^۹.

سهلآ و جبلآ :

« خلائق بسیط زمین را برآ و بحرآ ، سهلآ و جبلآ به ودایع ما سپرده »^۹. « معروفان

۲ - المعجم چاپ افست ص ۱۸۱ ، س ۱۴ .

۴ - عتبه الکتبه ص ۱۰۷ ، س ۱۹ .

۶ - همان کتاب ص ۴۰ ، س ۱۱ و ۱۲ .

۱ - عتبه الکتبه ص ۱۰۳ ، س ۳ .

۳ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۴ .

۵ - همان کتاب ص ۶۲ ، س ۲۳ .

۷ - همان کتاب ص ۷۴ ، س ۳۴ .

۸ - همان کتاب ص ۶ ، س ۱۸ . بطوری که دیده می‌شود « برآ و بحرآ » و « شرقاً و غرباً » در عتبه الکتبه

۹ - همان کتاب ص ۷۰ ، س ۲ .

فراوان بکار رفته است .

و مشهوران ، اطراف و اکناف مملکت و اصناف رعایاء بلاد و نواحی برآ و بحرآ ، سهلاً
و جبلاً احوال خویش به دیوان وزارت اجلها الله انهاء می کردند»^۱.

تعریضاً و تصریحاً :

« بهر وقت تعریضاً و تصریحاً وعده این تشریف فرموده است »^۲.

انتساباً و اکتساباً :

« ... انتساباً و اکتساباً از لوازم دانسته ایم »^۳.

ارثاً و اکتساباً :

« و بر علماء عالم ارثاً و اکتساباً مرطبت سری متوجه توارثها عن کابر بعد کابر

چه آثار شمایل و انوار فضایل آباء و اجداد او که اقطاب و اوتاد عالم و افراد و اولاد بنی
آدم بودند »^۴.

حاضرراً و غائباً :

« عواطف ما بر احوال او حاضرراً و غائباً مبسوط بوده است »^۵. « فرمود لطفهای

شما و سعیهای شما و تربیتها که می کنید حاضرراً و غائباً من اگر در شکر و تعظیم و عذرخواستن
تقصیر می کنم ظاهرراً بنا بر کبر نیست »^۶.

ظاهرراً و باطناً :

این دو کلمه هم به تنهایی و هم بایکدیگر بکار رفته :

« والبته رضا ندهد که میان حشم و خدم و عیب و موالی بهیچ نوع از انواع مخالفتی

و مکاشفتی باشد ظاهرراً و باطناً چه از اختلاف اهواء و تشتت آراء حشم اختلالی راه یابد »^۷.

« پس ما نیز ظاهرراً و باطناً همان کار می کنیم »^۸.

۱ - عتبة الکتبه ص ۵۰ ، س ۱۰ .

۲ - عتبة الکتبه ص ۹۴ ، س ۴ .

۳ - همان کتاب ص ۶۵ ، س ۴ .

۴ - التوسل الی التوسل ص ۵۰ .

۵ - عتبة الکتبه ص ۳۹ ، س ۱۳ .

۶ - فیه مافیہ ص ۱۱۰ ، س ۲۹۱ .

۷ - عتبة الکتبه ص ۲۰ ، س ۱۱ .

۸ - فیه مافیہ ص ۷۷ ، س ۴ .

ظاهراً درحافظ سه بار بکار رفته است :

- « دردمندی من سوخته زار و نزار ظاهراً حاجت تقریر و بیان اینهمه نیست »^۱
« دلبر از ما بصد امید سند اول دل ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم »^۲
« عجب از لب تو ای گل که نشستی باخار ظاهراً مصلحت وقت در آن می بینی »^۳
« ظاهراً که مرا نیز باید مرد »^۴. « که ظاهراً آن را صد درم پندارد »^۵. « ظاهراً
فرض کفایت باشد »^۶. « اما ظاهراً آن کتب را به قصد اینکه آثار قلم او باشد نوشته »^۷.
لحظاً و لفظاً :

« از موازات و محاذات خصمان و تسویت میان ایشان لحظاً و لفظاً بر حقیقت شرعی
تقدیم می کند »^۸. « دقیقه ای که موافق شرع نباشد لحظاً و لفظاً ، قولاً و فعلاً باید بتدارك
آن مشغول گردد »^۹.

لفظاً بدون لحظاً نیز بکار رفته است :

« پس بکن و نکن در پارسی هم چنان است که در تازی افعال و لات فعل که لفظاً و معنی
متغایرند »^{۱۰}. « هم لفظاً میان تغییرات جایز و ناجایز کی در اشعار افتد فرق ظاهر بود »^{۱۱}.
قولاً و فعلاً :

« دقیقه ای که موافق شرع نباشد لحظاً و لفظاً ، قولاً و فعلاً باید به تدارك آن
مشغول گردد »^۹.

« قولاً بدون فعلاً » نیز آمده است :

« و الف شیدا و پیدا و هویدا و آشکارا و پیشوا و نانبا (نانوا) قولاً واحداً روا باشد
که روی سازند »^{۱۲}.

-
- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱ - حافظ ص ۵۲ ، س ۹ . | ۲ - همان کتاب ص ۳۰۳ . |
| ۳ - همان کتاب ص ۳۴۳ . | ۴ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۵۴ ، س ۲۰ . |
| ۵ - همان کتاب ص ۵۳ ، س ۲۶ . | ۶ - بهمان نامه بخارا ص ۵۴۵ . |
| ۷ - سیر حکمت در اروپا ص ۲۳ . | ۸ - عتبه الکتبه ص ۱۱ و ۱۲ . |
| ۹ - همان کتاب ص ۲۴ ، س ۶ . | ۱۰ - المعجم چاپ ۱۳۱۴ ، ص ۱۵۹ ، س ۷ . |
| ۱۱ - المعجم چاپ افست ، ص ۴۷ ، س ۸ . | ۱۲ - المعجم چاپ ۱۳۱۴ ، ص ۱۵۷ ، س ۱۲ . |

شرقاً و غرباً :

این دو کلمه هم بایکدیگر و هم به تنهایی بکار رفته‌اند :

- « و اخبار شرف و فور حرمت در اقطار جهان شرقاً و غرباً مستفیض گشته »^۱ .
« و جباریه آنان را شرقاً و غرباً در ربه طاعت و خدمت مجلس ما آورده »^۲ .
نون تنوین « شرقاً و غرباً » گاه در شعر حذف می‌شود و بجای آن الف می‌آید :
« مولات بنیام آسمان با جت رساد از اختران صف غلامان جهان شرقاً و غرباً داشته »^۳
« خاقان اکبر کز شرف هستش سلاطین در کنف باران جود از ابر کف شرقاً و غرباً ریخته »^۴
« این زمین شرقاً به ساختمان شماره ۵۲ و شمالاً به خیابان بیست متری محدود است »^۵ .

ب - کلمات تنوین دار مکرر و با متمم :

اواناً بعد اوان و زماناً عقب زمان :

- « عن قریب اواناً بعد اوان و زماناً عقب زمان مطلع و مترصد می‌باشند »^۶ .
سیداً عن سید و کابراً عن کابر :
« این منصب بحق الارث سیداً عن سید و کابراً عن کابر بجهال الدین رسیده است »^۷ .
کائناً من کان :
« . . . که کائناً من کان با او در کار بقاع و اوقاف طریق مزاحمت و منازعت سپرد »^۸ .
« و زجر و مالش هر کس را که ایشان را حمایت کند کائناً من کان واجب و لازم شناسد »^۹ .
« و ایشان را بجان ایمن کرد تا دل بر جهان نهادند و فرمان رسانیدند تا کائناً من کان در زرنوق بوده از صاحب کلاه و دستار و مقنع به معجر و خمار بیرون آمدند »^{۱۰} .

۱ - عتبه الکتابه ص ۲۶ ، س ۱۲ .

۱ - عتبه الکتابه ص ۲۶ ، س ۱۲ .

۲ - همان کتاب ص ۳۷۸ .

۳ - خاقانی دکتر سجادی ص ۳۸۷ .

۳ - عتبه الکتابه ص ۷۴ ، س ۲۳ .

۴ - از عبارات ثبتي امروز .

۴ - همان کتاب ص ۳۶ ، س ۲۰ .

۵ - همان کتاب ص ۶۳ ، س ۲۰ .

۵ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۲۳ ، س ۱۴ .

۶ - همان کتاب ص ۶۱ ، س ۱۸ .

صاعاً بصاع :

«ببازار برد و آنرا باکنجد با پوست صاعاً بصاع بفروخت»^۱.

حمداً لله :

«از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم حمداً لله که نیک آگه رفتیم»^۲.

عیاذاً بالله :

«وعیاذاً بالله اگر بر تو تکلیفی رود تا آنچه می دانی از راز من باز گوئی»^۳. «اگر

عیاذاً بالله چشم زخمی رسد...»^۴.

ج - کلمات تنوین دار مفرد :

اسماً ، جسمماً ، قدمماً ، علمماً ، ایماناً ، اسلامماً :

در کتاب النقص که از تصانیف قرن ششم هجری است گاه چند کلمه تنوین دار

پشت سر هم می آید :

«و خود نداند که سابق اوست اسماو رسماو جسمماو قدمماو علمماو ایمانماو اسلامما».

دائمماً :

«دائمماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است»^۵.

«دائمماً فخرست جان را از هوای او چنان کوز مستی می نداند فخر را و عار را»^۶.

«همه از او دائمماً گرمند آلا آفتاب»^۷. «این حیوانیت در نور دائمماً هست»^۸.

«دور گردون گرد و روزی بر مرادمانگشت دائمماً یکسان نماند حال دوران غم مخور»^۹.

شرعاً :

۱ - کلیله و دمنه ص ۱۷۳ .

۲ - کلیله و دمنه ص ۱۴۳ ، س ۶ .

۳ - منطق الطیر ص ۴۵ .

۴ - فیه مافیه ص ۱۹۶ .

۵ - حافظ ص ۱۷۳ ، س ۲ .

۶ - ابوالمعالی نصرالله منشی .

۷ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۵۸ ، س ۱۲ .

۸ - دیوان شمس جزو اول ، بیت ۱۸۲۱ .

۹ - همان کتاب ص ۱۹۷ .

«... که از آن مذمت بزرگ خیزد شرعاً و رسماً محذور باشد»^۱. «شرعاً رجوع
توانند کردن»^۲.

رسماً :

«... که از آن مذمت بزرگ خیزد شرعاً و رسماً محذور شناسد»^۱. «و خود نداند که
سابق اوست رسماً و استماً و جسماً و قدماً و علماً و ایماناً و اسلاماً»^۳.

تنوین در قرن هفتم

در قرن هفتم نیز مانند قرون بعد از آن بر دایره استعمال کلمات تنوین دار افزوده شده و
علاوه بر واژه‌هایی که در کتابهای مورد مطالعه قرن قبل دیدیم این کلمات نیز در آثار این
دوره بچشم می‌خورد :

ارتجالاً ، اولاً ، ثانیاً ، ثالثاً ، رابعاً ، اصلاً ، ابداً ، اتفاقاً ، «جبراً و اختیاراً» ،
«خوفاً او طمعاً» ، «اهلاً و سهلاً» ، «آخرآ ، حقیقه» ، دایماً ، «سمعاً و طاعة» ، طبعاً ،
عرفاً ، غالباً ، «قرناً بعد قرن» ، قطعاً ، صریحاً ، مرجحاً ، مطلقاً ، قاصداً ، «یداً
واحدة» ، «قولاً واحداً» ، «عفواً صفواً» ، «ذکوراً و اناثاً» ، «حالاً و مآلاً» ، «یوماً
فیوماً» ، «جاهاً او مالاً» . استعمال برخی از اینها مانند اولاً ، ثانیاً ، ثالثاً ، اصلاً ، ابداً ،
اتفاقاً ، جبراً ، «اهلاً و سهلاً» ، حقیقه» ، «سمعاً و طاعة» ، طبعاً ، عرفاً ، غالباً ، صریحاً ،
قطعاً ، مرجحاً ، مطلقاً تا امروز هم ادامه دارد ولی جفتها و کلماتی مانند قاصداً ، «عفواً
صفواً» ، «ذکوراً و اناثاً» ، «یوماً فیوماً» زیاد مورد استعمال ندارند .

کثرت استعمال تنوین در همه کتابها یکسان نیست مثلاً در سمک عیار هیچ کلمه
تنوین داری بچشم من نخورده است در حالی که در المعجم تنوین نسبتاً زیاد است از آن جمله است :
«نظماً و نثراً» ، «قولاً واحداً» ، لفظاً ، غالباً ، ارتجالاً و ابداً . و همچنین در مرزبان نامه

۲ - تاریخ گزیده ص ۷۷۸ یا ۷۵۰ .

۱ - الترسل الی الترسل ص ۷۱ .

۳ - النقض .

تنوین کم نیست از جمله «جاها او مالا»، «خوفاً او طمعاً»، «یوماً فیوماً»، «حالاً و مالا»
و مثلاً نمونه‌هایی از تنوین‌های کتاب اخیر الذکراست. مثالها:

الف - کلمات تنوین دار مفرد:

ثانیاً، ثالثاً، رابعاً:

اینها از کلماتی هستند که استعمالشان تاکنون هم ادامه دارد:

«اولاً بشنو که چون ماندم ز شست اول و آخر ز پیش من بچست»
«ثانیاً بشنو تو ای صدر و دود که بسی جسم ترا ثانی نبود»
«ثالثاً تا از تو بیرون رفته‌ام گوئیا ثالث ثلاثه گفته‌ام»
«رابعاً چون سوخت ما را مزرعه من ندانم خامسه از رابعه»^۱

مطلقاً:

«بیشتر آن ایطاء خفی است و شایگان است و او از جهت آن که شعرا در آن مسامحت کرده‌اند از شعر خویش نفی ایطا کرده است مطلقاً»^۲. «نواهی او مطلقاً مطاع جهانیان شد»^۳. «شرط آن است که چون تورا برداشته بهوا پریم مطلقاً سخن نگویی»^۴. «و مطلقاً بدان ملتفت نشدی»^۵. «مطلقاً بیرون نمی‌آید»^۶. «... او مطلقاً بر طرف می‌شود»^۷. «ارادهٔ انسان مطلقاً آزاد می‌باشد»^۸.

اصلاً:

«سرو احتراق دارد مه هم محاق دارد جز اصل اصل جانها اصلی ندارد اصلاً»^۹
«اغانی جمله فرع شوق وصلی است برابر نیست فرع و اصل اصلاً»^{۱۰}

۲ - المعجم چاپ ۱۳۱۴ ص ۲۱۷، س ۴ و ۳.

۴ - انوار سهیلی ص ۱۴۳.

۶ - حبیب السیر ج ۳ ص ۶۳، س ۱۱.

۸ - سیر حکمت در اروپا ص ۷۴.

۱۰ - همان کتاب بیت ۱۲۴۷.

۱ - دفتر سوم مثنوی ص ۶۱۵.

۳ - تاریخ گزیده ص ۶۱۷.

۵ - همان کتاب ص ۱۲۷.

۷ - مهمان نامه بخارا ص ۴۶.

۹ - دیوان شمس جزو اول، بیت ۲۰۵۴.

« بهیچ چیز و هیچ کس اصلاً مشغول نگردم »^۱. « اصلاً میل و مدهانه نمی فرمود »^۲.
معتبرترین آنها هم اصلاً رومی و ساکن روم بوده است »^۳.

قطعاً :

« قطعاً از او نباشد از غیر او باشد »^۴. « قطعاً دیده و دل شما چیزی بیچون و چگونگی
و عظیم دیده است »^۵. « و ذکر پادشان و وزراء و حکما و ائمه سنت قطعاً نکرده »^۶.
« زیرا که قطعاً معلوم نتوان کرد که زمین دیه کدام است »^۷. « چنانکه قطعاً در آن شهر
نیامدندی »^۸.

اتفاقاً :

« اتفاقاً فال زکریا راست بود »^۹. « اتفاقاً در آن میان جوانی بود میوه عنفوان
شبابش نورسیده »^{۱۰}. « اتفاقاً از او حرکتی در نظر سلطان ناپسند آمد »^{۱۱}. « اتفاقاً گاو
بر اثر ایشان رسید »^{۱۲}. « اتفاقاً روزی همایون فال عزیمت شکار فرمود »^{۱۳}. « اتفاقاً جمعی
از کشتی گیران که بپایه سریر اعلی می آمدند ... »^{۱۴}.

مرحبا :

« از و رای صد هزاران پرده حسنش ساخته نعره ها در جان فتاده مرحبا شد مرحبا »^{۱۵}

-
- | | |
|---|------------------------------------|
| ۱ - انیس الطالبین . | ۲ - حبیب السیرج ۴ ، س ۱۰ . |
| ۳ - سیر حکمت ص ۴۸ . | ۴ - فیه مافیہ ص ۲۰۹ . |
| ۵ - همان کتاب ص ۷۷ . | ۶ - تاریخ گزیده ص ۸۱۵ ، س ۶ . |
| ۷ - نزهة القلوب ص ۸۰ . | ۸ - همان کتاب ص ۱۲۵ . |
| ۹ - فیه مافیہ ص ۱۷۴ . | ۱۰ - گلستان ص ۱۳ ، س ۱۶ . |
| ۱۱ - همان کتاب ص ۲۹ ، س ۱۶ . این کلمه ده بار در گلستان تکرار شده و در این صفحه های
آن کتاب نیز آمده است : ص ۳۱ ، س ۱۵ - ص ۳۵ ، س ۸ - ص ۵۱ ، س ۲۰ ، ص ۶۵ ،
ص ۸۵ ، ص ۹۲ ، ص ۱۱۳ ، ص ۱۱۵ . | ۱۲ - انوار سهیلی ص ۱۴۱ . |
| ۱۳ - همان کتاب ص ۱۳ ، س ۲۲ . | ۱۴ - حبیب السیرج ۳ ، ص ۵۳ ، س ۱۲ . |
| ۱۵ - دیوان شمس جزو اول ، بیت ۱۶۳۴ . | |

« در دل تو جمله منم سر بسر سوی دل خویش بیا مرحبا»^۱

« ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده‌ای مرحبا»^۲

اولاً:

« علم او اولاً و آخراً برای خدا بود»^۳.

« دید پیل سهمناکی می رسید اولاً آمدسوی حارس دوید»^۴

« اولاً خرگاه سازند و خرنند ترک را ز آن پس به مهان آورند»^۵

« بسیار کسان که جان شیرین در پای تو ریزد اولاً من»^۶

« اولاً ادوات نجاری و حدادی که جز بدان تهیه آلات زرع و حصاد و آنچه

بر آن متفرع است میسر نگردد»^۷.

حقیقه:

« صورت عرض است و اعراض را حقیقه بحرکت و سکون وصف نتوان کرد»^۸.

ابداً:

« از بهر آن الف را دلیل سکون گردانیدند که الف ابدأ ساکن باشد»^۹.

« چشم خوشش را ابدأ خواب نیست مست کند چشم همه خلق را»^{۱۰}

« تن تیره همچو زاغی و جهان تن زمستان که برغم این دوناخوش ابدأ بهار بادا»^{۱۱}

صریحاً:

« وگر درد طلب نبود صریحاً گفته گیر این را فسانه دیگران رانی حواله می کنی هر جا»^{۱۲}

۱ - دیوان شمس جزو اول ، بیت ۲۸۰۹ . ۲ - سعدی ص ۲۴۱ .

۳ - فیه مافیة ص ۱ . ۴ - دفتر سوم مثنوی ص ۳۸۹ .

۵ - همان کتاب ص ۴۰۷ . ۶ - سعدی ص ۶۳۳ .

۷ - انوار سهیلی ص ۲۱ . ۸ - المعجم چاپ افست ص ۳۷ .

۹ - همان کتاب ص ۳۳ . ۱۰ - دیوان شمس جزء اول ، بیت ۲۸۳۵ .

۱۱ - همان کتاب بیت ۱۸۹۴ . ۱۲ - همان کتاب بیت ۶۷۶ .

« نام خلیفه صریحاً نبردند »^۱. « در قرآن و حدیث صریحاً نام برده »^۲.

ارتجالاً:

« آن را دریافت میان موزون و ناموزون کلام فرق کرد و ارتجالاً این دو بیت گفت »^۳.

غالباً:

« که عرب غالباً این بحر در حالات حفیظت حرب و شرح مفاخر اسلاف و صفت خویش و قوم خویش گویند »^۴. « خانه عرب غالباً خیمه و خبا و خرگاه و مانند آن بوده است »^۵. « غالباً در سفر و حضر به سعادت حضور همایون اعلی مخصوص بود »^۶. « غالباً از خلوت و جلوت بشرف حضور مخصوص بود »^۷. « و غالباً در میان ایشان معادات بوده »^۸.

« غالباً غالب نگردد بر تو دست روزگار زین توانائی که در سر پنجه سیمین تست »^۹

« چنانکه غالباً قصد سقراط هم گرفتن همین نتیجه بود »^{۱۰}.

عرفاً:

« و عرفاً مردم چنین کس را که بنائ نیست و علم آن ندارد گویندش که ترا خیال است »^{۱۱}.

طبعاً:

« بروجهی که همه کاسه ها از وی می گریزند طبعاً »^{۱۲}. « بعضی طبعاً در هرباب

حکم جزمی می کنند »^{۱۳}.

-
- | | |
|-------------------------------|------------------------------|
| ۱ - تاریخ گزیده ص ۳۴۹. | ۲ - همان کتاب ص ۸۱۶. |
| ۳ - المعجم چاپ افست ص ۱۹۷. | ۴ - همان کتاب ص ۷۱ ، ص ۱. |
| ۵ - همان کتاب ص ۳۲. | ۶ - مجمع الفصحا ج ۱ ، ص ۵۰. |
| ۷ - همان کتاب ص ۱۲. | ۸ - همان کتاب ص ۳. |
| ۹ - فروغی بسطاسی ص ۷۱. | ۱۰ - سیر حکمت در اروپا ص ۱۶. |
| ۱۱ - فیه مافیہ ص ۱۲۰ ، ص آخر. | ۱۲ - همان کتاب ص ۱۵۳ ، ص ۱۲. |
| ۱۳ - سیر حکمت در اروپا ص ۸۵. | |

ب - کلمات تنوین دار جفتی و مکرر و با متمم و موصوف :
حالا و مالا^۱ :

«کشش و کوشش ما حالا و مالا آلا به ثناء جمیل و ثواب جزیل که مدخر شود
تصوّر نکنند»^۱ .

جاهاً او مالا^۲ :

«چنانک خویشی مثلاً جاهاً او مالا از خویشی فزونی دارد ناقص خواهد که
به کامل رسد»^۲ .

مالاً امروز بوسیله عوام با غلط مشهور جاننا بصورت جاننا و مالا بکار
می رود : «ما جاننا و مالا به او ککک خواهیم کرد» .
یوماً فیوماً :

«بعد الیوم این روایت خدمت یوماً فیوماً روانی دارم»^۳ . «آثار سعی که از آن
برادر یوماً فیوماً ظاهر می شود موجب ازدیاد اعتقاد می گردد»^۴ . «یوماً فیوماً مساحت
مملکت سمت وسعت می گرفت»^۵ .

اهلاً و سهلاً^۶ :

«اورا مراعات کردی و اهلاً و سهلاً گفتی»^۶ .

«آمدندا از آسمان جان را که باز آ الصلا جان گفست: ای نادی خوش اهلاً و سهلاً مرحبا»^۷
اولاً و آخراً :

«چنان عمری را که یک روز آن عمر به عمر جمله عالم اولاً و آخراً ارزد»^۸ .

۱ - مرزبان نامه ص ۱۶۴ ، س آخر .

۲ - همان کتاب ص ۴۹ ، س ۱۸ .

۳ - همان کتاب ص ۴۴ .

۴ - از مکتوب شاه شجاع به برادر خود به نقل از سبک شناسی بهار ج ۳ ، ص ۲۰۱ .

۵ - حبیب السیر ج ۴ ، ص ۱۷ .

۶ - فیه مافیه ص ۹۵ .

۷ - دیوان شمس جزو اول ، ص ۱۴ ، بیت ۱۹۰ .

۸ - فیه مافیه ص ۲۵ ، س ۱۳ .

«علم او اولاً و آخراً برای خدا بوده»^۱.

جبراً و اختیاراً :

«حق تعالی رنجها و مجاهده‌ها جبراً و اختیاراً برمی‌گمارد تا آن غفلتها از او بشوید»^۲.

اختیاراً :

«اما کملین و نیک مردان اختیاراً عمل بد نمی‌کنند»^۳.

و ادی غیر ذی زرع :

«تبار را موضع اقامت و منشأ و مولد و ادی غیر ذی زرع است»^۴.

حتماً مقضیاً :

«و امثال امر عزیزان را حتماً مقضیاً دانست آنچه مقرر گشت در قید کفایت کشید»^۵.

قاعاً صفصفاً :

«گلشن گلخن شد صفوف بقاع قاعاً صفصفاً گشت»^۶.

ذکوراً و اناثاً :

«چنگیزخان را از خوانین و سراری فرزندان ذکوراً و اناثاً بسیار بودند»^۷.

قرناً بعد قرن :

تأمل می‌کن که چندین هزار خلق قرناً بعد قرن آمدند و از این دریا پر شدند»^۸.

یداً واحدهً :

«به عهد و موثیق استظهار بستند که اگر از جانب سلطان قصدی رود همه یداً

واحدهً باشند»^۹.

۱ - فیه مافیة ص ۱.

۲ - همان کتاب ص ۲۰۰ ، س ۳.

۳ - سیر حکمت در اروپا ص ۳۴.

۴ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۱۵ ، س ۳.

۵ - همان کتاب ص ۷ ، س ۵.

۶ - همان کتاب ص ۱۴۰ . قاع صفصف بدون

تنوین هم در زبان فارسی به کار رفته است :
«کاروان سبزه تا از قاع صفصف کرد ارم

صفصف از سرغان روان بر کاروان افشاندند»

خاقانی دکتر سجادی ص ۱۰۸

۷ - تاریخ جهانگشا ج ۱ ، ص ۲۹ .

۸ - فیه مافیة ص ۶۲ ، س ۱۵ .

۹ - تاریخ یمنی دکتر شعار ص ۳۷۵ ، س ۸ .

عفواً صفواً :

« اسلاف ملوك آن سامان عمرهای دراز در آرزوی این ممالک بوده‌اند و مال بی اندازه بذل کرده و لشکرها فرستاده و بر امید استخلاص آن جانها فدا کرده و سرها بر باد داده و بدین مراد و آرزو نارسیده مارا عفواً صفواً حاصل شد^۱ .

تنوین از قرن هشتم به بعد

در قرن هشتم نیز کلمات تنوین دار بیشتر شده و خصوصیات که برای این گونه کلمات در قرن ششم و هفتم بر شمردیم در این قرن و قرون بعد رواج بیشتری یافت بخصوص کلمات تنوین دار مکرر و جفتی فراوان شد و اژه‌ها و گروههای تنوین دار این دوره که در کتابهای مورد بحث قرون پیش دیده نشده از این قرار است :

« تقریباً و تخمیناً » ، احیاناً ، شرعاً ، مجملًا ، « کرة بعد اخرى » و مانند آنها .
در این دوره در آثار حمدالله مستوفی از قبیل تاریخ گزیده و نزهة القلوب کلمات قطعاً ، احیاناً ، تقریباً ، تخمیناً ، خصوصاً ، صریحاً ، مطلقاً بالنسبه زیاد بکار رفته است .
در دیوان حافظ کلمات تنوین دار محدود است به چند کلمه بعمدا و دائماً و ظاهراً و حقاً و مرحباً .

از قرن نهم به بعد نیز بردایره استعمال کلمات تنوین دار افزوده شد . در این ادوار علاوه بر کلماتی که قبلاً دیدیم در کتابهایی مانند انوار سهیلی ، مهان نامه بخارا ، حبیب السیر ، مجالس المؤمنین ، منشآت قائم مقام ، مجمع الفصحا و منشآت ملکم این کلمات و گروههای تنوین دار دیده می شود :

نادراً ، فرضاً ، « حرفاً حرفاً » ، مفصلاً ، سابقاً ، مجددًا ، « ساعة فساعة » ، « قهراً و قسراً » ، « سالمًا غائمًا » ، « ابا عن جد » ، مکرراً ، ضمناً ، قبلاً ، « بطناً بعد بطن » ، مرتجلاً ، سهواً ، تهدیداً ، تیمتًا ، تفننًا ، اجمالًا ، تحریرًا ، تقریرًا ، قائمًا ، لسانًا ، حضورًا . اینک شواهد :

۱ - تاریخ یمنی قولم ص ۹۵ س ۲۵ .

تخمیناً و تقریباً :

« بیست و پنج فرسنگ شتردیم تا تفاوت طرق در آن عرض نشیند بر این موجب برآمد تخمیناً و تقریباً »^۱.

تقریباً :

« آن سنگی است به مقدار نیم گز در نیم گز خلقی تقریباً در اول سفید بود »^۲. « گفت تقریباً چهل فرسنگ »^۳. « اصول عقاید مسیحیان را تقریباً به بیان علمی باز می نماید »^۴.
تخمیناً :

« چاه آن تخمیناً هفتصد گز باشد »^۵. « پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است »^۶. « و تخمیناً دویست بیت نگاشته »^۷.
مجملاً :

« مجملاً در سلک سیاحت منتظم کند »^۸.

احیاناً :

« واگر احياناً هوسی پختند هم از آن تخمه یکی را برگزیدند »^۹. « چون احياناً شعری شکسته بسته اتفاق می افتاد ... »^{۱۰}. « احياناً بمدد کاری بخت و مساعدت سعادت موشی بچنگ وی افتادی »^{۱۱}. « احياناً در طریق عنایت سلوک می نمود »^{۱۲}. « و احياناً اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان می نگاشت »^{۱۳}.
عموماً :

« بر کافئه اهل جهان عموماً و این بنده دیرینه خصوصاً ... »^{۱۴}. « ولیکن از آنجا

-
- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ - نزهة القلوب مقالة سوم ص ۱۰ ، ۷ . | ۲ - همان کتاب ص ۳ ، ۱۲ . |
| ۳ - تاریخ گزیده ص ۷۷۲ . | ۴ - سیر حکمت در اروپا ص ۵۹ . |
| ۵ - نزهة القلوب ص ۱۷۶ . | ۶ - همان کتاب ص ۱۸۹ . |
| ۷ - مجمع الفصحا ج ۱ ، ص ۹۵ . | ۸ - تاریخ گزیده ص ۴۲۶ ، ص ۹ . |
| ۹ - همان کتاب ص ۴۲۶ ، ص ۱۴ . | ۱۰ - نزهة القلوب ص ۳ ، ص ۲۰ . |
| ۱۱ - انوار سهیلی ص ۴۷ ، ص ۱۶ . | ۱۲ - حبيب السیر ج ۳ ، ص ۶۲ ، ص ۱۸ . |
| ۱۳ - حبيب السیر ج ۴ ، ص ۱۳ . | ۱۴ - تاریخ گزیده ص ۶۲۳ . |

که هنوز عموماً علم و حکمت را از اصول دین تفکیک نکرده بودند ...»^۱.
کرة بعد اخری :

« ما به نفس خود کرة بعد اخری تسخیر آن کرده ایم »^۲.
حرفاً حرفاً :

« حکیم آن نوشته بستند و کلمات آن را حرفاً حرفاً بنظر استفسار در آورد »^۳.
ساعة فساعة :

« وساعة فساعة ریاض دولت صفت خضرت ونضارت پذیرفت »^۴.
قهرآ وقسرآ :

« شهر مگس را بعد از محاصره قهرآ وقسرآ گرفته بقتل عام فرمان داد »^۵. « بعد از
شانزده روز قهرآ وقسرآ بلاد ساغون را بگرفت »^۶.
سالماً غانماً :

« سالماً غانماً به ترکستان باز گردید »^۷. « وایشان به مدت هفت سال آن ولایات را
مسخر گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند »^۸. « و اموال متوطنان آنجائی را عرضه نهب و
تاراج گردانیده سالماً غانماً باز گردید »^۹.
اصلاً و قطعاً ، قطعاً و اصلاً :

« بیهوش افتاد و اصلاً و قطعاً از او نفس بر نمی آمد »^{۱۰}. « هرکس که در شهر رود
می باید که قطعاً و اصلاً به هیچ آفریده مضرّتی نرساند »^{۱۱}.

۱ - سیر حکمت در اروپا .

۲ - از مکتوب شاه شجاع بنقل از سبک شناسی . بهار ج ۳ ، ص ۲۰۱ .

۳ - انوار سهیلی ، ص ۳۰ ، ۱۶ .

۴ - حبیب السیر ج ۴ ، ص ۱۷ .

۵ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۷۴ ، ۲۹ .

۶ - همان کتاب ص ۲۵ ، س آخر .

۷ - همان کتاب ص ۹۰ ، س آخر .

۸ - همان کتاب ص ۵۰ .

۹ - همان کتاب ج ۴ ، ص ۱۹۱ ، ۵ .

۱۰ - انیس الطالبین محمد هارسا ص ۱۸۰ .

۱۱ - دارابنامه ج ۱ ، ص ۵۰۳ .

قبلاً :

« قبلاً به احضار یکی از علماء اسلام فرمان داد »^۱. « دو بخش از فصول قسمت اول قبلاً بطرز رضایتبخشی بچاپ رسیده است »^۲.

فرضاً :

« اگر فرضاً بیگانه‌ای از زنبورخانه دیگر خواهد که به منزل ایشان درآید... »^۳.
« اگر فرضاً دیگر عبادات هم مثل این کمال یافته باشند... »^۴.

صنفاً :

« صنفاً تخمین کمیّت لشکر عراق نماید »^۵. « صنفاً خاطر نشان می‌کنیم که در همین سده هفدهم بعضی از دانشمندان وسیله اندازه گرفتن سرعت سیر نور را پیدا کردند »^۶.
سابقاً :

« چنانچه سابقاً مذکور شد »^۷. « چنانکه سابقاً مسطور گشت »^۸. « باری گذشته از راجر بیکن که سابقاً در شمار بزرگان مایه سیزدهم از او نام بردیم... »^۹.
نادراً :

« اگر کسی نادراً مال بی‌مشقت یابد چون در تحصیل آن محنتی نکشیده باشد هر آینه قدر و قیمت آن ندانسته زود از دست بدهد »^{۱۰}.
عقلاً :

« عقلاً محالست »^{۱۱}.

۱ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۶۲ ، س ۱۲ .

۲ - مقدمه نزهة القلوب به قلم محمد دبیر سیاقی ص ۵۵ .

۳ - انوار سهیلی ص ۱۸ ، س ۱۲ .

۴ - مهمان نامه بخارا ص ۹۴ .

۵ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۸۴ ، س ۱۹ .

۶ - سیر حکمت در اروپا ص ۹۰ ، س ۱ .

۷ - حبیب السیر ج ۳ ، ص ۹۸ ، س ۲۸ .

۸ - همان کتاب ص ۱۶ ، س ۱۹ .

۹ - سیر حکمت در اروپا .

۱۰ - انوار سهیلی ص ۶۳ ، س ۸ .

۱۱ - مهمان نامه بخارا ص ۶۲۸ .

دفعه^۲ :

«دفعه^۲ مراد حاصل شود»^۱. «واجزئیات دفعه^۲ به اصول اولیه پرواز کرده اند»^۲.

سهواً :

«بسیاری از غزلیات نواب والارا سهواً در دیوان ...»^۳.

تیمناً :

«و بعضی از آنها تیمناً نگارش یافت»^۴. «بعضی از نتایج افکار ابکارش تیمناً

تحریر شد»^۵.

تفنناً :

«گاهی تفنناً غزلی می گفته»^۶.

تحریراً و تقریراً :

«فصاحت زبان و بلاغت بیان را تقریراً و تحریراً بر هر حرفتی و صنعتی مزیت است»^۷.

حضوراً ، لساناً ، قائماً ، نسلاً بعد نسل ، فرعاً بعد اصل .

«اگر حضوراً نشود بالغیاب اگر لساناً نشود بالکتاب . مثل صلوة فریضه که

اگر قائماً متعذر باشد بالعمود و اگر به نطق ممکن نباشد بالاشاره»^۸. «حقوق خدمت والد

آن عالیجاه نسلاً بعد نسل و فرعاً بعد اصل در دودمان او ثابت و برقرار خواهد بود»^۹.

واقعاً :

«اگر واقعاً بست باشد و اینقدر چشمت سیر شود که زحمت دلریشان ندهی ...»^{۱۰}.

تعمیماً للفائده :

«ولی تعمیماً للفائده تکرار آن را در این موضع خالی از فایده ندانستیم»^{۱۱}.

۱ - همان کتاب ص ۳۷۹ .

۲ - سیر حکمت در اروپا ص ۸۶ .

۳ - مجمع النصب ج ۱ ، ص ۶۰ .

۴ - همان کتاب ص ۵۰ .

۵ - منشآت قائم مقام ص ۱ ، س ۸ .

۶ - منشآت قائم مقام ص ۱۰۱ .

۷ - منشآت قائم مقام ص ۲۷ .

۸ - منشآت قائم مقام ص ۲۹ .

۹ - محمد تزوینی تعلیقات چهار مقاله ص ۶۰ ، س ۳ .

توسعاً :

« و این اصل معنی آن بوده پس از آن توسعاً به معنی مطلق نامه استعمال شده است »^۱.

اباً عن جد :

« ریاست شعبه حنفیه که مذهب عامه ماوراءالنهر است اباً عن جد بعهدہ ایشان

موکول بوده است »^۲.

تنوین در عصر حاضر

کلمات تنوین دار که نتیجه سالها نفوذ زبان عربی در فارسی است در عصر حاضر نیز رواج دارد. چنانکه دیدیم از عمر بسیاری از این کلمات مانند خصوصاً، ظاهراً، باطناً، مثلاً، حقاً، عمداً، اسماً، رسماً، شرقاً، غرباً، «طوعاً او کرهناً»، نظماً، نثراً، لفظاً، اولاً، ثانیاً گاه نزدیک به هزار سال می گذرد. در قرن اخیر نه تنها از استعمال تنوین کاسته نشده و کلمات تنوین دار سابق بکار رفته اند بلکه بسیاری دیگر از این گونه واژه ها بطور قیاسی ساخته شده و وارد زبان ما گردیده است از جمله بسیاری از این کلمات از قیود فرانسوی و انگلیسی ترجمه شده است ازین قبیلند : عمیقاً، کاملاً^۳، مستقیماً، اساساً، مستقلاً، منحصرراً، معمولاً، محتملاً، شخصاً^۴، احتمالاً، اخیراً، استثناءً، افتخاراً، اکیداً، منظملاً :

عمیقاً	در ترجمه	*profondement	و	deeply
کاملاً	»	*complètement	»	completely
مستقیماً	»	*directement	»	directly

۱ - بهار به نقل از سبک شناسی ج ۲، ص ۳۰۵.

۲ - محمد قزوینی به نقل از تعلیقات چهار مقاله ص ۶۰، ص ۳.

۳ - در قدیم بجای «کاملاً» بتامی، تمامی، تمام، یکسره، پاک، سراپا و مانند آنها به کار می برده اند.

۴ - در قدیم بجای شخصاً، بخویش، بخود، بتن خویش، بنفس خویش، بنفسه می آمده است.

حافظ بخود نپوشید این خرقه می آلود ای شیخ پا کدامن معذور دار ما را (حافظ)

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من بخویش نمودم صدا هتمام و نشد (حافظ)

۵ - فرانسوی . ۶ - انگلیسی .

فرانسه	dernièrement	در ترجمه	اخیراً
«	exceptionnellement	»	استثناءً
«	nécessairement	»	لزوماً
«	assurancement یا certainement	»	مطمئنناً
«	correctement	»	صحیحاً
«	éventuellement	»	احتمالاً و محتملاً
«	ordinairement	»	معمولاً
«	moralement	»	اخلاقاً
«	régulièrement	»	منظماً
«	personnellement	»	شخصاً
«	exclusivenent	»	منحصراً
«	essentiellement	»	اساساً
«	honorifiquement	»	افتخاراً

اینک مثال برای این گونه واژه‌ها در جمله :

« هر چند اساساً در اثبات ذات باری چندان به برهان اعتماد ندارد »^۱. « اساساً چون دولت، مجموعه‌ایست از اشخاص آزاد متساوی باید حکومت متعلق به عموم باشد »^۲.
منحصراً :

« و ذهن انسان لوحی است ساده و معلومات او منحصر از خارج بدست می‌آید »^۳.
معمولاً :

« امروز معمولاً آن را کویر می‌خوانند »^۴.

۲ - همان کتاب ص ۳۸ ، س ۷ .
۴ - مقدمه نزهة القلوب بقلم محمد بیرمیاقی ص ده .

۱ - سیر حکمت در اروپا ص ۷۴
۳ - همان کتاب ص ۲ .

محتماً :

«محتماً این فهرست بسبب شغل استیفاء مؤلف و خاندان وی در عهد سلاجقه

تهیه شده است»^۱.

کاملاً :

«از آنجا که دکارت علم را فقط به معلوماتی اطلاق می کند که کاملاً مبرهن و تعیین

شده بوده»^۲.

مستقیماً :

«مستقیماً به منبع علم و حکمت دست یافتند»^۳. «و هنوز به نوشته های ارسطو مستقیماً

دسترس نیافته بودند»^۴.

مستقلاً :

«یعنی آنچه بخودی خود و بذات خویش و مستقلاً و بدرجه کمال و بطور کلی

انسانیت است»^۵.

شخصاً :

«... از سقراط و دیوجانس پیروی می کرد شخصاً چیزی ننگاشته»^۶. «شخصاً باید

به مشاهده و تجربه پرداخت»^۷.

خلاصه

موضوع بحث ما فقط کلمات تنوین داری است که در جملات فارسی نقش دستوری

دارند. از اقسام تنوین بیشتر بعضی از انواع تنوین نصب در فارسی به کار می رود.

کلمات تنوین داری که در فارسی بکار می روند غالباً قیدند ولی بندرت اسم و صفت

-
- | | |
|--------------------------|------------------------------|
| ۱ - مقدمه نزهة القلوب. | ۲ - سیر حکمت ص ۱۰۰، س ۶. |
| ۳ - همان کتاب ص ۷۶. | ۴ - همان کتاب ص ۷۰، س ۲۳. |
| ۵ - همان کتاب ص ۱۸، س ۸. | ۶ - سیر حکمت در اروپا ص ۱۴۹. |
| ۷ - همان کتاب ص ۸۷. | |

و صوت و پیوند هم در میان آنها دیده می‌شود .

قیدهای تنوین دار بیشتر فعل را مقید می‌کند ولی بندرت صفت را نیز ممکن است مقید سازند : مانند « این مرد ظاهراً آراسته » . قیدهای تنوین دار غالباً مختصند و با کلمات دیگر مشترك نیستند مگر بندرت (مانند عمدا که هم قید است و هم صفت و « فرداً فرد » که هم قید است و هم اسم) .

کلمات تنوین دار فارسی در عر بے معادل حال ، مفعول مطلق ، نایب مفعول مطلق ، ظرف ، نایب ظرف و تمیز نسبت هستند .

هر قید و صفت تنوین داری معادل است با یک حرف اضافه و یک اسم مثلاً :
اجمالاً - باجمال ، مفصلاً = بتفصیل .

حرف اضافه‌های مقدر در کلمات تنوین دار عبارتند از : در ، تا ، به و با که به معانی مختلف می‌آیند (به اصل رساله رجوع شود) .

طرز استعمال تنوین

کلمات تنوین دار در فارسی اغلب به صورت مفرد بکار می‌روند مانند اجمالاً ، شرقاً ولی گاه به صورت جفتی و مکرر و بامتتم نیز استعمال می‌شوند مانند « شرقاً و غرباً » ، « یوماً فیوماً » ، « متوکلاً علی الله » ، « قولاً واحداً » .

کلمات تنوین دار جفتی بیشتر یا باهم مترادفند مانند « عزیزاً و مکرماً » و یا بایکدیگر متضادند مانند « طوعاً او کرهاً » و « شرقاً و غرباً » .

کلمات تنوین دار مکرر باری واسطه می‌آیند مانند « حرفاً حرفاً » یا بواسطه حرف جرّ یا حرف عطف یا اسم مانند « سیداً عن سید » ، « یوماً فیوماً » ، « زماناً بعد زمان » . از برخی از کلمات عربی آنکه تنوین یا حرف اضافه داشته باشند معنی تنوین یا حرف اضافه استنباط می‌شود مانند « ضرورت » بمعنی ضرورت و بضرورت ، « ظاهر » بمعنی ظاهراً و بظاهر و « تحقیق » به معنی تحقیقاً و به تحقیق .

بر سر برخی از کلمات تنوین دار حرف اضافه هم می آید مانند بعددا، از عمدا، بقصدا.
نون تنوین برخی از کلمات منون بتقلید عربی حذف می شود و آخر کلمه با الف تلفظ
می گردد مانند مرجبا، عمدا .

کلمات تنوین دار در نثر پیش از شعر بکار می رود و در آثار نثر فنی پیش از نثر ساده
استعمال می شود .

برخی از کلمات تنوین دار در بعضی از کتابها زیاد بکار می روند و می توان آنها را از
مختصات سبکی آن کتابها شمرد مانند «مثلاً» در کلیله و دمنه و فیه مافیه و «مختصراً» و
«عزیزاً و مکرماً» در بیهقی و «مثلاً» و «دائماً» و «ظاهراً» و «قطعاً» در فیه مافیه و «مغافصه»
در تاریخ جهانگشا و «سالملاً غانماً» و «قهرماً و قسراً» و «احیاناً» و «صفتاً» در حیب السیر
و «سمعاً و طاعة» در هزار و یکشب و «اتفاقاً» در گلستان و هزار و یکشب .

تنوین از لحاظ تاریخی

کلمات تنوین دار از قدیمترین ادوار وارد زبان فارسی شده و نگارنده نخستین کلمات
تنوین دار را (عمدا، حقاً، بعددا) در اشعار قرن چهارم و اوایل قرن پنجم دیده است .

تنوین در قرن چهارم

کلمات تنوین دار در این قرن معدود و منحصر به واژه های محدودی است و در نتیجه
سماعی است و قیاسی ساخته نمی شود و نیز مفردند و بصورت جفتی و مکرر و با متمم
دیده نمی شوند .

تنوین در قرن پنجم

این قرن حد واسط بین قرن پیش و قرن بعد است یعنی استعمال تنوین رو به فزونی
می نهد و مقدمه رایج شدن کلمات تنوین دار جفتی و با متمم و مکرر فراهم می گردد مع هذا این گونه
کلمات محدود و معدود و سماعیند و ساختن آنها قیاسی نشده است .
مثلاً، خصوصاً، «عزیزاً و مکرماً»، «طولاً و عرضاً»، «متوکللاً علی الله»،
خاصة نمونه هایی است که در آثار این قرن بنظر نگارنده رسیده است .

تنوین در قرن ششم

این قرن نفوذ شدید کلمات عربی در فارسی است و در نتیجه استعمال کلمات تنوین دار در بعضی از کتب نثر فنی این قرن مانند عتبه الکتبه به نهایت درجه رسیده . کلمات تنوین دار جفتی و بامتمم و مکرر فراوان شده است بطوری که گاه سه جنمت کلمه تنوین دار متوالیاً در یک جمله دیده می شود و واژه های منون قیاساً ساخته می شود و این گونه کلمات از نثر به شعر نیز سرایت بیشتری کرده است .

تنوین از قرن هفتم بعید

در قرن هفتم و قرون بعد از آن بردامنه استعمال کلمات تنوین دار افزوده شد و خصوصیات قرن پیش با شدت بیشتری ادامه یافت . در عصر حاضر نه تنها از رواج تنوین کاسته نشد بلکه بردامنه استعمال آن افزوده گشت و ساختن کلمات تنوین دار بطور قیاسی رواج بیشتری یافت بنحوی که بعضی از واژه های غیر عربی نیز تنوین گرفت مانند تلگرافاً ، تلفناً ، جاناً ، ناچاراً . در این دوره بسیاری از قیده های فرنگی با کلمات تنوین دار عربی ترجمه شده از این قبیلند عمیقاً ، کاملاً ، مستقیماً ، منحصرآ ، معمولاً و احتمالاً .

افزودنها و تعلیقات

افزوده‌ها و تعلیقات

صفحة ۱۳- بعد از آخرین شعر این جمله افزوده شود:

همچنین است عامی واسامی بدون تشدید م و ی .

ص ۱۶- به آخر سطر ۲ این عبارت افزوده شود: همچنین است مشتاق، ممتاز،

حیوة (حیات) که در اصل بوده‌اند: مشتوق، مختیر، متمیز، حیوة (به فتح «ی» و «و»).

ص ۱۸- در آخربند ۱ این مطالب بیاید: ولی همزه ائتلاف در فارسی بدل

به «ی» نمیشود و ما نمی‌گوئیم ایتلاف .

ص ۱۸- این عبارات در آخر بند ۲ اضافه گردد: همزه متحرکی که در وسط بعد

از کسره قرار گیرد در فارسی بدل به «ی» صامت میشود مانند التثام وتجزئه و رثاست

که بدل میشود به التیام وتجزیه وریاست. در این حال کسره قبل از همزه بدل به

مصوت «ی» کوتاه می‌شود. گاهی نیز چنین نیست مانند توطئه وتخطئه که همزه

بدل به «ی» صامت نمی‌شود.

ص ۱۸- به آخر صفحه این مطلب افزوده شود:

ع- هرگاه همزه در طرف واقع شود و ماقبل آن متحرك باشد در فارسی جایز است

به حرف مد مجانس با حرکت ما قبل آن بدل شود مانند: خطأ، مبتدأ، مبتدیء

منشیء، قاریء که میشوند خطأ، مبتدأ، مبتدی، منشی، قاری.

ص ۱۹- این کلمات به آخر صفحه افزوده شود: سنحیو، جلیو، رضیو .

ص ۲۳- این عبارات بعد از سطر ۸ افزوده شود:

همچنین مانند: قرار داد منعقد، آگهی منتشره، همشیره نورچشمیه، نامه

وارده، لاله حمراء، پست‌خانه مبارکه، روزنامه منتشره .

علت رواج اینگونه «ة» های تأنیث در گروههای صفت و موصوفی فارسی
چند علت دارد :

یکی اینکه «ة» مانند «ات» و «ین» و «ال» در بعضی موارد تبدیل به عنصر
دستوری فارسی شده است ، مثل «وارد» و «منتشر» در عباراتی از قبیل زیان
وارد ، نامه وارده . یعنی «وارد» بدون توجه به «ة» تأنیث آن با کلمات غیرعربی
هم بکار می رود .

دوم بی اطلاعی مردم از صرف عریست که سبب استعمال اشتباه آمیز این
«ة» در فارسی شده است مانند «ة» در «خانم محترمه» که استعمال کنندگان
نفهمیده اند که «خانم» اگر چه مؤنث است اما عربی نیست تا بتوان برای آن صفت
مؤنث «محترمه» را آورد .

استاد همائی در این مورد با ذکر چند مثال جالب از التفهیم چنین نوشته است :
کلمات ثابتة و سیاره ، متحیره ، معموره و امثال آنها با علامت تأنیث در
حکم اصطلاح شده است و از این جهت در حالت وصف خواه موصوف فارسی باشد و
خواه عربی و همچنین در غیر حالت وصف غالباً مؤنث استعمال می شوند مانند
ستارگان ثابتة (ص ۸۸) ، ستارگان متحیره (ص ۹۹) ، نهاد معموره (ص ۱۶۶) ،
ستارگان سیاره و ثابتة (ص ۱۵۱) (مقدمه التفهیم ص سح به قلم استاد همائی) .
چنانکه دیده میشود در قدیم هم گاهی برای کلمات فارسی که نه مذکر و
نه مؤنثند صفت مؤنث عربی می آورده اند یعنی صفات مؤنث یاد شده حالت مؤنث
بودن خود را از دست داده بودند و به تعبیر استاد همائی این صفات تبدیل به
اصطلاح شده اند .

ص ۲۴ - در آخر بند ۱ حاشیه این مطلب افزوده شود :

نظر بهار درست نیست زیرا مطابقه صفت و موصوف در قرن پنجم هم بوده
است از آن جمله است در التفهیم . به مقدمه التفهیم تصحیح همائی (سح) رجوع
رجوع کنید .

ص ۴۱- این عبارات به آخر مبحث اسم زمان و مکان افزوده شود:
گاهی اوزان دیگری هم براسم زمان و مکان دلالت می کنند. از آن جمله اند:
مفعال و مفعول (هر دو به کسر میم و سکون ف). کلماتی که براین اوزان
می آیند و بر مکان یا زمان دلالت میکنند عبارتند از: مرصاد (گذرگاه)، منار (محل
آتش)، میعاد (وعده گاه)، میقات (وقت)، محراب (پیشگاه خانه). این اوزان و
کلمات را میتوان اسم زمان و مکانهای سماعی دانست.

ص ۴۴- در آخر مبحث اسم تفضیل این عبارات افزوده شود:
اسم تفضیل عربی هم بر صفت تفضیلی (صفت برتر) فارسی دلالت می کند و
هم بر صفت عالی (صفت برترین). اگر مفضل علیه مفرد باشد و با من استعمال
شود اسم تفضیل معادل صفت تفضیلی فارسی است و با «تر» ترجمه و معنی میشود
مانند «هوا کبر منی سناً». یعنی او از من بزرگتر است. اگر مفضل علیه
جمع یا اسم جمع باشد و بدون «من» بیاید و برای اسم تفضیل مضاف الیه گردد اسم
تفضیل عربی معادل صفت عالی فارسی است و با «ترین» ترجمه میشود مانند
«افضل الرجال» یعنی برترین مردان.

ص ۴۸- این مطالب نیز به آخر اوزان مصدر افزوده شود:
مفعول (موعود)، مفعوله (موعوده)، مفعال (مقدار، میثاق، میقات).
این مثالها هم برای «فعیلة» در فارسی وجود دارد: نصیحت، عزیمت ،
فضیحت. این مثالها هم برای فعالة (بکسرفاء) در فارسی هست: امارت، اسارت.

ص ۴۹- این کلمات به آخر بند ۳ افزوده شود:
زئیر (غرش شیر) ، زفیر (نفس یا صدا یا ناله ای که از سینه بر آید) ،
حمیر (آوای خر)، صهیل (بانگ اسب)، نعیق (صدای کلاغ) (غرابامزن بیشتر
زین نعیقاً).

ص ۵۰- این مصدرهای رباعی مجرد به آخر بند الف افزوده شود: عربده ،
ززمه، هندسه، ولوله، وسوسه، دغدغه، قهقهه.

چنانکه دیده میشود بسیاری از این مصدرها در فارسی به کسر اول وسوم تلفظ میشوند مانند زمزمه، هندسه، ولوله.

ص ۵۵- این مطالب به آخر سطر چهارم افزوده شود: همچنین مانند جذبیه، شمه، (یکبار بوئیدن)، صفقه (یکبار دست بهم زدن)، رکعت (یکبار رکوع کردن)، طرفه (یکبار چشم بهم زدن) (در «طرفة العین») که غالباً در فارسی معنی مصدر مره‌ندارند بلکه به معنی اسم مصدر یا اسم معنی یا غیر از آنها هستند.

نفرت، عثرت (لغزش)، نکبت، کثرت (همه به فتح اول) اگرچه بروزن مصدر مره هستند اما همه مصدرهای عادی ثلاثی مجردند نه مصدر مره.

ص ۵۶- این مثالها به آخر مبحث اسم مصدر افزوده شود: تقوی از اتقا (مصدر باب افتعال)، فتوی از افتاء (مصدر باب افعال)، نزهت (بضم نون) از تنزه که مصدر باب تفعّل است، رسالت از ارسال (مصدر باب افعال)، غیبت (به کسرغین) از اغتیاب (مصدر باب افتعال)، طاعة (طاعت) از اطاعت (مصدر باب افعال)، فراست (به کسرف) از تفرس (مصدر باب تفعّل).

ص ۶۰- بعد از مصدرهای صناعی ترجمه‌ای این عبارات افزوده شود: محبوبیت، حاکمیت، تمامیت، محدودیت، ممنوعیت به معنی امروزی آن نیز ممکن است تحت تأثیر ترجمه وارد زبان فارسی شده باشد. بعضی از این مصدرهای صناعی در قدیم هم به معنایی غیر از معنی امروزی آمده‌اند مانند شخصیت.

ص ۷۸- این عبارت به آخر سطر اول افزوده شود: افعال جمع فعل نیز هست مانند ابدال که جمع بدل نیز هست.

ص ۷۹- این عبارت به بعد از سطر ۵ افزوده شود:

اگر این اصل را بپذیریم یکی از معانی بابها گرفتن فعل از اسمست.

ص ۸۲- این سطور نیز به آخر یادآوری اضافه گردد: اثرات و خطرات و تلفات طبق قواعد عربی جمع اثره و خطره و تلفه‌اند که ممکنست بعضی از آنها در عربی وجود نداشته باشد ولی در فارسی به جای جمع «اثر» و «خطر» و «تلف» بکار میرود.

ص ۸۷- این عبارت در آخر سطر هفدهم آورده شود:

د- از قنلی مانند عطشی: عطاش

ص ۹۲- این مطلب به آخر سطر سوم افزوده شود:

و- از قنلاء مانند صحراء و عذراء: صحاری و عذاری.

ص ۱۰۴- این مطالب در آخر حاشیه آورده شود:

عقل ابدالان چو پر جبرئیل می‌پرد تا ظل سدره میل میل

(مولوی به نقل از لغتنامه)

علاوه بر این در فارسی بسیاری از جمعها و اسهای جمع عربی به معنی مفرد بکار می‌رود خواه با علامت جمع و خواه بی آن باشد مانند: طلبه، عمله، فعله، کسبه، مصاف، اولاد، بله، جواهر، حور، مواجب، اوباش، مالیات، عرصات، ملائکه، عسس، حرس، خدمه، ارباب، اخلاق، امثله، ثمره، خوانین، ابنیه.

ص ۱۰۶- این مثالها برای «ة» وحدت به آخر صفحه ۱۰۶ اضافه شود:

سدره، زهره، دره، دوره، طاقه، طبله، قتاده، عکازه، ورقه، حمامه، نقشه.

ص ۱۰۹- به آخر یادآوری افزوده شود: اینها مثالهایست برای کلمات

منسوب خلاف قاعده رایج در فارسی: صنعانی، حقانی، گرمیانی، بغلی، عبرانی، خسروانی، هیولانی.

هیولانی جوانمردی و لطفست همین نقش هیولانی مپندار

(ناصر خسرو)

همچنین است این مثالها:

صنعتی، جزائری، زراعتی، مانوی، دهلوی، سراغی، نسوی، فرغانی. به

صفحه ۱۴۸-۱۴۹ رجوع کنید.

ص ۱۱۲- بعد از یادآوری ۲ این مطالب بیاید:

یادآوری ۳- در رسم الخط قرآنی الف گاهی با واو نوشته میشود مانند مشکوة

وصلوة و حیوة.

ص ۱۱۳- به آخر سطر ۳ این مثالها افزوده شود:
قاجاریه، صفویه، زندیه، افشاریه.

ص ۱۱۷- این عبارت به آخر سطر چهارم اضافه شود:

۴- اسم مصدر مانند کلام از تکلم و وداع از تودیع و عطاء از اعطاء.

ص ۱۱۷- این مطالب بین فعالی و فعال آورده شود:

فعالیت (به کسرف): ۱ مصدر ثلاثی مجرد مانند دلالت ۲ اسم مصدر
مانند فراست از تفرس و رسالت از ارسال.

ص ۱۱۸- این مطلب در آخر سطر ۳ بیاید: ۴ جمع مکسر: خدم (به فتح
خ و د، جمع خادم)، خول (به فتح، خ، و «و» جمع خولی).

ص ۱۲۰- این عبارت به آخر بند ۵ وزن فعلیل افزوده شود:

۶- اسم مفعول ثلاثی مجرد: قتل (مقتول)، ذمیم (مذموم).

ص ۱۳۶- بعد از بند «و» این عبارت افزوده شود:

ز- حرف جر و ضمیر مانند له و علیه

ص ۱۳۸- این بیت بین سطر ۱۵ و ۱۶ اضافه شود:

گذشت آن نوبت قولاً ثقیلاً تو بر در باش اکنون جبرئلاً

(اسرار نامه عطار)

ص ۴۱- این بیت بین سطر ۲ و ۳ افزوده شود:

سپهر با تو به رفعت برابری نکند که شرمسار بود مدعی بلا برهان

(کلیات سعدی ص ۷۲۵ چاپ معرفت)

ص ۱۴۳- این مطالب به سطر آخر اضافه شود:

با این ترکیبات جزئی از کلمات مشتق می‌شوند یعنی باپسوندها و پیشوندها
بکار می‌روند مانند ترکیب «صادق الوعد» که به آن پسوند «انه» چسبیده است و
«صادق الوعدانه» شده است و یا «بوالعجب» که به آن پسوند «ی» الحاق شده
است و به صورت بوالعجبی آمده است:

بعد نصف الليل آمد يار او صادق الوعدانه آن دلدار او (مولوی)
ص ۱۴۳ - این مطالب به آخر صفحه افزوده شود:

۱۶ - از ف عطف واسم استفهام مانند فكيف به معنی «پس چگونه است». این ترکیب در فارسی قدیم پیوند و حرف ربطت و به معنی: تاچه رسد و بخصوص می آید. مثال برای تاچه رسد:

تندرست را زیان دارد فكيف بیمار را (ذخیره خوارزمشاهی).

و خداوند گاری که عبد می خرید بدارد فكيف آنکه عبد آفرید (سعدی)
مثال برای فكيف در معنی بخصوص:

اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم فكيف در نظر اعیان حضرت خداوندی عز نصره که مجمع اهل دلست و مرکز علمای متبحر (گلستان سعدی ص ۳۷ و ۳۸ چاپ خطیب رهبر).

«فكيف» که در فارسی کلمه مرکبست از پیوندهای همپایگی افزایش است و بیشتر دو جمله واره را باهم همپایه می کند. به تعبیر عربی این عنصر از حروف عطف است. مثلاً این پیوند جمله واره «تندرست را زیان دارد» را با جمله واره «بیمار را زیان دارد» همپایه کرده است. کلمات و عباراتی که نقشی نظیر فكيف دارند عبارتند از: بطریق اولی، بیگمان، بخصوص، علی الخصوص، مثلاً، حتی، «سهلست که... هم»، تاچه رسد. تحقیق در این باره مستلزم نوشتن رساله ایست جداگانه، فعلاً بیش از این نمی توانم اظهار نظر کنم.

ص ۱۴۵ - این عبارات بعد از سطر اول بیاید:

جمله واره های «آمنای رب العالمین» و «انالحن الغالبون» در حکم مفعولند برای جمله واره های پایه «جادوان گفتند» و «گفته ای در جادوی».

ص ۱۴۸ - این مثالها نیز به آخر بند الف افزوده شود:

امنیتی، حکومتی، کرامتی، شرافتی (وام شرافتی)، ایالتی (انجمن ایالتی)، نوبتی (خنک نوبتی)، ولایتی، طاعتی، ضربتی، شریعتی، نعمتی که بسیاری از آنها

نامهای خانوادگی هستند مانند شریعتی و کرامتی.

ص ۱۴۸ - این مطالب را هم به آخر بندد بیفزائید: مسکونی، واقعی، داخلی، موقتی.

بعضی از صفات عربی در فارسی بصورت نام خانوادگی بکار می‌روند و یا به نسبت میگیرند. این کلمات دیگر صفت نیستند بلکه صفت جای موصوفند یعنی صفتی هستند که بدل به اسم شده‌اند. از این قبیلند: باطنی، ظاهری، محبوبی، مغروری، منصوری، ناصری، نادری، مالکی، صحیحی، شجیعی، شریفی، کریمی، قدیری، مجیدی، عزیزی، منتصری، منتظری، مجتهدی، ثابتی، اشتری، افضلی.

ص ۱۴۹ - این مثالها را به آخر بند ۲ بیفزائید:

انقلابی، انتصابی، ارتباطی، اجرائی (شورای اجرائی)، اجرائیه (هیئت اجرائیه) قضائی، قضائیه، بلدیه، نظمی، بحرانی.

ص ۱۴۹ - این مثالها به آخر بند ۵ افزوده شود: بیاناتی، اطلاعاتی، تسلیحاتی، عملیاتی، تعلیماتی، تدارکاتی، تشکیلاتی، احساساتی، اشرافی، اقوامی، علومی، فیوضی، حقوقی، اقماری، عبیدی، عقلانی که بعضی از اینها نامهای خانوادگیند مانند اقوامی، بیاناتی، اعلامی و بعضی دیگر چنین نیستند مانند عقلانی، حقوقی، تشکیلاتی.

ص ۱۴۹ - این مثالها را بعد از سراغی بیاورید:

میهنی (از میهنه نامجائی)، فرغانی (از فرغانه)، کیمیاوی (از کیمیا)، اسکندرانی و اسکندری از اسکندریه

ص ۱۴۹ - این مثالها را هم به آخر صفحه بیفزائید:

لاهیجان: لاهیجی، خاوران: خاوری، طخاران: طخاری، مازندران: مازندری، شکنان: شکنی، یمگان: یمگی، بلعمان: بلعمی

شه شکنی و میر مازندری را از این گشته‌ای گردانی تو بنده

(ناصر خسرو)

دوستی عترت و خانه رسول کرده سرا یمگی و مازندری

(ناصر خسرو)

گاهی «ستان» مکانی نیز هنگام گرفتن «ی» نسبت حذف می‌شود مانند گرجستان ، خوزستان ، طبرستان ، طخارستان که میشوند: گرجی ، خوزی ، طبری ، طخاری .

ص ۱۵۰ - این مثالها را هم به مثالهای سطر چهاردهم بیفزائید: خطرات و اثرات .

ص ۱۵۰ - این مثالها هم به آخر صفحه افزوده شود :

اطلاعات (Information) ، ارتباطات (Communication) احساسات (Sentiment) ،

ص ۱۵۱ - این مطالب را به آخر سطر هفتم اضافه کنید:

عرایض و مراسم جمع عریضه و سرسندولی مردم آنها را به جای جمع عرض و رسم بکار می‌برند .

ص ۱۵۱ - به مثالهای سطر یازدهم این مثالها و مطالب را نیز بیفزائید: اکراد ، الوار ، تراکمه ، دفاتر ، اساتید ، رنود .

بلخ شهر است در آکنده به او باش ورنود - درهمه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست ص ۱۵۲ - این مطالب نیز به آخر بند الف افزوده شود: توقیف ، تجهیز ، استبداد ، تردید (اصلا به معنی برگرداندن است) ، تسهیل ، تشکل .

ص ۱۵۲ - این مثالها نیز به آخر بند ب اضافه گردد :

مجریه ، مجری ، مقنن ، مقننه ، مستعمره ، متشکل .

ص ۱۵۳ - این مثالها را نیز به آخر بند ه بیفزائید:

مجری ، ملفی ، مجموعه .

ص ۱۵۳ - این مطالب را به آخر بند «و» بیفزائید:

ز- صفت مشبهه یا اسم مفعول: جریحه در عربی به معنی اعجوبه است در

حالی که در فارسی به معنی جراحی است. البته «جریحه» در زبان ما نیمه واژه است و مستقلاً بکار نمی‌رود بلکه بعنوان جزئی از ترکیب «جریحه‌دار» استعمال میشود. ص ۱۵۴ - بعد از سطر اول اضافه شود :

یادآوری- بعضی از این استعمالات اختصاصی به زبان فارسی ندارد بلکه در عربی هم بکار رفته است و از آنجا به فارسی آمده است مانند بساتین و فیال. ص ۱۶۶ - این کلمات را به آخر سطر ششم بیفزائید: قربانی، خلاصی، قبولی، فضولی، جمهوری.

ص ۱۶۶ این کلمه را هم به آخر بند ۱ بیفزائید: حسب‌الفرمایش

ص ۱۷۰ - بعد از سطر چهاردهم این مطالب را بیاورید:

چون تلفظ کسره حرف سوم در وزنهای افعله و افعلاء یا نظایر آن برای فارسی زبانان مشکل است آن را تبدیل به فته می‌کنند از آن جمله است در این موارد: اسلحه، امتعه (جمع متاع)، اشعه (جمع شعاع)، اقمشه، امثله، اقرباء (جمع قریب و به معنی خویشاوندان و نزدیکان است)، ادله (جمع دلیل).

ص ۱۷۰ - بعد از بند ۶ این جمله‌ها افزوده شود :

۷- کسره قبل از «ی» بدل به فته میشود مانند عیان، عیال، عیار که حرف

اولشان در عربی مکسور ولی در فارسی مفتوح است.

ص ۱۷۲ - به آخر سطر دهم این کلمات افزوده شود:

بنیه، رداء (به کسراء)، خطه، خطاب (هر دو به کسر خاء)، رقابت به فتح راء، شفاهی (به کسر شین)، عصیان (به کسر عین)، عطارد (به فتح ع و کسر راء)، لایتناهی (آخر آن الفست نه باء)، خضر (به فتح خاء و کسر ضاد)، مشبع (به فتح باء)، مظنه (به فتح میم و کسر ظاء)، مشترك (به فتح راء)، نجات (به فتح نون)، مفاد (به ضم میم و بدون تشدید فاء).

ص ۱۷۹ - این مطالب به آخر بند ۸ اضافه شود : در لغتنامه به نقل از بهار عجم و آندراج و غیاث اللغات در این زمینه چنین آمده است : «جز مخفف جزء به همزه عربیست و به معنی پاره چیزی و چون آن را مضاف نمایند به چیزی به جای همزه واو نویسند و گویند جزوه طلا و همچنین جزوبدن و جز آن (بهارعجم) (از غیاث اللغات) (از اندراج)». بنابراین صاحب بهارعجم پنداشته است این همزه‌ها فقط هنگام اضافه شدن بدل به واو می‌شوند. شاید در مورد جزء چنین باشد اما در مورد «نشو» اینطور نیست زیرا می‌گوئیم «نشوونما»

ص ۱۸۴ - بعد از بند پنجم این مطالب اضافه شود: دنائت ، اسائت .

۶ - کرسی بعضی از همزه‌ها حذف شده است مانند مبدء به جای مبدأ

ص ۱۸۴ - این مطالب به سطر آخر حاشیه اضافه گردد: از موارد بکاررفتن

اسم به جای صفت در عربی و فارسی کلمه مجاز است که مصدرمیمی است ولی معنی اسم فاعل دارد. «مجاز» یعنی عبور کردن در حالیکه مجاز به معنی عبورکننده و عبور دهنده است (منطق صوری تألیف دکتر خوانساری ص ۷۱ ج ۱ چاپ اول به نقل از حاشیه مولی عبدالله).

ص ۲۰۸ - این مطالب بین سطر ۶ و ۷ افزوده شود :

خصوص = خصوصاً

ملا متگوچه دریا بد میان عاشق و معشوق نبیند چشم نایینا خصوص اسرار پنهانی
(حافظ تصحیح قزوینی ص ۳۳۶)

ص ۲۱۳ - این مطالب را بعد از سطر دهم بیاورید:

خدای تعالی ما را فرموده است که به مکه روید و آن جایگاه که بیت المعمور

بود یکی خانه بنا کنید. اسماعیل گفت که سمعاً و طاعة (ترجمه تفسیر طبری ج ۱
س ۱۰۴ و ۱۰۵ تصحیح حبیب یغمائی).

ص ۲۱۶ - این عبارات را بین سطر ۱۲ و ۱۳ بیاورید:

این گروه‌های تنوین دار نیز در تاریخ بیهقی آمده است:

« غانماً ظافراً »، « فوجاً بعدفوج » :

روز سه‌شنبه هشتم صفر خواجه بزرگ احمدعبدالصمد در رسید غانماً ظافراً
فوجاً بعدفوج (بیهقی، ص ۴۴، چاپ دکتر فیاض، ۱۳۲۴ شمسی)
وبراثر ایشان دیگر لشکر فوجاً بعدفوج ساخته و بسیجیده برفتند (بیهقی ص
۴۵۷)

خائباً خاسراً :

وخائباً خاسراً بازگشتند ازترمذ (ص ۶۶)

حقاًئم حقاً

حقاًئم حقاً که همچنان آمد که وی اندیشیده بود (ص ۴۰۰)

یادآوری - گروه‌های تنوین دار یادشده را باید در صفحه ۲۱۳ بعد از
« متوکلأعلى الله » نیز ذکر کرد .

ص ۲۴۰ - این مطالب را به آخر بحث وپیش از خلاصه بیفزائید: اینک
چند مثال برای کلمات تنوین دار غیر ترجمه‌ای درنثر معاصر :
تبرکاً

ودر ده سالگی برد ستش تبرکاً خرقة تصوف پوشید (محمد مشکوة مقدمه
درة التاج چاپ نخست ص ۳)
تعمداً، سهواً، اشتهاً :

نساخ یا قراء آنها را تعمداً یا سهواً و اشتهاً در اشعار خواجه داخل
کرده‌اند (محمد قزوینی مجله یادگار دوره اول شماره ۵ صفحه ۶۹)

فهرستها

فهرست مآخذ

۱- بزبانهای فارسی و عربی

الف - کتابها و رسالات دستوری و لغوی و منطقی

«اسم مصدر-حاصل مصدر»، از دکتر محمد معین، چاپ تهران، کتابخانه ابن سینا.
اصول الصرف، از دکتر علی اکبر شهابی، چاپ تهران، ۱۳۳۹ شمسی، انتشارات

دانشگاه تهران

المنجد و مقدمه آن، از لوئیس معلوف، چاپ بیروت، ۱۹۵۱
پیوند در زبان فارسی، از دکتر خسرو فرشید ورد، چاپ وحید، تهران، ۱۳۴۴
تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، از دکتر ذبیح الله صفا، چاپ چهارم، تهران
دستورنامه، از دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تهران، ۱۳۴۲
دستور امروز، از دکتر خسرو فرشید ورد، چاپ صفی‌علیشاه، ۱۳۴۸
ساختمان جمله، از دکتر پرویز خانلری، ضمیمه مجله سخن، ۱۳۴۳ شمسی، تهران
سبک‌شناسی، از ملک الشعرای بهار، ج ۳۰۲، چاپ نخست، تهران
شرح نظام، از حسن بن محمد نیشابوری، چاپ سنگی، تهران، به کوشش حاج سید

محمود کتابچی

شرح ابن عقیل برالفیه، از بهاء‌الدین عبدالله بن عقیل العقیلی الهمدانی المصری، چاپ
۱۳۷۵ قمری، قاهره

شرح جامی (الفوائد الضیائیة)، چاپ سنگی، تهران

شرح رضی برشافیه، از رضی الدین استرآبادی، چاپ استانبول

صرف و نحو عربی، از دکتر محمد خوانساری، چاپ ۱۳۳۸، تهران

صرف و نحو عربی برای دبیرستانها، از آقایان بهمینار، فاضل تونی، عبدالرحمن فرامرزی

سال اول و دوم و سوم، چاپ ۱۳۲۰ شمسی، تهران، وزارت فرهنگ

صرف و نحو، از ابوالقاسم صدرالدینی، چاپ شیراز، ۱۳۴۰

فرهنگ فارسی، تألیف دکتر معین چاپ، نخست، انتشارات امیرکبیر

قید در زبان فارسی، از خسرو فرشید ورد، رساله دکتری، دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۲

مبادئ العربیة، از المعلم رشید شرتونی، چاپ بیروت، ۱۹۲۴

مفرد و جمع، از دکتر محمد معین، چاپ ۱۳۳۷، تهران

لغتنامه دهخدا

منطق صوری از دکتر محمد خوانساری، چاپ نخست، انتشارات دانشگاه تهران.

نهج الادب، از نجم الغنی خان رامپوری، چاپ لکهنو، ۱۹۱۹ میلادی
«بیت» مصدری، از مجتبی سینی، چاپ، ۱۳۲۹، ضمیمه مجله یغما

ب - مقالات دستوری و لغوی

«پیشنهادی برای یکسان شدن رسم الخط فارسی»، از آقای مصطفی مقربی، مجله آموزش و پرورش، شماره دهم، سال سی و سوم.

پیوندهای تخصصی، از خسرو فرشیدورد، مجله فرهنگ ایران زمین، سال ۱۳۴۶
غلظهای مشهور، از دکتر عبدالرسول خیامپور، مجله دانشکده ادبیات تبریز، در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۸

قواعد زبان و قوانین اندیشه، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال اول، شماره یازدهم.
قیودی که با حرف اضافه بکار می روند، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال سوم، شماره ششم.

کلمات تنوین دار در زبان فارسی، از خسرو فرشیدورد، مجله دانشکده ادبیات، سال پانزدهم، شماره دوم و سوم.

کلمات و عباراتی که از زبانهای فرانسوی و انگلیسی ترجمه شده اند، از خسرو فرشیدورد
مجله وحید، سال دوم، شماره های ۴، ۵، ۶.

مقایسه قیود و عبارات قیدی فارسی باواژه ها و عبارات همانند آن در عربی، از خسرو فرشیدورد، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، شماره دوم و سوم، سال ۱۳۴۵
نکاتی چند درباره تأثیر زبانهای فرانسوی و انگلیسی در فارسی، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال اول شماره نهم.

نکاتی چند درباره خصوصیات دستوری کلماتی که از زبانهای فرانسوی و انگلیسی ترجمه شده اند، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال اول، شماره دهم.
نشانه جمع و قید، از خسرو فرشیدورد، مجله وحید، سال دوم، شماره اول.

ج - متون فارسی

التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تصحیح جلال الدین همائی، سال ۱۳۱۸
التوسل الی الترس، از بهاء الدین محمد بغدادی، تصحیح احمد بهمنیار، چاپ ۱۳۱۵ شمسی.

اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان، بکوشش ژیلبر لازار، جلد دوم، چاپ ۱۳۴۲ شمسی

المعجم - المعجم فی معانی اشعار العجم، از شمس الدین محمد بن قیس الرازی، به

- تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی که دو چاپ آن در این کتاب مورد استفاده بوده است یکی چاپ ۱۳۱۴ شمسی، دیگر چاپ افست رَشْدِیَه، بسال ۱۳۳۷
- النقض - «بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» از نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابوالفضل قزوینی، تصحیح آقای محدث، چاپ ۱۳۳۱ شمسی.
- انوار سهیلی یا کلیلَه و دمنه کاشفی، از کمال الدین حسین بن علی بیهقی واعظ کاشفی، چاپ امیر کبیر، از روی نسخه اولیاء سمیع، چاپ عکسی، برلن، سال ۱۳۳۶ شمسی
- انوری - «دیوان انوری»، از اوحدالدین محمد انوری ایبوردی، به تصحیح سعید نفیسی، چاپ ۱۳۳۷ شمسی
- بوستان سعدی، تصحیح علی‌یف، کتابخانه پهلوی، چاپ نخست، تهران، ۱۳۴۷ شمسی
- بیهقی - تاریخ بیهقی، از ابوالفضل بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض ود کترغنی، چاپ ۱۳۲۴ شمسی
- تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، چاپ لیدن، ۱۹۱۱ میلادی
- تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی
- تاریخ یمینی قویم - ترجمه تاریخ یمینی، از ابوالشرف ناصح بن ظفر جر فادقانی، تصحیح حسن قویم، سال ۱۳۳۴ شمسی
- تاریخ یمینی دکتر شعار - ترجمه تاریخ یمینی، از ابوالشرف ناصح بن ظفر جر فادقانی، تصحیح دکتر جعفر شعار، سال ۱۳۴۵ شمسی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
- ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمائی، جلد اول، چاپ ۱۳۳۹، تهران
- جامع الحکمتین، از اناصرخسرو قبادیانی، تصحیح دکتر محمد معین وهانری کرین، از انتشارات انجمن ایران و فرانسه، سال ۱۳۳۳ شمسی
- چهار مقاله نظامی عروضی، تصحیح محمد قزوینی و تصحیح مجدد دکتر محمد معین، چاپ زوار، شمسی، تهران
- حافظ - دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی ود کترغنی، چاپ ۱۳۲۰ شمسی، تهران
- حبیب السیر، از خواندسیر، چاپ خیام، سال ۱۳۳۲ شمسی
- دارابنامه بیغمی، گزارش و تألیف مولانا شیخ حاجی محمد بن شیخ احمد بن مولانا علی بن حاجی محمد المشهور به بیغمی، به تصحیح دکتر ذبیح الله صفا، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۹ شمسی
- دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، چاپ ۱۳۳۷، تهران
- دیوان حافظ، تصحیح قزوینی ود کترغنی، ۱۳۲۰ شمسی
- دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ زوار، ۱۳۳۹ شمسی

دیوان سنائی، تصحیح مظاهر مصفا، چاپ تهران، سال ۱۳۳۶
دیوان شمس، از مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۴
شمسی، تصحیح استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۱
دیوان فرخی، تصحیح دبیر سیاقی، چاپ کتابفروشی اقبال، ۱۳۴۵ شمسی، تهران
فروغی - دیوان فروغی بسطامی، بکوشش حسین نخعی، چاپ امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲
شمسی.

دیوان لاهوتی، چاپ مسکو، ۱۹۳۵ میلادی
دیوان ملک‌الشعراى بهار، چاپ امیرکبیر، سال ۱۳۴۴ شمسی، تهران
دیوان منوچهری، تصحیح دبیر سیاقی، چاپ زوار، سال ۱۳۳۸، تهران
منوچهری - دیوان منوچهری، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ ۱۳۳۸، تهران
دیوان ناصر خسرو، تصحیح سید نصرالله تقوی، سال ۱۳۱۱، تهران
رساله منطق از دانشنامه علائی، از ابوعلی سینا، به تصحیح دکتر محمد معین و محمد
مشکوة، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۳۱ شمسی
زادالمسافرین، از ناصر خسرو قبادیانی، چاپ افست رشدیه.
سعدی - کلیات سعدی، چاپ معرفت بکوشش مظاهر مصفا.
سیاستنامه خواجه نظام‌الملک طوسی، به تصحیح عباس اقبال، چاپ ۱۳۲۰ شمسی
سیر حکمت در اروپا، تألیف محمد علی فروغی، چاپ سوم، بنگاه صفی‌علیشاه، تهران
شاهنامه چاپ بروخیم، سال ۱۳۱۳، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴، تهران
عتبة‌الکتبه، از منتجب‌الدین بدیع‌اتابک الجوینی، به تصحیح محمد قزوینی و عباس
اقبال، چاپ ۱۳۲۹ شمسی، تهران
فیه مافیه - از جلال‌الدین محمد مولوی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، از انتشارات
دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۳۰ شمسی، تهران
قائم‌مقام - منشآت قائم‌مقام، گرد آورده جهانگیر قائم‌مقامی، ناشر کتابفروشی ابن‌سینا،
سال ۱۳۳۷ شمسی، تهران
قابوسنامه از عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیاری، به تصحیح
دکتر غلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۱۳۴۵، تهران
کشف‌الاسرار و عده‌الابرار، تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی، باهتمام علی‌اصغر
حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۷، ۱۳۳۹ شمسی، تهران و ج ۱، ۱۳۳۱ شمسی
کلیات سعدی، تصحیح دکتر مظاهر مصفا، چاپ معرفت
کلیله و دمنه، از ابوالمعالی نصرالله منشی، به تصحیح مجتبی مینوی، از انتشارات
دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۴۳ شمسی

گرشاسبنامه اسدی طوسی، به تصحیح حبیب یغمائی، چاپ ۱۳۱۷ شمسی
گلستان-گلستان سعدی، درضمن کلیات سعدی، بنگاه معرفت، بکوشش مظاهر مصفا.

لغت فرس اسدی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ طهوری، سال ۱۳۴۶
مثنوی، از جلال الدین محمد مولوی، چاپ بروخیم، ج ۴ و ۵، سال ۱۳۱۵
مجمع الفصحاح، از رضاقلیخان هدایت طبرستانی، بکوشش دکتر مظاهر مصفا، ج ۱،

چاپ ۱۳۳۶

مرزبان نامه، تألیف سعدالدین وراوینی، به تصحیح محمد قزوینی، چاپ ۱۳۱۷
منتخب کلیله و دمنه، باهتمام عبدالعظیم قریب، چاپ ۱۳۲۰ شمسی
منشآت قائم مقام، چاپ ۱۳۳۷، گردآورده جهانگیر قائم مقامی
منطق الطیر، تصحیح دکتر صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۱۳۴۸

شمسی، تهران

مهمان نامه بخارا، تألیف فضل الله بن روز بهان خنجی، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، از

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۱۳۴۱ شمسی، تهران

ناصر خسرو- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح سید نصرالله تقوی، چاپ نخست

نزهة القلوب، مقاله سوم، از حمدالله مستوفی، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، از انتشارات

کتابفروشی طهوری، سال ۱۳۳۶ شمسی

ویس و رامین، از فخرالدین اسعد گرگانی، چاپ بروخیم، سال ۱۳۱۴ شمسی، بکوشش

مجتبی مینوی

هفت پیکر نظامی، تصحیح وحید دستگردی، ۱۳۱۵ شمسی، مطبعه ارمغان

یوسف وزلیخا، از تفسیر تربت جام، به کوشش دکتر پرویز خانلری، چاپ امیر کبیر

۲- بزبانهای فرنگی

- Frei, Henri, *Grammaire des Fautes*, Paris, 1929.
- Guiraud, Pierre, *la Grammaire*, Paris, 1958.
- Guiraud, Pierre, *la Sémantique*, 1959, Paris.
- R. R. K. Hartmann and F. C. Stork, *Dictionary of Language and Linguistics*, a Halsted Press Book, New York-Toronto.
- Marouzeau, Jean, *Lexique de la Terminologie Linguistique*, Paris, 1931.
- Ullman, Stephen, *The Principles of Semantics* 1957.
- Schone, Maurice, *Vie et Mort des Mots*, Paris, 1952.
- W. Wright, *a Grammar of the Arabic Language*, London, 1951.
- J. A. Haywood and H. M. Nahmad, *a New Arabic Grammar of the Written Language*, London, 1970.
- Erwin, Wallace, M, *a Short Reference Grammar of Iraqi Arabic*, 1963, Georgetown University Press.
- Harrell, Richard, S, *a Short Reference Grammar of Moroccan Arabic*, 1962, Georgetown University Press.
- Cowell, Mark W, *a Reference Grammar of Syrian Arabic*, 1964, Georgetown University Press.
- Joy, Richard, *Languages in Conflict*, McClelland and Stewart Limited, Canada, 1971.
- Weinreich, Uriel, *Languages in Contact*, 1966.

فهرست نام جایها

مکه ، ۲۵۶	بخارا ، ۱۵۰ ، ۱۵۰ ، ۲۱۷
نیشابور ، ۲۱۷	بدخشان ، ۱۴۹
هرات ، ۱۴۹	بستام ، ۲۱۷
هری ، ۱۴۹	بغلان ، ۱۴۹
هند ، ۱۴۹	بلخ ، ۲۱۷ ، ۲۱۷ ، ۲۰۰
	بیروت ، ۴۶
	مصر ، ۱۴۹
	ترمذ ، ۲۵۷
	جوین ، ۲۱۷
	خراسان ، ۲۰۱ ، ۲۰۱
	خوارزم ، ۲۱۷
	دهلی ، ۱۴۹
	دیلمان ، ۱۴۹
	روم ، ۲۱۷ ، ۲۲۸
	سمنان ، ۲۱۷
	طبرستان ، ۱۵۰ ، ۲۱۷
	غزنه ، ۱۴۹
	فرانسه ، ۱۴۹ ، ۲۱۰
	فرنگ ، ۲۱۰
	قاهره ، ۱
	قوس ، ۲۱۷ ، ۲۱۷
	قهبستان ، ۲۱۷
	کوس ، ۲۱۷
	ماوراءالنهر ، ۲۰۲
	مراغه ، ۱۴۹
	مرو ، ۱۴۹

نام کسان و جزآن
الف - نامهای فارسی و عربی

توانمان ۱۵۰	الف
ج	ابا قا ۵۹
جوزا ۱۵۰	ابن المقفع ۱۶۲
ج	ابوالفرج (رونی) ۱۴۲
چاپخانه ربانی: صفحه چهارم	ابوالمعالی نصرانه منشی ۱۹۹، ۲۵۵
حافظ ۱۳، ۸۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۷	ابوریحان (بیرونی) ۱۵۸
۱۳۴، ۱۳۴، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶	اسدی (اسدی طوسی) ۱۹۶
۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۶، ۱۶۲	اسماعیل ۲۵۶
۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۰۴	احمد حسن (میمندی) ۲۰۰، ۲۱۷
۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۲۵	احمد عبدالصمد ۲۵۷
۲۳۸، ۲۳۸، ۲۳۸	ادیب نظری ۱۶۵
حسن ۲۰۱، ۲۱۷	امیر تیمور گورکانی ۲۰۲
حسین بن علی ۱۰۹	امیر مسعود (غزنوی) ۲۱۶
ح	انوری ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۵۶، ۲۰۶
خاقان اکبر ۲۰۹	ب
خاقانی ۱۲۹، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۱	بروخیم ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۵۶
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۲	بنات النعش ۱۶۵
خرس کهنتر ۱۶۵	ابوالفضل (ابوالفضل بیهقی) ۲۰۸
خرس مهتر ۱۶۵، ۱۶۵	بهار (ملک الشعراء) ۲۳، ۱۳۳، ۱۹۰
خطیب رهبر (خلیل) ۲۵۲	۲۴۷ رجوع شود به ملک الشعراء بهار
خواجه (خواجه حافظ) ۲۵۷ رجوع کنید به حافظ	بهرامی سرخسی ۱۵۴، ۱۵۴، ۲۱۲
خواجه عبدالصمد ۲۰۸	بیهقی ۱۵۸، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۰، ۲۰۱
خوانساری (دکتر محمد) ۴۳، ۲۵۶	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۶
خیامپور (دکتر عبدالرسول) سوم ۱۷۳،	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۷، ۲۱۷، ۲۴۲، ۲۵۷
	۲۵۷ رجوع شود به تاریخ بیهقی

ش	د
شاه شجاع ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۵	دب اصغر ۱۶۵
شعار (دکتر جعفر) سوم، ۲۳۲	دب اکبر ۱۶۵
ص	دبیرساقی (محمد) ۲۳۶، ۲۳۹
صائب ۱۳۴، ۱۵۳	دوپیگر ۱۵۰
صور شمالی ۱۶۵	ر
ط	ربانی چهارم
طباطبائی (محمد) ۱۶۵	رشید شرتونی (معلم رشید شرتونی) ۵
ع	رشید الدین (فرزند خاقانی) ۱۴۱
عطار ۱۱۳، ۲۵۱	رشیدالدین فضل اله ۵۹
عبدالحمید کاتب ۱۶۲	رشید یاسمی ۱۹۰
عبداللطیف طسوجی ۵۹	رودکی ۱۲۹
غ	ز
غنی (دکتر قاسم) ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۲۶	زکریا ۲۲۸
ف	زمخشری ۱۶۵
فخرالدین اسعد گرگانی ۱۳۱	س
فرخی (سیستانی) ۱۳۲	سعدالدین تفتازانی ۲۰۲
فردوسی ۲۰۷	سعدی ۱۳، ۱۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰
فرقدان ۱۵۰	۱۳۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳
فروزانفر ۱۹۰	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۴۶، ۱۸۹
فروغی بسطامی ۲۳۹	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴
فیاض (دکتر علی اکبر) ۱۵۷، ۲۱۶، ۲۵۷	۲۲۹، ۲۵۲، رجوع شود به کلیات سعدی
ق	سناعی ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۴۵
قآنی ۱۵۱	سنجر ۲۰۱
قائم مقام ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۸	سوزنی ۱۳۳
قریب (عبدالعظیم) ۹۰	سجادی (دکتر ضیاءالدین) ۲۱۴، ۲۲۴
	۲۳۲

قزوینی (محمد) ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۲	نصراله منشی ۱۳۸ رجوع شود به ابوالمعالی
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۷	نصراله منشی
قویم ۲۳۳	هفت اورنگ کسپین ۱۶۵
ک	ه
کسائی مروزی ۱۵۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴	همائی (جلال الدین) ۱۹۰، ۲۴۷، ۲۴۷
ل	هوشنگ ۲۱۰
لاهوئی (ابوالقاسم) ۱۲۴	ی
لبیبی ۲۱۳	یغمائی ۲۵۶
م	یوسفی (دکتر غلامحسین) ۱۶۰
مانی ۱۴۹	
مسعود (غزنوی) ۲۱۶	
مشکور (دکتر جواد) سوم	
مشکوة (محمد) ۲۵۷	
معرفت (بنگاه معرفت) ۱۳۴، ۱۴۶	
مقربى (مصطفى) ۱۱۰، ۱۱۲	
ملك الشعراء بهار ۱۶۰، ۱۹۴	
معین (دکتر محمد) ۸۲، ۸۳، ۱۰۱	
۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۶۰	
منوچهری ۱۲۹، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۱۴	
مولانا ۲۱۱	
مولوی ۸۴، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۱	
۱۴۲، ۱۴۲، ۱۶۴، ۲۱۱، ۲۵۰	
مینوی (مجتبی) ۵۸، ۶۲، ۸۴	
ن	
ناصر خسرو ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۵۰	
۲۵۳، ۲۵۴	
نظامی ۲۱۳	
نفیسی (سعید) ۱۲۶	

ب - فهرست نام فرنگیان

نام	صفحه
Frei, Henri	147
Gaynor, Frank	158
J. Marouzeau	158
Schone, Maurice	صفحهء نخستین
Spitzer, Leo	183
Pei, Mario A	158
S. Ullman	183
Weinreigh, Uriel	صفحهء نخستین
W. Wright	61, 84

فهرست کتابها و مقالاتی که نامشان در این کتاب
آمده است .

الف - کتابها و مقالات فارسی و عربی

پ	الف
پیشنهادی برای یکسان کردن رسم الخط فارسی (مقاله) ۱۱۰ ، ۱۱۲	آنندراج ۲۵۶ ، ۲۵۶ آئین تیراندازی ۱۶۳ آئین جوگان زدن ۱۶۳
پیوند در زبان فارسی (رساله) ۱۹۱	اسرارنامه
ت	
تاج المصادر بیهقی ۱۶۵	التفهیم ۱۵۸ ، ۲۴۷ ، ۲۴۷ ، ۲۴۷
تاریخ ادبیات در ایران (از دکتر صفاج ۱ ۱۶۳ ، ۲۱۰ ، ۲۱۴	التوسل الی الترسل ۲۱۵ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸
تاریخ بخارا ۱۶۳ ، ۱۶۳	۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶
تاریخ بیهقی ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۵۷ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸	الفرج بعد الشده ۱۶۳
۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۵۶ رجوع شود به بیهقی در فهرست نام کسان	المرقاه ۱۶۵
تاریخ جهانگشا ۱۳۸ ، ۱۹۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹	المعجم ۲۳ ، ۱۳۸ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۱۵
۲۱۲ ، ۲۱۶ ، ۲۱۶ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲	۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۳ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۲۲۹
۲۴۲	۲۳۰
تاریخ جهانگشای جوینی ۱۵۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۱	المنجد ۸۲ ، ۱۰۹
تاریخ طبری ۱۶۳ (ترجمه تاریخ طبری) تاریخ گزیده ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۴	النقض ۱۹۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۶
۲۳۴ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵	انوار سهیلی ۱۹۱ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۷
تاریخ و صاف ۵۹ ، ۲۱۱	۲۰۸ ، ۲۰۸ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹
تاریخ یمینی ، تصحیح دکتر شعار ۲۰۳ ، ۲۳۲	۲۲۷ ، ۲۲۹ ، ۲۳۴ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶
تاریخ یمینی ، تصحیح حسن قویم ۲۱۷ ، ۲۱۷	انیس الطالبین ۲۰۰ ، ۲۲۸ ، ۲۳۵
۲۳۳ رجوع شود به ترجمه تاریخ یمینی	ب
	بوستان ۱۳۵
	بهار عجم ۲۵۶ ، ۲۵۶ ، ۲۵۶
	بهرام دخت ۱۶۳

تذكرة الاولياء ٥٩

ترجمان القرآن ١٦٥

ترجمة تاريخ يمینی ١٣٨، ١٦٣

ترجمة تفسير طبری ١٥٩، ١٥٩، ١٦٣

١٦٤، ١٦٥، ٢٥٦

ترجمة رساله قشيره ١٦٣

تفسير الوالفتح ١٦٣

تفسير ابوالفتح رازی ١٦٥

تفسير تربت جام ١٦١

تنكسوق نامه ايلخان ٥٩

د

دانشنامه علائی ٢١٥

دارابنامه بیغمی ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩

٢١٥، ٢١١، ٢١٦، ٢٣٥

درة التاج ٢٥٧

دستور نامه؛ صفحه سوم

دیوان شمس ١٩٥، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢١١، ٢١١

٢١٣، ٢١٥، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩

٢٢٩، ٢٣١

دیوان منوچهری ٢١٤

ر

رساله منطق از دانشنامه علائی ٢١٥

ز

زادالمسافرين ٢٥٤، ٢١٦

س

سبک شناسی ٢٤، ٢٤، ١٦٥، ١٩٦، ٢٥٢

٢٥٢، ٢٣١، ٢٣٥، ٢٣٨

ستور پزشکی ١٦٣

سمک عیار ٣٨، ٢١١

سند باد نامه ١٦٣

سیاست نامه ١٦٢، ١٩٨

چ

چهارمقاله = چهار مقاله نظامی عروضی،

٢٣، ٢٤، ٩٣٦، ١٦٥، ١٦٤، ١٩٤، ٢٥١

٢٥١، ٢٥٢، ٢٢٥، ٢٣٧، ٢٣٨

ح

حاشیه مولى عبدالله ٢٥٦

حبیب السیر ١٣٩، ١٩٧، ١٩٧، ١٩٩

١٩٩، ٢٥٦، ٢١٢، ٢٢٥، ٢٢٣، ٢٢٥

٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٤

٢٣٥، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٦، ٣٦٥، ٢٤٢

خ

خاقانی دکتر سجادی = دیوان خاقانی

تصحیح دکتر سجادی ٢٥٩

خاقانی عبدالرسولی = دیوان خاقانی

تصحیح عبدالرسولی ٢٥٩ رجوع شود به

خاقانی در فهرست نام کسان

ش

سیرت اردشیر ١٦٣

سیر حکمت در اروپا ٢٦، ١٩٢، ١٩٢، ٢١٢

٢٢٣، ٢٢٧، ٢٣٥، ٢٣٥، ٢٣٢، ٢٣٤

٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤٥

ک	ش
کارنامه اردشیر بابکان ۱۶۲	شافیه ۱۰۶
کتاب الاختلاج ۱۶۳	شاهنامه ۱۵۶ ، ۱۹۸
کتاب التاج ۱۶۲	شرح ابن عقیل ۱
کتاب الفال ۱۶۳	شرح تعرف ۱۶۳
کتاب زجرالفرس ۱۶۳	شرح رضی الدین استرآبادی بر شافیه
کشف الاسرار ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ، ۱۵۹	ص ۱۰۶
۱۶۳ ، ۲۱۳ ، ۲۱۳	ص
کلیات سعدی ۱۳۴ ، ۱۴۶ ، ۲۰۷ ، ۲۵۱	صرف ونحو عربی (از دکتر خوانساری) ۴۳
کلیله و دمنه ۱۳۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۹	ع
۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۵	عتبة الکتبه ۱۳۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۲
۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵ ، ۲۴۲	۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲
ک	۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۵ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹
گرشاسب نامه ۱۹۶	۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳
گزارش شطرنج ۱۶۳	۲۳۴ ، ۲۴۳
گلستان ۱۶۳ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۱	ع
۲۱۳ ، ۲۲۸ ، ۲۲۸ ، ۲۴۲	عربی برای فارسی: صفحه سوم
گلستان سعدی ۲۵۲	غ
ل	غلظهای مشهور: سوم ، ۱۷۳
لغت فرس اسدی ۲۱۲	غیاث اللغات ۲۵۶ ، ۲۵۶
لغت نامه ۱۲۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۶	ف
لغت نامه دهخدا ۲۰۷	فیه مافیه ۲۰۰ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲
لهراسب نامه ۱۶۳	۲۱۵ ، ۲۱۵ ، ۲۲۲ ، ۲۲۲ ، ۲۲۵
م	۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۱
مباده العربیه ۴۶ ، ۵۷ ، ۸۴ ، ۱۰۶	۲۳۲ ، ۲۳۲ ، ۲۴۲ ، ۲۴۲
مثنوی (مثنوی مولوی) ۱۱۴ ، ۱۳۱ ، ۲۰۳	ق
۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۲۷ ، ۲۲۹	قابوسنامه ۱۶۰

و	مجله وحید ۱۵۶، ۱۶۰، ۲۱۰
ویس و رامین ۱۶۵، ۲۱۰، ۲۱۴	مجله یادگار ۲۵۷
ه	مجله یغما ۶۲
هزار و یکشب ۲۱۲، ۲۱۲، ۲۴۲	مجمع الفصحا ۱۶۰، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۰۶
هفت پیکر ۲۱۳	۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷
ی	مرزبان نامه ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۱۵
بیت مصدری ۵۸، ۵۸، ۵۹، ۵۹، ۶۲	۲۲۶، ۲۳۱
	مصباح الهدایه ۱۶۳
	مصیبت نامه عطار ۱۱۳
	مفرد و جمع ۸۲، ۸۲، ۸۴، ۸۴، ۱۰۱
	۱۰۶، ۱۵۰
	مقدمه الادب ۱۶۵
	منتخب کلیله و دمنه ۱۶۱، ۲۰۴، ۲۰۵
	۲۰۸
	منشآت قائم مقام ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۳۷
	۲۳۷
	منطق صوری ۲۵۶
	منطق الطیر ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۵
	۲۵۵
	مهمان نامه بخارا ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۳۶
	۲۳۶
	ن
	نامه تنسر ۱۶۳
	نزهة القلوب ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۳۴
	۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰
	نشانه جمع و قید (مقاله) ۱۵۶
	نهج الادب ۱۲۷، ۱۲۷

ب - فهرست نام کتابها به زبان فرنگی

نام کتاب	صفحه
Dictionary of Linguistics	158
Essays on Historical Semantics	183
Grammaire des Fautes	147
A Grammar of the Arabic Language	61,84
Languages in Contact	صفحه نخستین
Lexique de la Terminologie Linguistique	158
Meaning and Change of Meaning	183
Precis de Sémantique Française	183
Vie et Mort des Mots	صفحه نخستین

فهرست اصطلاحات فارسی و عربی دستوری و زبانشناسی

اسم آلت ۱۲۱، ۴۴، ۲۶	الف
ابدال. سوم، ۱۱، ۲۰، ۳۰ رجوع به تبدیل اسم استفهام ۵۷، ۲۵۲	
اجوف اشاره ۱۳۵	اجوف ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۱۱۶، ۱۱۶،
اسم تفضیل ۱۲۱، ۱۲۱	
اجوف واوی ۱۵۲، ۶۷، ۶۵، ۶۴	اجوف یائی ۶۷، ۶۵، ۶۴
۲۴۸، ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۴۸، ۱۳۹، ۱۱۹، ۱۱۶	
۲۴۸، ۲۴۸	
اسم تنوین دار ۱۹۷، ۱۸۵	ادغام: صفحه سوم ۱۱، ۱۲، ۳۳، ۴۹، ۱۱۱
اسم ثلاثی ۹۹، ۹۹، ۹۸، ۹۸، ۹۶، ۹۶، ۸۲	ادغام با انتقال حرکت ۱۲
۹۹	ادغام با حذف حرکت ۱۱
اسم ثلاثی مجرد ۱۱۸، ۱۱۸، ۱۱۷، ۸۷، ۸۶	ادوات ۵۸، ۵۸
۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۸	ادوات ندا ۱۴۱
اسم ثلاثی مزید ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۷	استفهام ۵، ۲۶، ۲۶
اسم جامد ۷۸، ۵۸، ۵۸، ۵۷، ۲۵	استدراک ۱۲۸
اسم جامد ثلاثی مجرد ۷۸	اسم ۴، ۴، ۴، ۴، ۲۲، ۲۶، ۵۷، ۷۳، ۸۱،
اسم جامد خماسی ۷۸	۸۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۴،
اسم جامد رباعی مجرد ۷۸	۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹،
اسم جمع ۲۴۸، ۱۰۶	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۴، ۱۳۵،
اسم جنس ۱۰۶، ۱۰۶	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳،
اسم خاص ۱۲۱	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۷،
اسم خماسی ۹۹	۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴،
اسم رباعی ۹۹	۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۳،
اسم زمان ۱۲۱، ۴۱، ۴۰، ۲۵	۲۵۶
اسم زمان و مکان ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴	اسماء اجناس ۵۸، ۵۸، ۵۸
۲۴۸، ۱۲۲، ۱۲۲، ۹۹، ۹۵، ۷۹، ۷۹، ۷۰	اسماء انواع ۵۸

اسم مقصور ۷۹ ، ۸۰	اسم صحیح الآخر ۸۰
اسم مقصور سماعی ۷۹	اسم علم ۵۸ ، ۵۸ ، ۱۰۹
اسم مکان ۲۶ ، ۴۱۴۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۱ ، ۱۲۱	اسم فاعل صفحه سوم ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸
اسم معدود ۸۰	۲۹ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۳
اسم معدود سماعی ۸۰	۵۷ ، ۵۸ ، ۵۸ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷
اسم معدود قیاسی ۷۹ ، ۸۰	۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۸۲ ، ۱۰۰ ، ۱۱۶ ، ۱۳۹
اسم منقوص ۸۰	۱۵۲ ، ۲۵۶
اسم مهموز اللام ۸۰	اسم فاعل ثلاثی مجرد ۱۱۶ ، ۱۲۲
اصطلاح ۱۹۰ ، ۱۹۱	اسم فعل ۱۳۱
اصوات ۴ ، ۴ رجوع شود به صوت	اسم کیفیت ۶۱ ، ۶۱ ، ۶۲
اعداد اصلی ۱۱۴	اسم لاء نفی جنس ۱۴۰
اعداد ترتیبی ۱۱۴ ، ۱۱۴	اسم مؤنث ۹۳
اعداد کسری ۱۱۴ ، ۱۱۴	اسم متصرف ۲۵
اعلال : صفحه سوم ، ۵۱۱ ، ۱۴ ، ۳۳ ، ۴۹	اسم مذکر ۹۳
اعلال بوسيله اسکان ۱۴ ، ۱۴	اسم مشتق ۲۵ ، ۲۶
اعلال حذف ۱۴ ، ۱۴	اسم مصدر ۲۶ ، ۵۶ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۲
اعلال قلب ۱۵ ، ۱۵	۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۶ ، ۱۴۷
اعلال نشده : سوم	۱۶۶ ، ۲۴۹ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱
افزایش = افزایش واجها و حروف ۱۷۴	اسم مضاف ۱۳۵
افزایش "ة" ۱۷۷	اسم معتل الآخر ۸۰
افزایش بیش از یک حرف ۱۷۷	اسم معنی ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۶۲ ، ۲۴۹
افزایش حرکت ۱۶۸ ، ۱۶۹	اسم مفعول صفحه سوم ، ۲۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۷
افزایش حروف ۱۷۶	۴۰ ، ۴۳ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷
افزایش و تبدیل حروف ۱۸۰	۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۹ ، ۸۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۰
افزایش واو مصوت ۱۷۷	۱۲۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۳ ، ۱۷۵ ، ۲۵۲ ، ۲۵۴
افزایش یاء ۱۷۷	اسم مفعول ثلاثی مجرد ۱۲۲

باب تفعلیل ۷، ۲۸، ۳۸، ۲۴۹، ۶۶	افزایش یاء مصوت و صامت ۱۷۷
باب فعلله ۳۳، ۳۹	افعال ۱۲۳، ۷، ۷
باب مفاعله ۷، ۲۹، ۲۹، ۳۸، ۱۹۶، ۶۶	افعال عربی ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱
"به" معیت ۱۹۵	افعال مقاربه ۱۳۱
پ	افعال منفی ۱۳۱
پذیرفتن اثر فعل (مطاوعه) ۷۵	افعل تفضیل ۱۱۶
پیروی از افعال دیگر (مطاوعه) ۷۵، ۷۷	افعل مشبهه ۱۱۶
پیروی از باب مفاعله ۷۷	اقسام "ة" در عربی ۱۱۲
پسوند ۵۷، ۵۷، ۸۱، ۸۱، ۸۴، ۱۲۴، ۱۲۶	اقسام کلمه ۴، ۱۸۵، ۱۸۵
۱۶۰، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۵۱	الف و نون نسبت فارسی ۱۷۷
پسوند "جات" ۸۴، ۸۴	امر حاضر ۵، ۲۶، ۲۶
پیشوند ۱۲۴، ۱۷۷، ۲۵۱، ۲۵۱	امر غایب ۵، ۲۶، ۲۶
پیوند ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۵۵	املاء ۱۸۳، ۱۸۳، ۱۸۳، ۱۸۴
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۰	ب
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۴۱، ۲۵۲	باء معیت ۱۹۵
پیوند تخصیص ۱۹۲	باب ۷، ۷، ۷
پیوند تصحیح ۱۲۸، ۱۳۰	باب اول ۷
پیوند تقابل ۱۳۰	باب دوم ۷
پیوند قیدی = قید پیوندی، ۱۳۳، ۱۳۵	باب استفعال ۷، ۳۱، ۳۱، ۳۹، ۶۹
۱۳۷، ۱۳۸	باب افتعال ۲۹، ۳۸، ۶۷، ۲۴۹، ۲۴۹
پیوند مرکب ۱۳۰	باب افعال ۷، ۲۷، ۲۷، ۳۷، ۶۵
پیوند همپایگی ۱۲۸، ۱۲۸	۲۴۹، ۲۴۹
پیوند همپایگی افزایش ۲۵۲	باب افعلال ۳۲
پیوند همپایگی تضاد ۱۲۸	باب انفعال ۷، ۲۹، ۳۰، ۳۰، ۶۸
ت	باب تفاعل ۷، ۳۱، ۳۱، ۳۸، ۶۸، ۱۶۸
تاء زائد ۱۴۸	باب تفعلل ۷، ۲۸، ۳۱، ۳۱، ۶۹، ۱۶۸
تاریخ زبان: صفحه دوم	۲۴۹

تثنيه ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۴۸، ۱۵۰	تأ شير پهلوی در عربی ۶۲
تحذیر ۱۴۳	تأ شير ترجمه ۲۴۹
تحسين (صوت) ۱۶۴	تأ شير دستوری (زبانها در یکدیگر) ۱۶۲
تحول کلمات: صفحه نخستین	تأ شير لغوی (زبانها در یکدیگر) ۱۶۲
تخفيف همزه ۱۸، ۱۶۵	تأ کيد ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸
تذکیر ۱۵۵	تأ نیت ۵۷، ۱۵۵، ۲۴۷، ۲۴۷
ترجمه ۲۴، ۲۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲	تبدیل = ابدال ۱۷۸
ترجمه از زبانی به زبان دیگر ۱۶۵	تبدیل "الف" به کسره ۱۷۹
ترکیب ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۳۳،	تبدیل "الف" به "ی" مد ۱۷۹
۱۳۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۵۲	تبدیل "ب" به "پ" ۱۸۰
ترکیبات: صفحه نخستین ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۳۹،	تبدیل "ه" به "گ" ۱۷۹
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷	تبدیل "ح" به "ع" ۱۸۰
ترکیبات عربی ۱۶۷ به مرکب و کلمه مرکب	تبدیل حرکت ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴
رجوع شود	تبدیل حروف ۱۷۴، ۱۷۸
تصرفات ۱۴۷	تبدیل "ع" به "ه" ۱۸۰
تصحيف ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۱، ۱۸۱	تبدیل "ع" به الف ۱۸۰
تعجب (صوت تعجب) ۱۴۶	تبدیل "ک" به "گ" ۱۸۰
تعريف ۱۹۱، ۱۹۱	تبدیل "ک" به "ق" ۱۸۰
تغییرات املائی ۱۶۷	تبدیل "واو" به "نون" ۱۸۰
تغییرات لفظی ۱۶۷، ۱۶۷	تبدیل همزه به الف ۱۷۹
تغییرات لفظی و معنوی ۱۶۷	تبدیل همزه به واو صامت ۱۷۹
تغییرات معنوی ۱۶۷	تبدیل همزه به واو مد ۱۷۹
تغییرات واژه ها صفحه سوم	تبدیل همزه به یاء صامت ۱۷۹
تغییر املاء ۱۸۳	تبدیل همزه به یاء مد ۱۷۹
تغییر تلفظ ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۶۷	تبدیل یاء به الف ۱۷۹
تغییر تلفظ حرکات ۱۶۷	تبدیل یاء به همزه ۱۸۰

تغییر تلفظ حروف ۱۶۷، ۱۶۸	تغییر حرف ۱۶۷، ۱۸۰
تغییر حرکات ۱۶۷ رجوع شود به تغییر حرکت	تغییر حرکات و حروف ۱۶۷
تغییر حرکت ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۰	تغییر حرکت و حرف ۱۸۰
تغییر حرکت و حرف ۱۶۷، ۱۷۴	تغییر گروه دستوری ۱۶۷
تغییر لفظ و معنی ۱۸۳	تغییر معنی ۱۸۱
تغییر نقش دستوری ۱۸۵	تغییر نقش دستوری ۱۸۵
تلفظ ۱۷۰، ۲۴۹، ۲۵۵	تلفظ ۱۷۰، ۲۴۹، ۲۵۵
تمیز نسبت ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸	تمیز نسبت ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸
تنوین ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۸۹	تنوین ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۸۹
تنوین نصب ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۴۰	تنوین نصب ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۴۰
ث	ث
ثلاثی ۶	ثلاثی ۶
ثلاثی مجرد ۴، ۵، ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۴۶	ثلاثی مجرد ۴، ۵، ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۴۶
۴۷، ۶۴، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۴۹	۴۷، ۶۴، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۴۹
۲۵۳	۲۵۳
ثلاثی مزید ۳۵، ۴۶، ۴۷	ثلاثی مزید ۳۵، ۴۶، ۴۷
ثلاثی مزید فيه ۶، ۶، ۶، ۷	ثلاثی مزید فيه ۶، ۶، ۶، ۷
ج	ج
جات (پسوند) ۱۵۱	جات (پسوند) ۱۵۱
جارو مجرور ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۳۹	جارو مجرور ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۳۹
۱۴۲، ۲۰۱	۱۴۲، ۲۰۱
جامد ۲۵، ۴۶	جامد ۲۵، ۴۶
جمد ۵، ۲۶	جمد ۵، ۲۶
جفت‌های تنوین دار ۲۰۱	جفت‌های تنوین دار ۲۰۱
جمع ۲۵، ۸۶، ۸۷، ۸۰، ۸۱، ۱۲۵، ۱۲۵	جمع ۲۵، ۸۶، ۸۷، ۸۰، ۸۱، ۱۲۵، ۱۲۵
جمع اسم ۸۷، ۸۷، ۸۷، ۸۸، ۸۸، ۸۹، ۸۹	جمع اسم ۸۷، ۸۷، ۸۷، ۸۸، ۸۸، ۸۹، ۸۹
جمع بی قاعده ۱۰۲	جمع بی قاعده ۱۰۲
جمع جمع ۱۰۲، ۱۰۳	جمع جمع ۱۰۲، ۱۰۳
جمع سالم ۸۱، ۱۰۴	جمع سالم ۸۱، ۱۰۴
جمع صفت ۸۷، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۰، ۹۰، ۹۱	جمع صفت ۸۷، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۰، ۹۰، ۹۱
جمع قله ۸۵، ۸۵، ۸۵، ۸۶	جمع قله ۸۵، ۸۵، ۸۵، ۸۶
جمع کثره ۸۵، ۸۵، ۸۶	جمع کثره ۸۵، ۸۵، ۸۶
جمع مؤنث ۱۵۰	جمع مؤنث ۱۵۰
جمع مؤنث سالم ۸۱، ۸۴، ۱۵۰	جمع مؤنث سالم ۸۱، ۸۴، ۱۵۰
جمع مذکر ۸۱	جمع مذکر ۸۱
جمع مطرده ۸۶	جمع مطرده ۸۶
جمع مکسر ۷۹، ۸۴، ۸۴، ۸۵، ۸۵	جمع مکسر ۷۹، ۸۴، ۸۴، ۸۵، ۸۵
جمله صفحه سوم ۱، ۱۲۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۴	جمله صفحه سوم ۱، ۱۲۹، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۴
جمله دعائی ۱۹۸	جمله دعائی ۱۹۸

حرف ۱، ۴، ۵، ۱۲۷، ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۷۰	جملهء صلہ ۱۳۷، ۱۳۷
۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۹	جملهء محذوف ۱۲۹
حرف جر ۲۴۱	جملهء مستقل ۱۴۴، ۱۴۴
حرف استثناء ۱۲۸	جمله وارہ ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۵۲، ۲۵۲
حرف اضافہ ۱۳۰، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۶۱، ۱۶۱	۲۵۲، ۲۵۲
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۵	جمله وارہء پایہ ۱۴۴، ۲۵۲
۱۹۵، ۹۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۳، ۲۰۵	جمله وارہء پیرو ۱۴۴، ۱۴۵
۲۱۰، ۲۱۰، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۴۱، ۲۴۱	ح
۲۴۱، ۲۴۱، ۲۴۲	حال ۲۴۱
حرف جر ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۵، ۱۳۶	حالت قیدی ۱۳۵
۱۳۶	حال مؤول بہ مشتق ۱۹۷
حرف جواب ۱۲۸، ۱۴۲	حذف ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۳
حرف ربط ۱۲۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۲۵۲	۲۲۴، ۲۰۹
حرف ردع و انکار ۱۲۹	حذف الف ۱۷۶
حروف زائد ۷، ۸، ۹۹	حذف بیش از یک حرف ۱۷۶
حروف ساکن ۱۶۹	حذف "ة" ۱۷۶
حرف صحہ ۲	حذف حاء ۱۷۶
حرف عربی ۱۹۱	حذف حرف مکرر ۱۵۷
حرف عطف ۱۲۸، ۲۰۱، ۲۴۱، ۲۵۲	حذف حرکت ۱۶۸، ۱۷۴
حرف علہ ۲، ۹، ۹	حذف حروف ۱۷۴
حرف مد، ۲، ۹۳، ۹۵، ۱۶۷، ۲۴۶ رجوع	حذف و تبدیل حرکت ۱۶۸، ۱۷۴
شود بہ حروف مد	حذف و تبدیل حروف ۱۸۰
حروف مشدد ۱۷۴	حذف همزہ ۱۷۵
حروف مصوت ۱۶۷	حذف همزہء آخر ۱۷۵، ۱۷۵
حروف ندا ۱۴۲	حذف همزہء اول ۱۷۵
حروف نفی ۵۷	حذف یاء صامت ۱۷۶
حرکات: صفحہ سوم، ۶۳، ۱۶۷	حذف یاء مد ۱۷۵

رباعی مجرد ۴، ۴، ۷، ۴۶، ۴۷، ۲۴۸	حرکت ۲، ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۶۹
رباعی مزید ۳۳، ۴۶، ۴۷	حروف: سوم، ۶۳، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۶
رباعی مزید فیه ۴، ۴، ۷	۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۸۷، ۱۶۹
ریشه عربی ۱۵۲	۱۷۴، ۱۷۸
ریشه فارسی ۱۵۲، ۱۵۳	حروف اضافه ۱۶۲
ریشه فارسی و عربی ۱۵۳	حروف جواب ۱۲۹
ریشه ۴۶	حروف زائد ۷، ۶۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸
ز	۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۸
زبان خواص؛ صفحه دوم	حروف شرط ۱۳۰
زبان عاریه دهنده: صفحه نخستین	حروف عربی ۱۲۹، ۱۶۸
زبان عاریه کننده: صفحه نخستین	حروف قسم ۱۴۳
زبان عوام: صفحه دوم	حروف مد ۲ رجوع شود به حرف مد
زبان فارسی ۲۵۵	خط ۱۷۸، ۱۸۵
زبان شناس: صفحه نخستین	خ
زبان شناسی: صفحه دوم و سوم، ۱۲۳، ۱۲۳	خلاف قاعده ۱۵۰
۱۶۷	خلاف قیاس صفحه دوم ۵۸۴، ۱۰۹
زبان قالبی ۷	خماسی ۷
زبان فعل ۵	د
س	دستور صفحه نخستین، نخستین ۲۷،
ساختن فعل از اسم ۷۳، ۷۴	۱۲۳، ۱۲۳، ۱۹۰، ۱۹۰، ۱۹۱
ساکن ۱۹۶	دستور تاریخی؛ صفحه دوم
سال — ۹، ۹، ۱۱، ۲۶، ۳۴	دستوردان ۱۹۱
۳۵، ۳۶، ۴۵، ۴۶، ۴۶، ۴۷، ۴۸	دستور زبان فارسی؛ صفحه نخستین
۶۸، ۶۹، ۶۸، ۶۹	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱
سکون ۲	دستوری ۱۹۰
سماعی ۷۹، ۸۶، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۴۲	رافع (رفع دهنده) ۱۲۷
۲۴۲	رباعی ۸، ۶
سنجش کلمات ۷	

صفت جای موصوف ۱۴۰، ۲۵۳	ش
صفت ساز ۵۷	شبه جمع ۱۰۶
صفت عالی ۲۴۸	شبه جمله ۱
صفت عددی ۴، ۱۹۴	شبه فعل ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۶
صفت مؤنث ۹۴، ۱۲۶، ۲۴۷، ۲۴۷	شد ۴
صفت مرکب ۱۲۵، ۱۲۶	شماره حروف فعل ۶
صفت مشبّهه ۲۶، ۴۱، ۴۳، ۴۴	ص
صفت ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۱۸	صاحب حال ۱۵۶
صفت ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۲	صامت ۱۷۹
صفت ۱۳۹، ۲۵۲، ۱۷۵، ۱۷۵، ۲۵۴	صحيح ۱۰
۲۵۴	صحيح العين ۹۲
صفت مشتق ۱۲۵	صحيح اللام ۷۹
صفت مطلق ۱۸۶	صرف ۱۰، ۵، ۱۹۱
صفت مقدم ۱۳۵	صرف عربی: صفحه سوم ۲۴۷
صفت نسبی ۵۷، ۵۷، ۵۸، ۵۸، ۸۲، ۱۴۹	صرف و نحو ۵۷
صفت ثلاثی ۹۹	صفات ۶۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹، ۲۵۳
صوت ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲	صفت ۴، ۴، ۲۲، ۲۳، ۲۳، ۲۴، ۲۵
صوت ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۶، ۱۸۶	صوت ۵۷، ۵۸، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹
صوت ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۱	صوت ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۲۵
صوت افسوس ۱۴۳، ۱۴۶	صوت ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۱، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
صوت تحذیر ۱۴۳	صوت ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
صوت تحسین ۱۳۱، ۱۴۲	صوت ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵
صوت خواهش و تمنی ۱۴۳	صوت ۱۵۶، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۶
صوت مرکب ۱۴۱	صوت ۱۸۹، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۴۰
صوت ندا ۱۲۸، ۱۴۱	صوت ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۵۶
صیفه ۱، ۷	صفت تفضیلی ۱۸۶، ۲۴۸، ۲۴۸
صیفهٔ مبالغه ۲۶، ۴۳، ۴۴، ۵۷، ۱۱۶، ۱۱۷	صفت تنوین دار ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۴۱

عین کلمه ۸

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۲

غ

۱۵۲، ۱۵۳

غیر ثلاثی مجرد ۲۷، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۶

صیغه منتهی الجموع ۸۵

غیر سالم ۹، ۲۶، ۳۴

ص

غیر منصرف ۲۴، ۲۵، ۱۵۴

ضمایر ۵۸، ۵۸

غلطهای مشهور ۱۵۳

ضمیر ۴، ۴، ۴، ۵۷، ۸۵

ف

ضوابط ۳

فاء کلمه ۸۹

ظ

فاعل ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۳۹

ظرف ۲۴۱

فتحه ۲۵۵

ظرف دائم الاضافه ۱۳۷

فعل ۴، ۵، ۵، ۷، ۷، ۲۵، ۷۳، ۷۸، ۱۳۱

ظرف زمان ۱۹۷

۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۸۶، ۱۹۲

ظرف مکان ۱۹۷

۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۱، ۲۴۹

ظرفیت زمانی ۱۹۵

فعل تام ۴۴

ظرفیت عقلی ۱۹۵

فعل لازم ۴۱، ۷۳، ۷۴

ظرفیت مکانی ۱۹۵

فعل محذوف ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲

ع

فعل مرکب ۱۲۵، ۱۲۶

عادات زبانی ۵۸، ۱۴۷

فعل مضارع ۱۲۷

عاریه: صفحه نخستین

ق

عبارات: صفحه دوم

قاعده ۱۸۲

۲۵۲

قاعده کلی ۱۸۲

عبارات عربی ۱۴۷، ۱۴۷

قالب ۷

عبارت ۱۳۴

قرینه ۱۴۹، ۱۷۰

عدد ۱۱۳

قرینه سازی ۵۸، ۱۴۷، ۱۶۷

عطف ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۳

قواعد: صفحه دوم، ۱۴۸، ۱۴۹

۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۲

قواعد پر استعمال: صفحه دوم

۱۹۲، ۱۹۲، ۲۵۲

قواعد دستوری ۵۸

عنصر دستوری ۲۴۷

قواعد عربی ؛ صفحهء سوم ، ۲۵ ، ۱۴۷ ،	قید شماره ۱۹۲
۲۴۹ ، ۱۶۲	قید مرکب ۱۲۶
قواعد فارسی ۱۴۷	قید مقدار ۱۹۳
قید ۵ ، ۵ ، ۱۲۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ،	قید مکان ۱۹۳
۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ،	قید نفی ۱۹۳
۱۳۴ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،	قید نفی جانشین جمله ۱۴۲
۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۵۷ ،	قید وسیله ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ،
۱۷۷ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۵ ، ۱۸۵ ، ۱۸۵ ،	قیود ۴ ، ۵۸ ، ۵۸ ، ۱۲۸ ، ۱۷۸ ، ۱۷۸ ، ۱۸۵ ،
۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۶ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۸۹ ،	۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۲۱۰ ، ۲۱۰ ، ۲۱۰ ، ۲۱۰ ، ۲۱۰ ،
۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ،	قیاسی ۷۹ ، ۱۵۴ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴ ، ۲۱۴ ، ۲۴۱ ،
۱۹۴ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۸ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ،	۲۴۲ ، ۲۴۳
۲۱۰ ، ۲۱۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۱ ، ۲۴۳ ،	ک
قید تاءکید ۱۴۳ ، ۱۹۳	کلمات : صفحات نخستین ، دوم ، سوم ،
قید تاءکید جانشین جمله ۱۲۸	چهارم ، ۲۴ ، ۵۸ ، ۸۴ ، ۱۱۹ ، ۱۶۷ ، ۱۸۲ ،
قید ترتیب ۱۹۳	۱۹۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۲ ، ۲۰۲ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ،
قید تنوین دار ۱۸۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۴ ،	۲۴۲ ، ۲۴۷ ، ۲۵۵
۲۴۱ ، ۲۴۱	کلمات تنوین دار ۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۴ ، ۱۹۹ ،
قید جانشین جمله ۱۲۶ ، ۱۲۹	۱۹۹
قید حالت ۱۵۶ ، ۱۵۶	کلمات تنوین دار مکرر ۱۹۹
قید ربطی ۱۹۱	کلمات عربی ۲۴۳
قید شک ۱۹۳	کلمات قسم ۱۴۲
قید غایت ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳ ،	کلمه : صفحه سوم ، ۱ ، ۹۲ ، ۹۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۹ ،
۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹	۲۰۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۴ ، ۲۳۱ ، ۲۵۵
قید کیفیت ۱۵۷ ، ۱۵۷	کلمهء محذوف ۱۴۵
قید کیفیت و حالت ۱۹۳ ، ۱۹۳	کلمهء مرکب ۱۲۴ ، ۱۲۴ ، ۱۲۴ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ،
قید مختص ۱۲۶ ، ۱۹۲ ، ۲۴۱	۱۴۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۶ ، ۲۰۰ ، ۲۰۰ ،
قید زمان ۱۹۳	۲۵۲

م	کرسی همزه ۱۸۵، ۲۵۶
ماضی ۵، ۶، ۷، ۷، ۲۶، ۲۶، ۴۶، ۴۶، ۴۶	کسره ۲۵۵
۷۰، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۸، ۶۹، ۷۰	ک
ماضی مجرد ۷۱	گرفتن فعل از اسم ۷۵، ۷۶
ماضی مزید فیه ۷۱	گروه ۱۵۷، ۲۰۰، ۲۰۰، ۲۴۷
مبادی ۱۴۲	گروه اسمی ۲۰۰
مبالغه ۷۴	گروه اضافی ۱۹۸، ۱۹۸، ۲۰۰
مترادف ۱۵۱، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۴۱	گروه بندی دستوری ۱۸۵
متصرف ۲۴	گروه پیوندی ۱۵۷، ۲۰۰، ۲۰۰
متضاد ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۴۱	گروه های تنوین دار ۲۵۶، ۲۵۷
متعدی ۴۵	گروه قیدی ۱۹۸
متعدی کردن ۷۳، ۷۵	گروه واژه ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۰، ۲۰۰
متعدی کردن فعل لازم ۷۵	۲۰۰
مثنی ۲۵، ۸۰، ۸۱، ۱۰۶ رجوع شود به تشبیه	گروه واژه قیدی ۲۰۰
متمم ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷	گروه وصفی ۱۵۷، ۲۰۰
۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۲، ۲۴۳	ل
متمم قیدی ۱۹۸، ۱۹۸، ۱۹۸	لاء نفی جنس ۱۴۰، ۱۴۰، ۱۴۲
متمم قیدی غایت ۱۹۹، ۱۹۹	لام اول کلمه ۸، ۸
مثال رجوع شود به معتل الفاد	لام دوم کلمه ۸، ۸
مثال واوی ۹، ۶۵، ۶۷، ۶۹	لام سوم کلمه ۸، ۸
مثال یائی ۹، ۶۵، ۶۷	لام کلمه ۸
مجرور ۱۴۲	لغات : صفحه دوم
محدوف ۴۵ رجوع شود به حذف و فعل محذوف	لغات ساختگی ۱۵۳، ۱۵۳
مخاطب ۱	لغت ۱۹۲
مد ۴، ۱۷۹	لغیف ۳۵، ۶۶، ۶۶
مد زائد ۹۵، ۹۶، ۹۶	لغیف مفروق ۱۰، ۱۱، ۶۵، ۶۹
مذکر ۲۲، ۴۴	لغیف مقرون ۱۰، ۱۱، ۶۵، ۶۷، ۶۹
مرکب ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۳ رجوع شود به	۶۹

ترکیب و کلمه مرکب و صفت و اسم و فعل مرکب

مرکب تام ۱ رجوع شود به جمله

مرکب ناقص = گروه ۱

مرفوع ۱۳۸، ۱۳۹

مستتر ۱۹۵

مسند ۱۹۹

مسند الیه ۱۹۸

مشتق ۲۵، ۴۶، ۲۵۱

مشتقات ۶، ۷، ۲۶، ۲۶، ۶۴

مصادر ۵۸، ۵۸ رجوع شود به مصدر

مصدر: صفحه سوم، ۷، ۲۵، ۲۶، ۴۶

۴۸، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۵۸، ۶۱، ۶۲

۶۳، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۹، ۱۵۲

۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۶۹، ۱۷۰

۱۸۲، ۱۹۹، ۱۰۱، ۲۰۲، ۲۴۸، ۲۴۸

۲۴۹، ۲۴۹، ۲۴۹، ۲۴۹، ۲۴۹

مصدر باب استفعال ۵۳

مصدر باب افتعال ۵۱

مصدر باب افعال ۵۰

مصدر باب انفعال ۵۲

مصدر باب تفاعل ۵۲

مصدر باب تفعیل ۵۲

مصدر باب تفعیل ۵۰

مصدر باب مفاعله ۵۱، ۱۱۷، ۱۶۹

مصدر ثلاثی مجرد ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۰

۲۵۱

مصدر رباعی ۵۴

مصدر صناعی ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱

۶۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۴۹، ۲۴۹

مصدر عادی ۴۶، ۴۸، ۵۷، ۶۵، ۶۶، ۶۷

۶۸، ۶۸، ۶۹، ۶۹، ۶۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۷

مصدر عادی ثلاثی مجرد ۴۸، ۶۰، ۷۹، ۱۰۸

۱۰۸، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰

مصدر عادی غیر ثلاثی مجرد ۵۰

مصدر عربی ۱۶۸

مصدر مره ۴۶، ۱۱۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۴۹

مصدر مره و نوع ۵۴

مصدر میمی ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۵

۶۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۶۹، ۷۰، ۷۹

۹۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۲، ۱۵۳، ۲۵۶

مصدر نوع ۴۶، ۱۱۹

مصدری ۵۸

مصغر ۲۵

مصوت ۱۷۹

مصوت‌های بلند ۱۶۷

مصوت‌های کوتاه ۱۶۷

مضارع ۵، ۲۶، ۲۶

مضارع مجهول ۳۶

مضارع معلوم ۳۶

مضاعف ۹، ۲۶، ۳۵، ۳۸، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۶

۶۷، ۶۸، ۶۹، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۶

۱۲۰، ۱۲۱

مضاعف ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۶، ۱۶۶، ۲۵۶

مضاف الیه ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۷

۱۶۶، ۲۴۸

مطابقه ۲۴، ۲۵

مطابقهٔ حال باذوالحال ۱۵۶، ۱۶۲	معطوف ۱۹۱، ۱۹۲
مطابقهٔ صفت و موصوف ۲۳، ۲۳، ۱۴۸	معطوف ^۲ علیه ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۲
۱۵۵، ۱۶۲، ۲۴۷	معمول ۱۳۹
مطاوعه ۷۵، ۷۵ رجوع شود به پذیرفتن	معنی فعل مجرد ۷۵
اثر و پیروی	معنی وصف ۵۸
معانی باب افتعال ۷۵	مفرد ۸۰، ۸۰، ۸۴، ۸۴، ۸۴، ۹۳، ۱۰۶، ۱۵۱
معانی باب استفعال ۷۷	۱۵۵، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۸
معانی باب افعال ۷۳	مفضل علیه ۲۴۸، ۲۴۸
معانی باب انفعال ۷۵	مفعول ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۳۹
معانی باب تفاعل ۷۶	مفعول به ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۵۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
معانی باب تفعیل ۵۵	۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۱۹۹
معانی باب تفعیل ۷۴	مفعول مطلق ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۶۲
معانی باب مفاعله ۷۴	۲۰۲، ۲۴۱
معنی باسهای غیر ثلاثی مجرد ۷۳	مفعول مطلق تا کیدی ۱۵۷، ۱۹۸، ۱۹۸
معانی مجرد ۶۱	مفعول مطلق عددی ۱۵۷
مغرب ۱۸۰	مفعول مطلق نوعی ۱۵۷، ۱۹۷، ۱۹۷
معتل ۹، ۱۰	مقدر ۲۴۱
معتل الآخر ۷۹، ۸۰، ۹۴، ۹۶، ۹۶، ۹۱	مقید ساختن ۲۴۱
۹۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰	مقید کردن ۱۳۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۴۱
۱۲۰، ۱۷۰ رجوع شود به ناقص و لفیف	مؤنث ۲۲، ۲۴، ۲۴، ۴۴، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۱۶
معتل الفاء ۹ رجوع شود به مثال و مثال	۱۲۰، ۱۵۰، ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۱، ۲۴۷
یائی و واوی	منادی ۱۴۱، ۱۴۱
معتل الفاء واللام ۱۰، ۱۱ رجوع شود به	منسوب ۲۵، ۱۴۹، ۱۴۹، ۱۴۹، ۱۵۰
لفیف و لفیف مفروق و لفیف مقرون	منصرف ۷
معتل العین ۱۰، ۱۱ رجوع شود به اجوف	منصوب ۱۳۸
معتل العین واللام ۱۰، ۱۱ رجوع شود به	منطق ۱۹۰، ۱۹۱
لفیف مقرون	منع ادغام ۱۳
معتل اللام ۱۰، ۱۱ رجوع شود به ناقص	منع اعلال ۱۹

نقش ۲۵۲	موصوف ۲۳، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۲، ۸۲
نقش دستوری، سوم، ۱۲۳، ۲۴۰	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۶، ۲۳۱، ۲۴۷
نوشتن الف ۱۱۱	موصول ۱۳۶، ۱۳۷
نوشتن همزه ۱۰۹	مهموز ۹
نهی ۵، ۲۶	مهموز الفاء ۹، ۲۶، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۸۷
نیمه واژه ۲۵۵	مهموز العین ۹، ۲۶، ۱۱۶
و	مهموز اللام ۹، ۲۶، ۳۵، ۶۴، ۶۵، ۶۷
واژه ۲۰۰، ۲۱۱	۹۶، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۷۵
واژه مرکب ۲۰۰، ۲۰۰ رجوع شود به کلمه	نارسائی خط ۱۸۱
مرکب و ترکیب و مرکب	ناصب ۱۲۷
وام: صفحه نخستین	ناقص ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۶۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸
واو صامت ۱۷۹	رجوع شود به معتل الآخر
واو قسم ۱۴۲	ناقص واوی ۶۴، ۶۵، ۶۷
وزن (کلمه)، صفحه سوم (سه بار)	ناقص یائی ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸
وزنهای عربی ۱۵۱	۶۸، ۶۹، ۶۹
وزنهای مشترک: صفحه دوم، ۱۱۵	نایب ظرف ۲۴۱
وصف ۵۸، ۲۴۷	نایب ظرف زمان ۱۹۷
وصف ثابت ۴۱، ۴۲	نایب فاعل ۱۳۹
وصفی (معنی وصفی) ۵۸	نایب مفعول مطلق ۱۵۷، ۲۴۱
وصل ۴	نایب مفعول مطلق نوعی ۱۹۷، ۱۹۷
ه	نحو ۵، ۱۹۱، ۱۸۹
همپایگی ۱۲۸	نحو نویسان ۱۹۸
همپایه ۲۵۲، ۲۵۲	ندا ۱۲۷
همزه ۹، ۹، ۹، ۱۶۵، ۲۴۶	نسبت ۵۷، ۵۸، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۰۷
همزه آخر ۱۱۰	۱۰۷، ۱۴۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۴۹، ۱۴۹
همزه آغاز کلمه ۱۰۹	نسبت دادن مفعول به فعل ۷۵
همزه بدل از واو و یا ۸۰	نصب ۱۲۷
همزه بی کرسی ۱۸۴	نهی ۵، ۲۶

همزه وسط کلمه ۱۰۹

ی

یاء صامت ۱۷۹

یاء مصدری ۱۳۱

یاء نسبت ۵۷

یاء نسبت ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۴۹، ۲۵۳ رجوع

شود به ی نسبت

یاء نسبی ۲۵

یافتن صفتی در مفعول ۷۷

"ی" نسبت ۲۵۴ رجوع شود به

یاء نسبت

"بیت" مصدری ۸۴

۵- فهرست اصطلاحات ادبی و غیر ادبی

- ایطاء ۲۷۷
ایطاء خفی ۲۲۷
بهاریات ۸۶
ترجیع ۸۴
توارد ۱۶۲
شایگان ۲۲۷
شعر ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۷،
۲۴۲، ۲۴۳
سیک ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۴۲
غزل ۲۱۱
غزلیات ۲۱۱
قافیه ۱۴۴، ۲۰۹
قوه عاقله ۲۴
قوه قضائیه ۲۴
قوه لامسه ۲۴
قوه مجریه ۲۴
قوه مقننه ۲۴
کلمات غیر فصیح ; صفحهء دوم
مختصات سبکی ۲۴۳
نثر ۲۴۲، ۲۴۳
نثر ساده ۲۱۱، ۲۴۲
نثر فنی ۲۱۱، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸
۲۱۸، ۲۴۲، ۲۴۳

۶- فهرست اصطلاحات به زبانهای فرنگی

اصطلاح	صفحه
The Abstract Nouns of Quality	619
Analogie	58, 14
Analogy	58
Adverbe de But	193
Adverbe de moyen	193
Borrowing	صفحه نخستین
Conjonction	190
Conjunction	190
Complement de But	193
Complement de Moyen	193
The cognate object	158
Emprunt	صفحه نخستین
Grammatical interference	صفحه نخستین
Konjunktion	190
Locution	200
Phrase	200
Semantics , Sémantique	183
La science normative	صفحه دوم

اصلاحنامه

صفحه	سطر	صورت کنونی	صورت مناسبتز
۲۴	۱۴	وارد	چندان وارد
۵۴	۱۷	ضربت	ضربة (ضربت)
۵۵	۱۴	مفعی	مفعی و مفعاة
۵۵	۱۴	ودراجوف	ومسعاة (کوشش کردن ^۱) ودراجوف
۱۰۲	۱۰	فارسی	فارسی امروز
۱۱۰	سطر ۴ حاشیه	فرنگی	فرنگی و غیر فارسی
۱۱۹	۱۵	طاعت	طاعت از اطاعت
۱۲۴	۱۶	مرکب	مرکب و مشتق
۱۲۴	۱۷	مرکب	مرکب یا مشتق
۱۳۶	۲	موصول	موصول و صله آن
۱۳۹	۱۹	فاعل	فاعل یا نایب فاعل
۱۴۹	۴	علامت جمع و نسبت در یکجا جمع شده اند .	در فارسی علامت نسبت برخلاف معمول عربی به آخر کلمات جمع افزوده شده است مانند :
۱۴۹	قانونی (legal) مصنوعی		
۱۵۰	به جای سطر اول و دوم چنین بنویسیم : بخارا بدون هیچگونه نظیری در فارسی یا عربی به صورت بخاری، منسوب شده است . البته بخارائی هم داریم (عمق بخارائی، ناصر بخارائی)		
۱۵۱	۵ حاشیه	فارسی	فارسی امروز
۱۵۱	۲	جمع صحیح جن جنی است	جنی در نسبت به جن یا واحدی از جن است .

۱ - باین ترتیب عبارت صفحه ۵۵ به این صورت در می آید . فی المثل در ناقص
ولفیف تبدیل به مفعی و مفعاه می شود مانند مرمی (تیرانداختن) و مسعاه (کوشش کردن) .

صفحه	سطر	صورت کنونی	صورت مناسبتر
۱۵۲	۱۸	شبه ، فجیع	فجیع
۱۵۲	۱۴	صیغه‌های مبالغه	صیغه‌های مبالغه و صفت‌های شغلی
۸۲	۱۹	یادآوری- جملات در فارسی از غلط‌های مشهور است و در عربی	

بکار نمی‌رود.